پوهنځی ادبیات و علوم بشری
سلسلهٔ نشرات (۲۶)

احوال و آثار

میرزا عبدالقادر بیدل

تألیف

دکتور عبدالغنی

ترجمه

میر محمد آصف انصاری

۱۳۵۱

پوهنځی ادبیات و علوم بشری

سلسلهٔ نشرات (۲۶)

احوال و آثار

میرزا عبدالقادر بیدل

تألیف

دکتور عبدالغنی

ترجمه

میر محمد آصف انصاری

۱۳۵۱

مهتمم: عبدالله امیری

عوض شماره (۴-۵) مجله ادب

فهرست مطالب

پوهاند ملک الشعراء بیتاب :

از آنجا که بامر و ارادهٔ معارف پرور اعلیحضرت معظم همایونی ادام‌الله‌سلطنه وزارت جلیلهٔ معارف کلیات ابوالمعانی حضرت میرزا صاحب بیدل را طبع نمود و بعد از آن کرسی بیدل شناسی در پوهنځی ادبیات وضع گردید اکثر از مخلصان صاحب قلم درصدد آن بر آمدند که برای معرفی حضرت میرزا در نشر سوانح و آثار قیمت دار ایشان قلمفرسایی کنند. چنانکه جناب محترم مولوی خسته و جناب محترم داکتر میر نجم‌الدین انصاری مشاور وزارت معارف دو کتاب تالیف و ترجمه نموده به پوهنځی ادبیات سپردند وجناب فاضل محترم صلاح الدین سلجوقی بنام «نقد بیدل» کتابی بدسترس شائقین گذاشتند، اینک آقای میر محمد آصف انصاری کتاب دانشمند متتبع جناب داکتر عبدالغنی را که در اثر هفت سال تحقیقات بزبان انگلیسی تحریر نموده، بزبان دری ترجمه کرده بنده که آنرا مطالعه کردم در ترجمهٔ حال و تشریح و تحلیل افکار حضرت میرزا مفصل و جامعتر ازین کتابی نیست ومترجم محترم که در هر دو زبان مهارتی بسزا دارد بخوب وجه از عهدهٔ ترجمه بر آمده حقا که زحمت بی نهایت را بر خود گوارا ساخته شکرالله سعیه هرگاه ریاست محترم پوهنتون آنرا پذیرفته سپس بطبع میرساند روح حضرت بیدل را شاد وشائقین را ممنون زیاد میفرماید. بااحترام. عبدالحق بیتاب.

اعتذار و اظهار سپاس

درست ده سال پیش بود که نسخهٔ انگلیسی این کتاب (۱) را آقای مرحوم غلام سرور گویا اعتمادی بدسترس برادر مرحومم داکتر میر نجم الدین انصاری گذاشته بود. داکتر انصاری چون خود به تنظیم کار طبع کلیات ابوالمعانی حضرت بیدل اشتغال داشت، بعد از مطالعه و ترجمهٔ چند صفحه از آن (روزهای آخر حیات بیدل و وفات آنجناب) بزبان دری که ترجمه اش در مجلهٔ عرفان چند سال پیش نشر گردید، ترجمهٔ کلی آنرا بمن توصیه نمود تا کسانی که به حضرت بیدل و مکتب وی اخلاص و دلچسپی دارند، از راه این کتاب زیبا بیشتر باسر گذشت و شخصیت آنحضرت آشنا شوند. فاضل دانشمند جناب پوهاند غلام حسن مجددی استاد کرسی بیدل شناسی در پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل کتاب را مخصوصاً جهت استفاده شاگردان کورس بیدل شناسی در پوهنځی مذکور مفید خوانده مرا در تکمیل ترجمهٔ آن بیشتر تشجیع نمود و بدینطریق مدیون لطف خویش گردانید. بعد از سه ماه متن انگلیسی آن در اواخر جوزای سال ۱۳٤٤ هجری شمسی بزبان دری ترجمه شد و جناب مرحوم ملک الشعرأ استاد صوفی عبدالحق بیتاب

۱ـ مختصری از این کتاب که مولف محترم آنرا بزبان اردو انشأ کرده، چندسال پیشن مشتر کاً توسط فاضل محترم جناب مولینا خال محمد خسته و دانشمند ارجمند مرحوم داکتر میر نجم الدین انصاری بزبان دری ترجمه شده بود، اما ترجمه مذکور بطبع نرسیده است.

از روی بزرگواری ترجمهٔ مذکور را بحیث یك مصحح صاحب نظر از نظر گذشتاند ومرا امرهون کرم وحسن نظرخویش ساخت. فاضل محترم آقای پوهندوی عبدالغفور بابری متخلص به «غرقه» که درآنوقت ادارهٔ کتابخانهٔ پوهنتون کابل را بعهده داشت ازروی دوستی خالصانه اش مسودهٔ ترجمه را توسط آقای محترم سید عیسی اوفیانی مدیر اداری پوهنتون کابل از تایپ کشیدو بدینطریق هردو برمن منت بزرگی گذاشتند. اماطبع و نشر ترجمه به سبب عدم مساعدت شرایط معطل ماند تاآنکه امسال فاضل دانشمند جناب پوهاند میرحسین شاه استاد تاریخ ورئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل درسلسلهٔ دیگر کارهای مفیدو مثمر خویش امر طبع آنرا اعطاء نمود و بدینطریق طوری که جناب مرحوم ملك الشعرأ بیتاب صاحب اظهار کرده است، «روح حضرت بیدل را شادوشایقین را ممنون» حسن نیت دانشمندانهٔ خویش ساخته.

این کتاب در متن انگلیسی آن ماحصل تحقیق دقیق و مطالعه پر زحمت دانشمند محترم جناب داکترعبدالغنی پاکستانی است که قراراظهار خودش مدت هفت سال رادربر گرفته و آنرا بنام استادو رهنمای خویش جناب داکتر محمدباقر رئیس شعبهٔ زبان دری در پوهنتون پنجاب اهدا کرده است. متن کتاب (بدون مقدمهٔ مؤلف وفهرست اعلام مضامین وغلطنامه) مشتمل بر ۲۸۵ صفحه است ودر سال ۱۹۶۰ عیسوی درمطبعهٔ یونایتد پرینتنگ لاهور بطبع رسیده است.

چون مؤلف محقق کتابش را بزبان انگلیسی نوشته واز ین روغرضش غالباً معرفی حضرت بیدل به انگلیسی زبانان بوده، لهذا درمواردی که ازخودحضرت میرزاصاحب استشهاد ونقل قول کرده وبه آوردن نمونه های کلام وی پرداخته است، از ترجمهٔ آنها بزبان انگلیسی نیز ناگزیر بوده است. من درابتدا میخواستم از برگشتاندن این ابیات ترجمه‌شده بزبان دری صرف نظر کنم زیرا فکر می کردم

که چون دری زبانان که کلام حضرت بیدل را درشکل اصلی آن در همان عبارات و ترکیبات کلمات دری که دست ترجمه هنوز متاع کیفیت و لطافت آنها را تاراج نکرده، خوانده می توانند، پس برای آنها ترجمهٔ چنین ابیات از روی ترجمهٔ انگلیسی آنها دیگر ضرورتی ندارد. اما نظر صائب مرحوم داکتر انصاری به غرض اینکه ترجمهٔ کتاب ناقص نمانده باشد باعث گردید تا کلیه ابیات و عباراتی را که مؤلف دانشمند بانگلیسی ترجمه کرده است به دری برگردانم. درحین این عملیه من محض متن انگلیسی ابیات متذکره را در نظر گرفته ام تا حتی الوسع امانت داریکه باید در طی ترجمه مراعات شود، از میان نرفته باشد. در ینجا باید صادقانه اعتراف کرد که به اثر اینهمه برگردانی ها از یك زبان به دیگر زبان لطافت هایی ضایع شده است. بنابراین امید دارم خوانندگان ارجمند و خورده گیری که مذاق ادبی و محاسن شناسی آنها از برخورد با ترکیبات نازیبا و عبارات بی مزه متر جم می گردد، مرا عفو کنند. مخصوصاً از اینکه ترجمهٔ من از آنهمه روانی هاییکه درمتن انگلیسی این کتاب وجود دارد، عاری است توقع بخشایش دارم.

درنسخه انگلیسی کتاب شش تصویر زینگو گرافی شده وجود دارد که عبارتند از:

(۱) قبر حضرت بیدل در دهلی (هدیهٔ آقای سرورخان گویا)

(۲) محمد اعظم شاه

(۳) تصویر خیالی بیدل (هدیهٔ کابل). درین تصویر بیدل درکنار بستر مرگ یگانه فرزندش عبدالخالق دیده می شود.

(٤) قبر حضرت بیدل در دهلی (هدیهٔ سرورخان گویا)

(٥) کتیبهٔ مزار حضرت بیدل (هدیهٔ سرورخان گویا)

(٦) دو بیت حضرت بیدل که بخط زیبای شکست بقلم شاعر توانای دری و

اردوزبان هند میرزا اسدالله خان متخلص به «غالب» قلمی شده. بقول مؤلف محترم ابیات مذکور از نسخه های مثنوی های «طورمعرفت» و «محیط اعظم» ملکیت پوهنتون پنجاب زینگوگرافی شده است. درپایان هریك ازین دو بیت مهرمربع با نام میرزا غالب وسال ۱۲۳۱ بملاحظه میرسد. ابیات مذکور اعبارتند از:

ازین صحیفه بنوعی ظهور معرفت است
که ذره ذره چراغان طور معرفت است.

هرحبابی راکه موجش گل کند جام جم است
آبحیوان آب جویی از محیط اعظم است.

چون تصاویر فوق الذکر خیره است و تولید مجدد آنها در طی عمل زینگوگرافی مجدد خیره تر میشود لهذا از انضمام آنها به ترجمه صرف نظر گردید. درینجا فریضهٔ خود میدانم به تمام ذوات ارجمند و محترمی که در بوجود آمدن این ترجمه و مخصوصاً طبع و نشر آن سهم داشته اند امتنان خود را صمیمانه بعرض رسانم.

ازهمه بیشتر توجهات و همکاری های جناب پوهنمل داکتر عبدالخالق وفائی استاد شعبهٔ دری پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل و مدیر مسؤول مجلهٔ ادب را درنشر این ترجمه، همچنان عرق ریزی های فاضل محترم عبدالله امیری استاد زبان دری در دارالمعلمین عالی کابل راکه کار پرزحمت اهتمام طبع این ترجمه را متقبل شده، زحمات متداوم ښاغلی محمد امان کریمی عضو نشرات پوهنځی ادبیات وعلوم بشری را در امر مربوطه به تصحیح پروف های ترجمه و بالاخر صرف انرژی و رنج کارکنان محترم د پوهنی مطبعه راکه در طبع آن متحمل شده اند قابل سپاسگزاری عمیق می دانم. با عرض احترام.

میرمحمد آصف

ده بوری کابل، ۱٤ دلو ۱۳۵۱

مقدمهٔ مولف

تجزیهٔ امپراتوری مغول پس ازوفات اورنگ زیب درسال۱۷۵۷ میلادی به مسلمانان نیم قارهٔ هند ازبسانقطهٔ نظر لطمه رسانید . اشخاص معدودی میتوانند فهمیدکه مخصوصاً میراث بزرگ فرهنگی آن ها دراثررویداد های فجیعی که درطول دورهٔ حکمرانی شاهان متأخرمغول (۱۷۵۷ـ ۱۸۵۷ میلادی) صورت گرفت ـ بوجه وصف ناپذیری صدمه‌دید . مؤسسات مسلمانان سقوط نمود ، اساسات جامعه‌ای راکه مسلمانان بعدازورود محمدبن قاسم‌درسال۱۷۱۲ میلادی درهندبازحمت تمام بنانهاده بودند ویران گردید .هنرهایی که توسط آن ها به

مراتب اعلی رشد یافته بود، برباد رفت ونسخه های قیمتدار آثاری راکه ایشان درهند بوجود آورده بردند یاارزش خودرابکلی باخته بودند یابذریعهٔ برتانوی هاوسایراروپاییان ازهند خارج ساخته شدند.

این ماجراداستان جانکاهی است، وچون تاریخ این دوره بعد ازدرك این همه ضایعات وخسارات فرهنگی نوشته شود، جهان با اندوه‌تمام واقف خواهد شدکه پایان حکمروایی مغول درهند برای مسلمانان چه معنی داشته.

مادرهمین پس منظر،حیات و آثارعبدالقادر بیدل شاعر بزرگ زبان دری را مطالعه میکنیم که درسال ۱٦٤٤ میلادی دردورهٔ حکمروایی باشکوه شاه جهان درهند متولدگردیده ودرسال ۱۷۲۰ میلادی هنگامیکه امپراتوری مغول در دست بی کفایت محمد شاه درحال تزلزل بود چشم ازجهان بست. زندگانی بیدل در آن موقع بحرانی باسختی های زیاد توام بوده .دربی نظمی ایکه پس ازانقراض امپراتوری مغول رونما گردیداکثرآثارشاعرما؛مانندآثارنویسندگان دیگری که به آن هااشاره نمودیم یابربادرفت ویاازهند خارج ساخته شد. وحتی تا امروز بیهوده درجستجوی آن ها سعی داریم. آنچه پیدا شده ،بکلی ناقص ونا مکمل است. همین امر تااندازهٔ زیاد واضح می‌سازدکه چرابجزعدهٔ معدودی بیدل را نمی‌شناسند. علاوه‌بران پس‌ازاستقرارسلطهٔ برطانیه درهند، نفوذتمدن غرب چشم مسلمانان رابسوی‌اروپا برگردانید وایشان فرصت نیافتند بچیزی ملتفت شوندکه دراثرازهم گسیختن شیرازهٔ جامعهٔ خویش‌درنیم قارهٔ هند از دست داده بودند. بنابرین بیدل نیز تقریباً بکلی فراموش گردید.

معهذا بعض نویسندگانی وجودداشتندکه عندالموقع دربارهٔ سهم بزرگ بیدل درادبیات دری سخن زده اند. حتی شعرای نامداری ما نند غالب واقبال

ازوی الهام گرفته اند. این حقیقت دال براین است که منبع گران بهایی غیر مکشوف باقی مانده. من خودرا بسیارخوش بخت می‌پندارم که متدرجاً به شاعر بزرگ علاقه پیدا کردم و باوجود نارسایی و ناتوانی تصمیم گرفتم که تحقیق بعمل آورم ورساله ای دربارهٔ وی بنویسم.

اما آثاروی دربازارپیدا نمیشد وازطرف کتابخانه های کشور نیزمعاونت بسزایی ندیدم. چون ازینطرف مایوس شدم با علمای ممتاز ونویسندگان نامدار داخل مکاتبه گردیدم. جوابی که‌ازنیاز فتحپوری گرفتم بسیاردلسرد کننده بود. وی اظهار کرده بود که بدست آوردن آثار بیدل محال است واگراحیاناً میسرهم گردد، مساعی چندین‌سالهٔ یك نفر به تنهایی نتیجه نخواهدداد، زیرا «بیدل اوقیانوسی است بی پایان‌وپیمایش‌ناپذیر» علاوه برآن به من توصیه نموده بود که‌اقلاً چهار پنج‌سال رانزدوی سپری سازم تاچیزی قلیلی راکه دربارهٔ بیدل می داند بمن گوید. این جواب کافی بودشعله ای‌راکه شیفتگان‌صادق شاعردرسینهٔ من‌افروخته بودند خاموش سازد. ولی من مایوس نشدم وبه مساعی خویش باشدت مضاعف ادامه‌بخشیدم. خوش بختانه سید سلیمان‌ندوی، مولیناحسن نظامی، مولیناغلام‌رسول مهرود، کتورسید محمد عبدالله بالطف تمام مراتشجیع نمودند ونظریات بسیار قیمتداری بمن تقدیم کردند. دراین ضمن بمن توصیه گردید تابسوی افغانستان که درآنجا بیدل‌نهایت شهرت‌دارد روگردانم‌دراین‌وقت ایجادتماس باحلقه‌های ادبی آن‌کشور برای من دشواردبود امادراثر التفات دوستم ملك حبیب‌الرحمن (ام،ای) یك نفرتاجر کلیات بی نظربیدل راکه درمطبعهٔ سنگی صفدری بمبئی چاپ شده ودیوان‌زیبای بیدل‌راکه‌در کابل‌به طبع‌رسیده بود، بمن‌داد. باپیداشدن‌این دو کتاب آرزویم آغاز به‌گرفتن صورت خارجی بخودنمودوباتمام نیرو به‌مطالعهٔ آثارضخیم بیدل شروع کردم.

سپس در اوایل سال ۱۹۵۱ پوهنتون پنجاب جهت تحقیق در بارهٔ حیات و آثار بیدل سکالرشیپی بمن اعطا نمود. درهمان ایام آقای سرورخان گویا که یك شخصیت بزرگ ادبی کابل است به لاهور مسافرت کرده بود و بمن توصیه نمود که به کابل روم، زیرا در آنجا نسخه های زیبای دست نویس آثار بیدل وجود دارد و موادی که در آنها پیدا میشود در دو کتابی که در بالا از آن ها نام برده شد وجود ندارد.

در نتیجهٔ رهنمایی دوست مهربان من دوکتور محمد باقر (ام،ای دوکتور فلسفه از لندن) رئیس شعبهٔ زبان فارسی در پوهنتون پنجاب که به کمك رهنمونی منورانهٔ وی به انجام یك کار نهایت دشوار موفق شده ام مقدمات سفرم را به کابل در طول تعطیل زمستانی همان سال برابر نمود. ترتیبات توقفم در کابل از طرف مولینا عبدالقادر شارژدافیر آن وقت سفارت پاکستان در کابل اتخاذ گردید، و آقای سرورخان گویا مرا به کتابخانه های مختلف رهنمایی کرد و با اشخاص برجستهٔ ادبی شهر معرفی نمود. در آنجا نسخه های دست نویس بسیار قیمتدار و مزین آثار بیدل را مشاهده کرده و مواد بس مفیدی را از آن ها استنساخ نمودم. راجع به نقاط مختلف با فضلای افغانی از قبیل سردار فیض محمد خان زکریا، خلیل الله خان خلیلی، پروفیسر هاشم شایق افندی و دوکتورانس بحث کردم. اگر به کابل سفر نمیکردم ر سالهٔ موجوده نواقص بزرگ میداشت از ین سبب حقی که کابل بمن دارد تقریباً از هر فصل آن متجلی است. بیدل واقعاً در افغانستان بسیار شهرت دارد. در آنجا هر شخصیت ادبی صاحب یك کلیات بزرگ بیدل است که در مطبعهٔ صفدری بمبئی به طبع رسیده و به مبلغ (۷۰۰) افغانی بفروش میرسد. هنگامیکه با آقای سعید نفیسی ایرانی که اتفاقاً در آن ایام او نیز در کابل بود و آقای سرورخان گویا

ذریعهٔ موتر به یغمان (یك صیفهٔ زیبای کوهستانی درافغانستان که ازکوه های پربرف آن دریای کابل سرازیر شده وراه وادی راپیش می گیرد) می رفتیم اززبان شوفر شنیدم که نزدوی نیز یك کلیات بیدل موجود است. علاوه بر آن مطلع گردیدم که اکثر نسخه های دست نویس آثار بیدل از بخارا وشهرسبز واقع آسیای مرکزی به آنجارسیده است. بعضی از آن ها درعصرشاعراستنساخ گردیده. این امر به اثبات میرساند که آوازهٔ شاعر درزمان حیاتش به آنجانشرشده بود وتا امروز باقی مانده است.

بمن گفته شد که بیدل درشرق حتی تاترکستان چینی ودرغرب تاترکیه شهرت داشته. مردم اوراازسبب کلام لطیف، معانی جدید، تصوف عالی، فلسفهٔ دلیر وبلنداو راجع به زندگی و نظریات راسخ وی دوست داشتند. اگر آثار ادبی ایکه در کشورهای فوق الذکر بوجود آمده بصورت مفصل مطالعه شود واضح می گردد که بیدل پیروان زیادی داشته ودرکشورهای فوق الذکر بالای روش های ادبی واندیشه های تصوفی تاثیرعمیقی افگنده.

علاوه بر اهمیت ادبی، تصوفی وفلسفی آثار بیدل، نویسندگان ومنکرین جمهوریت های جدید آسیای مرکزی ازافکارترقی پسندانهٔ شاعر که با روحیهٔ ضدفیودالیزم مشبوع می باشدالهام می گیرند. این حقیقت تکان دهنده زمانی به جهان معلوم گردید که به مناسبت کانگرهٔ اسلامی که هفتهٔ اول ماه جنوری سال ۱۹۵۸ در لاهورمنعقدگردیده بود، دوکتورابراهیم، م. مومنوف عضواکادمی علوم ازبکستان ویك هیأت ازجماهیراتحادشوروی درطی سخن رانی خویش اظهارنمودندکه بیدل درتاجکستان وازبکستان شهرت بزرگ دارد ونویسندگان جدیدمانند احمد دانش، فرکت، مقیمی واسیری ازشاعر فیض بی اندازه گرفته اند ومخصوصاً احمددانش مطالعهٔ مبسوطی راجع به افکار ترقی خواهانهٔ وی درفلسفهٔ اجتماعی

بعمل آورده وازآنها درمجادله برضدعقائد قرون وسطی استفاده نموده است .

دوکتورمومنوف اظهارنمود که ترجمهٔ «کامدی ومدن» اثرمنظوم بیدل ازطرف پنکوفسکی بزبان روسی درسال ۱۹۵۵ ازطرف دستگاه طباعتی دولتی بنام (فیکشن) درماسکو نشر گردیده. وی افزود که علاوه برطبع های سنگی اکثرنقل آثار شاعراز روی نسخه های دست نویس در تاشکند، اندجان، سمرقند، بخارا، لیننگراد، ستالین آباد وسایر شهرهای جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی دستیاب میگردد . بقول این دانشمند وجود «بیدل خوانان» درمیان عوام مؤید شهرت بیدل در بین جمعیت است این بود آنچه راجع به شهرت بیدل درسرزمین افغانان دلیر وازبکها وتاجکهای نیرومند قابل تذکر بود . اما با وجود التفات قلیلی که درنیم قارهٔ هند بوی دارند نمیتوان انکار نمود که شاعر دراین سرزمین نفوذ بزرگی داشته . زبان اردوی جدید از بیدل بسیار استفاده نموده وآرای تصوفی غالب و فلسفهٔ خودی اقبال زیرتأثیر عمیق بیدل واقع اند . چنانچه در بالا اشاره نمودم آثار رادبی مبسوطی که از قلم بیدل بوجود آمده هنوز دست نخورده . در این رساله من محض اشاراتی به جنبه های مختلف وی (تصوف ـ فلسفهٔ زندگی ـ ایده الوجی ـ زندگی ـ محسنات شناسی و غیره) نموده ام . بنا برین محققین میتوانند در این آثار کاوش ها نموده و گنج های گران بهایی بیرون آرند . خوشبختانه درین اواخر تمایل روزافزونی به بیدل پیداشده. علاوه برنوشته های متفرق نیاز فتحپوری ازطرف بعضی ازفضلا کارهای منظمی صورت گرفته. درکتور ـ غلام یاسین خان نیازی (ام . ای . دوکتور فلسفه) نخستین کسی بود که دراوایل سال های سی ام قرن موجوده در (اورینتل کالج مگازین) راجع به حیات وآثار

و

بیدل در سه بخش مقالات بسیار مفیدی نوشته . هنگامیکه در کابل بودم با ترجمهٔ آن ها به زبان دری برخوردم . سپس قاضی عبدالودود پتنوی از نقل نسخهٔ دست نویس، جلددوم «سفینهٔ» خوشگو آنچه راجع به بیدل وجود دارد همه راجمع کرده ودرمجلهٔ «معارف» شماره می وجولائی سال ۱۹۴۲ نشر نمود. این ها همه مقالات بودند، ولی درین اواخر درسال ۱۹۵۲ کتابی بنام «بیدل» در بارهٔ فلسفهٔ خودی شاعر ازجانب مؤسسه فرهنگ اسلامی ، لاهور طبع گردید . نویسندهٔ آن خواجه عبدالله اختر اولین کسی است که در بارهٔ بیدل کتاب نوشته . من بحیث یك نفر همکار در این زمینه از کتاب وی حسن استقبال میکنم . ولی پیشنهاد می نمایم که نویسندهٔ فاضل درطبع آیندهٔ آن خطاهایی را که در فصل متعلق به شرح حال بیدل داخل گردیده برطرف کند و آنرا ساده وعاری از لطافت نگذارد . علاوه بر آن اظهار صریح نظریهٔ شاعر در باره بهشت محتاج به تجدید نظر است . مطالعهٔ مفصل و عمیقتر بیدل آشکار می سازد که مقصد وی از بهشت «خودی» است نه طوری که خواجه صاحب می گرید «این جهان» علاوه برین در چندین جای دیگر مخصوصاً در موضوع معامله بانفس اصلاً حاتی لازم است . پس از نشر این کتاب خبر امید بخشی حاکی ازینکه یکی از فضلای جوان یعنی آقای محمود احمد ناظر مشغول مطالعهٔ مقایسری در بارهٔ بیدل و اقبال است بگوش رسید . اینك رسالهٔ من در برابر جهان ادب قرار دارد . وفضلا ارزش آن را قضاوت خواهند کرد

در اینجا میخواهم بعرض رسانم که این رساله پس از هفت سال تحقیقات نوشته شده ومن تاریخ جداگانه‌ای راجع به‌عصر بیدل ننوشته ام، بلکه‌سعی نموده‌ام نشان دهم که شاعر در زمان خویش چگونه زیسته و گردش کرده ، ازدادن تفصیلات غیر ضروری اجتناب کرده‌ام . اگر مثلاً بعضی ازحقایق در بارهٔ شاه جهان مفصلتر ذکر گردیده، دیده خواهد شد که آن ها بارشد شخصیت شاعر رابطهٔ عمیق داشته‌اند .

درفصل متعلق به آثار بیدل از تکرار ردوری نموده‌ام ونخواسته ام خوانندگان خود را دلتنگ سازم علاوه بر آن درهرجلد از بیدل استشهاد قول کرده ام تا گفتارخود را موثق و دلچسپ سازم .

فصل آخر نشان میدهد که زندگی بیدل و آثار وی بیکدیگر پیوند درونی دارند .

با این سخن مقدمه را خاتمه بخشیده استدعا میکنم این اثر ناچیز که خون جگر من آبیار مزرعهٔ آن بوده درراه معرفی بیدل به جهان سهمی داشته باشد .

« عبدالغنی »

فصل اول

اصل و نسب و اوائل زندگی

درساختن شخصیت یك فرد عوامل گوناگون سهم دارد و نقشی که‌دراینجااز طرف‌نژادبازی میشودخالی‌ازاهمیت‌نیست خصوصیات نژادی‌خاموشانه زیر بنای شخصیت‌هارا می‌سازد وسربنای آن‌در زیر تاثیرمیحط وتربیه‌موصوف متدرجاً انکشاف‌می‌یابد. درموردشاعرماعبدالقادربیدل تذکره‌نویسان(۱) وی‌متفق اندکه از نژاد جنگجو وسرسخت‌مغول‌است. ولی اگر بخواهیم قبیله‌اش را بشناسیم باوضعیت یأس آمیزی‌برمی‌خوریم زیرانظریهٔ تذکره‌نویسان‌دراین‌باره موافقت ندارند حسین قلی خان عظیم‌آبادی مؤلف نامدارتذکرهٔ نشترعشق(۲) گوید که شاعربه قبیله برلاس‌تعلق‌دارد. تاجاییکه‌من واقف‌هستم تذکره نویس‌دیگری دراین نظریه‌سهم ندارد‌خان آرزو(۳) که‌ریو(٤)(Rieu) نیزازوی‌پیروی‌نموده می‌نویسد که شاعرازارلات بوده‌نظریهٔ سومی که چندین تن از تذکره نویسان (۵) در آن

---

(۱) شیرخان لودی مرآةالخیال ، ص ۳۸۷ خوشگو، سفینه خوشگو در مجله معارف می ۱۹٤۲، حسین قلی خان نشتر عشق، جزء اول، نسخه قلمی مضبطه۲۰۳ الف، آزادبلگرامی خزانه عامره ص۱۵۲.

(۲) حسین قلی‌خان ،نشتر عشق، جزء اول، نسخه قلمی مضبطه ۲۰۳ الف

(۳) سراج الدین علی خان آرزو، مجمع النفائس ، نسخه قلمی صفحه ٥٦ الف .

(٤) ریو، فهرست نسخه های قلمی فارسی دربریتش موزیم صفحه ۷۰٦ب .

(٥) الف ـ شیرخان لودی، مرآةالخیال‌ص ۳۸٦.

(ب) آزاد بلگرامی ـ سرو آزادـ خزانه عامره، یدبیضا، در معارف شماره ماه اگست ۱۹٤٦ ص۸٦ ؛خزانه عامره ص ۱۵۲ ، در سروآزاد برلاس ذکر شده که شاید خطایی از طرف خطاط باشد.

(ج) عبدالوهاب افتخار، تذکره بی نظیر ص ۳۹.

(د) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۵۸ .

اشتراك دارند نیز در میان است وبقرار آن بیدل از طایفهٔ ارلاس بوده یك نفر خواننده سطحی چنین تصور میکند که برلاس، ارلات وارلاس همه یك چیز خواهد بود اما تحقیق دقیق داستان متفاوتی را آشکار می سازد معنی کلمه برلاس دلیر و نجیب الاصل (۱) است این لقب را نخستین بار ایره دمسی برلاس نیکهٔ هشتم امیر تیمور (۲) برخود گذاشته بود .

بنابرین تیموری هاهمه برلاس بودند. واگر نسب نامهٔ (۳) بابر راکه از احفاد تیمور بود در نظر گیریم بدون چون و چرا میتوان گفت که برلاسی های نامدار برای مدت چند ین قرن بر هند حکمروایی کردند. وعاقبت در سال ۱۸۵۷ ب -م توسط برطانوی ها از اقتدار افتادند. اکنون به طایفهٔ ارلات برمی گردیم . پس ازمرگ پدر چنگیز خان مادرش با یك نفرکه منگلیك ایزکه نام داشت و شخص متقی و پرهیزگاری بود ازدواج نمود پسر دوم منگلیك ایز کـه ارلات نام داشت وقبیلهٔ ارلات (٤) از بازماندگان وی است. با این وصف برلاس ها و ارلاتها تاریخ درخشانی دارند وعدهٔ زیادی ازاعضای برجستهٔ قبایل مذکور در کتب (٥) مختلف تاریخ مغول ها ذکر گردیده است دراثر شهرتی که این دوطایفه دارند انسان به آسانی مرتکب

(۱) فرهنگ لغات ترکی صفحه ۱۱٦، دغلات، تاریخ رشیدی صفحه ۳- شهنوازخان، ماثرالامراء جزء۳ ص ص ۲٥٦-۲٦۰

(۲) د غلات، میرزا حیدر، تاریخ رشیدی، صفحه ۱٥ در مقدمه.

(۳) عبدالغازی، تاریخ انساب تاتارها صفحات ٤۹ و ٥۰

(٤) دیوی، موسسات تیمور صفحه ۳۱۲ .

(٥) الف دغلات ، تاریخ رشیدی صفحات ۷٥-۱۰۸-۱٤۰ ۱٤۱- ۱۹٥ وغیره.

(ب) علی یزدی، شرف الدین، ظفرنامه ، صفحات ٦۹۲٥۲.

(ج) بابر، یاد داشتهای بابر، صفحات ٥۰-۲٥٥-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۲ وغیره

(د) ابوالفضل- آئین اکبری صفحه ۲۸۰

اشتباه گردیده و تصور میکند که بیدل از طایفهٔ برلاس ویا از قبیلهٔ ارلات بوده. اما گواهی تقریباً شش تن از تذکره نویسان وی را نمیتوان از میان محو نمود.

مؤلف «نشتر عشق» که این تذکره را درسال ۱۸۱۷ / ۱۲۳۸ نوشته (مادهٔ تاریخ آن «نشتر رگ جان») (۱) و بیدل را از مردم برلاس گفته است از معاصرین شاعر مانبوده است. بنابرین گفتار وی قابل اعتماد نمی باشد. خان آرزو که بقول وی شاعر به قبیلهٔ ارلات تعلق داشته گرچه معاصر وی بوده است امادیده میشود که در سراغ قبیلهٔ بیدل زحمتی را بخود نپسندیده است وی اظهار نموده که بیدل را تنها دو مرتبه (۲) در اوایل سلطنت فرخ سیر (۱۷۱۳ ـ ۱۷۱۹ میلادی) دیده بود.

من دراین باره بیشتر به شیرخان لودی مصنف «مرآة الخیال» اعتماد دارم موصوف بعد از نوشتن شرح حال بیدل در تذکرهٔ خویش آن را بخود شاعر نشان داد و شاعر با آنچه شیرخان در بارهٔ وی نوشته بود قناعت (۳) نمود. در اینجا می بینیم که بیدل به قبیله ارلاس منسوب بوده است. قبلاً اشاره گردید (٤) که خوشگو در «سفینهٔ» خویش، آزاد بلگرامی درهرسه تذکرهٔ خود و عبدالوهاب افتخار در «تذکرهٔ بی نظیر» خویش همه متفقاً اظهار کرده اند که بیدل به طایفهٔ ارلاس تعلق داشته.

مصنف «عقد ثریا» نیز با ایشان همنوا (٥) می باشد. از جملهٔ این چهار نفر تذکره نویس دو نفر آخر الذکر آن ها معاصرین بیدل نیستند. طوریکه خوشگو اظهار میکند وی هر روز به ملاقات بیدل می شتافت و بیش از هزار (٦) مرتبه نزد وی بوده

(۱) حسین قلی خان «نشتر عشق» نسخه قلمی مضبطه ۲۹۰ب.
(۲) خان آرزو، مجمع النفائس، نسخه قلمی مضبطه ٥٦ الف.
(۳) شیرخان لودی مرآة الخیال ـ صفحه ۳۹۰.
(٤) صفحه اول همین کتاب.
(٥) مصحفی ـ غلام همدانی ـ عقد ثریا، صفحه ۱٦
(٦) خوشگو در معارف شماره می ۱۹٤۲ ص ۳٦۹

است. بدینقرار خوشگو تقریباً مدت سه سال دایماً در صحبت بیدل حاضر بوده است. آزاد بلگرامی نسبت (۱) به سایر تذکره نویسان درباره حیات شاعرانی که از آنها نام برده، تفصیلات بیشتری را جمع کرده است علاوه بر آن در فهرست نسخه های دری و عربی کتابخانه های بانکیپور (۲) و بهار (۳) نیز می بینیم که قبیله ایکه بیدل به آن تعلق داشته بنام ارلاس یادشده است. همچنان در «نورالابصار» (٤) یك قاموس زبان ترکی که در دورهٔ سلطنت محمدشاه امپراتور مغول (۱۷۱۹-۱۷۳۹ میلادی) نوشته شده است می خوانیم که فی الحقیقت ارلاس نام یك قبیلهٔ مغول است.

پس قبیلهٔ ارلاس گرچه شهرت کمتر دارد، قبیله ایست که بیدل به آن تعلق داشته. ریشهٔ کلمهٔ ارلاس معلوم نیست گرچه مصنف «آصف اللغات» می نویسد که «عقل نهم» ارلاس گفته میشود.

دربارهٔ تاریخ مهاجرت نیاکان بیدل به هند معلومات صحیح در دست نیست. ایشان اصلاً از توران واقع ماوراًالنهر بوده و در بخارا زندگی میکردند. تحقیقات راجع به نیاکان بیدل که نخست به هند مهاجرت کرده اند نیز بی ثمر بوده است. تنها همین قدر معلوم است که چندین نسل از اجداد وی سرباز بوده اند (۵). اماچون سخن ما

(۱) شپرینگر، فهرست نسخه های قلمی عربی، فارسی وهندوستانی کتابخانه های شاهان اوده، ص ١٤٤.

(۲) نسخه قلمی نمبر ٤١٠

(۳) نسخه قلمی نمبر ۳۸۱ بانکیپور از مضافات غربی پتنه است.

(٤) ری دهان نورالابصار، نسخه خطی منضبطه ٤٥٢ الف.

(٥) بیدل، چهار عنصر، طبع صفدری ص ٦٦ در اینجا بیدل می نویسد که به مقصد پیروی از سنت اجداد به سپاه پیوست.

برسرمیرزا عبدالخالق (۱) پدر بیدل میرسد. برزمین مصو نتری پامی گذاریم.

وی سرباز متمولی بود(۲). اما بسیار پیش از وقت (۳) برجهان پشت پازده حیات تصوفی را گزیدو آن را وقف حقیقت مطلق ساخت. عبدالخالق بکمک باطنی یك شخص روحانی موسوم به مولینا کمال (٤) به سعادت نایابی و اصل گردیدو آن عبارت از آموختن سلوك طریقت از روحانیت شیخ عبدالقادر جیلانی (٤٨٠-٥٦٠ هجری مطابق ١٠٧٧-١١٦٤ میلادی) بود که اهمیت جدید شور و هیجان بذریعهٔ وی در مذهب حنفی اسلام شایع گردیدو خود توسط غزالی (٥) در طبقه‌های منور تر معرفی گردیده بود پس میرزا عبدالخالق به دستهٔ صوفی های طریقه معروف قادری (٦) که در سال ١٤٨٢ از طریق سند به هندداخل گردیده تعلق داشت.

میرزا عبدالخالق مردی سالخورده (۷) شده بود که در یك ساعت بسیار فرخندهٔ سال ١٠٥٤ هجری (١٦٤٤ میلادی) پسری در خانه‌اش تولد گردیده میرزا ابوالقاسم ترمزی (۸) از صوفیان سادات و رفیق صمیمی میرزا عبدالخالق، در ریاضیات و احکام

---

(۱) خوشگو، در مجله معارف، شماره می ۱۹٤۲، ص ۳۵۸. خوشگو همین نام راذکر کرده، اما هاشم شایق افندی یکی از استادان زبان دری در پوهنتون کابل یک کلیات قلمی بیدل دارد که در آن در پایان رقعات وآغاز مثنوی محیط اعظم عبارت ذیل را دیدم.

ساقی نامه میرزا عبدالقادر بیدل ولد یوسف الدین. کاتب آنرا در سال ۱۲۳٦ هجری (۱۸۲۰ میلادی) نوشته است. اما چون خوشگو از معاصرین بیدل بوده، بقول وی اعتماد دارم. راجع به کلیات قلمی هاشم شایق به مجله آریانا، کابل دلو ۱۳۲۹ (۱۳۷۰ هجری قمری) مراجعه شود.

(۲) شاه عظیم آبادی ـ نوای وطن، ص ۷۰، اورینتل کالج مگازین، اگست ۱۹۳۲.

(۳) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۵۸

(٤) بیدل، کلیات، جلد دوم ص ۲۱ (طبع صفدری)

(٥) حسن سهروردی، در تاریخ تصوف اثرار بری، مقدمه صفحه ۱۲.

(٦) حسن سهروردی، این طریقه تصوف از طرف شیخ معروف عبدالقادر جیلانی بوجود آمد.

(۷) خوشگو در معارف ـ شماره ماه می ۱۹٤۲ ص ۳۵۸

(۸) بیدل ـ چهار عنصر ـ طبع صفدری ص ۲٦

نجومی ید طولایی داشت. موصوف برای طفل آیندهٔ درخشانی را پیشگویی کرد و به یادگار این اتفاق فرخنده دو مادهٔ تاریخ استخراج کرد: «فیض قدس» و «انتخاب» که از هر کدام آن سال ۱۰۵٤ هجری بر می آید در آن وقت خانوادهٔ آن طفل زیبا که فی الواقع یك عطیهٔ آسمانی (فیض قدس) بود نمی فهمید که روزی طفل آنها یکی از برگزیدگان (انتخاب) جهان خواهد شد. میرزا عبدالخالق که بمقام روحانی شیخ عبدالقادر جیلانی ایمان عمیق و تزلزل ناپذیری داشت خواست تا خاطرهٔ این اخلاص وفاداری را در نام پسر خویش که به عبدالقادر (۱) مسمی گردید، مخلد سازد.

مولد طفل از طرف تذکره نویسان بنام های مختلف ذکر گردیده. میر قدرت الله قاسم مصنف «مجموعهٔ نغز» که تذکرهٔ خود را در سال ۱۲۲۱ هجری (۱۸۰٦ میلادی) نوشته است می گوید: که عبدالقادر در بخارا متولد گردیده و در طفولیت (۲) خویش به هند آمد. باید تذکر نمود که این سخن را میر صاحب هشتاد و هشت سال بعد از وفات بیدل زده است. عبدالغفار نساخ که «سخن شعرای» خود را در سال ۱۲۸۱ هجری (۱۸٦٤ میلادی) نوشته است نیز در بارهٔ مولد بیدل چنین نظریه (۳) دارد ولی طوریکه معلوم می شود نظریهٔ او جز به میر قدرت الله قاسم بر مآخذ دیگری استناد ندارد.

طوریکه ذکر نمودیم باید بخارا شهر اصلی (٤) نیاکان بیدل بوده باشد. ولی طوریکه در «مجموعهٔ نغز» اظهار گردیده بخارا مولد شاعر بوده نمیتواند. میر غلام علی آزاد بلگرامی مصنف شهیر تذکره های سه گانهٔ «ید بیضا»، «سرو آزاد» و «خزانه عامره»

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲

(۲) میر قدرت الله قاسم، مجموعهٔ نغز ۱۱۵. در کابل قصهٔ عجیبی شنیدم که بقرار آن بیدل در بدخشان تولد گردیده و قشلاق قبیلهٔ وی هنوز هم درهما نجا وجود دارد. اما مدرك موثقی برای اثبات این قول پیدا نشد.

(۳) عبدالغفور نساخ، سخن شعراء ص۷۵

(٤) صفحه ٤ همین کتاب.

که قرار معلوم در بیان حقایق بسیار محتاط است، در هر سه کتاب خویش بصورت قطعی می نویسد که بیدل در عظیم آباد پتنه تولد شده است.

باید بخاطر آورد که آزاد بلگرامی (متولد درسال ۱۷۰٤-۱۱۱٦) گرچه در سن بسیار جوانتر از بیدل بود ولی از معاصرین وی بوده است.

شواهد درونی نیز به طرفداری از قول آزاد حکم میکند. هنگامیکه بیدل درباره بهار و بلاد آن می نویسد انسان مجبور میشود معتقد گردد که شاعر باایالت مذکور آشنایی کامل داشته و تازمانیکه مدت زیاد اوایل زندگی خود رادر این قسمت هند بسر نبرده باشد. این امر واضحاً ناممکن می بوده. علاوه بران در نامه ایکه بیدل درسالهای پیری ازدهلی بیکی ازاشخاص متوطن دربهار نوشته است صـریحاً بـه دلبستگی خویش به بهاراشاره میکند: (۱)

نعیم عیش صوبهٔ بهار مبارک باد

عبارت فوق نشان میدهد که بیدل حتی درسال های پیری نیز زاویهٔ گرمی برای ایالت مذکور درقلب خویش داشت درین مورد بیت ذیل نیز قابل ذکر می باشد:

ماسیه بختان حباب گریهٔ نومیدی ایم   خانه بر آ بست یکسر مردم بنگاله را

درین بیت اشارهٔ واضحی به وطن وی گردیده در آنزمان بهار و بنگال نامهای ایالت واحدی بود. یقیناً خان آرزو وقتیکه در «مجمع النفائس» خویش می نویسد که بیدل دراوایل حیات خود در بنگال میزیست (۲) همین حقیقت درخاطرش بوده است. شاید کسی بگوید: ازین حقایق به این نتیجه میرسیم که بیدل از اهالی بهار بود و باید عظیم آبادی نیز گفته شده باشد. زیرا بقول سیدسلیمان ندوی (۳) که خود از

(۱) بیدل، رقعات - ۱۳۸ در اینجا بیدل واضحاً راجع به کبرسن خویش سخن میزند
(۲) بیدل، کلیات طبع صفدری، غزلیات ۳۵
(۳) خان آرزو مجمع النفائس، نسخه قلمی مضبطه ٥٦ الف - عبارت اصلی آن چنین است: در بنگاله بسر برده.

بهار بود اهالی شهر در بهار علی الاکثر عظیم آبادی گفته می‌شوند جواب وی این است که مرکزی که از آنجا بیدل در اوایل زندگی خویش بدیگرجا هامسافرت نموده است، پتنه بود و تازمانیکه پتنه شهر اصلی وی نمیبود این امر نمیتوانست صورت بگیرد.

علاوه بران نه تنها آزادبلگرامی بلکه تذکره نویسان دیگر نیز بصورت قطعی اظهار کرده اند که بیدل درعظیم آباد پتنه چشم به جهان کشوده است حسن قلی خان عظیم آبادی در «نشتر عشق» (۱) می نویسد :

«بیدل درعظیم آبادپتنه متولد گردیده» همچنان وزیر علی عظیم آبادی در «معراج خیال» (۲) می نویسد: «مولدلطیفش شهرعظیم آباداست» شادعظیم آبادی حتی از کوچه ای که بیدل در آن زندگی داشت یاد میکند (۳) گوید: میرزاعبدالقادر بیدل «به عظیم آبادخاص پتنه تعلق داشت و اشخاص مسن می گویند که وی در محلهٔ پتن دیوی زندگی میکرده» .

بایدتذکر نمود که اشخاص باصلاحیتی که نقل قول آنها رادر بالا آوردیم همه مولد بیدل را «عظیم آباد» گفته اند . این امر نشان میدهد که تذکره نویسان عظیم آبادی همه متفقاً طرفدار همین نظریه بوده اند که بیدل به عظیم آباد تعلق داشت و نظریهٔ آنها از یك نسل به نسل دیگر انتقال یافته است. دریك رساله(٤) که جدیداً

(۱) حسین قلی خان عظیم آبادی، نشتر عشق نسخه قلمی مضبطه ۲۰۳ الف

(۲) وزیر علی خان آبادی عظیم معراج الخیال نسخه قلمی تاریخ تصنیف ۱۲۵۷ هجری ۱۸٤۱ میلادی

(۳) شاد عظیم آبادی نوای وطن ص۲۲۰ در معارف اگست ۱۹٤٦ ص۹۵ به عبارت ذیل نوشته شده بیدل خاص عظیم آباد پتنه کی متوطن تهی ... اگلی لوگون سی سناهی که مرزا محله پتن دیوی مین رهتی تهی

(٤) معین الدین محمد دردای، بهار اورا دوشاعر ص ص ۲۱-۲۵ .

بنام «بهار اور اردو شاعری» نشر گردیده باز دعوی گردیده که بیدل عظیم آبادی بوده بالاخره به شرح حال مختصر بیدل که در فهرست نسخه‌های قلمی فارسی و عربی در کتابخانهٔ عامهٔ شرقی بانکیپور ذکر است و در آنچیزهاییکه تاکنون بیان کردیم بصورت موجز خلاصه (۱) گردیده می‌رسیم .

«میرزا عبدالقادر بیدل پسر میرزا عبدالخالق از نژاد ترك که به قبیلهٔ چغتایی ارلاس تعلق دارد در سال ۱۹۵٤ هجری (١٦٤٤ میلادی) که مادهٔ تاریخ آن «انتخاب است» درعظیم آباد پتنه متولد گردیده» .

امروز بانکیپور (۲) ازحومهٔ پتنه و قسمتی از بلدهٔ آن است . پس این تصویری که از حیات بیدل کشیده شده باید برحقایق موثق متکی باشد. نظر به تمام این بیانات من هم بدون تردد (۳) تاییدمیکنم که بیدل در عظیم آباد پتنه متولد گردید وچنانچه شاد عظیم (٤) آبادی اظهار نموده باید اقلاً قسمت اعظم اوایل زندگی خود را در شهر مذکور در محلهٔ پتن دیوی بسر برده باشد.

با این وصف اشارات زیاد به عظیم آباد شده است. بنابرین بی موقع نخواهد بود تا در بارهٔ تاریخ وجغرافیه محل مذکور شرح مختصری داده شود :

عظیم آباد پتلی پوترای (٥) قدیم و پای تخت مگدا بود. هنگامیکه شهر مذکور آبـادمیشد، بودا (٥٠٠ق ـ م) ازعظمت آیندهٔ آن پیشگویی می نمود . بعدها

---

(۱) در تحت نسخه قلمی ۸۳۱ این فهرست جلد ۳ طبع کلکته ۱۹۱۲.

(2) O,Malley,Benqal District Gazetteers,Patna 180

(۳) من قصداً از ذکر اکبر آباد، دهلی ولاهور که بالترتیب از طرف خوشگو ،علی قلی هدایت وطاهر نصرآبادی بحیث شهر اصلی بیدل یاد شده اجتناب کـردم ، شاعر مادر دورهٔ زندگی خـویش عندالفرصت دراین شهرهـا بسر برده .

(٤) در بالا مراجعه شود.

(٥) الـکساندر کنینگهم، جغرافیه قدیم هند ، ص‌ص ٤٥-٤٥٦ .

پتلـی پوترابنام پتنه مشهور گردید . درسال ۱۷۰٤ میلادی توسط والی آن شهزاده عظیـم الشان نواسهٔ اورنگـزیب نام آن به عظیم آباد(۱) تبدیل گردید. درسال ۱٦٤٤ میلادی که سال تولد بیدل است، هنوز پتنه نامیده میشد وچون بیدل به شصت سالگی رسید ودر آنزمان نام آن به عظیم آباد تبدیل گردید بازهم بیدل درنوشته هـای خود دایماً آنرا بنام پتنه (۲) ذکر می نمود . شهر مذکور امروز نیز به همان نام پتنه یادشده پای تخت (۳) بهار و مرکزادارهٔ ایالت پتنه بوده ودرساحل جنوبی رودخـانهٔ گنگ واقع است.

زمانیکه بیدل به جهان چشم کشود، شاه جهان امپراتور نامدار مغول بر هندحکمروایی داشت. شاه جهان درسال ۱٦۲۸ میلادی (۱۰۳۷هجری) بر تخت جلوس نمود. ودر مدت شانزده سالی که از تولد بیدل سپری گردیده بود، بنیان امپراتوری خودرا سخت محکم ساخته بود. سپاهش درهمه جنگ هاییکه امپراتور به آن کمر می بست فاتح (٤) بود. آخرین خطه ایکه به امپراتوری وی الحاق گردید قندهار (٥) بود که درسال ۱٦۳۸ میلادی (۱۰٤۷ هجری) توسط اقدامات علی مردان خان والی آن به سپاه امپراتور تسلیم گردید. تا آنوقت ضرورت به اقدامات نظامی پیش نشده بود. فتوحات امپراتور حیثیت امپراتوری رامستقر ساخته ودر نتیجه صلح و آرامش کامل درسراسر قلمرو وی به میان آمده بود. دستگاه قضاً به عدالت کارمی کرد . درهرجا

(1) O-Malley, Biha: and Orissa District Gazetteers' Patna, 198

(۲) بیدل ، کلیات ، طبع صفدری ، چهار عنصر ۵۰، ۱۲٤

(3) O-Malley, Bihar and Orissa District Gazetteers Patna, 165

(٤) عبدالحمیدلاهوری-پادشاه نامه، جلداول بخش الف ص ص ۲٤٦-۲۳۸ بخش ب ص ۱۰٦ درهمانجادر E'liot and Dowson ص ۳۳ خافی خان منتخب اللباب جلد اول ص ٤۱۰-٤۷٥ - ٥۰۹ - ٥۲٦، ٤۷٥

(٥) خافی خان ، منتخب اللباب ، جلد اول ص ص ٥٥٦-٥٥۹.

اطمینان خاطر موجود بود. تجارت و صنعت به اوج ترقی آن رسیده بود. (۱)

شاه جهان یك ذوق طبیعی به شکوه و تجمل داشت تخت طاؤوس (۲) که نظیر آن درجهان سراغ نمی شد و نمونهٔ نفاست در هنر جواهرشانی بود در سال (۱۶۳٤ هجری) برای وی طرح و مبلغ یك کرور ، روپیه در ساختن آن مصرف گردید. اساس معظم ترین شهر امپراتوری یعنی شاه جهان آباد (۳) در بیست و پنجم ذی الحجه سال ۱۰٤۸ هجری (۲۹ اپریل ۱۶۳۹) گذاشته شده و بناهای آن در زیر نظر ماهرترین مهندسان امپراتوری آباد گردیده. ممتاز محل زوجهٔ محبوب شاه جهان در هفتم جون ۱۶۳۱ (۱۷ ذوالعقده ۱۳٤۰) درحین زاییدن فوت نمود (٤) و درحالت احتضار باچشمان پر اشك به همسر خویش می نگریست. بعدها همسر وی آلام و تأثرات خویش را بشکل زیبای تاج محل فشرده ساخت. (۵) آبدات مرمرین در صفهٔ داخلی آن درسال ۱۰۵۳ هجری (٦) (۱۶٤۳ میلادی) یعنی یك سال پیش از تولد بیدل به پایهٔ تکمیل رسید.

بدینقرار آن طفل خوش قسمت درجهانی پا به هستی نهاد که تخیل آن ذریعهٔ شکوه و عظمت شاه جهان تحریك گردیده بود. و نیز باید بخاطر آورد که دراین وقت امپراتور عمل سجود (۷) را در برابر سریر شاهی ملغی قرار داد و تقویم اسلامی را مروج ساخته بود. بدین طریق اعتراضاتیکه به شدت تمام از طرف

(۱) Rai Bhara Mal لب التواریخ هند ، در Elliot and Dowson ص ۱۷۲ ؛ عبدالحمید لاهوری پادشاه نامه جلد اول ، بخش الف ، ص ۱۳۹ ، در همانجا ، بخش ب ، ص ۷۸ .

(۲) «اورنگ شاه هنشاه عادل» ماده تاریخی است که در یکی از اشعار حاجی محمدخان قدسی ذکر آمده و در تخت مذکور نقر گردیده. شعر مذکور در منتخب اللباب ، اثر خافی خان ، قسمت اول ص ۵۰۳ پیدا می شود .

(۳) عنایت خان ـ شاه جهان نامه در Elliot and Dowson V// P 89

(٤) عبدالحمید لاهوری ـ پادشاه نامه جلد اول بخش الف ص ۳۸٤

(۵) Fergusson معماری مغول ص ۲۸٤

(٦) خافی خان منتخب اللباب ـ جلد اول ص ۵۹٦

(۷) در همانجا ص ۳۹۷ عبدالحمید لاهوری ـ پادشاه نامه جلد اول بخش الف ص ۱۱۰

المجدد (۱) بعمل آمده بود برطرف گردید. علاوه بر آن شاه جهان در سکه‌هاییکه بنام خویش زد (۲) نظریات مذهب حنفی را داخل ساخت و باحکمرانان اسلامی دکن به این موافقه رسید که ازسب درحق سه خلیفهٔ اول اسلام جلوگیری بعمل آید (۳) و نیز درمحضر عوام به زیارت مرقد خواجه معین الدین (٤) چشتی اجمیری (۱۰٤٦-۱٦۳٦) و (۱۰۵۳-۱٦٤۳) وخواجهٔ نظام الدین اولیأ (۵) در دهلی (درسال ۱۰٤۸-۱٦۳۸) شتافت . مسلمانان حنفی بسیار مفتخر گردید ند وشاه جهان را بحیث یك قهرمان ستایش نمودند. پس زمانیکه بیدل چشم بجهان کشود شاه جهان دراوج قدرت وشهرت ونفوذ خرد بسرمی برد .

بیدل چشم به جهان کشود ولی قبل ازرسیدن به بلوغ ومردی می بایست از مرحلهٔ کودکی عبور کند. و خود در بارهٔ روز های آن دوره نوشته است (٦) در آن زمان نمیتوا نست خوب را از بد وزن را از مرد تمییز کند . محض از پستانهای مادر مهربان می مکید وزمانیکه شیر ،شیرین متوقف می گردید سخت می گریست . این دوره فی الحقیقت برای بیدل نعمت بهشت بوده (۷) هر جا خفته بود برای وی تخت خواب مستریحی بود و در هر جا می بود آغوش یك دایه از وی به مهربانی استقبال میکرد . آهسته آهسته شروع به شناختن

(۱) ۹۷۱-۱۰٤۳ هجری در شرح حال این شخص روحانی معروف که اسم کامل وی شیخ احمد سر هندی است ، به برهان احمد فاروقی ، مفکورهٔ مجدد در باره توحید ۵-۱۸ مراجعه شود.

(۲) عبدالحمید لا هوری،پادشاه نامه ،جلد اول بخش الف ص ۹۱.

(۳) در همانجا بخش ب ص ۱٤۵-۱۷۸ .

(٤) در همانجا جلد ۲ص ۳٤٤.

(۵) در همانجا ص ۱۱۲.

(٦) بیدل، چهار عنصر طبع صفدری ص۵ .

(۷) در همانجا ص۷ .

والدین خویش و تلفظ کلمات «بابه» (۱) و «مادر» کرد وسپس بعداز آنکه مدتی چند در زمین به‌سینه حرکت میکرد به‌راه رفتن آغاز نمود. کلمات معصومانهٔ یك هجایی (۲) وی را همه دوست داشتند. دیری نگذشت که به دویدن شروع کرد حتی آزادانه به‌خانه ها میرفت و خنده و پرگویی میکرد.

چون تقریباً چهار و نیم ساله (۳) گردید، پدرش میرزا عبدالخالق چشم ار جهان بربست و بیدل یتیم گردید. خاطرات (٤) زیبا یی از غمخواری‌های پدرانه‌رایگانه چیزی در بارهٔ پدرش بود که درسال های بعد به یادمی آورد. درین وقت میرزا قلندر (٥) برادر اندرودرعین‌زمان‌شاگرد پدرش‌ازوی‌غمخواری وحمایه‌می نمود. برای مدتی چند توجه به‌تربیهٔ بیدل بعمل نیامد (٦) امادر آغاز ماه ششم شش‌سالگی وی مادرش که زن صاحب فضیلتی بود به وی‌الفبا راتدریس کرد وسپس اورا به‌مراقبت معلمین سپرد. بیدل بعد ازانقضای مدت کوتاهی که هفت ماه بود قرائت‌قرآن (۷) مجید را ختم کرد. این امر ذکاوت عالی اورا به اثبات رسانید

(۱) بیدل - چهار عنصر - طبع صفدری ص٥

(۲) در هما نجا ص ۷

(۳) خوشگو در معارف ۱۹٤۲ ص ۳٥۸.

چهار عنصر - طبع صفدری‌ص٥ برمرگ پدر خویش چنین اظهار تاثر میکند.

خورشید خرامید وفروغی بنظر ماند دریابه کنار دگر افتاد وگهر ماند.

[خورشید ناپدید گردید ومحض روشنایی شفق شامگاه بنظرماند دریا به ساحل دیگرحرکت نمود وگهر بجاماند.]

(٥) خوشگو در معا رف می ۱۹٤۲ ص ۳٥۹ خوشگو برادر اخیا فی گفته یعنی برادری از عین مادرولی از پدر دیگر.

(٦) چهار عنصر - طبع صفدری ص٥

(۷) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٥۹ می گوید که وی قرآن مجید را پیش از وفات پدر تمام کرده بود. ولی قول بیدل در چهار عنصر درص ٥ برضد قول خوشگوست.

درین وقت (۱) مادرش نیز وفات نمود و تعلیم و تربیه‌اش منحصر به میرزا قلندر گردید.

تا ده‌سالگی صرف و نحو (۲) عربی و نثر و نظم دری را آموخت. هنوز دماغش برای تحصیل فلسفه آماده نگردیده بود. با وجود آن در آن ایام دورنماهای افکار جدید آهسته آهسته درمقابل نظرش کشوده میشد، چنانچه خود می‌گوید:

«هر ازدحامی که بمشاهده ام می‌رسید بحیث مکتبی در راه تکامل من خدمت میکرد و هر کلمه ایکه درگوشم میرسید مرا قدمی جلوتر می کشانید. هر نقطهٔ باریك درمقابلم يك كتاب اسرار، را می کشود. و هر نکتهٔ دفترهای حقیقت را بازمیکرد. خداوند کریم چنین يك هوش تند بمن عنایت کرده بود!»

در آن زمان (۳) که بیدل بدیع و بیان را آموخته و گلستان (٤) سعدی را می‌خواند یکی ازرفقای هم صنفش درمکتب به‌جو یدن قرنفل اعتیاد داشت. هر وقت که آن پسر تبسم میکرد و یاسخن میزد هوا معطر میگردید. این رایحهٔ خوش استعداد خلاقهٔ مخفی بیدل را برانگخت وسبب انشای رباعی ذیل گردید:

یارم هرگاه درسخن می آید بویی عجبش ازدهن می آید
این بوی قرنفل است یا نگهت گل یا رایحهٔ مشك ختن می آید

[هرزمان معشوقم سخن میزند
عطرعجیبی ازدهنش خارج میشود
آیا این نگهت قرنفل است یا از گل
یا رایحهٔ مشك ختا ؟]

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص۳۵۹

(۲) چهار عنصر- طبع صفدری ص٦ خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۵۹

(۳) چهار عنصر طبع صفدری ص ٤٧

(٤) حسین قلی خان عظیم آبادی، نشترعشق قلمی مضبطه ۲۰٤ الف

کسانی که این رباعی را شنیدند همه متحیر گردیدند و نمیتوانستند باور کنند که چنین گوهری از طبع یك طفل ده ساله برون آمده است . درحالیکه دیگران در بارهٔ این شعر سخن میزدند، بیدل احساس نمود که ازوی تمجید میکنند .

درهمان سال هنگامیکه بیدل «کافیه» راختم و باشرح ملا جامی (۱) آغاز کرده بود ،حادثه غریبی تعلیم منظم بیدل را قطع نمود . روزی دوتن از معلمین (۲) وی در بارهٔ تعریف افعال درصرف ونحوعربی مباحثه داشتند . درحرارت مباحثه رگهای گلوی ایشان آماس کرد، چشم های شان رنگ قرمز بخود گرفت، و مزاح شان ازحالت طبیعی بر گشت. اتفاقاً میرزا قلندر همانجا حضور داشت . وی باندیشه فرورفت که اگر حیاتی که به تحصیل عربی وقف شده عاقبت به چنین یك وضعیت بی‌شرمی و طفلانه منتهی گردد، پس لعنت برچنین تعلیم باد. میرزا قلندر برادرزادهٔ خود را فی‌الفور ازمکتب خارج و به مطالعه آثار معروف نویسندگان زبدهٔ دری درخانه مشغول نمود و ضمناً اورا ملتفت ساخت که ماده های تاریخی را که یکی از بزرگان معروف ، یعنی میرزا ابولقاسم ترمزی استخراج کرده وعبارت از «فیض قدس» و «انتخاب» بوده ، موفقیت های فوق‌العادهٔ معنوی وروحانی را پیشگویی کرده و بنابراین باید بیدل بصورت خصوصی تحصیل نموده ومحض چشم به‌رهنمایی خداوندقادرمتعال داشته باشد . ازآن روز به بعد بیدل بااخلاص و صمیمیت فوق‌العاده ای به تحصیل علم مشغول گردید تاآنکه بحیث یك نابغهٔ خودآموز قد علم نمود ببینیم این کار چگونه صورت گرفت .

(۱) خوشگو در معارف ،می ۱۹٤۲ ص ۳٦۰ ونیز نشتر عشق مضبطهٔ ۲۰۳۱ وفهرست نسخه های قلمی عربی وفارسی دربا نمکیپور.

(۲) خوشگومی نویسد که‌آن ها دونفر شاگرد بودند اما بیدل می نویسد:

«روزی در علمای مدرسه تقریر طرح اجلاسی قرار یافته بود. ودودانشمند بی انصاف عرصه‌جولان لاف گرم داشتند»بنابربن ایشان معلمین بودند. به چهار عنصر طبع صفدری ص‌ص۲۵-۲٦ مراجعه شود

مسلمانان آسیای مرکزی پیش از آنکه از درهٔ خیبر عبور کرده و به هند قدم گذارند به مرتبهٔ بلند مدنیت رسیده بودند و علوم و دانش ایشان نیز به نقطهٔ اوج آن رسیده بود من تنها از البیرونی (۳۶۲-۴۴۰) هجری مطابق (۹۷۲-۱۰۴۸) میلادی و ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ هجری مطابق ۹۸۰-۱۰۳۵ میلادی) نام می برم. ایشان در سر زمین هایی نشو و نما یافته اند که قسمت عمدهٔ مسلمانان هندوستان از همانجا آمده اند. راجع به ابن سینا بارتولد می نویسد که وی به کلیهٔ علوم و دانش عصر خود محیط (۱) بود و آن را خیلی واضح و بصورت هنرمندانه در کتاب شفای خویش که از منطق فزیك، مابعد الطبیعه، نجوم و الهیات (۲) بحث میکند بیان کرده است. چون مسلمانان هند را متصرف شدند به نشر علوم خویش پرداختند و دیری نگذشته بود که مراکز علمی هند حتی در دورهٔ سلطنت علاو الدین خلجی (در سال ۶۹۵ هجری مطابق ۱۲۹۶ میلادی تاجپوشی گردید) با مراکز علمی ایکه مسلمانان در بخارا، سمرقند و خوارزم بجا ماندند برقابت آغاز نمود و در آنجا مابعدالطبیعه، تفسیر، فقه، الهیات صرف و نحو، علم بیان و لغات تدریس (۳) میگردید در دورهٔ مغول فعالیتهای فرهنگی مسلمانان در سایهٔ صلح متداوم و تشویق و حمایهٔ دربار به شدت خویش افزود و در طی دورهٔ حکمرانی شاه جهان شاهی که در پهلوی امور سلطنت دوستدار کتاب بود و بر نسخه های قلمی (۴) حاشیه می نوشت، به نقطهٔ اوج (۵) خود رسید.

شیخ عبدالحق (۶) (سال وفاتش ۱۰۵۲ - ۱۶۴۲) مولوی عبدالحکیم

---

(۱) بارتولد، فرهنگ مسلمان ص ۹۰

(۲) در همانجا ص ۸۹.

(۳) برنی، تاریخ فیروزشاهی ـ ص ۳۵۲ فرشته جلد اول ص‌ص ۱۲۰-۱۲۲

(۴) سلیمان ندوی، حیات شبلی ص ۳۴۱.

(۵) لا و ترقی تعلیمات اسلامی، مقدمه ص ۲۵.

(۶) عبدالحمید لاهوری، پادشانامه، جلد اول بخش ب ص ۳۴۱.

سیال کوتی (۱) (سال وفاتش ۱۰۶۷ ـ ۱۶۵۶) وشیخ محمدافضل جون پوری (۲) (سال وفاتش ۱۰۶۲ـ۵۲ـ۱۶۵۱) ازجملهٔ علمای نامدار زمان وی بودند. سعدالله خان علامی (۳) (سال وفاتش ۱۰۶۶ـ۶ـ۱۶۵۵) رئیس الوزرای معروف شاه جهان حافظ قران مجید بود وعلاوه بر آن برجمیع علوم متداله زمان دسترس داشت.

راجع به هند بصورت عموسی سخن زدیم اما علاقه‌ای که بیدل در آن دورهٔ مهم زندگی خود راگذشتانده است از داشتن منورترین علمأ ودانشمندان و بهترین مدارس برخوردار بود واززمانهای قدیم به این طرف امتیاز یك عنعنهٔ عالی را در تدریس و تعلیم حفظ کرده بود. نلنده (٤) (Nalanda) مشهورترین کانون تعلیمات بودادرهندوستان نیز درهمان علاقه واقع بود وقتیکه امیر تیمور در سال ۱۳۹۳ میلادی هندوستان راازسندتاگنگاتاراج نمود دهلی غارت گردیدوساکنین آن از تیغ کشیده شدند نیرهای درخشان اسلام برای نجات حیات خویش جانب مشرق فرار نمودند.

خوش بختانه در این زمان شاهان شرقی در جون پور بنیاد سلطنتی را نهاده بودند. ابراهیم شاه که ازسال ۱٤٥۱ تاسال ۱٤٤۹ میلادی سلطنت داشت ازسعروف ترین شاهان شرقی وحامی منور هنر و فرهنگ بود بنا بر بن جمیع علمأ وفضلای اسلامی به جون پور جمع شده ودرآنجا مدارس متعددی تأسیس کردند (٥).

بدینطریق فصل جدیدی درنشر علم وعرفان کشوده شد ومملکت تاشهر قدیم

---

(۱) در همانجاص ۳۲٤۰ـ المجدد اورا آفتاب پنجاب می نامید به رحمن علی تذکره علمای هند ص ۱۱۰ مراجعه شود.

(۲) رحمن علی، تذکره‌علمای هند ص ۱۸۱.

(۳) خافی خان، منتخب اللباب جلد اول ،ص ۵۷۱.

(٤) کنینگهم ،جغرافیای قدیم هند ، ص ٤٦۹

(٥) نورالدین ظفر آبادی، تجلی نور ، جلد ۲ ص‌ص۲ـ۲۹.

پتنه (۱) بیك مهد تعلیم و فرهنگ مبدل گردید. چنانچه روزی شاه جهان درحالیکه ازچشمانش برق مسرت می جهید چنین اظهار نمود: پورب (۲) شیراز ماست. یعنی مشرق کشور از لحاظ علم ودانش هم ترازوی شیراز است. آثار مفکرین بعد ترایران درزمان اکبر کبیر درهند راه یافت ودر کورس های تدریس (۳) شامل گردید. ملامحمد جان پوری (وفاتش درسال ۱۰۶۲-۲-۱۶۵۱) بعد ازمطالعه آثار قدما درسال (۱۰۴۲-۳-۱۶۳۲) اثر فلسفی خودرا بنام (شمس البازغه) (٤) نوشت که حتی امروز بحیث یك آبدهٔ فرهنگ وعلم برجا ایستاده است.

از علمای بر جستهٔ بهار خاص نام ملامحی الدین موهن بهاری(۵)(وفاتش ۱۰۶۸-۸-۱۶۵۷) که معلم اورنگ زیب بود قابل ذکر است. غلام یحی بهاری (٦) (وفاتش درسال ۱۱۲۸-٦-۱۷۱۵) و قاضی محب الله بهاری (۷) (وفاتش درسال ۱۱۱۹-۱۷۰۷) نیز با بیدل یکجا به تعلیم مشغول بودند. بعدها غلام یحی بحیث فیلسوف شهرت یافت وقاضی محب الله بنام بحر واقعی علم یادمیشد.

واضح است که درین وقت محیط بهار برای کسب علم ومعرفت بسیار مساعد بود هر نوع تسهیلات مهیا بود وانسان مطابق توان فکری وشرایطی که وجود داشت میتوانست استفاده کند میدانیم که بیدل به امرعم خویش بمطالعه شاهکار های نظم ونثر فارسی درخانه مشغول بودبوی توصیه شده بود که اشعار منتخب (۸)

(۱) درهمانجا ۹. سبحة المرجان آزاد بلگرامی، درحیات شبلی نقل گردیده، ص۱۲ . ایالت عظیم آباد (بهار) نیزدرپورب یعنی درشرق شامل است .

(۲) غلام علی آزاد بلگرامی - معاصر الکرام- جلد اول ص ۲۲۱.

(۳) در همانجا ص ۲۳۸ اسمای میر صدرالدین دوانی - میرغیاث الدین وغیره ذکر گردیده است .

(٤) در همانجا ص ۲۵۷ .

(۵) غلام علی آزاد بلگرامی ، معاصر الکرام جلداول ص ٤۳.

(٦) رحمن علی ، تذکره علمای هند ص ۱۵۹.

(۷) در همانجا ص ۱۷۵.

(۸) بیدل، چهار عنصر، طبع صفدری ص ۲۷.

و قسمت های زیبا را از نویسندگان مختلف جمع نموده و به عم خویش نشان دهد این وظیفه فی الواقع یك کار تحقیق و تتبع بود. طریق متعارفی ترك گردیده بود بیدل خاموشانه خود را وقف کارهای شاعرانه نموده بود و تفکر و تمرکز و اندیشه طبیعت ثانوی وی گردیده بود. آنچه را روزانه خوشه چینی میکرد به عم خویش میرزا قلندر قرائت میکرد و تمجید و تقدیر میرزا قلندر او را تشجیع مینمود. بعضی اوقات میرزا قلندر از شنیدن اشعار برجسته به وجد می آمد و فی البدیهه مصرع هایی از طبعش تراوش می نمود. بیدل بملاحظه الهاماتی که از عم خود می گرفت، او را در جملهٔ معلمین خویش حساب کرده. علاوه بر آن بیدل اعتراف میکند از عم خویش اطوار نیك را نیز آموخته است.

میرزا قلندر گرچه بیسواد بود ولی قریحه خوبی داشت و می توانست فی البدیهه شعر قابل وصف گوید. روزی از اثر درد چشم پارچهٔ زرد(۱) ابریشمین را بر چشم خود بسته بود، کسی علت آنرا پرسید میرزا قلندر فی البدیهه چنین پاسخ داد:

محرومی دیدار تو خون در جگر انداخت   چشمم چه کند چشم تو اش از نظر انداخت

[چون از دیدارت محروم شدم جگرم خون شد ـ

چشمانم چه کند در صورتیکه چشمان تو آنها را از نظر انداخت! (۲)]

علاوه بر آن میرزا قلندر بسیار نیرومند و قوی بود و یك درخت خرما را که پنج الی شش فت در زمین ریشه دوانده میبود (۳) توسط ریسمانی از دم اسپ به

(۱) بیدل ـ چهار عنصر، طبع صفدری ص ۲۸

(۲) در همانجا ص ۲۳

(۳) خوشگو گوید که در ابتدا میرزا قلندر در خدمت شهزاده شجاع بود. میدانیم که زمانیکه شاه‌جهان در سال ۱۰۵٦ هجری (١٦٤٦ میلادی) از سبب اغتشاش بلخ به کابل میرفت شهزاده شجاع را از بنگال طلبید. ممکن است که میرزا قلندر در آن‌وقت بقشون شجاع همراه بوده. چون‌قشون مغول در سال ۱۰۵۷ هجری (١٦٤٧) میلادی از آنجا عودت نموده. در راه مورد حمله هزاره واقع گردید. اما بصورت قطعی گفته نمیتوانیم که در آن‌وقت استخوان ساقش شکسته‌است. به خوشگو در معارف شماره می۱۹٤۲ ص ۳۵۹ مراجعه شود. خافی خان ـ منتخب اللباب جلد اول ص‌ص ۱٦٠-٦٧٦- ٦٨٠.

یك کش اززمین بیرون میکرد . سخت ترین خستهٔ زردآلو راتوسط فشارانگشتان خویش می شکستاند و میله های فولادی قات شده را به سهولت دو باره راست میکرد . دسته های سپاهیانیکه زیرفرمان وی به جنگ میرفتنددایماً مظفربودند . وقتی درهزاره می جنگیدعزم و متانت خودرا بطریق عجیبی آشکار ساخت . در حرارت جنگ پاشنه پایش بیجـا گردیـد و استخوان ساق آن شکست . باکمال خاموشی پاشنهٔ خودرا بجاکرد و قطعات تـیررادراطراف استخوان شکسته بسته نمود و برای مدت سه روزبه جنگ ادامه داد تابالاخره مظفر گردید . بعدازآن واقعه رابهمراهان خویش حکایت نمود وایشان همه به تعجب افتادند .

عقرب درزیرسایه وی نمیتوانست حرکت کند و به مجردیکه به انـگشت بسوی آن اشاره مینمود عـقرب می ترکید .

بقول خودش خصوصیت اول الذکروی فطری و خدادادبود. اما خصوصیت ثانی رادراثرمداومت پنجساله به ذکراسم (فتاح) کسب نموده بود . وقتیکه به تب شدیدمبتلا میشد ، سه صد مثقال(۱)روغن گداخته رابه یك جرعه می نوشید . و آن رایك شربت شفابخش تلقی میکرد وچون به درد چشم مبتـلا می بـود مرچ سرخ را بحیث دوادرچشم می انداخت .

میرزاقلندرحیات قناعت (۲) بسرمیبرد وبه طعام لذیذالتفاتی نداشت . ریاضت می کشید و به قصد کشتن نفس خویش هرزمان که میسر میگردید چله می نشست و چون درنتیجه لاغر و ضعیف میگـردید محض التماس دوستـانش او را مجبور می ساخت برای مدتی ازآن دست کشد . می گفت : «برای حصول کمال انضباط

(۱) یك مثقال تقریباً معادل پنج گرام می باشد، سلیمان حیم ، فرهنگ جدید فارسی انگلیسی جلد اول ص‌ص ۸۱۸.

(۲) بیدل ـ چهار عنصر ، طبع صفدری ص ۲٤.

برنفس یك چیز حتمی است » علاوه بر آن گفتیم که وی یکی از شاگردان (۱) میرزاعبدالخالق پدر بیدل بود و آرزوی بنیاد خانواده‌ای (۲) را نداشت بیدل می‌گوید : (۳) میرزاقلندر جمیع مراحل طریقت را پیموده و به فرقهٔ صوفیان قادری تعلق داشت .

پیشتر اشاره گردید که میرزاعبدالخالق بیك شخص روحانی موسوم به مولینا کمال عقیدهٔ عمیق (٤) داشت .

میرزاقلندر نیز به مرتبهٔ روحانی این شخصیت مقدس معتقد بود . مولینا کمال ازرانی ساگر (٥) یکی ازشهری بهار بود که تقریباً بفاصله شصت میل ازشهر پتنه واقع بود و با تواضع روحی رفعت فکری را ترکیب نموده بود. او در تصوف سرآمد عصر خود و از پابندیی که به شریعت داشت نمونه‌ای برای دیگران بود. فرقهٔ قادریه از فیض شخصیت عالی (٦) وی در بهار شهرت زیاد پیدا کرده بود.

بیدل او را از طفولیت می‌شناخت . امایك روز واقعه‌ای رخ داد که التفات مولینا کمال را بسوی آن پسر که آیندهٔ درخشانی از جبینش هویدا بود بیشتر ساخت. بیدل از طفولیت به طلسمات (۷) دلچسپی داشته، به عیادت مریضان می شتافت و تعویذ شخص خود را به گردن آن‌ها انداخته، سورهٔ فاتحه را به‌مقصد طلب رحمت خداوند تلاوت میکرد. بیدل میگوید که اشخاص علیل به این ذریعه

(۱) بیدل، چهار عنصر، طبع صفدری ص ۲٤

(۲) صفحه ۹ همین کتاب .

(۳) چهار عنصر- طبع صفدری ص۷ .

(٤) در همانجا.

(٥) صفحه ۳ همین کتاب .

(٦) در همانجا ص٦ .

(۷) در همانجا ص۷ دلچسپی بیدل به طلسمات تاسن ۲٥ سالگی دوام داشت چهارعنصر ـ ۱۱۰ .

اززحمت ورنج خلاص میشدند. بدینطریق علاقه اش به تعویذ وطلسم انکشاف نموده بود.

یك روز هنگامیکه مولینا کمال طلسمی را که جهت رفع ارواح خبیثه بود به میرزا قلندر قرائت میکرد، بیدل استراق سمع می نمود (۱) پس ازین واقعه یك روز درحالیکه بیدل باهمسالان خویش بازی میکرد زنی مورد اذیت شدید یك روح خبیث واقع گردید منسوبین زن جهت دفع آن ازچندین طلسم خوان استمداد نمودند. اماسودی نه بخشید. یك مرد که اجازه دخول رادرمنزل زن داشت فرستاده شدو بیدل تصمیم گرفت تاافسون مولینا راتجربه کند. چون آن مردعردت نمود بیدل بوی امر کرد تااسم اعظم راخوانده و به ناخن شصت زن بدمد بعدازانجام این امر زن فوراً از آن رنج رها گردید چون مولینا کمال ازواقعه خبرشد بسیارخورسند گردیدو کتاب تعویذ اتی را که درطول زندگی خویش جمع کرده بود به بیدل داد ازهمان روزمولینا کمال شروع به بذل احسان والتفات خویش به بیدل نمود.

واضح است که بیدل توسط میرزا قلندر و مولینا کمال به تصوف آشنا گردیدو آن هردو چون خوددرترك علایق نمونه‌ای راقایم کرده بودند. عشق بدون طمع را که اساس تصوف است دروی برانگیختند. خوشگو می نویسد (۲) مولینا کمال درنظم نیز معلم بیدل بود.

چون بیدل نخستین رباعی خودرا انشأ نمود بعضی اشخاص وی را دلسرد ساخته وتبصره نمودند که چنین قطعهٔ زیبا نمیتواند ازطبع یك طفل ده ساله سرزده

---

(۱) خوشگو-در معارف می ۱۳۴۲ ص ۳۶۰.

(۲) چهار عنصر-طبع صفدری ص ۴۸.

باشد. معهذا در همان وقت(۱) بیدل اهتزازات مرموزی درروح خویش احساس می نمود که او را به کلام منظوم وادار می ساخت. ولی بیدل اشعار خود را گرچه هرمصرع آن چون قوس قزح رنگین بود و مانند هلال رفعت داشت از خوف انتقاد محو ساخت. درآن روزها بیدل به سبك شعرای کلاسیك دری می نوشت(۲).

بیدل دراثر تماس بسیار قبل خویش با پاسبانان عقاید سری و باطنی متیقن گردید که وی نیز میتواند در اسرار ایشان شریك گردد. این عقیده بالای خط سیر حیات شاعرانهٔ وی اثرعمیق افگند و از همان اوایل چنین احساس میکرد که هر وقت بیتی انشأ میکند رازی را فاش می سازد. شاید از همین سبب بوده که بیدل در ابتدا «رمزی» تخلص داشت. اما خوشگو (۳) می نویسد روزی بیدل مشغول مطالعهٔ گلستان بود چون درمقدمهٔ آن به مصرع ذیل رسید:

بیدل از بی نشان چه گوید باز

(یك شخص بدون دل (یعنی معشوق) دربارهٔ خداوند بی نشان چه گوید؟) به وجد آمد و بعد از آنکه جهة هدایت بروح حافظ دعا نمود، تخلص خود را از «رمزی» به «بیدل» تبدیل کرد.

یك نفر روحانی بزرگ دیگر شاه ملوك (٤) نام داشت که بیدل ازصحبت وی دربارهٔ خداوند بسیار چیز ها آموخت. شاه ملوك علاوه بر اینکه بسیار صفات قابل ذکر داشت به خوردن و نوشیدن کمتر التفات می نمود، حتی برهنه بود و مدت درازی درسرای بنارس که به فاصلهٔ تقریباً چهار میل از رانی ساگر دور بود و آن

---

(۱) چهار عنصر، طبع صفدری، ص ٤٨.

(۲) در همانجا.

(۳) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۱ حسین قلی خان درنشترعشق (نسخه قلمی ٦-٤-۲) می نویسد که بیدل از روح سعدی استمداد نموده است. ولی من قول خوشگو را ترجیح میدهم زیرابرای این مقصد دایماً دیوان حافظ استعمال می شود.

(٤) چهار عنصر-طبع صفدری ص ص ١٤-١٥١٤

سببی که شهر اصلی شیخ کمال بود بیدل مدینةالاولیاء می نامید زندگی داشت. میرزا قلندر به‌سبب آنکه به‌ولایت شیخ کمال ایمان عمیق داشت مدتی در زیر درختی در رانی ساگر بسر میبرد. بیدل نیز در آنجا بحیث مولی علیه و شاگرد بامیرزا قلندر می‌زیست چون سرای بنارس از رانی ساگر چندان فاصله نداشت ـ شاه ملوك دایماً بدیدن میرزا قلندر می‌آمد و هفته‌ها را باوی بسر میبرد. شاه با مردم را بطه وعلاقه یی نداشت. اما چون تنها میبود به سخن آغاز می کرد و به اظهار حقایق مهم می‌پرداخت. روزی درحالیکه بهمین صورت مصروف سخن‌زدن باخود بود وروح خویش را بدینطریق صفاسی بخشید ـ چون ملتفت گردید که بیدل بادقت تمام گوش داده‌است به وی امر نمود تاسخنانی را که‌فی‌البدیهه ازز بان وی خارج می‌شود درقید تحریر درآورد.

بیدل باشوق تمام قلم و کاغذ برداشت و سه‌روز مسلسل مصرع‌ها می نوشت تاآنکه چهل بیت مشؤن بااصطلاحات دیدنتا و «ریخته» یعنی اردو بوجودآمد.

بیدل می گوید که شب وروز یك هزاراز چنین ابیات ازز بان شاه ملوك خارج می‌شد. ولی هیچکس عقل نداشت تا به آن‌ها ملتفت گردد. بیدل امتنان خودرا به آن‌مرد بزرگ به‌ذریعهٔ رباعی ذیل اداکرده است.

بیدل چقدر برتو نفس سوخته‌اند		کاین شعله بیان کلامت آموخته‌اند
ای‌شمع زپرتو تواندیشه گداخت		گویا به‌گداز دلت افروخته اند

[ای بیدل بخاطر توچقدر دردها را متحمل شدند تابااین شیوهٔمو ثربتوشعر گویی را آموختند.

ای‌شمع اندیشه ازشعلهٔ تو بگداز رسید گویا ایشان‌ترا به گداز دل خویش روشن ساختند.]

بیدل‌شاه یکه‌آزاد (۱) رانیز درجملهٔ رهبران روحانی خویش حساب کرده

(۱) چهار عنصر،طبع صفدری ص ۱۵.

موصوف یکی از روحانیون عالی مقام بود وبه آره ، شهری که (۱) بفاصله تقریباً چهل میل درغرب پتنه واقع است آمده بود . خلایق به دیدن وی هجوم آوردند . چون میرزا قلندر مسکن معین نداشت در آن وقت درهمین شهر بسر می بردو البته بیدل نیز باوی بود. بزودی میرزا قلندر روابط صمیمانه باشاه یکه آزاد پیدا کرد وازوی بسیار ستایش نمود . هر وقت که آن مرد بزرگ بجواب ملاقات وی می آمد میرزاقلندر از مسرت درجامه نمی گنجیدو باصمیمیت تمام به وی خیرمقدم می گفت . بیدل کرامتی را ازشاه یکه آزادنقل میکند .

روزی شاه درحالیکه رودخانهٔ گنگاسواحل خودرا زیر آب کرده بود بذریعهٔ قایقی از آن عبور میکرد شاه پول نداشت ودر وسط رود خانه تقاضای مصرانهٔ صاحب قایق وی را بهستوه آورد. شاه فی الفور ازقایق دررودخانه جست زدو دیده می شد که برروی رودخانه راه میرود و بعدازلحظهٔ درافق ناپدید گردید.

شاه یکه آزادنیز به بیدل التفات بسیارداشت ورازهایی رادرباره حقیقت اولی وغایی بری افشانموده بود. روزی در گرمی سوزان آفتاب شاه بصورت غیرمترقب بدیدن بیدل آمد و پیشگویی نمود که تفوق نیروهای فطری بیدل عنقریب ازطرف اشخاص بابصیرت شناخته خواهدشد. علاوه بر آن اظهارنمود که مرگ خودوی نیز نزدیك گردیده و به بیدل هدایت دادتادر معنی ابیات ذیل دایماً فکر کند .

این توی ظاهر که پنداری تویی هست اندر توی تو از بی تویی

او تو است امانه این تو که من است آن تویی کانز برتر ازماومن است

توی تو دردیگری آمد دفین من غلام مرد خوبین چنین

[این خودی ظاهر که تصور داری تویی

---

(۱) O . Malley. Bengal District Gazetteers. شاه آباد ص‌ص ۱۲٦-۱۳۰ مرکزعلاقه مذکور یك شهر تاریخی است. دارای یك مسجد جامع ویك عمارت بسبك عربی می باشد که درزمان اورنگ زیب بناگردیده.

از سبب عدم تحقق خودی، خودی ات را مستور ساخته است.
آن خودی تو می باشد، نه اینکه تنت است
آن خودی که برتر از تمام سخنان خود پرستانه است.
خودی تو در دیگری مدفون است
من غلام کسی هستم که خود را بدینطریق تحقق بخشد.]

این ابیات در حقیقت هدایتی بود تا بیدل بذریعهٔ آنها بخودی درونی بیشتر تمایل پیدا کند در همان هفته شاه یکه آزاد چشم از جهان بربست.

میرزا قلندر که همیشه آماده اظهار بندگی بهر شخص بزرگوار بود از روحانیت یك شخصیت بزرگ دیگر که شاه فاضل(۱) نام داشت و نمی خواست داستان بزرگی اش به اطراف نشر شود، نیز فیض ها برده بود. بیدل که برای تعلیم روحانیت استعدادخاصی داشت نیز تحت نفوذ این شخص مقدس آمده بود و از فیض همنشینی وی به این حقیقت رسید که:

صحبت صاف دلان جوهر اکسیر غناست + بی صدف قطره محال است که گوهر گردد

[همرایی شخص صاف دل جوهر کیمیای غناست.
محالست که بدون صدف قطره بگوهر تبدیل شود]

ازسخن بیدل آشکار میگردد که (۲) شاه فاضل مانند جمیع متصوفین آن عصر نه تنها در تفسیر وحدیث ید طولایی داشت بلکه در مابعد الطبیعه وعلم بیان نیز معلومات زیادی داشت.

بیدل می گوید که نثر شاه فاضل مانند نظم مسجع بود نظمش در وضاحت اندیشه بر نثر تفوق داشت. شاه فاضل در طی یك صحبت با کمال زیبایی «عیب(۳) جهان

---

(۱) چهار عنصر ص۲۰.
(۲) چهار عنصر، ص ۲۰.
(۳) نیکلسن- تصوف اسلام ص ص ۲۶- ۸۳.

عارضی و عدم حقیقت خودی » را تعریف کرده وادعا میکند که انسان باید همیشه درباره همان ذاتی که ازجمیع عیوب مبرا است تفکر نماید. بیدل از قول شاه فاضل چنین می گوید:

در محفل وحدت شهود جز یکی محقق نیست پر تو اختلاف ازکجا بظهور پیوندد...

جمعی که غیر حق چیزی ندیده اند و ندارند خود را به کدام صفت منسوب نمایند (۱)

[درمجلس وحدت ظهور جز «یک» چیزی دیگر محقق نیست پس پر تو اختلاف چگونه ظاهر گردد...

کسانیکه جز خداوند چیزی را ندیده اند ، نمیتوانند خود را به صفتی منسوب سازند .] درضمن همان صحبت شخصی تمنای خود را به عبارت منظوم ذیل به شاه صاحب تقدیم کرد :

میتوان در کلبهٔ ما هم شبی را روز کرد بوریا گر نیست نقش بوریا افتاده است

[در کلبهٔ ما نیز میتوان شبی راروز کرد، اگر در آنجا بوریا نیست- اقلاً نقش آن وجوددارد .]

شاه صاحب ازدادن جواب امتناع نمود واز بیدل تقاضا کرد بوی پاسخ دهد. فی البدیهه (۲) ابیات ذیل از زبان بیدل جاری گردید :

خود بیاو حال ما بنگر که در ملك فنا روزگار ما ز روز و شب جدا افتاده است
کلبه وسواس است نقش بوریا ز نگار طبع کار ما با شیوه صدق و صفا افتاده است
بوریا و کلبه رادرعالم ما بار نیست هر کجا ماییم نقش مدعا افتاده است
کلبه آتش زن نقوش بوریارا محو کن در بساط فقر ما بینی چها افتاده است
تا نخواهدسوخت از ما برنخواهدداشت دست نیستی مار اچو آتش بر قفا افتاده است

[شما خود بیایید و بنگرید که در قلمرو فنا. روزگار ما از روز و شب عادی تفاوت دارد .

(۱) چهار عنصر-طبع صفدری ص ۴۹.
(۲) در همانجا ص ۵۴۰ .

کلبه محض وسواس و نقش بوریا زنگار طبع است
ما تنها با صدق و صفا سر و کار داریم
بوریا - و کلبه نمیتوانند در قلمرو ما پذیرفته شود.
هر جا که ما ییم اثری از جاه طلبی وجود ندارد.
کلبه را آتش زن و نقش بوریا را محو کن .
در آن صورت خواهید دید که در فرش فقر ماچه نهان است
تا ما را نسوزاند از ما دست بردار نخواهد شد
نیستی مانند آتش در پی ما افتاده است]

بدین طریق بیدل از صحبت متصوفین زمان خویش برخوردار بوده، بصورت شخصی و خصوصی مشغول تحصیل و نوشتن شعر بود که بصورت غیر مترقب در زیر پای خویش لرزشی احساس نمود. زمستان سال ۱۶۵۷ میلادی بود و بیدل تازه پا به عشرت خویش گذاشته بود افواهات اولاً در بارهٔ بیماری و بعداز آن راجع به مرگ امپراتور محبوب و باعظمت یعنی شاه جهان سراسر کشور را فرا گرفت. هرجا همین سخن زده می شد که دورهٔ یك سلطنت باشکوه و مسعود به پایان رسیده است . خبر ها در بارهٔ بیماری شاه جهان از طرف دارا شکوه پسر ارشد وی که مدعی تاج و تخت بود قصداً رنگ سیاه و وحشتناك داده (۱) می شد. طبعاً افواهات هول انگیز در سراسر کشور شایع گردیده بود.

ناگهان مردم بهار مطلع گردیدند که شهزاده شجاع والی بنگال خود را امپراتور اعلام نموده و باسپاه خویش جانب شاه جهان آباد روان است تا بر تخت طاؤوس جلوس کند بنابرین شگون های نحس بر اذهان مردم مستولی گردیده بود.

شجاع در ۲۲ جنوری ۱۶۵۸ به بنارس وارد گردید، اما به حمله ناگهانی سلیمان - شکوه که از طرف پدر خویش دارا شکوه به مقابله با شجاع مامور (۲) شده بود

(۱) ساقی ، مستعدخان ماثر عالمگیری ص ۳.
(۲) ساقی مستعد خان ماثر عالمگیری ص ۳

مواجه گردید. شجاع درین حالت نامطلوب فرار نمود ودر ۱۹ فروری ۱۶۵۸ به پتنه وارد شد. چون سلیمان شکوه دراثر همدست شدن اورنگ زیب و شهزاده مراد دوباره خواسته شد باشجاع صلح نمود و بسوی دهلی برگشت. بعداز آن شجاع پتنه را بیك صحنهٔ فعالیت های سیاسی تبدیل کرده و برای مجادلهٔ نهایی درراه بدست آوردن تاج و تخت آماده گی می گرفت(۱) وی شخصی را بنام میرزا عبداللطیف فرمانده سپاه خویش مقرر کرد و بسیار جهد نمود برای تاجرت سپاهیان پول جمع کند . میرزا عبداللطیف از اقارب (۲) میرزا قلندر(۳) بود و از همین راه بیدل نیز مدت سه ماه باسپاه شجاع در ترهت(٤) بسر برد. بنابرین بیدل باچشم خویش چگونگی تغییراتی راکه درروضع اجتماعی کشور رونما گردید مشاهده می نمود.

مرادنیز مانند شجاع باسرعت تمام در گجرات تاج شاهی را برسر گذاشت ، اما اورنگ زیب که درین وقت برای باردوم نائب السلطنه دکن بود وظایف شاهی را متقبل نگردید و وی بامراد اتحاد نمود و جانب شمال پیشرفت کرد.

در اواخر اپریل سال ۱۶۵۸ درذرمت هردو برادرعلیه مهارا جاجزونت سنگه (که برای دفع آن ها آمده بود)سخت جنگیدند و او راشکست دادند. پس از آن داراشکوه خود دررأس یك سپاه عظیم برآمد و در ۲۹ می سال ۱۶۵۸ درسمو گره (٥) جنگ خونین وفیصله کنی بین آنها رخ داد . متانت و بردباری اورنگ زیب

(۱) چهار عنصر-طبع صفدری - ص ۱۱۸ ساقی مستعدخان - ماثر عالمگیری ص ۱۱ خافی خان منتخب الالباب جلد ۲ص ٤٥ .

(۲) چهار عنصر-طبع صفدری ص ۱۱۸ .

(۳) به صفحه ۹ همین کتاب مراجعه شود که درآنجا ذکر گردیده که میرزا قلندر برادر اندر پدر بیدل بوده پس بیدل میرزا عبدالطیف را در جمله اقارب خویش نمی پذیرد .

(٤) سرزمینی در شمال پتنه.

(٥) ساقی ،مستعدخان، ماثر عالمگیر ص ٥ .

بحیث یك جنرال وشجاعت آتشین مراددرمعرکه فیروز گردید. داراشکوه بیچاره فرار اختیار کرد وشاه‌جهان اسیر گردید. بعداز یك مدت کوتاه اورنگ زیب مصلحت در آن دید تا مراد را نیز بزندان افگند. عاقبت مراد درزندان به‌قتل رسید. اورنگ‌زیب درحالی که درپنجاب به‌تعاقب دارا شکوه سرگرم بود خبر یافت که شجاع به قصد گرفتن تاج وتخت از وی جانب دارالسلطنه درپیشرفت است. دیگران را به تعاقب داراشکوه گماشت وخود به‌سرعت عودت نمود ودردوم جنوری ۱۶۵۹ در خجوه (۱) نزدیك الله آباد شکست فاحشی به‌شجاع داد. قوای درهم‌شکستهٔ شجاع بوحشت وسراسیمگی شدیدی گرفتار گردید(۲) و بیدل که بچشم خود واقعه رامشاهده کرده بود درابیات ذیل حالت سپاه شکست‌خورده را ترسیم میکند:

هیچکس را دربساط آرمیدن جا نماند
گرد وحشت بال زد چندانکه نقش پا نماند

برطبائع تنگ شد جولانگهٔ سعی جهان
آنقدر میدان که کس مژگان کند بالا نماند

تیغ نومیدی جهانی راز یکدیگر برید
رنگ بر رو حرف بر لب ربط در اعضا نماند

آتش جرئت فسرد وجوهر غیرت گداخت
زآنهمه‌صولت بغیر از رعب در دلها نماند

بسکه‌هریك پیش رفت ازعافیت گاه امید
درخیال آباد امروزی کسی فردا نماند

الرحیلی زد بگوش خوابنا کان غرور
استقامت چون شرر در طینت خارا نماند

(۳) ساقی مستعدخان ماثر عالمگیری ص ص ۱۳-۱۵

(٤) چهار عنصر طبع صفدری ص ۱۲۰.

ناله تا کهسار ازخود رفتنی دربار داشت
هر که را دیدم درین صحرای وحشت وا نماند
[درمیدان آرمیدن برای هیچ کس جا نماند-
گرد وحشت چندان بال زد که نقش های پامحو گردید.
برروی مردم جولانگاه جهان باندازه ای تنگ شد
که حتی برای بلند کردن مژگان نیز میدانی باقی نماند.
تیغ نومیدی جمعیت هارا ازهم جدا نمود
سرخی برچهره ، حرف برلب ورابطه میان اعضا باقی نماند.
آتش جرئت منطفی گردید وجوهرغیرت به گدازرسید
از آن همه دلاوری جزخوف چیزدیگری دردل ها نماند.
ازبسکه هریک ازپناگاه امید جاورفت
دراندیشه های امروزهیچ کس رافکرفردا نماند.
کلمهٔ «رحلت» بگوش غافلان ومغروران زد- و
استقامت مانند شرراز طبیعت سنگ فرارنمود.
ناله ها تا کنارهای کهسار رسید- و
هر کس را دیدم ازاین صحرای وحشت ناپدیدگردید.]

شجاع جانب ارکنزگریخت(۱) ودر آنجا بدست گندهای وحشی به قتل رسید. بیدل نیز پشت اسپ همرای میرزاعبداللطیف مدت ده روز در جنگلهاسفر(۲) میکرد و بعداز تحمل سختی های بیان ناپذیر به پتنه واردگردید. ذلت واسارت شاه جهان تاثیر پاینده ای بالای بیدل افگند بیدل درطفولیت مانند سایر مردم عصرخویش

(۱) خافی خان ـ منتخب اللباب جلد ۲ ص ۴۸.

(۲) چهار عنصر ـ طبع صفدری ص ص. ۱۲۰-۱۲۱.

احساسات بسیارمحبت آمیز به مقابل شاه‌جهان داشت و بنا برین خیانت و بیوفایی پسرانش قلب بیدل را سخت مجروح ساخته بود. دردورهٔ پیری هنگامیکه بیدل تقریباً شصت ساله(۱) بود و آخرین فصل گزارشهای (۲) زندگی خودراکه عبارت از«چهار عنصر» است می نوشت ، هنوز همان آلام رااحساس میکرد. راجع به شجاع چنین می نویسد :

«شاه‌شجاع بن شاه‌جهان بیماری‌پدرراسکته مضمون سلطنت اندیشید وجنبیت جنونی بی تامل بعزم دارا لخلافهٔ دهلی کشید تاپایهٔ منبرهوس بخطبهٔ باد برده بلند گرداند» (۳)

[شاه‌شجاع پسرشاه‌جهان تصور نمودکه‌ادارهٔ امپراتوری‌دراثربیماری پدرش فلج گردیده وبنابرین اسپ دیوانه خود را بابی پروایی بسوی دارالخلافهٔ دهلی راند تاپایهٔ منبرحرص را باخطبهٔ بیهوده ای بلندگرداند.] .

وگرچه برای یك دورهٔ بسیارطولانی که ازشصت سال تجاوزمیکرد ستایش های «ولی زنده» یعنی اورنگ زیب را شنیده بود ازروی استهزا دربارهٔ وی می نویسد :

«اورنگ زیب عالمگیر بعزم فرمان روایی‌دهلی سبقت کرده حقوق خدمت پدرپیش ازدیگران بجاآورد» (٤)

---

(۱) بیدل چهار عنصر ی‌را درسال۱۱۱٦ هجری(۱۷۰٤)میلادی‌در حالیکه ٦۲ساله‌بود ختم‌نمود.

(۲) چهار عنصر ص‌ص۳-٤ چنین می گوید.

احوال دیگران زچه برخود فزوده‌ای بیدل زخود بگوکه‌توهم‌کم نبوده ای

[چراگزارشهای‌دیگرانرا برحال خود افزوده‌ای؟ای‌بیدل راجع بخود بگو، زیرا توهم شخص بی اهمیتی نیستی ؟]

(۳) چهار عنصر-طبع صفدری ص ۱۱۸،

(٤) چهار عنصرص۱۱۸.

[اورنگ زیب عالمگیر بمقصداینکه فرمان روای دهلی گردد پیش دستی کرد وپیش ازدیگران تکلیف خودرا بمقابل پدربجا نمود] .

بهرحال زلزلهٔ مدهش ازمیان رفت وبعد ازتاجپوشی اورنگ زیب او ضاع بحالت طبیعی آن برگشت وبیدل نیز بمطالعه وتحصیل خویش دوباره مشغول گردید . بعد از این دربارهٔ میرزاقلندر کمتر خواهیم شنید - زیرا وی روانهٔ بنگال (۱) گردیدواگر ازآنجا عودت نیز نموده باشد بیدل دیگرزیرحمایت‌و سرپرستی وی‌نبود. بنابرین میتوان گفت که‌جنگ جانشینی ازوقایع‌مهم‌دورهٔ‌حیات بیدل بود .

معهذا واقعه‌ای درحیات بیدل بامیرزاقلندر رابطه دارد که شاید بهمین‌دوره (۲) تعلق داشته است . روزی دررانی ساگردر کناریك برکه ، که‌آب آن مانند بلورصاف ودرخشان بود میرزا قلندرضیافتی (۳) ترتیب داده‌بود. مغنیه های طناز نیز دعوت شده بودند . یکی ازایشان در جذبهٔ رقص قدحی را نگون ساخت وشراب به‌زمین ریخت‌ونگاه‌های‌عتاب‌آمیزازهرگوشهٔ‌انجمن‌بوی متوجه‌گردید . دراین وقت بیدل باابیات ذیل ازجانب وی پوزش خواست .

ز دست ساقی اگر جرعهٔ چکید بخاك		درابرو تو چراموج نازچین انداخت
نه‌رعشه‌درکف‌ساقی نه‌لغزشی درجام		که‌گویم‌از کفش‌انداخت‌آن‌واین‌انداخت
دمی که چشم‌توسوی‌پیاله کرد نگاه		قدح زدست شد و باده بر زمین انداخت

(۱) صفحه ۲۳همین کتاب .

(۲) من‌نتوانستم فیصله کنم که این واقعه یکجا تعلق‌دارد.اشاره به رانی‌ساگرمراوادار می‌سازد آن را باآمدن های متمادی میرزا قلندر به آنجا جهته ملاقات مولینا کمال پیوند سازم . ولی هدف‌مقدس مسافرت‌وی مرا ازین کارمنع میکند.جملات‌ابیات وکلام شاعر دال براین‌است که این واقعه در زمانی صورت گرفته که بیدل درزبان مهارت کامل پیداکرده بود اما چون دراینجا اشاره ای‌باملاقات بیدل باعمش بعد از رفتن وی به بنگال درمیان نیست باید بگویم که این واقعه در ختم جنگ جانشینی رخ‌داده است‌اما درآنزمان روحیه وی باروحیهٔ‌قبل از جنگ وی مطابقت نداشت .

بحسن شوخ زمانی عتاب کن که چرا بجام آتش از این لعل آتشین انداخت
پیاله چیست که در بزم شوخی نازت هزار آیینه آب رخ اینچنین انداخت

[اگر از دست ساقی یك جرعه می برزمین ریخت ـ
چرا موج ناز برابروی تو چین انداخت ؟
نه دست ساقی لرزید و نه پیاله نغزید ، پس
چه گویم که چه کس آن را از دستش افگند و شراب را ریخت ؟
به مجردیکه چشمان تو بسوی پیاله نظر افگند ،
پیاله افتاد و می برزمین ریخت .
لحظه ای به حسن شوخ عتاب کن که چرا ،
از لبان میگون به پیاله آتش انداخت ؟
درحضور شوخی ناز تو پیاله چیست بلکه ،
هزارها آیینه بهمین طریق آبروی خود را از دست دادند .]

درهمان روزهای سال ۱۰۷۰ هجری (۱) (۱۶۵۹ میلادی) میرزا قلندر جانب بنگال سفر نمود و تاثیرات شخصی خویش را در مهسی (۲) که بفاصلهٔ تقریباً بیست کروه (۳) از پتنه دورو درطرف دیگر گنگا واقع است و در آن ایام مقر قاضی بود بجا گذاشت. معامله ای بیدل را وادارساخته بود تا باین محل سفر کند گرچه دراین وقت اورنگ زیب حکمروای کشور بود ، اما چون انقلاب تازه بپایان رسیده بود ، راه ها از خطر دزدان وقطاع الطریقان مصون نبود . ولی بیدل بخداوند توکل کرده ودرحالیکه تنها یك نفر ملازم باوی همسفر بود بقصد مهسی

(۱) چهار عنصر ـ ص ص ٥٤-٥٥
(۲) چهار عنصر طبع صفدری ص ص ۱۲٤-۱۲۸ یک کروه مساوی به یکنیم میل است
(۳) O'Malley Biliar and Orissa District, Gazetteers ضمیر آن ص ۱٥٤.

برخاسته بود. بیدل مسافر پیاده‌رو بودو چون پیش از ین هیچگاه پیاده‌سفر نکرده بود دیری نگذشته بود که آبله‌در پاهایش نمودار گردیدو پس‌از آنکه‌از بالای رودخانهٔ گنگا عبور نمودودراین وقت‌سه کروه راه راطی کرده بود . درزیرسایهٔ درختی نشست تا راحت کند. قوایش بکلی به تحلیل‌رسیده بود .ملازم هوشیارش نخست اورا تشجیع نمود ، بعد از آن اشارات پهلوداری بوی کرد . امابیدل نخواست ازجا حرکت کند چون در ایام مذکور توقف مدید درآنجا خطرناك بود ، بیدل قوای خودراجمع کرده وفاصله دو کروه راه راکه از آنجا تا سرای جمنا پور بود تا ساعات بعد ازشام طی نمود .

روز بعد چون‌صبح‌ازخواب برخواست خستگی احساس نمیکرد . میخواست اسپی بکرایه گیردامامردم اورا ازسفرمزیدمنع کردند . معهذا بیدل‌توقف نکرد . مقارن نصف روز درحالیکه سه کروه دیگررا پیموده وهوا شدیداً گرم شده بود درزیرسایه درختی توقف نمود وبه استراحت رفت . چون آفتاب روبزال نهاد و بیدل آماده‌ادامه‌سفر گردید،جان‌محمدنامی بایك مادیان‌درآنجا پیداشدومادیان را به بیدل تقدیم کرد .

جان‌محمدیکی‌از پیروان‌شاه محمد همسایهٔ‌دربدیوارمیرزا قلندردرمهسی بود . این شخص درویش مردی سالخورده بود و بیدل نخواست که آن رفیق بیچاره پیاده برود واوخود براسپ سوار باشد . حتی‌ابرام والحاح درویش دلسوز نیز غالب نگردیداماچون بیدل جهة قضای حاجت به‌یك کناررفت ، درویش مادیان را عقب گذاشت . بیدل جزاینکه برمادیان سوارشود گزیر نداشت . بعد از طی فاصله سه کروه شب به محلی رسید که سرای بیغولی نام داشت.درویش نیز همان لحظه بدانجاوارد گردیده بود. ایشان شب را همانجا گذشتاندند .

روزدیگر بیدل نه کروه متباقی را باهمان مادیان که بدسترس وی گذاشته

شده بود طی نمود. بعد از ظهر به مهسی رسید. بیدل مادیان را باامتنان زیاددر دروازه خواجه شاه‌محمد وجان‌محمد اعاده نمودوخود بمنزل‌عم خویش رفت. روزدیگر پسران خواجه برحسب همیشه برای دیدن وی آمدند و بیدل از لطفی که‌جان‌محمد(۱) بوی‌رواداشته‌بود اظهار ممنونیت کرد. قبل‌از آنکه پیشتر رویم میخواهم لحظه‌یی توقف کنیم‌این مسافرت رویدادبسیارمهم درزندگی بیدل بوده ونتایجی چنداز آن میتوان کشید. بیدل ملازمی باخود داشت ومی گوید که بعد ازطی چند کروه پاها یش آبله پیدا کرد. این‌واقعه نشان میدهد که بیدل دریك خانواده مرفه الحال تربیت یافته بود. وباوجود خرابی اوضاع آن سفررادر پیش گرفت وبرای پیدا کردن یك‌رهنما نیزترتیباتی اتخاذ نکرده بود. این امر نه‌تنها اتکاً به‌نفس اورانشان میدهد بلکه معلوماتش رادربارهٔ راه‌جانب مهسی نیز وانمودمی‌سازد. بازپسران خواجه‌شاه‌محمد آمدند تااورا برحسب عادت همیشه استقبال کنند. ازینجا استنباط میگردد که ایشان همبازی‌بوده اند باید بیدل قسمت بزرگی‌ازصباوت خود را درمهسی گذشتانده باشد. بنابرین تمام‌تصویر بیشتر بهمین نقطه اشاره دارد که پتنه ومهسی با اوایل زندگانی بیدل رابطه بسیار دورنی داشته‌اند.

واضح است که چون میرزاقلندر به بنگال رفت. بیدل در پتنه با مامای (۲) خویش میرزا ظریف که درحدیث وفقه‌ید طولایی‌داشت بسرمیبرد. خانه میرزا ظریف وعده گاه مرد مان دانشمند بود که جهة برپا کردن مباحثات علمی بدانجا می‌آمدند. بیدل نیزدرآن صحبت ها اشتراك می نمود وبا دقت تمام چیز هایی

(۱) بیدل درپایان سخن به این واقعه صبغهٔمافوق طبیعی می‌بخشد ومیگوید که‌پسران خواجه شاه‌محمد جداً انکار نمودند که شاگردی بنام جان محمد نداشتند. همچنان در صفحه ۱۲ چهار عنصر می گوید که‌در زمان جنگ جانشینی هنگامیکه‌درترهت‌بود بادیگران یک‌پری‌را دریک بنگلهٔ عالی وباشکوه دیده‌بود در طول شرح حال بیدل بانظیر چنین وقایع بارها مواجه خواهیم شد.

(۲) چهار عنصر-طبع صفدری‌ص۲۹.

را که در آنجا بحث میگردید می‌شنید و درخود جذب می‌نمود. بیدل توصیف میکند که درچنین مجالس چگونه مسایل مابعد الطبیعه و فلسفه از طرف یك مرد برجسته و بزرگوار بنام شاه ابوالفیض (۱) حل میگردید. دراین وقت جبن سابق بیدل ازمیان رفته بود ودرهرموقع ازنبوغ ادبی خویش کارمیگرفت. بیدل درپایان یکی ازین مجالس رباعی(۲) ذیل‌را که مورد تمجید زیادشاه‌ابوالفیض واقع گردید انشأ نمود:

ای دل زغم و نشاط دوران بگذر		ازبیش و کم و مشکل و آسان بگذر
در گلشن د هرچون نسیم در صبح		آزاده درآودامن افشان بگذر

[ای دل در اندیشه الام و خوشی های جهان مباش
و نیزغم بیش و کم ومشکل وآسان را مخور.
در باغ جهان مانند نسیم صبحگاه.
باخاطرآزاد بیاوباروح سبك ازآن بیرون رو.]

میرزاظریف پیشۀ تجارت(۳)داشت و شاید بحیث تاجردرسال۱۰۷۱هجری(٤) (۱٦٦۰میلادی) به‌کنک‌مرکز اوریسه‌رفته‌بود. میرزا بیدل نیز باوی‌همراه بوده‌کتك (۵) درکنارمهانـدی واقع است و درآنزمان یك مرکزمهم تجارتی بودمردم‌می گویند که شهرمذکور توسط شهزاده‌ای ازخانوادۀ کساری یاشیرکه مکرنام داشت بنأ گردیده بود واززمان حکمروایی‌اکبر کبیربه بعد مرکزصو به دارهای مغول‌بود چون بیدل به آنجا رفت خان دوران وسید محمد (٦) صوبه دا ر اوریسه بود

(۱) در همانجا ص۵۰
(۲) درهمانجا ص۵۰
(۳) در همانجا ص ٥٤
(٤) درهمانجا ص٤۰
(۵) در همانجا ص‌ص ۳۹-٤۲-
(٦) O'Malley,Bihar and Orissa District Gazetteers کتک ص‌ص ۲۲۵ - ۲۲۸
چهار عنصرص٥٤

کتلك در راس زاویه رودخانهٔ مهاندی وشاخه‌ای که از آن بنام کتجوری جدا شده است جلوهٔ زیبایی دارد شهر مذکور دارای میدان وسیع و اشجار بلند است که دامنه و اطراف یك سلسله کوه های مرتفع راا حاطه کرده اند بیدل درحالیکه هرطرف وی را مناظر دلکش احاطه کرده بود درخانه‌ای واقع کنار (۱) رود خانه زندگی داشت ویقین دارم که زیبایی سحر کار این منطقه تخیل او را اسیر و مفتون خویش ساخته ومذاق هنری وشاعرانهٔ او را انکشاف داده بود. بیدل در «چهار عنصر» خویش از مرغزارهای (۲) پر از گل و ریحان کتلك یاد کرده است در بالاذکر نمودیم که میرزاظریف مرد عالمی بود تصور میکنم میخواست تفسیر قرآن مجید را به بیدل تعلیم دهد یکروز درحالیکه هردو در موضوع (۳) تفسیر قرآن سر گرم مباحثه بودند ناگهان درویشی از در در آمده گفت که مردی روحانی بدیدن آن ها آمده است .

ایشان آن مرد روحانی را باصمیمیت تمام استقبال نمودند مرد روحانی بالطف مخصوصی به بیدل نگریسته واظهار نمود« خدارا شکر گزاریم که هردو در اینجا بهم رسیدیم حالا همیشه ازصحبت یکدیگر برخوردار خواهیم بود» .

بعد از آن باایضاح آیه‌ای چند ازقرآن پاك تبحر خویش را درعلم تفسیر آشکار ساخت میرزا ظریف و بیدل هردو چندان مسحور گردیده بودند که درطی همان صحبت نخستین ارادت صادقانه وخلل ناپذیری بوی پیدا کردند موقعیکه مرد روحانی وداع نمود رو بسوی بیدل کرده گفت «من اسرارشما را کشف نمودم بگذار من نیز در آن سهمی داشته باشم» مرد روحانی بانظر باطنی خویش اسرار محبتی را که بیدل بخداوند داشت وآن را ازهرشخص مخفی نگهداشته بود و

---

(۱) چهار عنصر ص ۴۳

(۲) در همانجا ص‌ص ۲۹-۳۸

(۳) در همانجا ص ۴۳

محبت مذکور در سینه‌اش سوز و گداز (۱) عظیمی برپا کرده بود کشف نمود اسم این مرد مقدس شاه قاسم‌هو اللهی (۲) بود و در سال ۱۰۷۱ هجری (۱۶۶۰ میلادی) یعنی درهمان سالی که بیدل درهمانجا آمد ازهند وارد اوریسه گردید درجاییکه بیدل از آن‌مرد مقدس سخن میزند بر فصاحتش می افزاید. تحلیل دقیقی ازین افاضات ستایش آمیز آشکار می سازد که آن مرد بزرگوار در صرف و نحو تفسیر و ما بعدالطبیعه ید طولایی داشت. و دراستشهاد اقوال مانند چشمه‌ای بود از جمیع مراحل تصوف عبور کرده بمقام فردیت رسیده و قطب (۳) زمان گردیده بود. چون موصوف به یك مرتبهٔ بلندروحانیت رسیده بود میتوانست گاه گاه کراماتی (٤) نشان دهد بنابرین همنشینی باچنین شخص برجستهٔ روحانی برای بیدل بسیار سودمند بود زیرا بیدل هنوز درمرحله تشکل زندگی خویش بسر میبرد هرچه بیدل بنظم یا نثر می نوشت (۵) آن را به شاه قاسم هو اللهی نشان میداد شاه صاحب بالطف تمام او را تشجیع می نمود.

بیدل دردورهٔ اقامت خویش در کتك منتخباتی (٦) از تذکرة الاولیای شیخ فرید الدین عطار را مطالعه میکرد و یکروز (۷) درحالیکه به فکر عمیق فرو رفته بود شاه قاسم بصورت غیرمترقب در رسید. شاه‌صاحب موضوع تفکر او را پرسید

(۱) چهار عنصر ص‌ص ۴۲-٤٤ در صفحه ٤٤ می‌بینیم که‌میرزا ظریف به شاه‌قاسم از بی اعتنایی که بیدل بعضی اوقات به تحصیل و مطالعه نشان میداد شکایت کرده شاه قاسم بصورت خصوصی‌به بیدل گفت شماشخص عجیبی هستید ـ اسرار خویش را حتی از اقارب خود پنهان نگه داشته‌اید.

(۲) چهار عنصر ص ۲۹

(۳) یکی از مراتب بلند در سلطنت روحانی.

(٤) چهار عنصر ص ٤٤

(۵) چهار عنصر ص ٤٤

(٦) در همانجا ص ٦٩

(۷) در همانجا ص ۵۹

بیدل پاسخ داد که در بارهٔ قول ذیل که از حضرت شبلی (۹٤٥ـ۳۳٤) است می اندیشید.

«التصوف شرك لانه صیانه القلب عن غیر ولاغیر»

[تصوف شرك است زیرا دل را از مشاهدهٔ «غیر» محافظه میکند و «غیر» وجود ندارد] (۱)

شاه قاسم از شنیدن آن بسیار مسرور گردید و به بیدل هدایت داد تا مجموعه‌ای از اقوال بزرگان را ترتیب دهد. بیدل به فرمودهٔ وی عمل نمود و در پایـان مقدمهٔ خویش نظمی نوشت که در آن اشارات واضحی بمسایل مختلف تصوف شده است.

این نظم مورد قبول شاه صاحب نیز واقع گردید. ولـی بدبختانه مـجموعهٔ مذکور بما نرسیده است. امانظم مذکور که از شصت ودوبیت متشکل است در «چهارعنصر» (۲) ذکر گردیده.

یکروزدیگر شاه صاحب درخانه میرزا ظریف نشسته (۳) بودو بعضی از ادبا نیز در آنجا جـمع شده بودند. رفته رفته مباحثه در بارهٔ اشکال کلام بمیان آمد. واله (٤) شاعر هراتی که به قول بیدل یك شاعر تازه‌گو بود (٥) وچیـره دستی وی بر تمکین عبارت و مضامین ر نگین طرف تحسین بیدل واقع شده است، نیز در آن انجمن حضور داشت شاید مردم امروز این را ازسبك سری هـا ی ذوق پندارند، اما از زمـان فیضی ملك الشعرای نـامـداراکبر کبیر کـه تفسیر (٦)

(۱) درترجمه این قول مرهون دوکتور نیکلسن می باشیم به - ۱۰ نیکلسن کشف المحجوب ص ۳۸ مراجعه شود.

(۲) چهار عنصر ـطبع صفدری ص ٥۸ .

(۳) درهمانجـا ص‌ص ٥٥-٥٦.

(٤) سرخوش کلمات الشعرا ص۱۲٤ .

(٥) صفحه ۳۳ همین کتاب به آنچه راجع به تازه گو یی ذکرگردیده مراجعه شود.

(٦) عبدالغنی ، تاریخ زبان وادبیات فارسی در دربارمغول جلد ۲ ص‌ص ٤۱- ٦٦

«سواطع الالهام» خود در اسر تا پا با حروف بی نقطه نوشته است تمایل به کلامی پیدا شده بود که در آن سر تا پا حروف بی نقطه یا کاملاً با نقطه استعمال گردد. در این انجمن نیز راجع به چنین اشکال کلام بحث گردید. بیدل هم با کمال موفقیت طبع خود را در انشای اشکال مذکور آزمود و بیت ذیل را که سر تا پا از حروف نقطه دار متشکل می باشد و بعد از آن آنرا در مثنوی «طلسم حیرت» خویش داخل (۱) ساخت انشأ نمود:

بجنبش تیغ زن چین جبینش　　　غضب پشتی نشین نقش چینش

[چین پیشانی او به جنبش خود تیغ میزند ـ
وغضب به تاثیر چین های آن می افزاید]

چون شاه قاسم این بیت راشنید ـ فرمود که بیت مذکور نه تنها قافیهٔ زیبادارد بلکه بسیار بدیع و رنگین است در مجالس شاه صاحب همیشه به بیدل خواندن ابیات و اشعار مناسب را امر می فرمود. این امر نه تنها توجه و نظر حضرت شاه را بسوی آن جوان بااستعداد نشان میداد بلکه تعداد اشعار زیبا و عالی ای راکه بیدل بحافظهٔ خود سپرده بود نیز علاوه بر آن شاه صاحب بالای بیدل چندان نفوذ داشت و هم آهنگی میان ارواح آنها آنقدر نزدیك بود که حتی بیدل درخواب‌های (۲) خویش به امر شاه صاحب خود را مشغول ذکر ابیات می یافت.

شبی بیدل درخواب دید که درمجلس شاه صاحب نشسته است و در بارهٔ «حیا» مباحثه دارند.

حضرت شاه بیدل را به ذکر یك بیت مناسب موضوع امر نمود و بیدل بدون تکلف چنین سرود:

حیاخواندم نگه درگرد خط ماند　　　ادب کردم رقم خط در نقط ماند

(۱) بیدل ـ کلیات ،طلسم حیرت، طبع صفدری ص ۳۳ چهار عنصر ص ۶۹۸.
(۲) چهار عنصر ص ۶۹.

[حیاخواندم و نگاه‌های من در گرد سیاهی چسپید
مؤدب بودم و سیاهی نوشته‌در نقطه ها ماند.]

چند روز بعد بعضی کسان رساله‌ایرا که‌عبارت‌از «منتخبات‌از تذکرة‌الاولیا» بود درحضور شاه قاسم مطالعه‌میکردندو چون بهمان‌جایی رسیدند که شخصی از بایزید بسطامی معنی «حیا» راپرسیده(۱) بود. دراینموقع شاه صاحب‌اشاره‌نموده گفت: ای بیدل مفهوم‌حقیقی آن همان است که شما آن رادر آن شب بصورت موجزادا نمودید. بیدل‌عقیده داشت که شاه‌قاسم هواللهی درمقام روحانی باابراهیم ادهم (۷۷۷ـ ۱۶۰) ، بایزید(۲) (۸۷۵ـ۲۶۱) ، جنید(۹۱۰ـ۲۹۸) وشبلی (۹٤۵ـ۳۳٤) که ازمتصوفین نامدار اسلام اند هم پایه بوده است.

وقتی میرزاظریف به سبب معاملات‌تجارتی‌خویش به کساری (۳) شهری که بقول بیدل بفاصله شش‌روزه سفراز کتك واقع‌بوده وهوای خشك وسوزنده داردمسافرت‌نمود. طبعاً بیدل نیز باوی همسفر بود وبرای مدت پنج ماه درآنجا اقامت داشت. دراثر حرارت بسیار شدید بیدل به تب محرقه خطرناکی مبتلا گردید. درشب بحران بیدل بخواب دید که شاه قاسم آمده از صحتش می‌پرسد و ردای خودرا بالای‌وی می‌گستراند. فوراً تب ازمیان رفت وبیدل‌صحت‌یافت. هفت روزبعد قاصد نامه‌ای ازشاه صاحب‌آورد که درآن‌نوشته‌بود مسافه‌نمیتواند

---

(۱) عطار، تذکره الاولیاء، ص۹۷.

(۲) چهار عنصرـص ۲۹

(۳) درهمانجا، ص۴۲. بسیار کوشیدم کاری را از مجله ها وکتب جغرافیا ونقشه هاپیداکنم ولی موفق‌نشدم. شاهان‌دودمان کساری‌دربهو باسوار، نالیتیگری، اویا گیری‌ورتنا گیری معابدساخته‌اند. امکان‌دارد درآن ایام یکی ازینجاهاکساری نامیده‌میشد. محل آخرالذکر درداخل ۳۹ـ۲۰ عرض‌البلد شمال‌و ۲۰ـ۸۶ طول‌البلد شرق نزدیك ساحل واقع‌شده هوای آن درتابستان بسیار گرم وخشك‌است این‌سه‌محل نیز ازکتك بسیار دوراند.

دوروح هم آهنگ رااز همدیگر جدا سازد، گرچه آن هایکدیگررا نمی بینند ولی درحقیقت دایماً بهم نزدیك اند . دراوریسه جنبش روحانی(۱) غریبی در بیدل مشاهده میکنم . وی خودرامافوق جمیع ملاحظات دینوی تصورمیکرد . متاع ودارایی مادی ، امیدهاوخوف ها، عزت وذلت دنیوی همه‌نزدوی ارزش خود راازدست داده بودند . در خواب‌وبیداری تنها اندیشه های وجود مطلق بروی استیلا داشت . آتش سوزنده ای دروی نهفته‌بودکه روحش رامی‌گداخت ودر حالت وجد چنین فریاد میزد :

از هر چه سرایمت فزونی خودگوی چه‌گویمت که‌چونی

[ازستایش من‌افزون هستی ـ
خود بگو که چه‌گویم که‌چگونه‌هستی].

درهمین حالت‌روحی درسال(۱۰۷۵هجری) ۱۶۶٤میلادی شبی در کتك بخواب‌دید که‌اطراف‌وجوانب همه‌در روشنایی مستغرق اند وویهمان بیت بالا را تذکارمیکند .فی الفور پاسخ‌ذیل بگوشش‌رسید :

ازما با ماست‌هر چه گوییم ما همچوتویی دگر چه جوییم

[هر چه‌گوییم ازما به‌ماست ـ
ماهمچو توایم ـدیگرچه‌گوییم].

این بیت‌اهمیت‌وحدت‌الوجودی‌دارد. بیدل‌ازشنیدن آن‌بیدار گردید. بیدل میگوید که‌در آن وقت‌لذت‌روحی‌غریبی احساس میکرد. تماس‌و رابطهٔ زیادوی بااشخاص کامل بالاخره ثمرداد.

بیدل اظهار میکند که مدت سه سال (۲) باشاه قاسم در اوریسه بود. اماوی

(۱) چهار عنصر ـص ٦۳.

(۲) در همانجا۲۹.

درسال ۱۰۷۱ هجری (۱٦٦۰ میلادی) به آنجا آمد و از صفحات گذشته می بینیم که وی تاسال ۱۰۷۵ هجری (۱٦٦٤ میلادی) در آنجا اقامت داشت. اگر تمام این حقایق را پهلوی یکدیگر گذاریم به این نتیجه میرسیم که بیدل در اواخر سال ۱۰۷۱ (۱٦٦۰) به اوریسه رفت و در اوایل سال ۱۰۷۵ (۱٦٦٤) از آنجا برگشت.

درین وقت بیدل بیست و چهار سال داشت یعنی در عنفوان جوانی بسر میبرد. قدمیانه، (۱) شانه های عریض، جثهٔ نیرومند وچهرهٔ بسیار زیبایی داشت. ریش راصاف میتراشید کمان های ابروانش باز یبابی تمام به همدیگر چسپیده بود وجبین عریض و برجسته اش به بزرگی ای شهادت میداد که خداوند برا یش مقدر گردانیده بود. باصدای نرم سخن میزد و این نرمی به تاثیر سیمای مؤقر و گیرندهٔ او می افزود.

چون بیدل از نژاد قوی و نیرومند مغول بود، قوت هرکولیسی داشت که آن را در اثر مشق وتمرین از طفولیت پیدا کرده بود (۲). فن کشتیگیری را آموخته بود و هر روز به مقصد تمرین چهار هزار مرتبه می نشست و برمیخاست پاهایش نیز فوق العاده پهن بود. خوشگو می نویسد درایامیکه بیدل در پتنه بسر میبرد سوداگری یك اسپ قشنگ عراقی (۳) راکه ۱۰۰۰ روپیه ارزش داشت آورده بود بیدل میخواست آن را بخرد وشرط بست که اگراسپ در مسابقه باوی مساوی شود ۲۰۰۰ روپیه به صاحبش خواهد پرداخت واگروی از اسپ سبقت نمود آن را مفت خواهد گرفت. صاحب اسپ موافقه نمود و بر اسپ خود سوار شد. مسابقه

---

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦٤.

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲.

(۳) درهمانجا، میدانیم که بیدل بعداز آنکه پتنه را درسال ۱۰۷۵ هجری (ص ۳۱ همین کتاب) ترك نمود دیگر به آنجا برنگشت. بنابرین مسابقه در همین زمان صورت گرفت.

در یك میدان وسیع آغاز شد و لمحه ای نگذشته بود که بیدل از اسپ سبقت جست. خوشگو می نویسد که بیدل گرچه در مسابقه فیروز گردید ولی از مناعت طبع برخلاف موافقه اسپ را نپذیرفت(۱) .

تلون و بی ثباتی بخت همواره کام بیدل را تلخ ساخته بود. هنوز طفل بود که والدین خویش را از دست داد. عم مهربان ومحبوبش در وقتیکه هنوز بیدل به حمایهٔ وی محتاج بود اورا تنها گذاشت (۲) و به بنگال رفت . درین وقت در زیر مراقبت خال خویش میرزا ظریف با مسرت تمام بـه تعلیم مشغول بود ولی متأسفانه این حامی نیزوی را تنها گذاشت و خود چشم از زندگی بر بست . بیدل باندوه تلخی روبروشد و براین ضایعه توسط نظمی (۳) که مصرع ذیل ماده تاریخ آنست عزا گرفت .

نیک فرجام عاقبت محمود .

از این مصرع سال ۱۰۷۵ هجری استخراج میگردد .

درین وقت دیگر کسی نبود تا از بیدل پشتیبانی کند. منبع درآمدی نیز نداشت تهیهٔ معاش روزانه مایهٔ دردسر دایمی وی بود . پیرزنی (٤) باقامت خمیده بخانهٔ بیدل سر میزد و مایحتاج یومیه اش را تهیه می نمود . و پیرزن بوی بسیار مهربان بود وحتی در اینحالت مضیقه نیز اورا در نظر داشت. ولی این وضع نیز دوامی نـکرد . این معاونت ها محض احتیاجات موقتی اورا رفع میکرد . دوستانش بوی توصیه

(۱) نمیدانیم چگونه حکایت این مسابقه را بایك اسپ نفیس از زبان خوشگو باور کنیم.

(۲) بیدل میگوید که چون میرزا ظریف اصرار نمود که باوی به اوریسه برود از عم خویش میرزا قلندر جدا گردید اینکه میرزا قلندر بعد از آن به بنگال رفت چندان اهمیت ندارد راجع به یکجا شدن برادر زاده و کاکا پس از عودت آخرالذکر از بنگال نیز معلوماتی در دست نداریم. بنابران جدایی آن ها دایمی بوده راجع باصرار میرزا ظریف به صفحه ۲۹ چهار عنصر مراجعه شود

(۳) بیدل، کلیات، قطعات، طبع صفدری ص ٤۸ .

(٤) شادعظیم آبادی، نوای وطن ص ٦۵۹ اورینتال کالج مکازین ماه اگست ۱۹۳۲ به اردو مگازین، شمارهٔ ٤ جنوری ۱۹۲۳ ص ۵٤۹ نیز مراجعه شود.

کردند به‌دهلی مرکز امپراتوری رود تادرآنجا ارزش‌خویش را ظاهر سازد. بیدل اثاث‌البیت سادهٔ خویش‌را (که‌متشکل از یك گلیم عادی و یك کوزهٔ سفالین بود) براسپی بارنمود جلو آنرا بدست گرفته‌بخانهٔ پیرزن رفت‌تا باوی وداع کند وبدون‌تکلف چنین گفت:

سرپرچپ کو بی نهیی تب دشمن آپن کیس
پتنه‌نگری چهار دین اب بیدل چلی بدیس

[چون دیگر حامی‌ای وجود ندارد ـ همه‌دشمنان‌منند ـ
بیدل شهر پتنه را می گذارد و به‌دیار بیگانه‌میرود]

پیره‌زن دلی بسیار رقیق داشت ودرحالی که قطرات اشك‌ازرخسارهایش سرازیر بود با اندوه تمام چنین گفت:

سرپرمایارام هسی پهن کا بدلی بی صبری
بیدل بهی کرمت چهاروپوتاآپن نگری

[خداوند حامی است ـ پس چرا اینقدربی صبری ـ
بیدل فرزندم آن را مگذار، شهراصلیت می باشد.]

ولی بیدل به رفتن تصمیم گرفته بود. «راهبرخدا بس» (۱) گفته روانهٔ دهلی گردید وهمه راتنها گذاشت. از کلمات فوق سال ۱۰۷۵هجری (۱٦٦٤ میلادی) برون می آید.

---

(۱) کلیات صفدری ـ قطعات صفحه ۵۱:

از ملك بهار سوی دهلی		چون اشك روان شدیم بی‌کس
همدوش شهود فضل بیچون		همراه حضور فیض اقدس
سال تاریخ این عزیمت		دریاب که راهبر خدا بس

[از بهار جانب دهلی ـ
مانند اشك یکه وتنها روان شدیم ـ
همدوش بامهربانی خداوند ـ و
همراه باالطاف وی ـ
تاریخ این مسافرت را از کلمات «راهبر خدا بس» می توان یافت.]

فصل دوم

بیدل سیار

بیدل را درراه سفر جانب دهلی گذاشتیم . شادعظیم آبادی (۱) می نویسد که سفر مذکور برای وی بسیاردشوار بود . و بقول همین شخص ، بیدل بعد از رسیدن به مرکز امپراتوری دریافت که درانجادایماً مناظره های ادبی وشاعرانه برپامیگردد. و در آن‌هاشعرای برجسته شرکت میکنند وچون وی دارای قضاوت انتقادی وافکارعالی بود نبوغ وی در کهکشان شعرای نامدار دهلی پرتو نسوین افزودو بنا برین هنوز مدتی نگذشته بود که دردارالسلطنه شهرت پیدا کرد .این قول شادعظیم آبادی محض یك اندازه صحت دارد. قریحهٔ بیدل بچنین زودی شناخته نشد - ولی حقیقت دارد که بعدازوصول بدهلی درظرف چندسال قلیل شهرت بی مانندی دردارالسلطنه نصیب وی گردید. نمیدانیم شعرای نامداریکه درمناظرات مذکورشرکت میکردند ، کدام اشخاص بودند (۲) غنی کشمیری در قید حیات بود (وفاتش ۱۰۷۹ هجری مطابق ۹- ۱٦٦۸ میلادی) ولی موصوف درکشمیر بسر میبرد . صائب (۳) بزرگ (وفاتش درسال ۱۰۸۰ مطابق ۷۰- ۱٦٦۹) نیز بایران رفته بود . ناصرعلی سرهندی(٤) (وفاتش درسال ۱۱۰۸ مطابق۹۷- ۱٦٦۹)

---

(۱) شادعظیم آبادی- نوای وطن ص ۷۱- اورینتال کالج مگازین اگست۱۹۳۲.

(۲) آزاد بلگرامی سروآزاد ص ۱۰۳.

(۳) در همانجا ص‌ص۹۸-۹۹.

(٤) در همانجا ص ۳۱.

رقیب (۱) بزرگ بیدل در ابتدای قرن دوازده هجری برای اقامت درشاه جهان آباد آمد. افضل سرخوش (۲) (وفاتش ۱۱۲٦ هجری مطابق ۱۷۱٤ میلادی) رقیب (۳) دیگر بیدل نیز در اواخر دورهٔ حیات خویش به دارالسطنه مقیم گردید. عاقل خان راضی (٤) یکی از اشراف خاص اورنگ زیب وشاعر متصوف شاید در آن وقت در دهلی بوده وطوریکه میدانیم بیدل روابط (٥) بسیاردوستانه و نزدیک باوی پیدا کرده بود ولی چون معلومات قطعی در این باره موجود نیست ـ نمیتوانیم گفت که موصوف در آن ایام با بیدل تماس داشته است.

گرچه اسمای شعرایی را که شاعر به آن ها اشاره نموده است بطور یقین نمیدانیم اما حقیقت این است که بیدل بعد از رسیدن به شاه جهان آباد به یک سبک جدیدی درشعر آشنا گردید. خود وی اعتراف (٦) نموده است که تازمانیکه در بهار بود به سبک شعرای کلاسیک فارسی می نوشت. در این وقت ملتفت گردید که یک سبک بکلی جدید در دار السلطنهٔ مغول متداول است که سبک هندی (۷) نامیده میشود. از مقدمه‌ای که بیدل به «مثنوی محیط اعظم» (۳) خویش چند سال بعد تر نوشته معلوم

(۱) شیرخان لودی مرآة‌الخیال ص‌ص ۳۸۹-۳۹۰ سرخوش ـ کلمات‌الشعراء ص ۱۵ خوشگو درمعارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤۳.

(۲) آزاد بلگرامی ـ سروآزاد ص ۱٤۳ سرخوش ـ کلمات الشعراء ص ٥۱.

(۳) سرخوش ـ کلمات‌الشعراء ص ۱٥ خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ـ ص ٤۳.

(٤) سرخوش ـ کلمات الشعراء ص ٤٠ شیرخان لودی مرآة‌الخیال ص ۲۸۸ صلاح الدین ـ بزم تیموریه ص‌ص ۲٦۷-۲٦۹.

(٥) خوشگو در معارف ـ جولائی ۱۹٤۲ ص‌ص ٤٠-٤۱.

(٦) صفحه ۲۲ همین کتاب.

(۷) در شعر فارسی سه سبک مختلف تشخیص گردیده: عراقی، خراسانی، هندی علی اکبر شهابی روابط ادبی ایران وهند مطالعه شود. گرچه موقف نویسنده راجع به شعر فارسی که در هند بوجود آمده اساساً کرکتر منفی دارد ولی بالای سه سبکی که مورد بحث است پرتومی افگند.

(۸) کلیات بیدل، طبع صفدری، محیطاعظم ص‌ص ۲-۳.

میشود که آثارشعرای دورهٔ مغول را مطالعه کرده‌است. در آنجاعده ای‌ازشعرای عصربابر، جهانگیر، شاه‌جهان واورنگ زیب (۱) راذکرمیکند که‌عبارت اند از ظهوری (وفات وی‌درسال۱۰۲۵مطابق۱۶۱٦میلادی) هلالی (شاعرزمان‌بابر)، زلالی (وفات‌وی‌درسال۱۰۳۱هجری مطابق ۲۲-۱٦۲۱میلادی)، سالك (یکی ازشعرای‌زمان شاه‌جهان)، طالب (وفات درسال ۱۰۳٦ هجری مطابق ۲۷ - ۱٦۲٦)، صامت (درزمان‌اورنگ زیب به‌هندآمد) شیدا یکی ازشعرای دوره‌جهانگیروشاه جهان، سلیم (وفات ۱۰۵۷ مطابق ۱۰٤۷مطابق۱٦٤۸ میلادی) وصائب.

هرگاه خصوصیات برجستهٔ اشعار شعرای مذکور رادرنظر گیریم، می‌بینیم که در آن ها ابتکار فکر، زیبایی اسلوب و تازگی بیان اهمیت بزرگ داشته است. مجموعه این خصوصیات «تازه گویی» نام داشت. اگر «کلیات الشعرأ» را که تذکره ای از شعرای آن ایام است‌مرور کنیم، می‌بینیم که درهرصفحهٔ آن ازسبب همین عناصرتازگی‌فکروبیان تقریباً ازهرشاعرستایش باحرارتی بعمل‌آمده است. مخصوصاً نظیری (۲) (وفات وی‌درسال ۱۰۲۳ مطابق ۱٦۱٤میلادی) درساختمان کلیات‌جدیدوترکیبات‌مفیدمهارت‌بزرگی‌نشان‌داده‌است. ملا ظهوری (۳) یکی ازمعاصرین نظیری سبك جدیدی مملو از نزاکت وپیرایه رادرنثربمیان آوردو«ساقی نامه»(٤) وی که اثربرجسته‌ای درنظم کامل، ملاحت

(۱) آزاد بلگرامی- سروآزاد ص‌ص۳٤-٤۱-٤۳-٦۳-۸۲-۹۱-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۹- راجع به‌ظهوری زلالی، طالب، سلیم، شیدا، صائب، غنی وسالك مراجعه شود. سرخوش کلمات الشعراء ص ٦۸. را به صامت، برون- تاریخ ادبیات فارسی - مجله ۳-٤۵۹ راجع به هلالی.

(۲) عبدالغنی- تاریخ زبان وادبیات فارسی در دربار مغول جلد ۳-۱۰۲-.

(۳) در همانجاص‌ص ۱۸۹-۱۹٤-۲۰۳.

(٤) شبلی نعمانی، شعرالعجم جلد ۳، ص۱۷۸-۱۷۹.

تصویر و گرمی احساسات است مقام رفیعی را در جهان ادب برای وی کماهی نمود. کلیم (سال وفاتش ۱۰۶۱ هجری مطابق ۵۱ـ ۱۶۵ میلادی) صائب وغنی کشمیری که ازشعرای فوق العادهٔ دوره مغول اند با کمال لطافت حسن تعلیل ومثالیه را استعمال (۱) کرده اند. ودرمعنی آفرینی ورنگین خیالی شهرت بزرگ دارند.

بیدل نتوانست که در برابر این عناصر شعر دری بیطرفی اختیار کند. بقول خوشگو(۲) مطالعات انتقادی بدون چون وچرا این حقیقت را تاییدمیکند که بیدل درنوشتن نثر ازظهوری پیروی میکرده. برعلاوه مثنوی «محیط اعظیم» بیدل که خودوی آن را «ساقی نامه» گفته(۳) است، بدون شبهه انعکاسی(٤) از «ساقی نامهٔ» ظهوری است. امادرمقدمهٔ محیط اعظیم دیده میشود که بیدل تنها به نبوغ صائب معتقد بوده.

بیدل ازمرهونیت خویش به شعرای تازه گوتذکری نکرده است. ولی بدون

(۱) مثالیه بیدل: کینه‌در طبع ملایم نکند نشوونما فارغ ازجوش غبار است زمینی که‌نم‌است

حسن تعلیل بیدل:

اینقدر تعظیم نیرنگ خم ابروی کیست حیرت‌است از قبله روگرداندن محراب‌ها

علت یک رویداد عادی بزبان شاعرانه چنان ذکر گردیده که سبب تعجب انسان میگردد.

معنی آفرینی بیدل:

مرده هم فکر قیامت دارد آرمیدن چقدر دشوار است

دراینجا از خوف بروز قیامت معنی جدیدی‌پیدا شده رویداد ذهنی در حسن تعلیل ومعنی آفرینی عین چیز است. به شبلی شعرالعجم جلد ۳، ص۱۷۸ مراجعه شود.

(۲) خوشگو- سفینه مضبطه ۱۲٦ (نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ٤٥٤٠)

(۳) رقعات بیدل-طبع لکنهو۱۲ .

(٤) کلیات بیدل-طبع صفدری- محیط اعظم ص‌ص۲-۳.

شبهه آثارش نشان‌میدهد که‌مفتون عناصری تازه‌گویی (۱) بوده است. بعقیدهٔ من بیموقع نیست که دراینجا چند بیتی ازبیدل نقل گردد تا نشان داده شود که این «عناصر تازه» ازغزل های وی منعکس میگردد.

بفکر تازه‌گویان‌گرخیالم پر تواندازد   پرطاؤوس گردد جدول‌اوراق‌دیوان ها

[اگراندیشه های من در افکارشعرای تازه‌گو پرتو اندازد

جدول اوراق دیوان های‌ایشان‌به پرهای طاؤوس مبدل خواهد شد.]

بیدل‌ازرنگین‌خیالی‌های‌فکرت‌می‌سزد   جدول‌رنگ‌بهاراوراق دیوان‌ترا

[ای بیدل ازسبب اندیشه های رنگینت می سزد

که اوراق دیوانت جدولی ازرنگ بهارداشته باشد.]

بیدل ازهرمصرعم‌موج‌نزاکت‌می‌چکد   کرده ام رنگین بخون‌صیدلاغر تیغ‌را

[ای بیدل، ازهرمصراع‌من موج نزاکت بیرون می چکد

من تیغ خودرا باخون یك صید لاغر رنگین ساخته ام.]

چنین کز کلك‌مار نگ‌معانی می‌چکد‌بیدل   توان‌گفتن‌رگ‌ابر بهاراین‌ناودان هارا

[ای بیدل باینصورت که رنگ معانی از قلم من برون می چکد ـ

میتوان گفت که این ناودان ها درحقیقت رگ‌های ابرهای بهاراند.]

کلمات «تازه‌گویان»، «رنگین‌خیالی»، «موج نزاکت»، «رنگ‌معانی» در ابیات فوق قابل ملاحظه است. علاوه بر آن در ایضاح صنایع بدیعی «مثالیه» «حسن تعلیل» و «معنی‌آفرینی» درصفحات ۳۳ـ۳۴ تحت پانوشت شمارهٔ (۸) قصداً ازبیدل استشهاد قول کرده ام. تمام این هانشان میدهدکه چون بیدل‌با بهارو داع نمود و به دهلی‌آمد، اندیشه‌هایش فی‌الفور بسوی طرق جدید افاده و بیان متوجه گردید.

(۱) بازبه عناصر تازه‌گویی که در صفحه ۲۲ همین کتاب ذکرگردیده ،راجعه شود.

گرچه بیدل روشهای متداول شعردری رامطالعه میکرد ولی بیشتر مجذوب تصوف بود . در ایامی که در دهلی بسر میبرد دایم الصوم (۱) بود وتنها با چند دانه خرما یاباقلا افطارمینمود . این روزه گیری اورابسیارضعیف ساخته بود . متصوفین میگوید : (۲) « المشاهدات مواریث المجاهدات » (یعنی مشاهدات اخلاف، ریاضت هاست) .

هنگامیکه بیدل بدینطریق خودرادرراه خداوندموردآزمایش سخت قرار داده بود ، مشاهدات غریبی بوی دست میداد . یك شب موقعیکه بازار ها همه بسته شده بودوی پس از تفرج ازمیان آنها بخانه برمی گشت احساس نمود که درحالت جسمانی بهوابلند شده است . چون توقف نمودوبخود متوجه گردید دید که بر زمین ایستاده است وبمجردیکه برفتارآغازنمود بازاحساس نمود که درهوا بلند گردیده . بیدل متوحش شد وبخوف افتاد . بسیارسعی نمودوبه مشکل از بازار هاخارج گردید . هنگامیکه ازمیان کوچه های منازل اشراف می گذشت دوباره جسماً بهوابلند شدگویا درحالت پروازبود وازفرازدیوارهای بلند در صحن حویلی یکی ازین منازل خانم رعنایی رادید که درنورچراغ مشغول دوختن است . بیدل ترسید که مبادا مردم اورادربرابراین عمل سرزنش کنند . لحظه ای مکث نمودوسپس به منزل یکی ازآشنایان خویش رفت وپسرخورد سالی را به آنجا فرستادتامعلوم کندآنچه دیده است حقیقت داشته یانه . پسرعودت نمو دوچشم دید بیدل را تافروع کوچك آن تایید نمود . بیدل ازسبب این واقعه مدت درازی متوحش وپریشان بود .

پس ازچندی بیدل بایك نفرصوفی که نامش راازقدیم شنیده بود ودرسلوك

(۱) کلیات بیدل - چهار عنصر ، ص ص ۱۱۶-۱۱۸ .

(۲) ابوالخیردر «مطالعات راجع به تصوف اسلامی» ص۶۳ .

بسیار ثابت قدم بودبرخورد . روزی هر دودر بارهٔ اشخاص مجذوب(۱) سخن میزدند . سال ۱۰۷۶ هجری (۱۶۶۵میلادی) بود . یعنی یکسال از آن رویای شگفت آور بیدل دراورسیه (۲) گذشته بود . یکی از اشخاص که در آنجاحضور داشت گفت شخص فقیری در ویرانه های شهر زندگی دارد که بعدازهفته ها به اکل و شرب قلیلی می پردازد اما اگر چیزی از خوردنی وآشامیدنی حتی بمقدار زیاد بوی پیشکش شود در طرفته العین همه آن رابلع میکند . باوجود فروتنی، نمود وجلوهٔ باعظمتی دارد که هیچ کس جرئت نمیکند بسوی او نظر اندازد . چون قبل از آن در کابل دیده شده بود ـ بنام شاه کابلی شهرت دارد. بعد ازین سخنان چون حاضرین برای صرف طعام برسفره نشستند. شاه کابلی بصورت غیرمترقب پیداشد. همه ازجابرخاسته آداب واحترام بجاآوردند وبوی طعام تقدیم نمودند آن فقیرروحانی ازاول ورود بامهربانی بسوی بیدل نظرمیکردو بالاخره ترجیح داد باوی درطعام شریك گردد . بعد از خوردن چندلقمه دست بیدل رابدست خود گرفت وباوی بطرف اقامتگاه خویش روان گردید . در آنجاهردو روبروی یکدیگرنشستند بدون آنکه کلمه یی میان آنها تعاطی گردد نظرسحرآمیز مردفقیر به بیدل دوخته شده بود . بعدازظهر بود که این خاموشی خوف ناك آغاز گردیدوتا نیمهٔ شب ادامه داشت . آنگاه شاه کابلی باخندهٔ بلند خویش پردهٔ سکوت رادریده وبیت ذیل راکه بیدل دریکی ازخواب های خویش در کتك شنیده بود برخواند :

ازما با ماست هرچه گوییم ما همچو تویی دگرچه جوییم

(۱) کلیات بیدل، چهار عنصر، ص ٦٤ .

(۲) کلیات بیدل ، طبع صفدری، چهار عنصر ص ٦٤ .

[هرچه گوییم ازما بماست
ما همچو توییم ـ دگرچه گوییم !]

بیدل از شنیدن آن برخود بلرزید . شب چون قیرسیاه بود ـ هرچیزعجیب و غیر طبیعی به نظر میرسید. بیدل بسیار ترسیده بود و بالبان مرتعش پرسید که شاعر این بیت کیست. شاه بازاز روی نشاط بخندیدو پاسخ داد که خود شاعر آن است و در این هیچ جای شبهه نیست . بعد از ین مرد فقیر برزمین دراز کشید و به بیدل نیز بفرمود تابرزمین غلتیده وازخواب متمتع گردد . اما بیدل فوق‌العاده بخوف و تقریباً بی هوش بود. بسیار آرزوداشت چشم بر بندد و بخواب رود اما نمیتوانست باهمین وضعیت اضطراب آمیز تا آن‌وقت شب بیدار بود و بالاخره بخواب رفت . فردا صبح چون بیدل از خواب برخاست اثر ی ازشاه کابلی پدیدار نبود . بیدل مدتی را درجستجوی اوصرف نمود ولی اورا نیافت . این رویداد جمیع شکوکی راکه (۱) بیدل دردل‌داشت رفع نمود واز پیشرفتی که درروحانیت پیداکرده بود متیقن گردید. پیام‌های باطنی ای که‌ازشاه کابلی صادر میگردید درنظر بیدل مکاشفات والهاماتی جلوه می‌نمود که ازطرف ذات باری تعالی فرستاده‌می‌شد . بیدل تصورمیکرد که به‌مقام فردیت رسیده‌است . و از ین جهة چنین اشاره کرده است :

عالم همه یك برق تجلی دیدم	محمل گردی نداشت لیلی دیدم
زین سرمه که‌حق کشیددردیدهٔ من	هر جا لفظی دمید معنی دیدم

[من عالم راسراسر یك برق تجلی‌دیدم
محمل نشانی نداشت هرچه دیدم‌لیلی بود .
ازسبب‌سرمه‌ای که‌حق‌درچشمان‌من کشید ـ هرجالفظی‌سر کشید معنی‌دیدم .]

(۱) به صفحه ۱۵ ،همین کتاب مراجعه شود.

این واقعه اهمیتی بس بزرگ در انکشاف روحانیت بیدل داشته . بیدل از طفولیت اشتیاق صادقانه‌ای به ایجاد تماس مستقیم باحقیقت داشت و پیران (۱) کاملی از قبیل شاه کمال ،شاه یکه آزاد، شاه‌فاضل و شاه قاسم هو اللهی همه بوی گفته بودند که به آخرین مرحلهٔ تصوف خواهدرسید. امارویداد اشراق در شهر کتك و تصدیق افتخاری آن از طرف شاه کابلی که از آن مشاهدات و سوابق بیدل بی‌خبر بود فی‌الواقع مثبت‌قاطع این حقیقت است کـه آرزویش در رسیدن بخداوند برآورده‌شده بود. ازهمین سبب بیدل به‌زبان‌رمزمی‌گوید که‌به‌رویت خود لیلی (معشوق) نائل گردیده‌است . علاوه بر آن نزدبیدل رویت مرشد و شخص‌خودش همه یك چیزاند .

بصورت مؤکدتکرار گردیده‌است که:

ماهمچو توبی دگرچه‌گوییم

و نیز در یك محل دیگر چنین اظهار کرده است: (۲)«در یقین آبادعالم تحقیق او لیای حضرت‌حق عین حق‌اند اگر از نور به آفتاب چشم کشوده‌یی آفتاب جز نور چه دارد و اگر از آب به‌چشمه راه‌برده‌یی چشمه‌غیرازآب چه برمی‌آورد ؟»

[درقلمرو حق که آنجا قانون عبارت‌ازایمان عمیق‌است ، عـاشقان حقیقت جزخود حق‌چیزدیگری نیستند ، اگرازنور به‌آفتاب متوجه شوید آفـتاب جز نور چیز دیگری ندارد واگر ازآب بـه‌چشمه رهنمون شده بـاشید چشمه غـیر ازآب چیز دیگری برون نمی‌آورد.]

شاید همه‌در استنتاج ازین بیانات تعجیل کرده و بـگویند که‌این بیانات‌غیر از وحدت‌الوجودی‌چیز دیگر نیست . ولی تاکنون شواهد کافی رادر نظر نـگرفته‌ایم

(۱) به صفحات همین کتاب ، چهار عنصر ص ٤٤ .

(۲) چهار عنصرص۲۸.

و بنابرین دراینجا از استنتاج نهایی خودداری‌میکنیم .

بیدل درسال ۱۰۷٦ (٦٦ـ ١٦٦٥) به موفقیت های قابل ذکری درساحه‌ادبیات وروحانیت نایل گردید و بنابرین می بایست احساس لذت و سرور کند . و لی در این‌وقت‌دوواقعهٔ‌بسیارالمناك رخ‌داد که‌اورا بی‌نهایت متأثر گردانید. شاه‌جهان امپراتور مغول که بیدل به مقابل وی احساسات عمیق مملواز احترام و محبت داشت (۱) روز دو شنبه (۲) بیست و ششم رجب سال ۱۰۷٦ هجری (اول‌فروری١٦٦٦) دراثر عسرالبول درزندان‌اکبرآباد وفات‌نمود. شاعر باتأثر واندوه‌تمام‌از جمیع اوصاف‌عالی‌و بزرگ شاه‌جهان‌یادنمود. بنابرین‌در یك‌مرثیهٔ بسیارحزن‌آور روزگارمحتشم گذشته رایادکرد (۳) وبمناسبت‌مرگ‌امپراتور مادهٔ تاریخ ذیل‌را پیدا کرد: «برسریر قرب یزدان‌جای‌وی».

هرگاه به‌یاد آوریم که بیدل‌ازاورنگ زیب که‌شاه‌جهان رامحبوس‌ساخته بود متوقع‌پاداشی نبود ،مرثیهٔ مذکور بیشتر اهمیت پیدا میکند .

درهمان سال میرزاقلندر عم بیدل نیززندگی رابدرودگفت . اگر بمنظور مقایسه نظم (٤) مختصری را که شاعر درمرگ عم خویش نوشته است مطالعه کنیم حتی پس ازیك خواندن سطحی می بینیم که بنیادهیجانات بیدل در اثر مرگ شاه‌جهان تکان مدهش تری خورده بود. علاوه بر آن بیدل در بیت های خویش‌علی‌الاکثر دربارهٔ ناپایداری جهان سخن‌میزند مثلاً :

رنگها یکسر شکست آماده‌اند		این گلستان عالم‌میناگریست

---

(۱) به صفحه ۲۰ همین کتاب مراجعه شود.

(۲)ساقی ،مستعد خان، مآثرعالمگیری ص ۵۳ خافی خان منتخب اللباب جلد ۲ ص ۱۸۷.

(۳) کلیات بیدل، طبع صفدری، قطعات ص ۵۷.

(٤) در همانجاص ٤۷ ماده تاریخ فوت شاعر اینست.

« قلندر یافت وصل جاودانی »

[رنگها همه آمادۀ از بین رفتن اند ـ
این باغ جایی است که در آن شیشه ها ساخته و شکستانده میشوند]

و به عقیدۀ من نه تنها سرانجام اندوهناك شاهجهان شد بلکه تمام ماجرای زندگی وی بیدل را بهاین نتیجه رسانیده بود. جنگ جانشینی با جمیع صحنه های رقت انگیز آن بهشمول عاقبت المناك داراشکوه که زمانی درجلال وعظمت زندگی داشت ودرسال ۱۶۵۹ میلادی بعد از آنکه باکمال بیعزتی (۱) درجادههای دهلی گشتانده شدوسر از تنش جدا کردند ، افکار شاعر ما را بدون اراده (۲) بهموضوعاتی که اهمیت جاویدان دارند از قبیل ماهیت حیات بشر ورابطۀ وی باخداوند متوجه گردانید. حقیقتی که در آیۀ(۳) مبارکۀ ذیل نهفته است بانیروی بیشتر نزدوی بهاثبات رسید :

کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام.

[هرچه در آن است ازمیان خواهد رفت ـ آنچه باقی میماند جز ذات خداوند صاحب جلال واکرام چیز دیگر نیست .]

بیدل نظریات خویش را در بارۀ ماهیت موهوم وفریبندۀ جهان در غزلی واضحتر اظهار کرده که در اینجا محض بذکر دو بیت آن اکتفامیکنیم.

جان هیچ و بدن هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ ای هستی تو ننگ عدم تا بکجا هیچ
دیدی عدم هستی و چیدی الم دهر با این همه عبرت ندمید از تو حیا هیچ

[زندگی هیچ است، جسم و بقا همه هیچ اند ـ
حتی عدم از حیات تو ننگ دارد ـ تا چه وقت «هیچ» دوام باید کرد؟
بیدوامی زندگی را دیدی و بدبختی های جهان را چشیدی

(۱) برینر ، مسافرتها در امپراتوری مغول ، ص ص ۹۸-۹۹.
(۲) ارتر ، اربری تاریخ تصوف ، مقدمه ، ص ۱۶.
(۳) قرآن مجید ، سورۀ ۵۵ آیات ۲۶-۲۷.

باوجود این عبرت ها احساس شرم نکردی.]

گرچه قول شاعر یك حقیقت عمیق است، در عین حال قنوطی و یاس آور بنظر میرسد. ولی شاعر مفکر (۱) ما در اینجا توقف نکرده و در طی مطالعات خویش خواهیم دید که چگونه در پهلوی طرز تلقی منفی خویش فلسفه مثبت خویش را در بارهٔ زندگی اظهار کرده است.

بیدل در دهلی بود ولی نمیدانیم برای چند مدت و در کدام قسمت آن و همچنان از وسایل کسب معیشت وی بیخبر هستیم. کوشش میکنیم او را به ترتیب تاریخ و زمان تعقیب کنیم. ولی اکثر تاریخ ها و تفصیلات دیگری که آرزوی بیان آن را داریم نه از طرف خود بیدل و نه توسط تذکره نویسان وی ذکر گردیده. در صفحات گذشته رویدادی چند از سال ۱۰۷٦ هجری (۱٦٦٥ میلادی) را ذکر نمودیم. اکنون بسال ۱۰۷۸ هجری (۱٦٦۷م) که در آن بیدل مثنوی «محیط اعظم» خویش را به پایهٔ تکمیل رسانید پامی گذاریم. تاریخ (۲) تکمیل این اثـر عبارت ازعدد اسم «محیط اعظم» است چون مثنوی مذکور یك شاهکار ادبی است ـ باید شهرت شاعر را درجهان ادب پخش می نمود ولی طوریکه ملاحظه میگردد در آنزمان کسی بوی اعتنایی نکرد بعد از مدتی بیدل مثنوی و چندغزل را توام با نامه ای به عاقل خان راضی که یکی از ندیمان اورنگ زیب بود فرستاد و نیز از آن نامه (۳) استنباط میگردد که این نخستین اثر ادبی وی شهرتی را که بیدل از آن انتظار داشت بار نیاورد و نیز نامه نشان میدهد که بیدل در آوان نوشتن مثنوی مذکور تازه بـه عاقل خان راضـی معرفی گردیده بود. وتماس ایشان چندان دوامی نداشت زیرا شاعر خوف داشت

(۱) دوکتور سر محمداقبال، ساختمان مجدد فکر دینی در اسلام ص۱۱.

(۲) کلیات بیدل، طبع صفدری، محیط اعظم ص۳.

(۳) رقعات بیدل، طبع لکنهو ۱۲۰.

که مبادا نواب اورا فراموش کند .

بصورت صحیح معلوم نیست که بیدل چگونه به نواب معرفی گردیده بود . ولی همینقدر معلوم است که چون بیدل برای نخستین بار بدهلی قدم گذاشت در مشاعرات اشتراك نمود ، عاقل‌خان راضی درآنجا بحیث ناظر (۱) گرمابهٔ امپراتوری می‌زیست. چون نواب خودش هم‌شاعر(۲) و متصوف بود، بیدل را درطی همان مجالس کشف کرده بود. درسال ۱۰۸۰ هجری (۷۰-۱۶۶۹ میلادی) بیدل مثنوی دوم خویش یعنی «طلسم حیرت» رانوشت و آن را بـه عاقل خان راضی اهـدا (۳) نمود. ازین برمی آید که دراین وقت روابط ایشان فی‌الواقع مستحکم گـردیـده بود. بنابرین استنتاج میتوان کرد که بیدل بسیار پیشتر ازسال ۱۰۸۰ هجری باعاقل خان راضی آشنایی پیدا کرده بود و نیز نامهٔ فوق الذکر را پیش‌ازین تاریخ و پس ازاتمام «محیط اعظم» نوشته بود(٤) . چون بیدل احساس نمود که مثنوی مذکور باگرمی استقبال نگردید یك نقل آن را به نواب فرستاد و به این امیدکه بذریعهٔ مثنوی‌مذکورافتخاری نصیبش گردد .

گرچه بیدل دراین وقت دردهلی بدون نام وشهرت نبود ولی‌هنوز درآنجا مقیم نگردیده بود ومانند درویشی‌سیرو گردش‌را ترجیح‌میداد . نا راحتی روح او که‌پس ازبرخورد باشاه کابلی افزون گردیده‌بود هنوز از میـان نرفته بـود روزی ازوادی بر ند بان (٥) که سرزمین بوزینگان‌وطاؤوسان است می گذشت. آفتاب تموزبار و شنایی شد ید در آسمان می درخشید و هـواآتشبار بود. بیدل

(۱) شهنواز ، ماثرلامرا ، جلد ۲ص۲۱-۸۲۲ .

(۲) شیرخان لودی‌مرآة الخیال ، ص‌ص ۲۸۸-۹۰ سرخوش ،کلمات‌الشعراء ٤ ، نوت.

(۳) رقعات بیدل- طبع لکنهوص٤

(٤) کلیات بیدل -طبع صفدری- چهار عنصرص ٦٦

(٥) امپیریال گازت اف اندیا، ایالات متحده آگره واوده جلد اول‌ص ۳۸٦

ناگهان بچنان دردچشم شدید مبتلا گردید که نمیتوانست چشمان خودرا باز کند. این مصیبت اورا بسیار مضطرب ساخته بودو دراین اندیشه بود که بجایی فرار نماید تادرد رفع گردد. دراین حالت به بازار متهورا(۱) رسید. بیدل در آنجا نابلد بود بسیار جد و جهد نمود تا پناهگاهی پیدا کند. ولی در مردم اثری از کرم سراغ نمیشد. بالاخر در گوشهٔ تنگی از دکان رفوگری جا یافت . چشمانش بسته بود و درد آن برشدت خودمی افزود. امااز درد چشم ذکری بمیان نیاورد که مبادا رفوگر اورا از آنجا خارج کند. بعداز مدتی یکمرد آمد و در جلو دکان توقف کرد . رفوگر در برابروی آداب احترام بجا آورده او را به نشستن درجای خود دعوت کرد . وعلاوه نمود که به آن شخص بیگانه (بیدل) امر کندتااز آنجاخارج شود. اماشخص تازه وارد جواب داد که این بیمار بینوا یعنی بیدل دوست من می باشد و من برای پرسش احوال وی آمده ام . این صدا بگوش بیدل آشنا آمد . چون چشمان خود را بکشود نظرش به شاه کابلی افتاد که مشفقانه تبسم دارد. بیدل بااحترام تمام از جا برخاست و به مشکل توانست به شاه صاحب سلام افگند. شاه صاحب بالحن مؤقری بوی امر نمود که بنشیند و بخواب رود. و نیز علاوه نمود که وی در آنجا منتظر خواهد بود . چون بیدل از خواب بیدارشد شاه کابلی رفته بود . شاه صاحب مانند ملك نگهبان آمد وسپس ناپدید گردید .

دردچشم بیدل مداوا شده بود. این دو واقعه دوسال بعد از ملاقات نخستین (۲) ایشان یعنی درسال (۱۰۷۸ هجری ۶۸۱ - ۶۶۷ .میلادی) اتفاق افتاد . زیرا ملاقات نخستین آن هادرسال ۱۰۷۶ هجری (۶۶ - ۱۶۶۵ میلادی) بوقوع پیوسته بود .

بیدل درطی گردش های خویش به اکبر آباد (۳) نیز رفت . گرچه دربارهٔ

---

(۱) در همانجا ۳۸۹-۳۹۰ مولد کرشنا ومرکز بزرگ صنم پرستی است.

(۲) به صفحه ۳۶ همین کتاب .

(۳) به مآخذ مسابعد مراجعه شود.

تاریخ مسافرت خویش به آنجا اشاره ای ننموده است اما ازطرز زندگیش در درآن شهر استنتاج میتوان کرد که سفر وی درآنجا بهمان دوره ای تصادف میکند که هنوز کسی اورا نمی شناخت.

دریك تابستان (۱) درحالیکه بیدل به گمنامی می زیست محض یك مقدار کتیرای سوده برای خوردن باخود داشت وچون کتیرا تمام‌شد به فاقه‌کشی آغاز نمود. بیدل‌فکر نمود که دریوزه کردن فرومایگی‌است. ازگرسنگی بسیار لاغر شده بود. روزی ازجابرخاسته ازمیان بازار گذشت وبطرف دریا رفت، نه آبدست، نه‌پاشیدن‌آب برسر ونه نوشیدن آن الم‌گرسنگی‌او را برطرف ساخت. بنابرین تصمیم‌گرفت به مقرخویش‌برگشته وازمرگ که دیگربرای وی ناقابل اجتناب به نظرمیرسید انتظار کشد. چون به‌پل بزرگ شهر رسید به دوران سر مبتلاگردید وپاهایش‌قدرت رفتار نداشت بیدل به زمین نشست ولی‌خوف‌داشت که مبادامردم بازارازدیدن وی دراینحالت هنگامه ای برپا کنند. بنا براین در زیرسایهٔ یك عمارت رفته وانمود کرد که عزم‌قضای حاجت داردو بادستان خود ازدیوارعمارت‌محکم‌گرفت تالحظه ای راحت کند، چون قوایش‌اندکی اعاده گردیدخواست که‌از زیرخشت‌های‌دیوار بانگشتان‌خویش کلوخی‌برون آورد. تصور کرد سنگ ریزه‌ای بدست‌آورده‌است ولی درحقیقت‌سکه‌ای بدستش‌افتاد که درزمان‌اکبر کبیر زده شده بود بیدل یقین حاصل کرد که‌خداوندرحیم سکهٔ‌گران بهای‌مذکوررا ازسالیاندرازبه این‌طرف جهة رفع نیازمندی وی حفاظت کرده است. باین ذریعه بیدل ازمرگ وارست وبارباعی‌ذیل شکرانهٔ خداوندی‌را بجا آورد:

صد شکر که احتیاج کوشش تعلیم		آگاهم کرد آخر ازفضل‌قدیم

(۱) کلیات بیدل، طبع صفدری چهار عنصر ص ۱۱۹.

هرچند بدیوار رجوع آوردم   دستم نرسید جز بدامان کریم

[صد شکر که ضرورتی که مرا به سعی مجبور ساخته بود ـ
عاقبت مرا ازمراحم خداوند ازلی آگاه ساخت .
گرچه بسوی دیوار رو آوردم ـ
دستم جز بدامان خداوند کریم بچیز دیگری نرسید .]

بیدل از طریق همین ریاضت وانکار نفس تسلیم خویش را به مشیت خداوند اظهار نمود و مانند صوفیان بزرگ اکراه(۱) خویش را ازدریوزه نشان داد .

در راه عمومی از اکبرآباد جانب شاه جهان آبادشهرمتهورا (۲) درساحل راست رود خانهٔ جمنا واقع است. درزمان بیدل چون مسافرت ها غالباً ازهمین راه صورت میگرفت . لذاشخصی که در بین دوشهر امپراتوری سیر وسفر می نمود حتماً ازمتهورا می گذشت . بیدل در طی گردش های بی هدف خویش در همین دوره که تحت بحث ماست برای باردوم نیز به متهورا رفت اما تاریخ آن معلوم نیست ولی ازصورت رسیدن وی به شهراستنتاج میگردد که این مسافرت در همین دوره یعنی درسال ۷۹ ـ ۱۰۷۸ هجری (۶۸ ـ ۱۶۶۷ میلادی) صورت گرفته است .

بیدل می نویسد (۳) که یك صبح درحالیکه آفتاب تازه سر کشیده بود از اکبرپوره (قصبه‌ای درجوار متهورا) به راه‌افتاد. در یك سمت برق خیره کننده یی

---

(۱) ابوسعید ابوالخیر ، در «مطالعات درتصوف » اسلام ص ۱۶ دراینجا صوفی بزرگ می گوید کەوی هنگامیکه بحیث یك نوآموزکشتن نفس راتمرین نمود ، خود را به هژده چیز پابند ساخته بود که از آن جمله پرهیز از تکدی است .

(۲) امپیریال گازی تیرآف اندیا. ایالات متحده آگره واوده جلد اول ص ۳۸۹.

(۳) چهار عنصرص ۱۱۰ .

دید و به آنصوب رفت در آنجا چند نفر ساد هو را نشسته دید . ازچشم یکی ازایشان‌چنان نگاه‌های‌درخشنده و آتش‌بار برون می‌جهید که بیدل برای حفاظت خویش ازگرمی سوزندۀآن مجبور گردید درعقب‌تنه های درختانی که در کنار راه ایستاده بودند پناه برد . در اثر این احساس سوزناك بیدل به تب محرقه مبتلا گردید ، وسه ماه کامل‌درمنهوراتوقف داشت. درائنای تب به‌بدن‌خویش کافور می‌پاشید ولی تاثیر آن اندك بود .

درسال ۱۰۷۹ هجری (۱) (۶۹ ـ ۱۶۶۸) میلادی) چون بیدل به‌مقیم شدن تمایل‌پیدا کرد برخلاف ارادۀ خویش ازدواج نمود . ازآنجا که‌قلبش‌ازمحبت آسمانی لبریزبود نمیتوانست به لذات حسی متوجه گردد . ولی درشب زفاف به مکاشفه ای نائل‌شد وبوی الهام گردید که ازدواج قطع نظرازاولاد، باید برای مقصد دیگری خدمت کند . ازاین روبه آن موافقه‌نمود ومادۀ تاریخ (۲) ذیل را برای یادگارواقعۀ مذکور پیدا کرد :

بشگفت گل حدیقۀ یمن ،

بیدل بعدازازدواج دردهلی‌اقامت اختیار کرد(۳) وبازوجه اش میزیست. طوری که اظهار(٤) کرده است خانه ایکه درآن سکونت می‌کرد بسیارمفشن بود وعلاوه برآن یك کنیز نیز داشت پس ازدوماه سکونت معلوم گردید که درآنخا نه ارواح خبیثه بود و باش دارند . قبلاً گفته شد که بیدل

(۱) کلیات بیدل‌ـچهار عنصر ص ٦٦.

(۲) درهمانجا در قطعات ٥١.

(۳) در همانجا ـ چهار عنصرص ۱۱۳.

(٤) در همانجا ص‌ص۱۱٤-۱۱٦.

طلسم دفع ارواح خبیثه رامیدانست. باز هم خودش(۱) اظهار نموده است که قدرت وی در این ساحه نزد همه حیرت آور بوده است. اجنه ای که در خانه ساکن بودند توسط بیدل بکلی دفع گردید و بعد از پانزده سال که برای بار دوم در آن خانه آمد همسایگان گفتند که آن محل بعد از همان توقف نخستین وی در آنجا بکلی از ارواح خبیثه پاك گردیده است.

و نیز در آن ایام کرامتی(۲) غیر ارادی از بیدل سر زد باین نحو که کنیزی در شکنجهٔ تب بود. یك روز صبح غوغا برخاست که بیمار زندگی را پدرود گفته. اقارب وی در کنار بسترش نوحه وزاری برپا کردند بیدل برسر بالین کنیز رفت و در اثر یك انگیزهٔ ناگهانی ومرموز مشتی برسینهٔ وی زد کنیز سرپا برخاسته باصدای بلند ناله نمود. پس از این رویداد خارق العاده مردم وی را شخص بزرگ و با کرامت می خواندند. ولی بیدل به این لقب واهی اعتنایی نداشت:

بیدل به دوروزه عمر مغرور مباش — بنیاد تو نیستی است معمور مباش
هر چند ابدال(۳) و قطب و غوث خوانند — ای خاك به این غبار مسرور مباش

[ای بیدل به این زندگی کوتاه مغرور مباش
بنیاد تو بر نیستی گذاشته شده است کامرانی مکن.
اگرچه مردم ترا ابدال وقطب وغوث خوانند
ای خاك با این غباری که درپرواز است مسرور مباش.]

(۱) چهار عنصر ص ۱۱۳

(۲) کلیات بیدل- چهار عنصر ص‌ص ۱۱۳-۱۱٤

(۳) ایشان بزرگانی اند که یک سلطنت غیر مرئی را بوجود می آورند. قطب رئیس ایشان است سید علی هجویری(سال وفاتش ٤٦٤-٥٦ هجری) گفته است که غوث وقطب هردو یکچیز است اما مرتبه ابدال پایین تراست. برای معلومات مزید به علی هجویری، کشف المحجوب(ترجمه نیکلسن)ص ۲۱٤ و نیکلسن، تصوف اسلام ص‌ص ۱۲۳-۱۲٤ مراجعه شود.

بیدل درحالیکه این واقعه را توصیف میکند چنین اظهار می‌نماید :

«از آن‌تاریخ تاامروز که سی وپنج سال محسوب فرصت‌شماری است آن خادمه ازمقیدان سلسلهٔ زندگیست.»

[از آن‌روز تاکنون سی وپنج سال گذاشته است و آن‌خادمه هنوز حیات‌دارد.]

بیدل این جملات را پیش از تمام کردن نصف عنصرچهارم نوشته است و«چهارعنصر»خود رادرسال۱۱۱۶ هجری(۵ ـ۱۷۰۴میلادی) به پایان‌رسانید(۱). اگر تاریخ نوشتن این‌سطر راسال۱۱۱۵هجری(۰۴-۱۷۰۳م) فرض کنیم‌درحالیکه احتمال آن زیاد است ، میتوان گفت که کرامت مذکور در سال ۱۰۸۰ هجری (۱۰۸۰ مساوی ۳۵-۱۱۱۵) یعنی زمانیکه بیدل محض ۲۶ سال عمرداشت بظهور رسیده است.

بیدل‌پس‌از،ازدواج مانند نیاکان خویش به‌سپاه پیوست و به‌خدمت شهزاده اعظم شاه پسراورنگ زیب عالمگیربسرمی برد. به قول خوشگو بیدل با پیوستن به سپاه میخواست نیروی طبیعی خویش راتربیه کند وعلاوه برآن وسیلهٔ‌معیشت خودراازین راه فراهم سازد. بیدل می گوید که مقصد داخل‌شدن وی درخدمت نظامی پیدا کردن طریقی بود تاازچنگ احساس خوشنودیکه از ریاضت وخداجویی دایماً دروی‌موجودبود فرار کند. این ارزش های اخلاقی نزدوی اهمیت زیادداشت. ولی‌درعین زمان نمیتوان انکار کرد که چون بیدل عایله‌دار بود میخواست منبع محفوظ درآمدی داشته باشد و بنابرین به سپاه پیوست.

بیدل علاوه براینکه استاد دری بود درزبان ترکی نیزمهارت داشت و این اوصاف اورا باشهزاده اعظم شاه که در هردو زبان تکلم (۲) مینمود آشنا

(۱) به صفحه ۸۲ همین کتاب مراجعه شود ،کلیات بیدل،چهار عنصرص ٤٤ خوشگو در معارف ص ۳٦۱

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲-ص۳٦ .

ساخت. بیدل به سهولت به منصب پنجصدی نائل گردید و بحیث ناظر طباخ خانه شهزاده مقرر شد. شاد عظیم آبادی و همچنان مؤلف (۱) «فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانهٔ بانکیپور» می نویسد (۲) که بیدل از پهلوی قریحهٔ شعری خویش به این منصب رسید. اما معلومات در بارهٔ سجایای بیدل و طریقی که عاقبت بذریعهٔ آن از خدمت اعظم شاه کناره گیری نمود، واضح می سازد که بیدل نمیتوانست قریحهٔ شعری خودرا برای فروش در بازار عرضه کند. در بالا ذکر نمودیم که در آن ایام بیدل حیات آبرومندانه ای را درشاه جهان آباد بسر می برد. به عقیده من ایـن هم ازسبب همین منصب بوده.

بیدل در اوائل دورهٔ خدمت خویش درسپاه در اثر نظریات متخالف در باره زندگی بسیار مشوش (۳) بود. از یکطرف درویش های گدا وجود داشتند که بـه دارایی دنیا بقدرسر مویی التفات نمیکردند و از جانب دیگر اشخاص دنیا پـرستی وجودداشتند که درهوس ثروت زندگی میکردند. بیدل بسیار آرزوداشت ما نند درویشان نجیب حیات باسعادتی بسر بـرد. ولی بوی مکشوف گردیده بود که اگراین نوع فقرهدف زندگی باشد آنگاه تمام این آفرینش عالی و بـاعظمت بیهوده است. بیدل میدانست که فقر جوهر و غنا عرض آنست. اگر شخصی که د ر ثروت و نعمت زیست دارد به آن بـی علاقگی نشان داده بتواند فـی الحقیقت فقیراست. این فقر که منشأ روحی دارد بنظر بیدل مقتضی جد وجهد بزرگ معنوی است وهیچ چیز نمیتواند بدون مجاهده بدست آید.

«ساز همت به کسب دشواری کوشیدن است نه برهوای تن آسانی جوشیدن»

(۱) فهرست نسخه های قلمی فارسی در کتابخانه بانکیپور نسخه قلمی نمبر ۳۸۱.

(۲) شادعظیم آبادی-نوای وطن ص ۶۹، اورینتل کالج مگازین اگست ۱۹۳۲.

(۳) کـلیات بیدل، چهار عنصرص ۶۷.

[سعی مردانگی بامشکلات دست و گریبان شدن است
نه یك زندگی آسان وخالی ازفعالیت داشتن.]

بنابرین بیدل به این عقیده بود که نه بایدوسائل کسب معاش را ازنظر انداخت. خصوصاً درصورتیکه تحصیل آن بررنج والم مخصوصی وابسته نباشد. وی مفکورهٔ خودرا دراین باره چنین بیان کرده است.

بی تردد جمع اسباب معاش	خوشتراست ازکسب فقر باتلاش

[اگراسباب معیشت بدون زحمت زیاد حاصل شود ـ
بهتراز کسب فقر باتلاش است.]

بیدل زمانی که درسپاه خدمت میکرد روزی در دهلی (۱) بریك اسپ قشنگ عربی ازمیان بازارمی گذشت. ناگهان ملتفت گردید که بعضی کسان وی راتماشا میکنند. چون پیشتررفت بازدید که بعضی اشخاص باتعجب بوی می‌نگرند. یکی از آن میان صدا نمود: ببنید این دیوانه چگونه ازعقب اسپ می‌دود وچون به‌آن نزدیك میشود می‌رقصد بیدل به‌عقب نظرافگنده‌ودید که شاه کابلی ازپی‌وی‌دوان است. فوراً ازاسپ پیاده‌شده‌وجلودردست باکمال‌احترام بسوی‌آن مردبزرگوار روان شد. شاه کابلی پیشتربوی رسید وبا محبت تمام بیدل را در آغوش کشید وهردو به‌یك دکان‌خالی پناه‌برده درآنجا به‌صحبت واظهاررازدل بیکدیگرمشغول گردیدند. دراین فرصت بیدل اظهار نمود که ازدواج کرده است وعلاوه کرد که بقراریك الهام اولادی نصیب وی نخواهدشد شاه کابلی گفت «همانطورخواهد بود که درك کرده اید. ماافرادهستیم» برای تاییداین قول آیهٔ مبارکهٔ ذیل را به‌زبان راند

ولم یکن له کفواً احد.

اسراری که درین موقع به‌بیدل افشأ گردید بسیارومتنوع بود. بیدل ازماهیت

(۱) قرآن مجید سوره ۱۱۲ آیه ۳

ووسعت آن‌هادرشگفت گردید. استعدادهای نامحدودافراد ویرا بحیرت انداخته بود. تامدت درازی درهمین حالت تحیربسر میبرد وچون بخود بازآمد، دیدکه شاه کابلی ناپدیدگردیده است. این‌سومین وآخرین برخورد بیدل باشاه کابلی بود. ملاقات دوم درسال ۱۰۷۸ هجری (۶۸-۱۶۶۷میلادی) اتفاق افتاد. و این‌ملاقات‌سوم دوسال بعد از آن یعنی درسال ۱۰۸۰هجری (۷۰-۱۶۶۹میلادی) دست داد. بیدل تاثیرات شدید این برخوردآخرین راتا مدت بیست سال بعد درخود احساس میکرد (۱).

درصفحات گذشته ازافراد سخن‌زدیم. چون بیدل به‌همین دسته ازمتصوفین تعلق داشت، بیموقع نیست تا ازخصوصیات وممیزات افرادمختصراً ذکر کنیم. درسلطنت روحانی فردیت عالیترین مقام است وطوری که متصوفین می گویند حضرت پیغمبرصلی‌الله‌علیه وسلم قبل از بعثت ورسیدن وحی بوی بهمین‌مقام‌رسیده بود. «قطب» بحصول تجلی‌صفات نائل میگردد، درحالیکه «فرد» آخذهٔ‌تجلی‌ذات است. این است تفاوت اساسی میان قطب وفرد. اولیایی که درجهان روحانیت به‌مقام‌فردیت‌میرسند مظاهرروح‌حضرت‌علی دامادحضرت پیغمبر (ص) هستندافراداسرارخود را مخفی نگهمیدارندو به‌مشیت‌خداوندتسلیم‌هستندو ازاین جههٔ کرامتی از خود نشان نمیدهند وچون بدرجهٔ کمال میرسند ودر روحانیت خویش پیشرفت میکنند اقطاب حقیقت روحت‌میگردند.

طوریکه میدانیم بیدل از لحاظ ساختمان جسمانی دیو پیکر بود. یکروزدرحالیکه شهزاده اعظم‌شاه براسپ سواربود وملازمان وی که بیدل نیزدرقطار آن ها

(۱) محمد علی ثانوی، اصطلاحات الفنون جلد ۲ ص۱۱۰۷-۱۱۶۷-۱۱۶۹ عبدالرزاق اصطلاحات‌الصوفیه، ص۹.

شامل بود ازوی متابعت میکردند ناگهان پلنگی نمودار گردیده برهمراهان شهزاده حمله آورد واکثر آنهارا مقتول ساخت. تنها بیدل جسارت نموده بر پلنگ حمله برد وآن را مانند یك بز (۱) مقهور گردانید.

بیدل درسال ۱۰۸۰ هجری مثنوی تمثیلی «طلسم حیرت» خویش را نوشت وچون درسال ۱۰۷۹ هجری پس ازازدواج به سپاه پیوست استنتاج میگردد که مثنوی مذکوررا درزمانیکه بخدمت اعظم شاه بسرمیبرد نوشته است. کتاب مذکوررا به عاقل خان راضی اهدا کرد واین امر نشان میدهد که روابط میان شاعر و درباریان بیشتروعمیق تر گردیده بود. اینکه بیدل «طلسم حیرت» خودرا به اعظم شاه اهدا نمود این هم نشان میدهد که بیدل میل نداشت نبوغ شاعرانهٔ خود را به شهزاده آشکار سازد.

زمانیکه بیدل درخدمت اعظم شاه بسر می برد در تصنیفات شاعرانهٔ خویش از طرف مولینا عبدالعزیزعزت (۲) پسر ملاعبدالرشید اکبرآبادی رهنمایی میگردید وی درفلسفه وعلوم ظاهری هردومعلومات بسیارداشت ودرنامه نویسی وانشای شعربی مانند بود. علاوه بر آن درفنون جنگ مهارت کامل داشت. امپراتور می خواست اورا به منصب سعدالله خان عالمی صدراعظم نامدار شاه جهان ترفیع دهد. عبدالعزیزعزت درسال ۱۰۸۰ هجری (۷۰-۱۶۳۹ میلادی) دراکبرآباد به اورنگ زیب معرفی گردید (۳). شخصیت عالی واوصاف بینظیر مولینا بالای امپراتور تاثیر فوق العاده نمود ودرظرف چندروزامپراتوراورا به منصب پنجصد پیاده و یك صد سوار ترفیع داد. در رقعات بیدل چهار نامه (٤) به عنوان

(۱) علی الطف میرزا- گلشن هندص ٦٣

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۱.

(۳) ساقی، ماثر عالمگیری ص ۹۸-۹۹ سرخوش-کلمات الشعراء ص ۷۸.

(٤) رقعات بیدل- طبع لکنهو ص‌ص ٦۰-۷۰-۷۹-۹۱.

مولینا عبدالعزیزعزت موجود است و همه آن ها از احترام و محبت لبریز اند .

درخدمت (۱) شهزاده اعظم‌شاه که خود نقاد شعر و حامی شعرا بود شعرای متعددی بسر می بردند . اسمای شعرای مذکور عبارت‌است از : حسین شهرت میر محمداحسن ـ ایجاد ـ سلیم ـ سعدالله گلشن و خواجه عبدالله ساقی . تخلص های ایجاد و گلشن از طرف بیدل پیشنهاد گردیده بود . ایجاد یکی از شاگردان بیدل بود. خوشگو می نویسد که تمام این شعرا با بیدل رابطه داشتند و دوستان وی بودند . بقول تذکره نویس مذکور روزی که گلشن از بیدل تخلص حاصل کرد خوشگو و میر عبدالصمد سخن نیز از طرف بیدل به‌عطای تخلص سرافراز گردیدند . بنابرین محقق‌است که بیدل درهمان‌زمانیکه بحیث‌سرباز خدمت میکرد دراطراف خویش یك عده شعرا راجمع کرده بود و ایشان از وی ستایش کرده و متوقع رهنمایی بودند .

روزی درحضور شهزاده راجع به شعرای معاصر (۲) سخن به میان آمد. یکی از ندیمان شهزاده اظهار نمود که نه تنهادرشاه جهان آباد بلکه دراکثر شهرهای هند شاعری به پایهٔ عبدالقادر بیدل که درخدمت شهزاده بسر می برد وجود ندارد . اعظم‌شاه فرمود به‌شاعر امر داده‌شود تامدحیه‌ای بنویسد. واگر مدحیه ارزشی داشته باشد نه تنها منصب بیدل بزرگ ساخته خواهد شد بلکه خود وی نیز مورد تقدیر شهزاده واقع خواهدشد درجملهٔ قصاید بیدل قصیدهٔ (۳) نیرومندی در مدح

---

(۱) خوشگو در معارف ۱۹٤۲ ص ٤۰ جهة معلومات مزید درباره شاعربه سرخوش کلمات‌الشعرا ، ص‌ص ۸-٤۷-۹٦ مراجعه شود ، آزاد بلگرامی سروآزاد ص‌ص ۱۹۸-۲۰۰.

(۲) شیرخان لودی، مرآة‌الخیال، ص‌ص ۳۸٦-۸۷، افتخار عبدالوهاب ، تذکره بی نظیر ص۱٦ آزاد بلگرامی ، خزانه عامری ص ۱۵۲.

(۳) کلیات بیدل، قطعات ـ ص‌ص ٤۰-٤۱.

شهزاده اعظم شاه است. قصیدهٔ مذکور متشکل از دو جزو در یك وزن امابا قافیه‌های مختلف است و از اینجا دیده میشود که بیدل نیز مانند سایر شعرا از شهزاده توقع احسان ومساعدت داشت. شاعر بازبان بسیار عالی عرض حال میکند :

صورت احوالم از طرز تخلص روشن است× بیدلی ها چیده ام بر خود ز وضع روزگار

[احوالم از تخلصم آشکار است

از سبب اوضاع جهان بیدلی را اختیار کردم]

گر شود ابر عنایت آبیار مزرعم خوشه‌سان از پای تا سر جمله دل آرم ببار

[اگر ابر عنایت تو آبیار مزرعهٔ من گردد

مانند خوشهٔ گندم از سر تا قدمم دل خواهد رست.]

آیا این قصیده فی الواقع به شهزاده تقدیم گردید یا نه معلوم نیست. اما واضح است که از روی صمیمیت در ارزیابی اوصاف قیمت دار شهزاده انشا گردیده است. ولی چون به بیدل گفتند که از وی انتظار میرفت مانند مدیحه نویسان مسلکی از شهزاده ستایش کند فی الفور نزد شهزاده شتافت واستعفای خویش را پیش کرد.

دوستانش اصرار نمودند مدحیه ای را که از وی خواسته شده بنویسد ولی بیدل حاضر نبود قریحهٔ خویش را بدینطریق بفروش رساند. ازین سبب از منصب خویش منصرف گردید.

خوشگو اظهار (۱) نموده است که بیدل مدت دراز بیست سال را در خدمت اعظم شاه سپری ساخته است ما دیدیم که بیدل در بعضی از قسمت های آثار خویش از قبیل چهار عنصر، قطعات و رقعات در بارهٔ حیات خویش اظهاراتی کرده است. اما من باهیچ اشاره ای برنخورده ام که از آن دورهٔ ملازمت طولانی بیدل در خدمت

---

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹۴۲-ص۳۶۱.

شهزاده اعظم شاه استنباط گردد برعلاوه زندگی بیدل پرماجرا بوده. پس از کوشش های دقیق موفق گردیدم چند واقعه قلیلی را جمع کنم که با حیات دورهٔ سرباز ی بیدل رابطه داشته است. گذشته ازین اعظم شاه قسمت اعظم زندگی خویش را دردکن (۱) سپری ساخته وهیچ کس ذکر نکرده است که بیدل زمانی را دردکن نیز بسربرده باشد. میدانیم که بیدل درسال ۱۰۷۹ هجری (۶۹-۱۶۶۸ میلادی) ازدواج نمود وپس از آن به سپاه پیوست. اگر بیست سال رادرخدمت نظامی گذشتانده باشد نتوانسته است قبل ازسال ۱۱۰۰ هجری (۸۹-۱۶۸۸ میلادی) استعفاء کند. دراین صورت نمیتوانست قبل ازاختتام سدهٔ یازدهم هجری به مسافرت هاو گردش های زیادی که در صفحات آینده از آن ذکرخواهیم کرد بپردازد. بالاخره شیرخان لودی بصورت قاطع اظهار کرده است که بیدل محض برای چند روز (۲) قلیل درخدمت اعظم شاه بسربرده است. باید بازتکرار کنیم که آنچه شیرخان لودی درشرح حال بیدل نوشته از نظر (۳) خودشاعر گذشته است. بنابرین نوشتهٔ شیرخان کاملاً قابل اعتماد میباشد بادرنظر گرفتن این حقایق من به این عقیده هستم که بیدل برای مدت بسیار کوتاه درسپاه بوده است (٤).

بیدل استعفای خودرا باچنان وضع طمطراقی پیش کرد که مدت درازی قلب اعظم شاه از آن جریحه داربود. روزی شخصی راکه میرعتیق الله نام داشت نزد بیدل فرستاد تا نوشته هایش را بیاورد (۵). بیدل قطعه ای از نثرخودرا اگسیل نمودوازینکه

(۱) ساقی ماثر عالمگیری ص‌ص ۲۱۶-۵۳۶- شهزاده درسال ۱۰۹۲ هجری به دکن رفت وتاسال ۱۱۱۸ هجری در آنجا بسرمی برد.

(۲) شیرخان لودی- مرآة الخیال ص ۳۸۷.

(۳) در همانجا ص ۳۹۱.

(٤) رقعات بیدل، طبع لکنهو ص ۹۵.

(۵) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۶۱.

مورد تقدیر شهزاده واقع شده است در اثر التماس میرمذکور سپاسگزاری کرد. درفرصت دیگری اعظم شاه نامه ذیل را بادستخط خویش فرستاد واز بیدل دعوت نمود تا باردیگردرخدمت وی داخل گردد:

«الحمدلله والمنه که هنوز قوای بدنی آن رفعت وشجاعت دستگاه بحال خود است وباوجودبرقراری حواس ازخدمت عالی‌شاهی تقاعد ورزیدن شرط ایفای حقوق اخلاص نیست، تاحال هم هیچ نرفته، آنچه ضروریات رادر کاربا شد به بیوتات دا رالخلافه امر نفاذ یا فته ، سرانجام کرده خواهد داد ، زود مستعد ملازمت گردد.»

[الحمدلله والمنه که قدرت بدنی آن شخص معزز و
دلاورهنوزمانند سابق خوب است. اما باوجودبجا
بودن حواس ازخدمت امپراتوری گوشه گرفتن
مخالف ایفای حقوق اخلاص است، هنوز کار ازعلاج
نگذشته. هرچه ضرورت باشد به امرپیش بینی های دارالسلطنه
تهیه خواهدشد. وی باید فوراً آمادهٔ ملازمت گردد.]

خوشگومی‌نویسد که وی این نامهٔ شاهانه رادرنسخهٔ اصلی آن درجا ی قلم ودوات بیدل بچشم خوددیده است. چون اعظم شاه (۱) دیده بود که بید ل یك پلنگ راکشته است شجاعت وی را هرگزفراموش‌نکرده‌ووعده‌نموده بود که‌از لطف‌خویش‌اورا برخوردارخواهدساخت. ونیز به‌همت‌بلندبیدل‌معتقدگردیده‌بود. واضح است که منصب بلندی درانتظاربیدل بود. ولی بازهم بیدل ازقبول آن ابا ورزیده درجواب (۲) چنین نوشت .

«طاقت های جوانی که وسیلهٔ آبروی بندگیست به ضعف پیری ا نجا میده

(۱) صفحه ٤٦ همین کتاب.
(۲) رقعات بیدل، صفحه ۱۸.

و استقامت قوی که دلیل سعادت خدمت گزاریست سر بجیب از پا درافتادگی کشیده»

[نیروهای جوانی که انسان را قادر به ایفای فرایض می سازد
به ناتوانی‌های پیری مبدل گردیده وسودمندی های قوا
که برای پیوستن به خدمت قدرت بخشد، دیگروجو دندارد.]

به عقیدهٔ من بیدل برای اقناع غروروخود بینی شهزاده بضم نامهٔ خویش غزل زیبایی راکه درآن ازوی ستایش نموده بودگسیل داشت. مطلع غزل (۱) مذکـوراین است :

اگرخورشید گردونم وگرخاك سرراهم   گدای حضرت شاهم گدای حضرت شاهم

[اگرآفتابی درآسمان هستم یامانند خاك راهم
گدای دروازهٔ شهزاده ام،گدای دروازه شهزاده‌ام.]

تاجاییکه من میدانم این نامه وغزل پایان فصل روابط بیدل بااعظم شاه بوده. بعد ازین باز با شا عرخویش دراکبرآباد (۲) همان شهری که آن را اکبر کبیر در کنار رودخانه جمنا بنانموده بود برمی خوریم . شهرت شهرمذکور ازپهـلوی تاج محل است که درسال ۱۰۵۳ هجری یعنی یك سال قبل ازتولد بیـدل تـکمیل (۳) گردیده بود. گرچه درآثاروی ذکری ازتاج محل نرفته‌است ولی به یقین میتوان گفت که بیدل این «رویای منقوردرمرمر» راهمان وقتیکه دراکبر آبادآمده بود تماشاکرده وباید صفاولطافت آن درانـکشاف ذوق بدیعی وی اثرافگنده باشد . بیدل این شهررابنام «گل‌زمین» یادمیـکند وهمین حقیقت دال براین‌است که زیبایی عالی آن برروح وی تأثیرعمیقی افگنده بود .(٤)

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ـص ۳۶۱ کلیات بیدل ـقطعات ص ٥٤.
(۲) امپیریال گازی تیر آف اندیا ـ ایالات متحده آگره واورده ص‌ص ۳۹۳ـ٤۰٥ـ٤۱۱
(۳) خافی خان منتخب اللباب جلداول ص ٥۹۹.
(٤) کلیات بیدل، چهار عنصر ص ۱۳۳.

درسال ۱۰۸۱ هجری (۷۱-۱۶۷۰ میلادی) دریك شب نورانی بیدل خـواب (۱) باشکوهی دراکبرآباد دید نخست خویشتن رادر «جهان احدیت» مشاهـده وسپس در فلك الافلاك نزول کرد و درآنجافرشتگان را دید. بعد از آن عقول (۲) وافلاك زحل، مشتری، مریخ، آفتاب، عطارد، زهره و قمر رامشاهده نمود. چون این فلك را تماشا کرد، حقایق سپهرهای خاك، آب، هواو آتش ودر پایان حقایق مراتب چهارگانهٔ هستی، یعنی جماد، نبات، حیوان وانسان در پیش چشمش مجسم گردید. و مشابهت های آنها را مشاهده نمود.

در طول این رویا بیدل شخصی را دیدکه نزدیك متکا نشسته وسر بیـدل را بزانوی خودگذاشته است. چون بیدل بدقت نظرافگند دیدکـه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. بیدل کوشش نمودخودراکناره سازد. ولی سرش را نمیتوانست از آغوش محبت آمیز حضرت پیغمبردور کند. شغف عظیمی بروحوی مستولی گردیده بودپس از لحظه‌ای جهان باشکوه دیگری رادر پردهٔ مثال مشاهده نمود. ودرایوان باعظمتی حضرت علی شاه اولیأ را متمکن مسندبساط کبریا یافت.

بیدل باکمال احترام خود را خم ساخت وازهیبت حضور روی برخود لرزید ولی آنجناب باشفقت تمام بیدل را نزدیك خود خواند وسپس اورابه مرتبه اتحاد واصل گردانید و با چنان لطفی سرافرازش ساخت که همه چیزهای جهان در برابر آن ناچیز بود. بیدل تشجیع گردیدو اظهار نمود که حضرت پیغمبر را بخواب دیده شاه اولیأ خوابش را تعبیر نموده گفت که حقیقت محمدیه دایماً پشتیبان وحامی وی خواهد بود. بیدل از شنیدن این تعبیر احساس شادمانی بی نهایت نمود وازخواب بیدار گردید.

(۱) در همانجا ـ چهار عنصر ص‌ص ۱۳۴-۱۳۵

(۲) به یك نظریه تکوین اشاره میکند که بقرار آن خداوند عقل اول را آفرید و ازآن عقول دیگر وکلیه آسمان‌ها واشیای دیگر بوجود آمدند.

طوریکه می‌بینم این رویا فی‌الحقیقت یك رویـای عـالی بوده‌است. چنین خواب‌ها اکثراً ازطرف متصوفین دیده میشود. اگردر کتب (۱) تصوف نظـر انداخته‌شود بمشاهده‌میرسد که‌دراین رویا کدام چیز فوق‌العاده‌رخ نداده‌است. این رویا محض نشان میدهد که بیدل درجماعت اولیاً داخل بوده‌و بحیث «فرد» باحضرت علی (۲) داماد حضرت پیغمبر (ص) رابطهٔ بسیارعمیق روحانی داشته. علاوه برآن اشاره به‌عقول و افلاك‌درعالم‌واقعه‌معلومات بیدل‌رادر فلسفهٔ اسلامی نشان میدهد.

دراکبر آباد کامگارخان (۳) پسر جعفرخان (٤) جمدة الملوك همیشه آرزومند بودبـه درویشان وفقرا خدمتی کند و یابیدل نیزبه اساس‌همین ملاحظه رفتارمیکردزیرامعتقدبود کـه بیدل نیزاز همـین طائـفه‌است. گـرچـه وی صریحاً اظـهـاری نـکـرده ولـی‌اشـارات ضمـنـی مـوجود اسـت

(۱) فریدالدین عطار، تذکرةالاولیاءص‌ص ۸۰-۱۰۰-۱۱۲ وغیره. نیکلسن، مفکوره تصوف در شخصیت ص ۶۳-۶۵، مطالعه در تصوف اسلام، ص‌ص ۱۲۲-۱۲۳، در کتاب آخرتذکرات‌عبدالکریم جیلی نشان میدهد که اولیا قدرت مشاهده، افلاك را دارند.

(۲) صفحه ٤٥ همین کتاب.

(۳) کلیات بیدل -چهار عنصر ص ۹٤ خوشگو در معارف می ۱۹٤۲.

(٤) شیرخان لودی، مرآةالخیال‌ص۳۹۶-ساقی ماثر عالمگیری‌ص۱۰۳ درآن روزها اورنگ زیب در اکبر آباد بودودرآنجا جعفر خان جمدةالملك بعد از بیماری ممتدی وفات‌یافت کامگار خان برادرش نامدار خان وسایر اعضای آن دودمان رشید ازینکه امپراتورشخصاً به منزل آن ها جهة عرض تعزیت رفت بسیارمفتخر گردیدند. اورنگ زیب درآنجا از سال ۱۰۸۰تا ۱۰۸۲ هجری بسربرد. بەماثر عالمگیری ص ص ۹۱ - ۱۱۲ مراجعه شود این امر برای نشان دادن مقام دودمان کامگار کافی است. در واقعات بیدل طبع لکنهو صفحه ۷۰ نامه ای وجود داشت که در آن بیدل باتاسف تمام می‌گویدکه چون زینی برای خودندانست به میرزا کامگار رسید بیدل در صفحه قطعات (کلیات بیدل یك مظفریت امیر را ذکر کرده است ماده تاریخ آن نوید ۱۰۸۲ هجری می باشد.

که بیدل مدت زیادی در اکبرآباد زندگی کرده وچنین معلوم میشود که درآنجا مقیم گردیده است . وی می گوید که درآنجا حیات مرفه ورضایت بخشی داشته است وهمین وضع زندگی مرفه بوده که خوشگو را وادارساخت درسفینهٔ خویش بنویسید(۱) که بیدل به اکبرآباد تعلق داشته . درطـی مجلسی (۲) دراکبر آباد عده ای ازشعرا جمع شده بودند ودربارهٔ شعرای ماضی سخن میزدندگرچه ایشان درشعرمعلومات زیادنداشتندولی دربارهٔ شعرای نامور از قبیل خاقانی وامیرخسرو ازروی حقارت اظهارنظرمیکردند. بیدل نتوانست اظهارات حقارت آمیز آنهارا درحق شعرای بزرگ تحمل کند ، ولو خـودش ادعای شاعر بـودن را نداشت . روزی چنین اتفاق افتاد که همهٔ آن هـا بـه معیت امیـر کامگارخان به بـاغ ذهـره (۳) جهت تفرج رفتند . دیوارها ، عشرت خانه‌ودیگرمناظر باغ بالای امیر چنان تاثیرافگند که به شعرا امر نمود تاکسی از آن میان منظرهٔ زیباباغ را به نظـم یانثر توصیف کند . آن شعرای لاف زن‌همه، گنگ ایستادند ولی بیدل فی البدیهه باغ را به نثرمسجع تعریف نمود وآن رابطورمناسب «سرمهٔ اعتبار» نامید. این انشای منثور بعداً درقسمت نثرچهارعنصرداخل ساخته شـد .

خوشبختانه بیدل تاریخ انشـای اکثرماحصل ذهنـی خویش راذکر کـرده وازینجا میدانیم که نبوغ ادبی وی چگونه انکشاف نموده است . بیدل قصیدهٔ سواد اعظم (٤) خود را درسال ۱۰۸۲ هجری (۱٦۷۱ میلادی) نوشت . این نام مانند کلمهٔ «محیط اعظم» خودمادهٔ تاریخ است. قصیدهٔ مذکورخطاب به انسان بوده وازلحاظ معنی تربیتی آموزنده است . اکثرابیات آن تمثیلی بوده درمصرع اول حقیقتی را بیان میکنند و درمصرع دوم مثال مشخصی داده میشود . ازتشبیهـات

(۱) خوشگو در معارف ص۱۹٤۳ص ۳۵۸ .

(۲) کلیات بیدل-چهار عنصر ص‌ص۹٤-۹۵.

(۳) سیدمحمدلطیف آگره‌ص ۱۹۰.تصور میشود این باغ از خود دختر بابر بوده است .

(٤) کلیات بیدل ، قطعات ص‌ص۳٤ -۳٦ .

زیادی که در این قصیده استعمال شده برمی آید که بیدل در این دورهٔ حیات خویش به صنعت مجاز بیشتر التفات داشت .

خوشگو پیش آمدی را ذکر کرده است که نشان میدهد شعرای اکبر آباد با بیدل حسادت داشتند . بیدل ریش و بروت هرد و را می تراشید . روزی یکی از شعرأ بنام عبدالرحیم بیت ذیل (۱) را در پلانکی ای که بیدل را نقل میداد افگنده بود:

چه خطا در خط استاد ازل دید آیا		که با صلاح خط و ریش بناز افتاده است

[درخطی که استاد ازل ساخته چه خطا مشاهده نمودید ـ
که با غرور تمام به اصلاح خط وریش دست بردید.]

بیدل فی البدیهه پاسخ داد :

مختصر کن به تغافل هوس جنگ وجدل		مد سر رشتهٔ تحقیق دراز افتاد است

[به غفلت آرزوی ادامهٔ جنگ وجدل را کوتاه ساز ــ
درازی رشتهٔ تحقیق خیلی زیاد است .]

بیدل از زندگی خویش در اکبر آباد بکلی خوش بود ولی تنها یك چیز او را خیلی اندوهناك ساخته بود بسیار آرزو (۲) داشت در صحبت شاه قاسم هو اللهی که او را در اوریسه گذاشته بود حضور داشته باشد. نامه ها و پیام ها منظماً میان هردو رد و بدل میگردید ولی بیدل به آن قناعت نداشت و در اشتیاق دیدن خود آن مرد بزرگ بود. در سال ۱۰۸۳ هجری (۷۳-۱۶۷۲ میلادی) شبی بیدل بسیار مضطرب بود و قسمت زیاد شب را به بیداری گذشتاند. بالاخره چون بخواب رفت خود را بحضور شاه قاسم یافت. بیدل قدحی از آب در دست داشت آن را بجای اینکه به لب خویش گذارد به شاه صاحب تقدیم نمود آن مرد بزرگوار یك قطره نیز از آن

---

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۲۱۵.

(۲) کلیات بیدل چهار عنصر ص ص ۷۱-۷۲.

ننوشید و خواب به پایان رسید . شب بعد باز بیدل شاه صاحب را بخواب دید آن مرد بزرگوار قدحی در دست داشت و شیشه‌ای از شراب در زیر بغل و آن را به بیدل پیشکش نمود. بیدل باندیشه افتاد که شاه صاحب هیچگاه بی اعتدال نبوده است و شاید در اینجا رمزی نهفته باشد. بنا برین قدح را پر کرد و به آن مرد بزرگوار تقدیم نمود. شاه صاحب چنین فرمود :

«مادور پیمانهٔ خود دیشب بانجام رسانیدیم اینقدر قسمت تو بود که بتو عائد گردانیدیم بعد ازین سرخوش قدح پیمایی شوق می باش و دماغ اندیشه بخمارهای کدورت مخراش. »

[ما دیشب نوبت پیمانهٔ خود را به پایان رسانیدیم این قسمت تو بود .
که آن را بتو سپردیم بعد ازین از تاثیرات نوشیدن .
به خواهش خویش مسرور باش و هیچگاه باافکار دلخراش خود را زحمت مده.]

چون شاه صاحب به بیدل خطاب نمود بیدل قدحی چند در کشید و در نتیجه مانند یك شخص مخمور سر گران گردید بعد ازین رویا تامدت زیادی خود را سرمست حس می نمود .

بیدل ازین رویا استنتاج نمود که شاه صاحب از جهان برای ابد سفر کرده است. در شب سوم گروهی از ملائك را در خواب دید ایشان از بیدل تقاضا کردند که مصرعی در تاریخ وفات شاه قاسم انشأ کنند فی البدیهه مصرع ذیل از زبان بیدل جاری گردید .

زبی تعینئ ذات رفت نام صفت .

آن موجودات آسمانی ازشنیدن این مادهٔ تاریخ به وجد در آمدند. پس از شش ماه عده‌ای از دوستان بیدل از اوریسه آمدند و تاریخ وفات شاه صاحب را تایید کردند .

این بود آخرین رویدادی که دربارهٔ حیات بیدل دراکبر آباد می دانیم. از وقایعیکه دراین شهررخ داد دو تاریخ یعنی سال ۱۰۸۱ هجری وسال ۱۰۸۳ بدست می آید. هیچ کس ذکر نکرده است که بیدل دراین دو وقت در کدام محل دیگر بوده است بنابرین به‌عقیدهٔ‌من بیدل از سال ۱۰۸۲ هجری تا سال ۱۰۸۳ هجری (۱۶۷۱-۷۳ میلادی) دراکبر آباد اقامت داشت.

بیدل ازاکبر آبادبه دهلی‌رفت. ولی در آنجابادلسردی وافسردگی‌می‌زیست روزی‌دفعتاً تصمیم گرفت‌تااز پنجاب دیدن کند. معنویاتش دوباره‌نیرومندگردیدو قطعه تاریخ ذیل (۱) را باشیوهٔ زیبایی انشأ نمود:

شوق را ازعـزیمت لاهـور — تازگیها ی مـژدهٔ شاد یـست
یعنـی ازدامـگـاه‌افسردن — چند گـاهم نویـدآزادیـست
سال تاریخ‌این‌عزیمت شوق — بـی تکلف شنو خـدا هادیست

[آمادهٔ رفتن به لاهوراستم وچنان احساس ـ
تازگی میکنم که گویا خبرخوشی‌شنیده‌ام ـ
یعنی ازدام افسردگی رهایی یافته ـ
برای چند روزبرایم‌نـو یدآزادی‌است
مادهٔ تاریخ این سفرمسرت بخش
بدون تکلف ازعبارت «خدا هادیست» (۱۰۸۵) برون می آید.]

درچهارعنصر نیز ازشادمانییکه (۲) به تقریب‌مسافرت بـه پنجاب بوی‌دست داده‌بود ذکر کرده است بیـدل‌تنهاوسبکدوش بود محض‌یك چا قوی بسیار کند باخود داشت اغلباً در ایـن انـدیشه بود تا آن را نزدآهنگری‌ببـردچون بـه

---

(۱) کلیات بیدل قطعات ص ۵۱

(۲) در همانجا چهار عنصر ص‌ص ۱۰۷ - ۱۰۸

سرای نکودر (۱) واقع ایالت جلندر رسید آهنگرانی را دیده نزد آن هارفت والتجا نمود چاقو یش را تیز کنند. تمام آنها اظهار آمادگی کردند ولی معمر ترین آنها پیش آمده و با کمال احترام چاقو را از دست بیدل گرفته آن را تیز نمود بیدل درفکر تادیهٔ اجرت به آهنگر افتاد ولی آن مرد اجرت را نپذیرفت واظهار نمود که برای انجام خدمت فقرا دایماً آماده می باشد. آهنگر بالطف تمام تبسم نمود وسخنان محبت آمیز و پیش آمد پسندیدهٔ وی تاثیر عمیقی بر بیدل افگند .

در بارهٔ اقامت بیدل درلاهور معلوماتی در دست نیست ـ ولی همینقدر میدانیم که به حسن ابدال رفت . حسن ابدال شهریست (۲) در ایالت اتك که به فاصلهٔ بیست و پنج میل در شرق کمپل پور واقع است و بودا ییان و مسلمین وسکها آن رامقدس می شمارند . شهرمذکور جالب (۳) نظراست و ازسبب چشمه ها ودرختان عظیم چنار و توت آن شهرت دارد. شاهان مغول هنگامیکه جانب کابل یا کشمیر سفر میکردند در اینجا توقف (٤) مینمودند . علاوه بر آن چون موضع مذکور تقریباً در نزدیك ایالات سرحدی واقع است ، شاهان مغول در آنجا لشکرگاه برپا کرده وفعالیت های نظامی رادرسرحدات به سهولت مراقبت می نمودند . چون درسال ۱۰۸۵ هجری (۷۵ـ۱٦۷٤ میلادی) بیدل به آنطرف سفر کرد ، اورنگ زیب نیز به حسن ابدال وارد (۵) گردیده بود تاخوشحال خان ختك راکه شاعر با استعدادو صاحب شمشیر بودوعلم بغاوت برافراشته بود به اطاعت مجبور سازد .

بیدل در طی مسافرت خویش به حسن ابدال بایك برهمن دانشمند همراه بود

(۱) جریده رسمی ایلت پنجاب ١٤ الف ایالت جلنارص ۲۹۱-۲۹٦

(۲) در همانجا ۲۹ الف ایالت اتک ص ص ۳۱۹-۳۲۱.

(۳) Murrary کتاب رهنما برای مسافرین در هند ص ۲۱۲ .

(٤) جهانگیر یادداشتها (ترجمه راجرس) جلداول ص ۹۹ جلد ۲ ص ص ۱۲۳-۲۳۱

(۵) ساقی ، ماثر عالمگیر ص ۱۳۲ .

و برهمن تحت تاثیر عمیق شخصیت عالی (۱) بیدل واقع گردیده بود. روزی برهمن اظهار تعجب نمود که پیغمبر اسلام پیشگویی کرده است که روز قیامت بیك چشم (۲) زدن فرا خواهد رسید. ولی از آن وقت تا کنون قیامت نشده است. گرچه مردم روز هزار مرتبه چشم میزنند. بقرار فلسفه هنود فنای کاینات پس ازعظیم ترین دورهٔ زمان که بعد از ملیون هاسال سپری میگردد صورت میگیرد. مردبرهمن میخواست بگوید که تصور هنود راجع به زمان نزدیکتر به حقیقت است. بیدل پاسخ داد که به عقیدهٔ (۳) هنود اعصاری که در حیات برهما (خالق کاینات است و باخاتمهٔ وی کاینات نیز خاتمه می یابد) بالای یکدیگر متراکم شده در حیات ویشنو محض لمحهٔ مختصر و قابل اهمال است. بیدل به سخن خویش ادامه بخشیده گفت که ویشنو معادل با «ذات واجب الوجود» درفلسفهٔ اسلام و ازین رو واضح است که اگر با ذات واجب الوجود که مافوق زمان است مقایسه گردد ممکن الوجود با تمام انباشته‌های عظیم اعصار آن یك چیز خیلی بی اهمیت است. بیدل به برهمن گفت از آنجا که چنین حقایق عمیق برای تخیل اشخاص کوچك هیبتناك است ازین سبب تشبیه «چشم بهم زدن» استعمال گردیده است.

چه‌دانی رمز دریا چون نداری گوش گردابی   که کار خار و خس نبود زبان موج فهمیدن

[چگونه میتوانی اسرار دریارا فهمید درصورتیکه گوش گرداب نداری-

---

(۱) کلیات بیدل-چهار عنصر ص‌ص ۱۷-۱۹.

(۲) قرآن مجید ، سوره ۱٤ آیه ۷۷ «ومالمر الساعه کلمح البصر او هوا قرب...».
[وساعت قیامت محض برهم زدن چشم یابلکه قریبتر ازآن است.]

(۳) پریم‌چند بهارتی، شری کرشناص ص ٤٦-٤٨-٦٢-۱۹٤ برنتل...علم برهما، ص‌ص ٤۲۹-٥۰ نظر به تیوری هنود راجع به خلقت برهما از ناف ویشنومتولد گردیده بعد ازآن برهما کاینات را خلق‌نمود وکاینات بعد از دوره های زیادی که هریك ازآن هابا ٤۳۲۰۰۰۰ سال عادی معادل است خاتمه می‌یابد بعد از مهاپرالا یا یعنی بعد از انقراض کاینات با زآفرینش دیگر ی صورت میگیرد. این تسلسل متناوب در آفرینش محافظه گیتی وانقراض عوالم رویدادیست بی انتهی.

زیرا فهمیدن زبان موج کار خار و خس نیست.]

چون برهمن ویشنو را بخاطر آورد و از ماهیت واجب و ممکن معلومات حاصل کرد و در اقامهٔ دلایل شکست خود به اسلام ایمان آورد.

بیدل شبهٔ برهمن را به بسیار سهولت رفع نمود. این امر نشان میدهد که بیدل سیستم فلسفهٔ اسلام و هنود را بصورت مقایسوی مطالعه کرده بود. بقول خوشگو (۱) بیدل به الهیات ـ ریاضیات ـ وعلوم طبیعی دلچسپی داشت وعلاوه بر آن تمام قصه های مهابارا تهارا که معروفترین کتاب اهل هنود است حفظ کرده بود. بیدل به فلسفه وعنعنات هنود ازهمان ایامی که استادوی شاه ملوك در اشعار خویش اصطلاحات ویدنتارا استعمال می کرد علاقه پیدا کرده بود. عاقل خان راضی حامی بیدل قصه « موت و مدهملت » را بنظم نوشته بود. این امر نشان میدهد که مسلمانان دانشمندان زمان ازشوق وعلاقه بعلوم هنود شرم نداشتند.

بیدل چه وقت از پنجاب عودت نمود و یا بعدازعودت در کجا اقامت گزید.؟ این ها سوالاتی اند که نمیتوانم به آن ها پاسخ قطعی دهم. معهذا بیدل درچهار عنصر نوشته است که زمانی مدت سه سال متواتر درمتهورا اقامت داشت. اگر سرگذشت سابق ومستقبل وی درنظر گرفته شود به این نتیجه میرسیم که بیدل جزدرهمین دوره درزمان دیگری برای این مدت طولانی در متهورا بسر نبرده است بنابرین من به این عقیده هستم که بیدل ازسال ۱۰۸۷هجری تاسال ۸۹ هجری (۷۸ـ۱٦۷٦میلادی) در آنجااقامت داشت.

بیدل میگرید که درآنجا به سبب دلبستگی واشتیاقی که به شهرداشتم زندگی

---

(۱) خوشگو در معارف ص ۱۹٤۲ـ ص ۳۷۰ .

میکردم . احترامی که اهل هنود دربرابر کرشنا رب النوع عشق داشتند بالای وی تاثیر عمیق افگنده بود . کرشناحیات خودرا درقسمت مغربی حوزهٔ متهورا که براج مندل (۱) یادیار کرشنانام دارد بسر برده ودرآن تقریباً هر بیشه وتپه وتالاب بارویداد های مختلف زندگی وی تداعی کردیده است . بیدل درآنجا بادسته‌های زایرین گوناگونی که باکمال احترام از امکنهٔ مقدس دیدن میکردند برخورده واز عمق احساسات ایشان متعجب گردیده‌بود . گرچه از زمان کرشنا قرن ها سپری گریده‌بودولی آواز نای وی هنوز بگوش بیدل میرسید ودوشیزگانی که ازصدای وی‌بوجدمی آمدند پیش نظراومجسم بودند . بیدل می گوید (۲) :

درزمینی که‌محبت‌اثری کاشته است گرداوخرمن‌چندین‌طپش‌انباشته‌است

[درزمینی که‌محبت‌اثرخودراکا شته است

درآنجاحتی گردنیزخرمنی ازتپش‌انباشته‌است .]

از بیانات باآب وتاب بیدل استنباط میگردد که‌باوجود مساعی حکمروا یان مختلف‌اسلامی درراه امحای صنم پرستی بازهم درآن وقت درمتهوراتنها دین وعنعنهٔ هنود مروج بود .

روزی (۳)درمتهورافرماندار شهر نزدبیدل استغاثه نمود که زندگی درقلعه بسیار وخیم گردیده‌است .زیراارواح‌خبیثه‌درآنجاسنگ پرتاب میکندوهر روز مردم ازخوف قلعه را ترك می گویند .بیدل‌بیت ذیل رابه‌دری بحیث تعو یذ نوشت :

با عفاریت‌جهانی دیگر جای کم‌نیست مکانی دیگر

(۱) امپریال گازی تیرآف اندیا-ایالت متحده آگره وارده‌ص ۳۷٤.

(۲) کلیات‌بیدل-چهار عنصر ص‌ص ۵۹-۶۰.

(۳) کلیات بیدل - چهار عنصر ص‌ص ۵۹-۶۰.

[برای طایفهٔ جن جهان دیگری وجود دارد جای کم نیست خانهٔ دیگری وجود دارد.] دیری نگذشته بود که ارواح مذکور آن مکان را ترک کردند.

در سال ۱۰۸۹ هجری (۱۶۷۸ میلادی) هنگامیکه بیدل شاید درمتهورا بوده استادوی عبدالعزیز عزت به‌سن چهل وهشت سالگی چشم از جهان بربست. بیدل به‌ذریعهٔ دو قطعه اندوه والم خویش‌را درضایعهٔوی اظهار (۱) کرده ودو مادهٔ تاریخ بمنا سبت وفات استاد محبوب‌خویش انشأ نمود که عبارتند از: «برد نور ازچراغ عالم» و«چهل وهشت ساله‌مرد» ازخصوصیات مرثیه‌های بیدل اینست که‌در آن‌هامشخصات شخص متوفی بدون تغییر دوباره ذکر میگردد.

دردوقطعهٔ فوق‌الذکر از تدین، آزادگی و نجابت طبع، تبحر و فضائل‌ادبی شیخ عبدالعزیز عزت ذکر خیر بعمل آمده است. در سال ۱۰۹۲ هجری (۱۶۸۱ میلادی) هنگامیکه‌در جوار مزارشیخ مکتبی بنام «زاویهٔ‌عزیزیه» افتتاح گردید بیدل‌خاطرهٔ آن راتوسط مادهٔ‌تاریخ (۲) «مقام‌فضلاء» مخلد ساخت.

باز بیدل رادردهلی می بینیم‌دراین‌مرتبه چون‌بدهلی آمد، نزد نقاش‌معروفی بنام انوپ‌چیترا بغرض کشیدن‌تصویرخویش‌نشست (۳). نقاش ازجملهٔ‌مقربان داراشکوه بود ویکی از آثار عمدهٔوی شاه جهان را درمیان امرای وی تمثیل کرده است.

تصاویر خامهٔ انوپ چیترا همه دارای‌تندی افاده، استواری ترسیم‌ونیروی پسیکولوجیك اند.

---

(۱) کلیات بیدل ـ قطعات ص‌ص ۴۷-۵۰-۵۱.

(۲) کلیات بیدل ـ چهار عنصر ص‌ص۱۱۰-۱۱۱.

(۳) ر. گروسته، تمدن هندوستان شرقی، (ترجمه فلیپز) ص ۳۸۸.

بیدل‌را آ لیزم اوراستا یش نموده واورا همپایهٔ بهزاد (۱)و مانی(۲)شمرده. اظهارات نقدآمیز بیدل دربارهٔ نقاشی هـای انوپ چیترا بهاثبات میرسا نـد که‌شاعر هنرشناس عمیقی بوده‌است . بیدل درابتدا آرزو نـداشت تصویـرش کشیده‌شود ولی دراثرالتماس‌انوپ‌چـیترا که‌یك‌دوست‌سابق وی‌بود بالاخره راضی‌گردید وچون باچند کش خامه تصویر رسم‌گردید، بقدری باصل‌شباهت داشت که‌بیدل‌نمی‌توانست آن‌را ازخود تفریق کند .تصویرمدت ده‌سال با وی بودتاعاقبت آن رادرسال ۱۱۰۰هجری(۸۹ ـ ۱٦۸۸ میلادی)تخـریب نـمود . به‌این‌حساب تصویرمذکور درسال ۱۰۹۰هجری (۸۰ ـ ۱٦۷۹ میلا دی) یعنی درزمانـکه بیدل سی‌وشش‌سال‌عمرداشت کشیده‌شده‌بود .

بیدل تمام‌وقت منتظر بود تا قریحه و استعداد وی بصورت صحیح شناخته شود. ولی این‌آرزویش هنوز برآورده نشده‌بود. بیدل برضد شعـرای دیـگر زمان خویش درپی‌انجام اغراض دنیوی نبود ، بلـکه درسراغ اشخاصی بودکه باوی توافق معنوی‌وروحانی می‌داشتند .

درصفحات گذشته دیـدیم که احتـرام وی به عـاقل‌خـان را ضـی از همـین توافق فـکری‌وقلبی سرچشمه‌گرفته بود .ولی‌معلوم‌میگردد که باآنـکه عاقل‌خان راضی‌شخصیت عالی داشت بیدل نتوانست مطابق‌آرزوی خویش با وی را بطهٔ صمیمانه و نزدیك پیدا کند .دراین‌وقت بیدل ملتفت‌گردید که نواب‌شکرالله‌خان دامادعاقل‌خان راضی‌شخص‌مناسبی برای این‌مقصد است .نواب شاعر (۳) بود

(۱) در همـانجا ص ۳٦ بهزاد معروف ترین استاد مکتب هرات در دوره سلطان حسین بایقراء

(۲) مانی نقاش نبودبلـکه موجد دیانتی بود به‌برون ،تاریخ ادبیات فارسی‌جلد اول۱۵۸- ۱٦۵-۱٦٦ مراجعه شود دوکتورمحمد اقبال ایران درعهد ساسـانیان (تـرجمه ازدواز LIran Sousles Sassanids ص‌ص۲۳۳-۲٦۰).

(۳) آزاد بلگرامی،سروآزاد ص۱٤۹- شیرخان لودی مرآة الخیال ـص‌ص ۲۹۲-۹٤ خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ص ٤۱ حسینی دوست تذکره حسین ص ۷۵

و تقریظی بر «مثنوی رومی» نوشته بود .

وی نه تنها درعلوم شرعی ید طولا داشت بلکه متصوف نیز بود . دلبستگی و صمیمیت وی بحقیقت بهمه معلوم بود . علاوه بر آن التفات وی به شعرا و علما، نام نیکی برایش کمایی کرده بود شیخ ناصرعلی سرهندی شاعر معروف زبان دری و شیرخان لودی نویسندۀ مشهور تذکرۀ «مرآة الخیال» ازجملۀ نوازش یافتگان الطاف وی بودند. احتمال میرود زمانیکه نواب والی سرهند بود، ناصرعلی سرهندی توجه اورا بخود جلب کرده وازهمان زمان آشنایی نزدیك میان ایشان بوجود آمده بود. شیرخان لودی نامه هاییرا که میان شاعر و نواب موصوف مبادله گردیده بود ، بخوانندگان تقدیم میکند . بنا برین بیدل تصمیم گرفت به نواب شکرالله خان بنویسد (۱) . هنوز نواب را ندیده بود ولی متیقن بود که نواب اورا ناامید نخواهد ساخت . مثنوی «طلسم حیرت» خودرا همدست نامه ای بوی فرستاد ودر نامه به کسانیکه محض به روانی عبارت توجه داشتند یا تنها به معانی اشتیاق نشان میدادند سخت انتقادنمود ، زیرا بیدل طرفدار اختلاط عبارت ومعنی هردو بوده عقیده داشت که شخصی روشنفکر مانند نواب شکرالله خان مثنوی مذکوررا ازهمین نقطۀ نظر مطالعه وارزیابی خواهد کرد .

«طلسم حیرت» نیزمورد توجه کسی واقع نگردیده بود وچون آن را به یکنفر حامی واقعی علم وهنر یعنی شکر الله خان فرستاد بسیار مسرور بود و چنین استنتاج نمود :

شادباش ای دل که آخر عقده ات وا میشود قطرۀ ما میرسید جاییکه دریا میشود

[ای دل خوش باش که عقده ات بعدازانتظار طولانی وا میشود

(۱) رقعات بیدل ، طبع لکنهو ص ۳.

قطرهٔ ما بجایی خواهد رسید که به او قیانوس مبدل گردد.]

توقعات بیدل بجا گردید و وی را در دهلی مهمان نواب شکرالله خان می یابیم. نواب در سال ۱۰۹۲ هجری (۱۶۸۱ میلادی) از سرهند تبدیل (۱) شد و فوجدار شاه جهان آباد مقرر گردید و تا سال ۱۰۹۴ هجری (۸۳-۱۶۸۲ میلادی) در آنجا ماند (۲) اتاق علیحده‌ای برای بیدل تعیین گردید و منظماً بوی طعام فرستاده میشد. علاوه بران ملاقات های مسلسل باشکرالله خان صورت میگرفت و بیدل آن را ثمر حیات خویش تلقی می نمود. نواب شکرالله خان بقسمت های مختلف «طلسم حیرت» عنوان ها داد و نیز خلاصه‌ای از محتویات آن را تهیه نمود بیدل در نامه ای (۳) به عنوان عاقل خان راضی از مهمان نوازی و اطوار شایستهٔ نواب شکرالله ستایش نمود.

معلوم میشود که چون نواب شکرالله‌خان در سال ۱۰۹٤هجری (۹۳-۱۶۸۲میلادی) به سکندر آباد تبدیل (٤) گردید بیدل به متهورا سفر نمود دورهٔ بعد از انشای «طلسم حیرت» دورهٔ بالنسبه بیحاصلی بود ولی در این وقت که بیدل در متهورا میزیست به نوشتن اثر معروف منثور خویش یعنی چهار عنصر آغاز نمود. پس از جنگ های جانشینی (۶۹-۱۰۶۸ هجری معادل ۵۸-۱۶۵۷ میلادی) حیات بیدل باز مستقیماً تحت تاثیر رویداد های سیاسی زمان واقع گردید.

اورنگ زیب درسال ۱۰۹۵ هجری (۱۶۷۹ میلادی) شورش دارالسلطنه خویش را خاموش (۵) ساخته و برای فرونشاندن اغتشاشات را جپوت ها به

(۱) ساقی - ماثر عالمگیری صص ۲۰۹-۲۱٤.
(۲) درهمانجا ص ۲۲۳.
(۳) رقعات بیدل طبع لکنهو ص ۶۳.
(٤) ساقی - ماثر عالمگیری ص ۲۳۳.
(۵) در همانجا ص ۱۸۰.

اجمیر رفت و از آنجا از طریق برهانپور در سال ۱۰۹۳ هجری (۱۶۸۱ میلادی) جانب دکن رهسپار گردید (۱) این بود عزیمت پرماجرای وی از دارالسلطنه. آوازه های مبالغه آمیز در بارهٔ مقاومت مصرانه مرهته ها بمقابل مغول ها و تاخت و تازشدید ایشان هرروز بقسمت شمال هند میرسید وجت های بی رحم ازین اوضاع آشفته استفاده نموده و در نزدیك اسلام آباد (متهورا) و اکبر آباد به غارت گری آغاز کردند (۲) چون در این وقت بیدل در شهر متهورا میزیست طبعاً از تلخی و شدایل اوضاع کناره مانده نتوانست و اوضاع وقت را باطمطراق تمام چنین بیان کرده : «امپراتور عالمگیر (۳) جانب دکن رهسپار گردید و هندوستان بحالت درماندگی بود. حکام تنبل از وظایف خویش غافل بودند. در نتیجه مردم اطراف دهلی و اکبر آباد به طغیان آغاز نمودند و بمنظور استقلال و بزرگ ساختن خویش ویرانی و خراب کاری ایجاد کردند. جمعیت اکثر پرگنه ها و متهورای مجاور دست به بی قانونی و چپاول و قتل زده اند نجبا محبوس و توهین گردیدند هیچ کس به التماس ایشان اعتنا نکرد. هرروز والی جدیدی از دکن مقرر میشد ولی در رسیدن به هندوستان و قبض امور بی اندازه تاخیر می نمود قطاع الطریقان هر طرف گرد آمده و بهیچ وسیله از آن ها جلو گیری شده نمیتوانست. گروه اشرار میان اشخاص نجیب و تبه کار فرق نمیکردند نشستن درخانه از امکان دور بود و امنیت از بازارها و کوچه ها و راه ها نیز فرار کرده بود سیر و سفر با خطر مرگ مرادف بود و کاروان های تجارت هرجا بود متوقف گردیده و سپاه خود به خطر معروض بود در متهورا اغنیا راه های قصور خویش را بذریعهٔ تیر و تفنگ

---

(۱) در همانجا ص ۲۶۷.

(۲) در همانجا ص ۳۱۱ خافی خان- منتخب جلد ۲ ص ص ۳۹۴-۳۹۵.

(۳) کلیات بیدل، چهار عنصر ص ۱۲۸.

محافظه می نمودند ولی مردم بینوا بکلی بی یاور و مدد گار بودند. این شرح بقلم خود بیدل است بالاخره (۱) چون دراثر مشقات مسلسل دوسال تحمل وشکیبایی بکلی ازمیان رفت و گذشتاندن شب وروز طاقت فرسا گردید بیدل درسال ۱۰۹۶ هجری (۱۶۸۵ میلادی) تصمیم گرفت تابهرطریق که میسر گردد بەدهلی برود. مردم کوشش کردند اورا ممانعت کنند وخطرهای راه رابوی گوشزدساختند. ولی بیدل ازعزم خود منصرف نگردید .

سفر باچندگادی کرایی آغاز گردید. نخستین توقفگاه عظیم آباددر مجاورت متهورا بود. در آنجاتقریباً پنجاه بهل منتظر بدرقه بودند. روز بعد چون بهل های بیدل به سفرخویش ادامه دادندآن پنجاه بهل دیگر نیزحرکت کردند. ولی بزودی ازطرف ساکنین دهکده بەتوقف مجبورساخته شدند. تنهابیدل به همراهی دونفر ملازم ازتصمیم خویش منصرف نگردید. قافلهٔ بیدل هنوزچند قدمی طی ننموده بودکه درویشی بایك طوطی پیداشد و پیشگویی نمودکه موفقیت وظفر با ایشان همراه خواهدبود. ازین روخوف شان برطرف ودل شان قوی گردید .

مردم بهل‌های دیگر نیزازشنیدن این سخن تشجیع گردیدەو بادسته بیدل پیوستند. باوجود گرمـــای شدید هیچ کس درراه به توقف جسرئت نکردو نه کسی بــرای فرونشاندن تشنگی برسرچاهی رفت چون دو پاسه کروه راه را طی کردنـد به زمین دلدلزاری رسیدندکه عبورازآن دشوار بود . درینجایکی ازبهل‌های بیدل شکست وحمولهٔ آن برپشت گاوی زخمی گذاشتەشد ولی‌حیوان بیچارەتاب آن رانیاورد ، چنین وقایع دعوتی به اوباشان بود تادست بەیغما وچپا ول‌زنند . ازین سبب گادی‌های‌همراه بخوف افتادەفرارخویش‌راسریعتر ساختند. و بیدل وهمراهان اوراهمانجا گذاشتند. بیدل به‌ملازمان خویش امر نمود تابارو گاورا

---

(۱) کـلیات بیدل- چهار عنصر ص‌ص۱۲۸-۱۳۲.

همانجا ترك کرده و به‌سفر خویش ادامه دهند.

بعداً مدتی گاوزخمی نیز با حمولهٔ آن به ایشان پیوست مردم آن علاقه عادت داشتند در کنار راه جمع شوند شاید با قصد سویی. ایشان از دیدن کاروان کوچك و بی بدرقه متعجب گردیدند. یك شب در ساحل رود خانهٔ جمنا به‌پایان رسید و تمام اعضای قافله شب را زنده و به‌پاسبانی بسر بردند. بعضی از گادی رانان باقطاع الطریقان متحد بودند و قافله را به‌یك قصبهٔ پراز خطر بردند. اما فی‌الفور اسپ سواری ظاهر گردید و از بهلبانان پرسید که‌چرا چنین بی‌ایمانی و آن هم با اشخاص نیك کرده اند مردسوار بیدل و همراهان وی را به‌کاروان رهبری نمود وخود ناپدید گردید.

بدینطریق بیدل صحیح‌وسالم به‌شاه‌جهان‌آباد واردگردید. از بارو ملازمانی که‌باوی همراه‌بودند آشکار میگردد که‌بیدل درمتهورا بصورت دایمی رحل اقامت افگنده بود ودراثر آشفتگی اوضاع به‌مرکز امپراتوری رفت.

فصل سوم

اقامت آخرین در دهلی

(از ۲۷ جمادی الثانی سال ۱۰۹۶ هجری تا ۲٤ صفر سال ۱۱۳۳ هجری مطابق ۳۱ می ۱٦۸۵ میلادی تا ٥ دسامبر ۱۷۲۰ میلادی)

بیدل بتاریخ بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۱۰۹٦ هجری (۳۱ می ۱٦۸۵ میلادی) به شاه جهان آباد وارد گردید. نخستین کاریکه پس از رسیدن به دار السلطنه نمود دیدن عاقل خان راضی بود که از سال ۱۰۹۱ هجری (۸۱ - ۱٦۸۰ میلادی) به بعد در آنجا بحیث والی (۱) مقرر شده بود. با خان مذکور وعدهٔ ملاقات هفته وار بعمل می آمد. اندیشهٔ بعد بیدل تدارك خانه ای بود با موقعیت خوب. بنا برین به غرض درخواست خانه نامه ای به نواب شکر الله خان نوشت و در آن ذکر نمود که اسلام آباد (متهو را) را از سبب اغتشاش ترك نموده و بازنان خویش (با پاشکسته ای چند) به دار السلطنه وارد گردیده. و نیز علاوه نمود که رزق روزانه ازجانب خداوند برای همه تعیین شده است. وی آرزومند یك خانهٔ مستریح در کنار رود خانه یادرخارج شهر را داشت تادایماً در تصرف وی باقی ماند، ودر آینده از زحمت تغییر و تبدیل آن فارغ باشد (۲).

نواب شکر الله خان و پسرش شاکرخان حویلی یك نفر لطف علی نام رابه

(۱) شیرخان لودی، مرآة‌الخیال ص ۲۹۰ ساقی ماثر عالمگیری ص ۱۹۵.

(۲) رقعات بیدل- طبع لکنهو ص ص ۸۱-۸۲.

۵۰۰۰ روپیه خریدند و بدسترس بیدل گذاشتند. خانهٔ مذکور درخارج دروازهٔ دهلی در ناحیهٔ خیکریان نزدیك گذرغت، واقع بود. معلوم است شرایطی که بیدل پیش کرده بود هر دو بجا گردید. نواب هار وزانه دو روپیه برای مخارج بیدل مقرر نموده بودند و آن تا روز مرگش (۱) تادیه میگردید.

خوشگو اظهار (۲) نموده که بیدل در این خانه سی و شش سال متباقی حیات خود را بسر برد چون بیدل در چهارم صفر سال ۱۱۳۳ هجری (پنجم دسامبر ۱۷۲۰ میلادی) وفات یافت، باین نتیجه میرسیم که خانه مذکور در سال ۱۰۹۶ هجری (۱٦۸٤ میلادی) یعنی درهمان سال که بیدل آخرین بار بدهلی آمد برای وی فراهم ساخته شده بود. بیدل در نامهٔ خویش که به آن اشاره نمودیم نوشته است که بمعیت زنان خویش به شاه جهان آباد وارد گردید.

پس از سال ۱۰۸۰ هجری (۱٦٦۹ ـ ۷۰ میلادی) نخستین بار است که دربارهٔ خانوادهٔ وی ذکری بمیان می آید. نمیدانیم در این مدت چگونه مصارف آن را تهیه میکرد و خانواده اش در کجا زندگی می نمود. از نامهٔ وی و نیز از تعدادگادی هایی که اسباب و دارایی او را از متهورا انتقال داده بود معلوم میگردد که خانوادهٔ بیدل اقلاً در طول اقامت آخرین وی در متهورا باوی درهمانجا بود. علاوه بر آن بقول خوشگو شاعر چهار (۳) زن داشت. از ین عادت بیدل خبردار یم که عندالموقع دربارهٔ وقایع مختلف زندگی خویش اظهاراتی می نمود. ولی جای تعجب است که درموضوع مهمی چون تعداد ازواج

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹۲٤-۳٦۲.

(۲) در همانجا.

(۳) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲- ۳٦۲.

خویش هیچ ذکری بمیان نیاورده‌است. گرچه عبارت «باپاشکسته ای چند» به این اشارهٔ خوشگو ثقلتی می بخشد ولی بسیارمبهم وغیرو اضح است. یك نکتهٔ دیگرنیز بااین اشاره مترافق است. خوشگومی نوسیدکه بیدل ازسبب همین‌وضع زندگی خویش کشتهٔ زرنیخ رااستعمال میکرد (۱).

مصنف «عقد ثریا»می‌نویسدکه هنگامیکه‌بیدل برای همیشه درشاه جهان‌آباد مقیم گردید خداوند برای همه ازخورد وکلان وی معاونت مینمود. این نکته نشان میدهدکه فی‌الحقیقت بیدل یك خانوادهٔ بزرگ داشت.

وقت پرآشوب بودواورنگ زیب‌دردکن‌مصروف جنگ‌بامرهته‌هاوشاهان اسلامی‌شبه‌جزیره‌بود(۲).تنها آوازه‌های شکست وروزگشتگی سپاه امپراتور به‌شمال‌هند میرسید وطوریکه درصفحات گذشته ذکرگردیداین‌آوازه هاکه‌مانند یك آتش وحشی منتشرگردید درسراسر مملکت وحشت‌وهراس تولیدکرده‌بود. جت هاعلم بغاوت برافراشته بودند ودر میوات که‌منطقه ای‌واقع بجنوب‌دهلی است بی‌نظمی واغتشاش بر پابود.سرکردهٔ (۳) مغرورنروکه مسمی به باجی‌رام با هفت پسر خویش باعث ظهو رفتنه وشرارت درسرزمین کوهستا نی میوات گردیده بود. نواب شکرالله خان به گو شمالی نروکه گماشته شد ونروکه ازترس اینکه بانواب مواجه‌نه شود روبه‌گریزنهاد.

مادهٔ تاریخی که‌به‌این‌مناسبت ازطرف بیدل انشاءگردید این‌بود:

«دل نروکه‌بشکست» .

(سال۱۰۹۷هجری‌مطابق۱۶۸۵میلادی)(درسال۱۰۹۸هجری ۸۷-۱۶۸۸میلادی)

(۱) غلام همدانی ، مصحفی ، عقد ثریا ص ۱۶.

(۲) امپیریال گازی تیر، ایالات متحده آگره واوده ص ۲۲۳.

(۳) کلیات بیدل، قطعات ص ۴۹.

ریشهٔ باجی رام ازبیخ بر آورده شد وچون بقایای متفرق وپراگندهٔ لشکرش که متشکل ازمیو ها ، جتهه، وراجپوت ها بود بهسمت فراراختیار کردند بیدل تبریك نامه‌ای (۱) به‌نواب شکرالله خان فرستاد وغزلی‌را که مقطع آن بیت ذیل است به‌آن ضمیمه نمود :

یك جهان خفاش را برقی ز آهنگش بس است
آفتا بست آفتا بست آفتا بست آفتا ب

[روشنایی مختصری ازعزم وی کافیست که یك‌جهان خفاش‌را دور راند اوفی الحقیقت آفتابست، آفتابست، آفتابست ، آفتاب].

ماده های (۲) تاریخی را که بیدل باین مناسبت پیدا کرد ، عبارت انداز «غزوهٔ عجیب» و « فتحی شگرف » در سال ۱۰۹۹ هجری (۸۸-۱٦۸۷ میلادی) نواب شکرالله خان به‌شاه جهان آباد رفت(۳) وتصور میکنیم چون به‌میوات مراجعه نمود بیدل را نیز با خود گرفت .

چون بیدل به‌میوات رفت در بیرات(٤) که به‌فاصلهٔ ۱۰۵ میل در جنوب مغرب دهلی، ٤۱ میل درشمال جیپور و۲۷ میل درشمال مغرب شهر میوات واقع است بسرمی برد. قصبهٔ مذکوردرمرکز یك وادی مدورواقع شده که بذریعهٔ تپه‌های پست سرخ رنگ ولامزروع احاطه گردیده اشجار درآن علاقه فراوان است . بیدل موسم بارندگی را درآنجا سپری ساخت ودرحالیکه ازتماشای مناظر دلکش قصبهٔ مذکور وابرهای بارانی به‌وجد آمده‌بود ، انگیزهٔ خلاقهٔ وی

(۱) رقعات بیدل ـ طبع لکنهو ص ۵۰
(۲) کلیات بیدل ـ قطعات ص ۵۰
(۳) در همانجا ص ۵۱ .
(٤) امپیریال گازیتیر آف اندیا-ایالات متحده ص ۳۲۰ کننیگهم جغرافیای قدیم هند ص ص ۳٤۱-۳٤۲ .

فی البدیهه بذریعهٔ غزل مختصری مکان مذکور را نقاشی نمود (۱) :

صبح کشور میوات یا سمن بهار است این
بوی ناز می آید جلوه گاه یار است این

نشه او جهاد ارد عیش فوج ها دارد
عشق موج ها دارد بحر بیکنار است این

ابر شوق می بارد سبزه حسن می کارد
سنگ هم دلی دارد طرفه کهسار است این

گر گل از چمن روید یا نفس سخن گوید
دل بدیده می گوید رنگ آن نگار است این

خرمی چمن پیراست جوش گل قدح پیماست
رنگ و بو همان برجاست بی خزان بهار است این

نقش جوهر کامل کیست تا کند باطل
این چراغ و این محفل فضل کردگار است این

کام دل گل و دامن آرزو طلب خرمن
چشم بیدلان روشن مزد انتظار است این

[در میوات صبح است و یاسمن ها هر طرف شگفته ـ
بوی ناز به مشام میرسد، باید جلوه گاه یار باشد .
نشه رو به فزونی است ، عیش بی کران است و ـ
عشق مانند امواج وارد میگردد. فی الواقع بحری است بی ساحل .
ابرها شوق فرو می ریزند و سبزه حسن می کارد ـ
حتی سنگ نیز دلی دارد کوهستان غریبی است .
اگر گلی در باغ بشگفد با نفس صحبت میکند ـ
دل بچشم می گوید: «رنگ آن جمال است این » .
مسرت باغ را آراسته ساخته و گل های مبتهج پیاله ها را بسر میکشند ـ

(۱) کلیات بیدل ـ قطعات ص ۵ ه .

رنگ و بو هر جا حاضر است، این بهار خزانی ندارد .
کیست تا نقش جوهر کامل را از میان محو کند ـ
این چراغ و این بزم ـ فضل قادر متعال است.
آرزو های تحقق یافتهٔ دل مانند گل در میان دامان است و خرمنی از خواهش ها بجاشده موجود است چشمان کسانیکه دل را باخته‌اند روشن شده‌است ـ این مزد انتظار طولانی آن ها ست .]

[نواب شکر الله خان نیز شعر (۱) می نوشت و تخلصش خاکسار بود . نواب دیوانی (۲) از خود بجا گذاشته . امادر هیچ یك از فهرست ها ذکری از آن بمیان نیامده است . نواب نیز کوشش نمود تا آن منظرهٔ زیبا را بذریعهٔ نظمی وصف کند . بیدل با کمال تواضع می گوید که من نقش قدم های نواب شکر الله خان را تعقیب (۳) کرده ام.

علاوه بر نظمی که در بالا آورده شد شهکار دیگری نیز نشان داده و آن اینست که «مثنوی طور معرفت» را در دو (٤) روز نوشت . این امر نشان میدهد که انگیزهٔ (٥) خلاقهٔ وی چندان شدید بود که با یك نظم مختصر قانع نگردید .

---

(۱) شیر خان لودی، مرآة الخیال ص ص ۲۹۲-۲۹۳

(۲) خوشگو در معارف جولایی ۱۹٤۲ ص ٤۱

(۳) رقعات بیدل طبع لکنهو ص ٦٤- کلیات بیدل طبع صفدری طور معرفت ص ۱۹ بیدل در طور معرفت می گوید:

عصای من در این گلگشت مقصود		نسیم فیض شکر الله خان بود
وگر نه من کجا کوپر فشانی		سرشکی بودم آن هم بی روانی

(رهنمای من در این وادی زیبای آرزو ها، نسیم مرحمت شکر الله خان بود.
ورنه من که وپرکشودن کدام ـ من جز سرشك بی‌حرکت چیزی بیش نبودم.)

(٤) طور معرفت ص ۱۹ :

دو روزی درپی زانو نشستم		خیالی را بهاری نقش بستم

(دو روز به تفکر نشستم و خیالی را به شکل بهار نقاشی کردم.)

(٥) طور معرفت، ص، ۳، بیدل راجع به زیبایی آنجا چنین میگوید:

کنون درکوه بیرات آب و رنگ است		که هرسنگش بدل بردن فرنگ است

(اکنون کوه بیرات چنان زیبایی و آب و تابی دارد
که هرسنگ آن دل رامانند فرنگ مسحور می سازد.)

مثنوی مذکور قطعهٔ نادری ازشعر طبیعی و به سبك خاص بیدل به‌زبان سلیس وشیرین نوشته شده . پس ازبازگشت ازبیرات ، بیدل مثنوی خویش راماننند سعدی (۱) بزرگ بحیث تحفه به اشخاص مختلف (۲) ازقبیل عاقل‌خان راضی ، نواب شکرالله خان ـ میرزامحمد امین عـرفان ومیرزاعبدالله فرستاد .

تایك‌اندازهٔ ازاغتشاش درمیوات سخن‌زدیم‌و به‌دکن که‌صحنهٔ واقعی شورش های طوفان آسابود اشارهٔ مختصری نمودیم .

سمباجی‌مرهته که‌اکبر پسر باغی اورنگ‌زیب (۳) راپناه‌داده‌بود ، تهدیدی‌برای امپراتوری مغول بود. بنابرین اورنگ‌زیب تمام قوت نظامی خود رادردکن جمع نمود .سپاه امپراتـوردرسال ۱.۹۷ هجری (۸٦ ـ ۱٦۸۵ میلادی) بیجاپور را متصرف گردید (٤) زیراسکندرپادشاه بیجاپور باسمباجی‌متحد گردیده بود . اورنگ زیب دربرابرسکندربسیارلطف‌نموده اورادرزمره‌اشراف مغول داخل ساخت ومستمری سالانه ای بالغ بریك لك روپیه بوی مقررنمود .

پس ازآن گلکنده (٥) درسال ۱۰۹۸ هجـری (۸۷ـ ۱٦۸٦ میلادی) فتح

(۱) سعدی گفته است :

دریغ آمـــدم زان همـــه بوستـــان		تهیدست رفتن سوی دوستـــان

(متاسف بودم که از آنهمه باغ ها ـ بادست تهی سوی دوستان میروم.)

همچنان بیدل در صفحه ۳٤ رقعات خویش (طبع لکنهو) می نویسد که طورمعرفت را بحیث تحفه برای دوستداران شعر ونظم آورده است .

(۲) رقعات بیدل، طبع لکنهو صص٦٤-۳٤-٤٥ .

(۳) شهنوازخانـ ماثرالا مرـ جلد اول ص۸۰۵۰

(٤) خافی خان منتخب اللباب جلد ۲ ،صص۳۱٦-۳۱٦ ؛ ساقی ،ماثر عالمگیری صص ۲۷۹-۲۸۰

(٥)خافی خان ـ منتخب اللباب جلد ۲ ؛صص۲۹۳-۳۲۸ ،ساقی ،ماثر عالمگیری ص ۲۹۹.

شهنواز خانـ ماثر الا مر جلد ۳ صص٦۲۸-٦۲۹.

گردید . سرکردهٔ مرهته سمبا جی درسال (۱۱۰۰ هجری مطابق (۸۹ـ۱۶۸۸ میلادی) بابیست و پنج نفراز متابعین وازواج و دختران خود دستگیر(۱) شد . این خبر مسرت بخش راجع به فیرزوزی های امپراتورقلوب مردم را شاد (۲) گردانید واحساس امن در وجود همه پیداشد . شاعرمانیز درشاد مانی عمومی شرکت نمود وقطعات (۳) تاریخ بمناسب این فیروزیهاانشاءکرد .

قطعات تاریخ فتح بیجا پور « جمشید نصرت جلوه گر» و «سکندر راامان داد۔ آن شۀ عادل » وبرای گلکنده « اعظم مطلوب » و «فتح پادشاه نامور»بود . چون سمباجی دستگیرشد ، عبارت ذیل اززبان بیدل خارج گردید :

«بازن وفرزند سنبهاشد اسیر» قطعهٔ تاریخ اخرالذکرزبان زد همه‌گردید ودر ماثرالعلمأ (٤) ذکراست .

عبارات منظوم مختصری که‌حاوی‌مواد تاریخ بوده‌ودرفوق‌ذکرگردیددال برعدل،دیانت‌وشعار وعزم‌جهان کشای اورنگ‌زیب‌است . این امرنشان میدهد که گرچه بیدل در دوره جنگ جانشینی راجع به سلوك ورفتاراورنگ زیب شبهه وبیم رادرخاطرمی‌پرورانید،ولی اکنون نظریاتش راجع به امپراتور خداترس‌جانب خوش‌بینی گرایید . اورنگ‌زیب نیزدربارهٔ شاعرمانظری‌عالی داشت . امپراتوردرواقعات خودسه‌بیت بیدل رانقل کرده است . اورنگ‌زیب

(۱) ساقی ـ ماثر عالمگیری۳۲۲ شهنواز خان ما ثرالا مر جلد ۲ ص۳۵۰ .

(۲) ساقی ـ ماثر عالمگیری ص‌ص۳۲۰-۳۲۲.

(۳) کلیات بیدل، طبع صفدری ـ قطعات ص ٤۹.

(٤) شهنواز خان ماثرالا مر ص ۳۵۰.

درنـامه ای (۱) به شهزاده اعظم شاه استیصـال فوری او بـاشانی راکـه راه پادشاهی میان بهادر پور و اورنگ آبادرا بی امن ساخته بودند اصرار نموده واز بیدل استشهاد قول میکند : (۲)

من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش　　ای زفرصت بی خبر در هرچه هستی زود باش

[من بتو نمیگویم که زیان کن یا بفکر سود باش ـ

ای آنکه از فرصت بی خبرهستی درهرچه اقدام میکنی زود باش .]

درنامهٔ(۳) دیگری به‌شهزادهٔ مذکور امرمیکند تا بیعدالتی هاییرا که بمـقابل غربا بعمل آمده جبران نماید زیرا بقول بیدل :

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن　　اجابت ازدرحق بهراستقبال‌می آید

[از آه‌مظلومان خوف داشته باش ، زیرااگردعاکنند اجابت ازدرگاه قادر متعال برای‌استقبال آن‌ها می‌شتابد.]

این بیت باردیگردر نامه ای به اسد خان نوشته شده ودرآنجانام (٤) شاعر بصورت مکمل یعنی عبدالقادر بیدل ذکر گردیده است درجای (٥) دیگر مقطع (٦) معروف بیدل که چنین است ذکر گردیده است :

حرص قانع نیست بیدل ور نه‌اسباب‌معاش　آنچه‌مادر کارداریم اکثری‌در کار نیست

(۱) رقعات عالمگیری ص ۸ نامه های اورنگ زیب ٢٦-٢٧ خوشگو در معارف می ١٩٤٢ ص ٢٧٦. خوشگو دراینکه ادعا دارد نامه درزمان حیدر آباد به شهزاده معظم نوشته شده سهو کرده است.

(۲) کلیات بیدل ـ غزلیات ص ٢٢٥.

(۳) رقعات عالمگیری ص ١٩.

(٤) درهمانجا ص ٤٦.

(٥) در همانجا ص ٢٧ محل نقل بیت که از طرف خوشگو در معارف می ١٩٤٢-١- ٣٦٨ ذکر گردیده غلط است

(٦) کلیات بیدل ـ غزلیات ص ٧٩ مقطع بیت اخر یک غزل را گویند.

[ای بیدل حرص هرگز قانع نیست، ورنه چیزهاییرا که ما تقاضا میکنیم اکثر آن ها ازضرورت خارج اند.]

همینکه عالمگیر کبیر از بیدل استشهادقول میکند این حقیقت را ثابت می‌سازد که معاصرین منورشاعر به شناختن مرتبه وهنروی آغاز کرده بودند.

از قطعات تاریخی که‌در موردفیروزی های اورنگ زیب‌دردکن انشأ گردیده استنتاج میتوانکرد که بیدل میخواست موردعنایت‌امپراتور واقع گردد. وقتیکه انسان نوشتهٔ (۱) بیدل را به نواب شکرالله خان مطالعه کند با زهم عین همین احساس پیدامیشود، زیرادر آن ازنواب‌خواهش گردیده تاعند الموقع قطعات تاریخ را ازسمع امپراتوربگذارند. ونیزدراین موضوع باید اظها رنمود که که نواب ظفرجنگ (۲) که درفتح بیجا پورسهم گرفته بود نیزاز بیدل خواهش (۳) یک قطعهٔ تاریخ را کرده بود و بیدل خواست تاخواهش اورابرآورد. اگرنامه (٤) تاریخی ایرا که درآن بیدل این چیزهارا به نواب‌شکرالله‌خان حکایت کرده، مطالعه کنیم‌بسهولت‌میتوان‌فهمید که چرا قطعات تاریخ مذکورانشأ گردیده وچرابیدل میخواست که آن هابه‌اورنگ زیب تقدیم گردد. بیدل می گوید:

«مژدهٔ فتح پادشاه دین پناه که سبب جمعیت عالمی است‌دلیل فکر تاریخی گردیده.»

[خبرمسرت آورفتح امپراتور، حامی دین که بمردم صلح و امن بخشیده

(۱) رقعات بیدل، طبع لکنهو ص ٤٤.

(۲) ساقی، ماثر عالمگیری ص‌ص ۲۵۵-۲٦۱-۳۱۱ خان جهان بهادر ظفر جنگ یکی از نجبای دربار اورنگ زیب بود.

(۳) رقعات بیدل ص٤٤.

(٤) قطعات‌بیدل ص ٤٤.

مرا به ساختن ماده های تاریخ دلالت نمود.]

اهمیت کلمهٔ «جمعیت عالی» را بهترمیتوان فهمید اگر گزارش روزهای آخر بیدل در متهوراوشرح مسافرتش بامتعلقین وی بدهلی بخاطر آورده شود. طبعاً بیدل میخواست به امپراتورفاتح که به کشوربار دیگر صلح و آرامی بخشیده بود اظهاراحترام کند. ورنه استقلال فکر بیدل مانند همیشه سالم بود زیرا در عین همان نامه راجع به خطر جنگ واورنگ زیب چنین می نویسد:

«وگرنه چه نواب و کدام مستطاب بلکه چه عالمگیرو کدام بدر منیر، بطریق شوق بی پروانگاشتنی داردوباآهنگی ساز بی نیازی سر از پرده بیرون می آورد.»

[ورنه نواب چه اهمیت دارد وجلالتماب وی کیست، نی بلکه عالمگیر چه کس است وارزش القاب مجلل وی چیست. من آن را بی نیا زانه نگا شـتم وبطریق بی اعتنا سخن زدم.]

درسال ۱۱۰۰ هجری (۸۹-۱۶۸۸ میلادی) بیدل شدیداً (۱) بیمـار گـردید وهفت ماه تمام رادر بستر گذشتاند تب سوزانی دا شت که قوای او را به تحلیل رسانده بود. امیدی به بهبودیش نبود. روزی چنین اتفـا ق افتـادکـه یکی از دوستان وی کتابی را کشودو در آن تصویر بیدل ازخامهٔ انوپ چیترا بو د . آن شخص ازمشاهدهٔ تصویرفی الفور گفت: معلوم میشودکه طفلی بادست مرطوب به تصویر تماس کرده وآن راکم رنگ ساخته است. کسانیکه حاضر بودند همه متأثر گردیدند. بیدل دیدکه ازآن تصویر رنگ آمیزجزخطوط مبهم چیز دیگری باقی نمانده است.

بدل زان گلستان همین داغ مانـد		زطاؤوس آخـر پرزاغ مانـد

ازآن باغ محض داغی بدل باقی ماندو ازطاؤوس عاقبت پرزاغ بجاماند.]

(۱) کلیات بیدل، چهار عنصر ص‌ص ۱۱۱-۱۱۲.

چون بیدل بعد از مدتی بهبودی یافت و نیروی حیاتش اعاده گردید به فکر تماشای تصویر افتاد. بسیار متعجب گردید چون دید که تصویر همان آب و رنگ سابق را دارد وچنین به نظر میرسید که بیدل در آن تبسم میکند. همه از مشاهدهٔ آن دچار حیرت گردیدند. بیدل در حالیکه حیرت بروی مستولی گردیده بود تصویر را پاره پاره ومحو نمود.

ازین گزارش واضح میگردد که تصویر بیدل که بخامهٔ انوپ چیتر ایکی از استادان (۱) چیره‌دست آن ایام نقاشی شده بود بدست خود شاعر از میان رفت. ولی آنندرام مخلص (۱۱۱۱-۱۱٦٤ هجری مطابق ۱٦۹۹- ۱۷٥۱ میلادی) یکی ازشاگردان بیدل(۲) راجع به یك تصویر دیگر شاعر می نویسد:(۳)

« در کتابخانهٔ فقیر دیوان ایشان بدست‌خط ایشان است و تاصورت و معنی هردو بجلوه آید شبیه ایشان رونق افزای ورق آخر دیوان است. »

[در کتابخانهٔ این فقیر (مخلص) نقلی ازدیوان بیدل بخط خود اواست و برای آنکه صورت ومعنی هردوباهم موجود باشد تصویر وی ورق آخر دیوان رامزین ساخته است.]

در «معارف» منتشرهٔ جنوری ۱۹۳٤ ذکر است که این دیوان بیدل در کتابخانهٔ «حبیب گنج» موجود است. دیوان مذکور حاوی ٥۳٦٤ بیت مختلف النوع است و «بی همتا» خوانده شده است وطوریکه می گویند عبارت مهم ذیل بدست خط

(۱) س.م- جعفر بعضی از جنبه های فرهنگی حکمروایی مسلمین در هند ص ۱۳٥.
(۲) آزاد بلگرامی خزانه عامره ص ٤۲٥ مخلص آنندارام، خمستان ص ٦۸ مصحفی، عقد ثریا ص ٥۳
(۳) مخلص - صفحه ای دردست وی، مضبطهٔ(نیز در اورینتال کالج مگازین)

خودمخلص در آن نوشته‌شده است:

بدست‌خط میرزا بیدل‌علیه الرحمه فقیر آنندرام مخلص از نظر میرزاصاحب گذرانیده این‌معنی بصحت رسیده:

[بـه دست خط حضرت میرزا بیدل علیه‌الرحمه ــ فقیر آنـند رام مخلص آن رابه میرزاصاحب نشان داده‌وصحت آن‌را ثابت‌ساخته .]

جای تأسف‌است که‌از تصویر کدام‌ذکری بعمل نیامده‌است . بنابرین با ید به‌همان تصویر بیدل که‌در فوق‌ذکر گردید قناعت کنیم .

در این‌وقت بیدل‌در شاه‌جهان آباد میزیست اما چون توجهش بیشتر به‌رویداد های سیاسی زمان معطوف بودجز گزارش بیماری وی نتوانستیم چیزی در بارهٔ حیاتش دردارالسلطنه بیان کنیم . بنابرین باید نشان‌داد که‌بیدل چگونه در آن‌شهر تاریخی زندگی میکرد . ازهمه اولتر در بارهٔ روابط اجتماعی وی سخن میز نیم. طوریکه قبلاً ذکر گردید عاقل‌خان راضی حامی بیدل‌در آن ایام بحیث‌والی(۱) درشاه‌جهان آباد میزیست . خان مذکور شاعری متصوف بود و درعلم تصوف (۲)ید طولایی داشت . چون‌ملاقاتهای هفته‌وار باوی ترتیب گرفـته شده بـود بیدل بصورت منظم اورا میدید . خوشگو می‌نگارد که‌بیدل درانجمن عاقل خان راجع به شعروتصوف بسیار چیزها آموخت. هروقتیکه‌در ملاقاتها عاقل‌خان‌راضی اراشعار بیدل توصیف‌می نمود ، بیدل ازجا برخاسته و باکمال احترام خـود را به‌مقابل‌خان خم‌می‌ساخت .خوشگو می نویسد (۳) که‌این‌احترام محض از سبب

(۱) گفته شده استکه دیوان درسال ۱۰۹۸۷ هجری تصنیف گردیده‌اما باید تذکرنمود که‌مخلص‌درآن زمان تولد نشده بود به«بەبزم تیموریه» ص ۳۲۱۰ ،مراجعه شود.

(۲)شیرخان لودی، مرآةالخیال ص‌ص۲۸۸-۹۰، سرخوش، کلمات الشعراءص ۴۰ شهنواز ، ماثرالا مر ص‌ص۸۲۱-۲۲-.

(۳) خوشگو در معارف جولائی ۱۹۴۲ ص‌ص۴۰-۴۱.

دانش و رفعت روحانی عاقل خان راضی بود نه از رهگذر مقام عالی دنیوی وی. در کلیات بیدل نظمی (۱) بسیار برجسته وجود دارد که در آن شاعر راجع به طریقه‌های تصوف عاقل خان راضی سخن زده بمردم اصرار میکند تا به این انسان کامل نهایت احترام را مرعی دارند:

مدعا این است کای بی دانشان جهل کیش   دیده بکشا یید و طوف حضرت انسان کنید

[مقصدم این است که ای مردم احمق وجاهل ـ
چشمان خود را بکشایید و به اطراف انسان کامل طواف کنید .]

این نظم آشکار می سازد که بیدل در شخص عاقل خان راضی مثالی را که از انسان بخاطر می پرورانید متحقق یافته بود. این احترام متقابله روابط ایشان را چندان صمیمی ساخته بود که بیدل در یکی از نامه‌های (۲) خویش یك نفر علاوالدین نام را به خان سفارش میکند.

اکنون به آشنایی طولانی و نزدیکی که میان بیدل و نواب شکرالله خان و پسرانش موجود بوده و به سرحد محبت رسیده بود برمی گردیم. این فصل درخشان ترین فصل حیات بیدل بود و گزارش مفصل آن کتاب علیحده‌ای بکار دارد. اما نظر به تنگی جا به شرح مختصری از آن اکتفا میکنیم. میر غلام علی آزاد می نویسد که نواب شکرالله خان با جمیع اعضای خانوادهٔ خویش به بیدل ارادت (۳) داشت و بیدل نیز با نهایت اخلاص مجذوب ایشان بود.

نواب سه پسر داشت: میر لطف الله، میر عنایت الله شاکر خان و میر کرم الله. اولتر از همه در بارهٔ روابط بیدل باخود نواب شکرالله خان خاکسار (٤) سخن میزنیم.

(۱) کلیات بیدل ـ قطعات ص ۵۳.

(۲) رقعات، بیدل، طبع لکنهو ص ۸۳.

(۳) آزاد بلگرامی، سرو آزاد ص ۱٤۹.

(٤) خاکسار تخلص نواب شکرالله خان بود به شیرخان لودی، مرآة الخیال ص ۲۲۹۲ مراجعه شود

میرغلام‌علی آزاد می‌نویسد(۱) که آخرین ماموریت نواب شکرالله‌خان ادارهٔ ولایت میوات بود و در آنجا تا پایان حیات باقی ماند. بنابرین نواب تقریباً همیشه از شاه‌جهان آباددور بود. ولی مکاتباتش با بیدل هیچگاه متوقف نگردید گاه گاه که به دارالسلطنه میرفت باشوق تمام به ملاقات شاعر می‌شتافت.

در صفحات گذشته گفتیم که نواب زمانی بیدل را باخود به میوات برده بود. در یك موقع دیگر شکرالله‌خان درسهارنپور بود و بیدل به دیدن وی رفت. موسم بارندگی بود وسیلابها هرسو طوفان برپا کرده بود. بیدل از لونی تا شیکوپوره مجبور بود آب بازی کند. ولی با این نتوانست باسهارنپور واصل گردد و بدهلی عودت (۲) نمود. علاوه بر آن زمانیکه نواب شکرالله‌خان ازدارالسلطنه‌دور بود بخشش‌های وی لاینقطع به بیدل میرسید. چنانچه بوی گاهی شکر (۳)، گدری لباس و بمناسبت عید حنا می‌فرستاد. وزمانیکه بیدل بیمار گردیده بود، روغن گل، روغن بادام، بوتل‌های گلاب و هلیله وجدوار فرستادو گاهی هم مربا، جامهٔ تابستانی و ازسهارنپور منگو ارسال می‌نمود. پس نواب درهر فرصت، در اعیاد، در وقت تبدیل شدن موسم زمانی که شاعر بی‌میل وافسرده می‌بود و عموماً موقعیکه نواب تصور میکرد چیزی سبب مسرت بیدل خواهدشد از بیدل یاد میکرد. این‌ها علاوه بر مخارج روزانهٔ بیدل بود که به‌دوروپیه بالغ میگردید. ونیز طوریکه دیدیم جای‌سکونت بیدل نیز ازطرف نواب تدارك گردیده بود. بالمقابل بیدل به وضع فوق العاده ای شیفتهٔ نواب شکرالله خان بود. در پایان یك نامه (٤) بیدل به نواب چنین نوشته است :

---

(۱) آزاد بلگرامی، سرو آزاد ص ۱۳٤۹.
(۲) رقعات بیدل ص۸۷.
(۳) در همانجا، طبع لکنهو ص‌ص ۱٤-۱٥-۲٦-۲۹-۳٥-۳۹-۷۱-۷٥-۷۷-۹۰-۹۲
(٤) رقعات، بیدل۷۱.

چه امکان است وهم غیر گنجد در دماغ من
تویی منظور اگر چشمم تویی مسموع اگر گوشم

[چطور ممکن است که راجع به دیگران در دماغ خویش وهم داشته باشم چشمانم ترا در نظر دارد و گوشهایم تنها به صدای تو باز است.]

در نامهٔ (۱) دیگری چنین می نویسد:

«زبان را جز ستایش آنجناب نفس کشیدن خجالت گویایی و دیده را جز تصور آنجمال آغوش کشیدن یاس بینایی.»

[برای زبانم شرم است که جز ادای سپاسگزاری توسخن زند وا ز بینایی خویش مایوس خواهم شد اگر چشمانم جز جمال زیبای توخیال دیگری را بپروراند.]

درسال ۱۱۰۱ هجری (۹۰-۱۶۸۹ میلادی) ازدواج میرعنایت الله پسر شکر الله خان اتفاق افتاد و بیدل به مناسبت آن دو تبریکیه انشأ نمود و مطلع یك قطعه (۲) که هر مصرع آن ماده تاریخ است چنین است :

کاشانه صلای عیش دارد ای دهر طرب مبارکت باد

[این خانه شمارا برای شادمانی دعوت میکند ای روزگار طرب مبارکت باد.]

و در قطعهٔ دوم (۳) مادهٔ تاریخ «قرآن مه و مهر تابان» است. نظم دوم وزنی بسیار سلیس و دلنشین دارد و ازمنظومه های کلاسیك بشمار میرود.

همچنان در خانوادهٔ شکر الله خان عروسی (٤) دیگری درسال ۱۰۹۹ هجری (۸۸-۱٦۸۷ میلادی) صورت گرفت. بیدل بمناسب آن نظم زیبایی نوشت.

(۱) رقعات بیدل ص ۸۷.

(۲) شیر خان لودی، مرآةالخیال ص ۳۹۲.

(۳) کلیات بیدل، طبع صفدری قطعات ص ٤٥.

(٤) کلیات بیدل، قطعات ص ٤٧.

ونیز دیدیم که بیدل بمناسبت فیروزی شکرالله خان درمیوات نیزقطعات تاریخ انشأنموده بود. قطعات به تقریب (۱) اعیاداسلامی و بمناسبت ترفیع (۲) نواب و به مناسب عالیترنیزوجود دارد.

اما اشعار بلند پایهٔ بیدل رازمانی از زبان وی میشنویم که از غیبت نواب شکرالله خان بهستوه آمده و وی را بمراجعت به شاه جهان آباددعوت میکند: (۳)

ای انجمن عشرت جاوید بیا　　　ای حاصل صد هزارامید بیا

ظلمت کده است بی رخت کشورما　　　باطبل و علم چونور خورشید بیا

[بیا ای انجمن عشرت جاوید،
بیا ای حاصل صد هزارامید
بی حضور تواین کشور ظلمت سرا ست
مانند نور آفتاب باپرچم و طبل بیا.]

بازبا درد بزرگتر و احساسات عمیقتر و خیالات مفرط چنین می نویسد:

ای بهارستان اقبال ای چمن سیما بیا　　　فصل سیر دل گذشت اکنون بچشم ما بیا

عرض تخصیص از فضولیهای اداب وفاست　　　چون نگه دردیده یا چون روح دراعضا بیا

بیش ازین نتوان حریف داغ حرمان زیستن　　　یا مرا ازخود ببر آنجا که هستی یا بیا

[ای گلستان اقبال، ای چمن سیما بیا
موسم سیر دل به پایان رسید اکنون بچشم ما بیا.
یك موضع را برایت تخصیص دادن خلاف آداب وفاست

(۱) رقعات بیدل ص‌ص ۱۳- ۲۹ .

(۲) در همانجا ص‌ص۸-۳۰، ت دبلیو بیل مفتاح التواریخ ص ۲۸۶ .

(۳) کلیات بیدل - طبع صفدری- قطعات ص ۵۸ .

مانند بینایی درچشم یا همچون روح در اعضا بیا .
نمیتوانم بیش ازین داغی را که ازجدایی دردل دارم تحمل کنم ـ
یا مرا بجایی ببر که تو هستی یا خود اینجا بیا.]

بیدل مجهور درنامه‌ای(۱) نیز بهمین لحن به شکرالله‌خان نوشته است. زمانیکه نواب به دهلی می آمد شعف بیدل بحد اعلای آن می رسید . اشعار پرسوز، عالی شیرین، وروح بخشی(۲) را که شاعردراین موارد نوشته متأسفانه به سبب تنگی جانمیتوانیم مفصلاً بنویسیم .

درجاییکه عشق نامحدود است بی گفتگو جمیع رسوم تشریفاتی ازمیان رفته و نتیجهٔ آن وحدت قلوب می باشد. بنابرین بیدل را بحیث یکی ازاعضای خانوادهٔ نواب شکرالله‌خان میتوان شمرد، چنان عضوی که موردمحبت، احترام‌واعتمادواقع بوده و مشوره‌های وی به نظر قدردانی دیده‌میشد. زمانیکه نواب‌شکرالله‌خان میخواست برای عروسی(۳) دخترخویش ترتیبات گیرد، با بیدل‌مشوره‌می نمودوقتیکه میخوانیم بیدل موقع گذاشتن‌منزل شکرالله‌خان بدون‌وداع(٤) اظهارتأسف میکردبازهم نفاست روابط چنین صادقانه و بی آلایش آشکار میگردد. دریکجا بیدل حتی از ذکام (٥) خفیف خویش به نواب نوشته‌است . و نیز نامه هایی وجود داردکه در آن‌ها بیدل سفارش اشخاص را به نواب شکرالله خان کرده است (٦) علاوه برآن می بینیم

(۱)رقعات بیدل ـطبع لکنهوص٥.

(۲)کلیات بیدل ـ طبع صفدری‌ـ قطعات ص‌ص ٤۲-٥۳ .

(۳)رقعات بیدل ـ طبع لکنهوص‌ص ۱۱-۱٤ .

(٤)رقعات بیدل،طبع لکنهو، ص۲۸

(٥)رقعات بیدل‌ـص ۲٤ .

(٦) رقعات‌بیدل ص‌ص ٦۰-۸۲

که ایشان غم شریك یکدیگر بوده اند. وقتیکه یکی از اقارب نواب شکرالله خان وفات میکرد بیدل تعزیت نامه می نوشت.

روابط آنها جنبهٔ دیگری نیز داشته که برای مطلب ما بسیار مهم است جهان ادب مرهون نواب شکرالله خان است زیرا بعضی ازگهرهای ادبی که امروز بدست ماست از برکت دلبستگی بدون قید و شرطی است که نواب به بیدل داشته .

بیدل ازرابطهٔ که بانواب داشت (وطوریکه میدانیم نواب نیزشاعر بود) تشجیع تقدیر و تنبیه گردیده است. بیدل «طلسم حیرت» خویش را به نواب شکر الله خان فرستاده (۱) و نواب به قسمت های مختلف آن عنوان داد «طور معرفت» به فرمایش (۲) نواب انشأ گردید. نظم «گل زرد» که ۱۵۰ بیت دارد نیز پس از تکمیل (۳) به شکر الله خان ارسال گردید. بیدل در نامه ای به نواب متذکر گردیده که «چهار عنصر» و مثنوی «عرفان» هردو (٤) نوشته شده است . وشاید بیدل این دو اثر را پس از تکمیل در وقتیکه نواب زنده بود بوی فرستاده باشد منتخبی (٥) ازدیوان بیدل نیز توسط نواب شکرالله خان ترتیب داده شده و بیدل به مناسبت آن چنین نوشته است : (٦)

«لطف کریم بهانه جوست هرکه را پسندید پسندید وهرچه را برگزید برگزید»

علاوه براین نمونه های دیگری ازهمدستی های ایشان در کارادبی وجوددارد. نواب شکرالله خان مطلعی پیدا کرده بودو به آن بسیار خوش بود و به بیدل فرمود

---

(۱) رقعات بیدل ص ٤٨

(۲) رقعات بیدل ص ٦٢

(۳) رقعات بیدل ص ٦٥

(٤) رقعات بیدل ص ٦٩

(٥) رقعات بیدل ص ١٧

(٦) رقعات بیدل ص ٣٧

تا غزل را در عین وزن و قافیه تکمیل کند. (۱) و قتی دیگر نواب نظم کوتاهی نوشته بود که مستلزم استعمال «چشم و دل» بود و آن را به بیدل ارسال نمود تا همانطور (۲) شعری انشاء کند. یکی از اشعار بیدل توسط نواب شکرالله خان به نثر (۳) در آورده شد. و در یک جای دیگر میخوانیم که بیدل اشعار نواب را تصحیح (٤) میکرده. علاوه بران از طرف بیدل رسالهٔ منثور کوچکی که «گدری نامه» (٥) نام دارد بمناسبت گدری ایکه نواب شکرالله خان بوی فرستاده بود نوشته است. این تصنیفات ادبی علاوه بر آن هاییست که در صفحات گذشته ذکر گردید. با در نظر گرفتن تمام این معطیات بکمال اطمینان اظهار میتوان کرد که نواب شکر الله خان تقریباً با تمام محصولات ادبی بیدل به یک طریق یا طریق دیگر رابطه داشته، علاوه بر آن میدانیم که بیدل «طلسم حیرت» را در سال ۱۰۸۰ هجری (۷۰-۱٦٦۹ میلادی) نوشت و «چهار عنصر» را در سال ۱۰۹٥ هجری (۱٦۸۳ - ۸٤ میلادی) یا مقارن آن آغاز نمود. طوریکه پیشتر اشاره نمودیم دیده میشود که بیدل برای مدت دراز پانزده سال اثری بمیدان نیاورد. بمجرد یکه متهورا را از سبب اغتشاشات ترک نموده و برای دایم در دهلی رحل اقامت افگند قریحهٔ ادبی وی بشگفتن آغاز نمود و بی حاصلی وی بیک بر و مندی فوق العاده مبدل گردید.

بنابرین مامدیون نواب شکر الله خان هستیم که فعالیت ادبی بیدل را از طریق ایجاد رابطهٔ محبت آمیز باوی و از راه تهیهٔ جمیع وسایل رفاهیت

(۱) رقعات بیدل ص٤۲
(۲) رقعات بیدل ص٥٤
(۳) رقعات بیدل ص۲۰
(٤) رقعات بیدل ص۲٦
(٥) موزیم کابل - نسخه قلمی نمبر ۳۳

آسودگی برای وی برانگیخت . نواب نیز بی بهره نماندو محض از پهلوی بیدل نامش مخلدگردید .

ازمیان پسران نواب شکرالله خان ارادتیکه میر عنایت‌الله شاکرخان به بیدل داشت بی همتا بوده است . عبدالوهاب افتخار مصنف « تذکره بی نظیر » بعداز نواب شکرالله خان‌مخصوصاً نام شاکرخان را(۱) ذکرمیکندکه ازلحاظ احترام‌فوق العاده به‌شاعر نسبت به‌دیگران امتیاز داشته‌است. طوریکه‌رباعی(۲) ذیل نشان میدهد شاکرخان درزمان حیات پدر خویش به این امتیاز نایل گردیده بود :

جهد تگ و پوی قطره‌ازعمان‌پرس عزم شبنم زنیر تابان پرس
تا مرجع بیدل به یقین فهم کنی ازشکرالله خان وشاکرخان پرس

[درباره‌ٔ مساعی‌ومجاهداتیکه ازطرف یك قطره بعمل‌می‌آید ازخلیج عمان پرسان کن .

راجع به عزم قطرات شبنم ازنیرتابان پرسان کن .

اگرمیخواهی‌درباره‌ٔمرجع بیدل یقین‌حاصل کنی -

ازشکرالله خان وشاکرخان پرسان کن .]

دوستی‌شاکرخان به بیدل چندان زیادبودکه چون‌بیدل خواست ازین‌لحاظ بین پدروپسرمقایسه‌کند نتوانست تفاوتی میان ایشان پیداکند .

(۱) افتخار ، عبدالوهاب ، تذکره بی نظیرص ۳۹.

(۲) کلیات بیدل - قطعات ص۶۰.

از شاکرخان اگر (۱) دلت آگاه است — آن شکرالله خان بی اشتباه است
آنجا الف آمده است و اینجا الله — چون وانگری الف همان الله است

از سبب همین محبت عمیق و بیکران است که بعداز نواب شکرالله خان قسمت بیشتر (۲) نامه‌های بیدل بعنوان شاکرخان بوده است. دریك نامه (۳) دعای بی اختیاری از قلب بیدل درحق شاکرخان سرزده که نظیری ندارد:

به محفل شمع تابان در گلستان رنگ و بو باشی — الهی هر کجا باشی بهار آبرو باشی
[درمحفل چراغ تابان باشی ودرباغ رنگ و بو
هرجا باشی گل عزت و بزرگی باشی.]

نظیر چنین بیانات که فی البدیهه ازجوش احساسات سرزده نزد بیدل (٤) زیاد است، اما تنگی جامارا به ذکر آنها اجازه نمیدهد. شاکرخان نیز مانند پدرخویش معتادبه فرستادن تحایف (٥) به بیدل بوده.

اکنون از میر کرم‌الله عاقل خان متخلص بعاشق که جوانترین پسر نواب شکرالله خان بوده سخن میزنیم.

کرم‌الله خان شاعروشاگرد (٦) بیدل بود. نواب زادهٔ مذکوردراثر نوشتن

(۱) در همانجا.

(۲) رقعات بیدل، طبع لکنهو ص‌ص ۸-۳۳-۳۵-۳۸-٤۰-٤۳-٦۱-۷۱-۸۸-۹۰-۹۳-۹۹-۱۰۱-۱۲۹.

(۳) در همانجا ص ۳۳.

(٤) رقعات بیدل ص‌ص ۷۱-۹۰ کلیات بیدل ـ قطعات ص‌ص ٤٤-٥٥-٥٦ نظمی که بامصرع ذیل آغاز میگردد:

النوید ای دل که عمر رفته را در یافتم.

مخصوصاً مسرتی را نشان میدهد که به بیدل از آمدن شاکرخان بدهلی دست داده بود.

(٥) رقعات بیدل ص‌ص ۳٥-٤۱-۷۱.

(٦) سرخوش، محمدافضل، کلمات الشعراص ۸۰، حسن‌علی خان‌صبح‌گلشن ص ۲۷۱، خوشگو درمعارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤۱ رقعات بیدل ص‌ص ۳٤-۹۳.

تفسیری (۱) شهرت پیدا کرده بود. ومحبت زیاد بیدل بشاگردوی از ابیات ذیل که آنرا در نامه‌یی (۲) به‌میر نوشته‌است آشکارمی گردد:

ازحسرت دیدار چه گویم چه نویسم　　　دل میکشد آزار چه گویم چه نویسم
خجلت کش شوق است چه تحریر و چه تقریر　　　آخر کم و بسیار چه گویم چه نویسم

[از اشتیاقی که بملاقات تو دارم چه گویم یا چه بنویسم-
دلم در زیر فشار است چه گویم یا چه بنویسم-
تحریر و تقریر در بیان شوق من عاجز است -
آخر کم و بیش چه گویم و چه بنویسم.]

میرکرم‌الله نیز به سبیل عادت به بیدل تحفه ها (۳) می‌فرستاد.

بالاخره نوبت به میرلطف الله پسرارشد (٤) نواب شکرالله خان مـی رسد. چنین معلوم میشود که این نواب زاده دردورهٔ زندگی پدرخویش نتوانست با بیدل رابطهٔیی پیدا کند. همینقدر میدانیم که چون در سال ۱۰۹٦ هجری (۸۵-۱٦۸٤ میلادی) خداوند پسری به‌میر لطف‌الله‌عنایت نمود بیدل‌دو مادهٔ تاریخ (۵) «ندای عالم فیض» و «نهال باغ ادب» انشاء کرد.

چنین احترام و محبت متقابله را اشخاص حسود نمی‌توانستند متحمل شوند. قلندری بنام میان شاهد وجود داشت که ازروی حسد و بخل به بیدل اتهام بسته بود که «به نواب شکرالله خان و پسرانش تملق میکند - باوجود آنکـه ایشان شاگردان وی‌اند.» بیدل می نویسد چنین سخن از زبان فقیری شایسته نیست. روزی شخصی شاه‌مرتضی نام به بیدل گفت که قلندران باز بر حسب‌عادت عنان تهمت رارها کرده

(۱) علی حسن خان- صبح گلشن ص ۲۷۱.
(۲) رقعات بیدل - طبع صفدری صفحات ۱۰۵-۱۰٦.
(۳) در همانجا.
(٤) در همانجا ص ۵۰.
(۵) در همانجا، ص ۲۰

بیدل که باحساسیت تمام مراقب آبروی خویش بود در اثر این بی حرمتی ناخواسته از طرف میان شاهد بغیض گردید و در یك نامه (۱) نخست با تندی تمام او را بیدین بوزینهٔ حق ناشناس، خرس، احمق، موچینهٔ زهارستان، کنده دهن، پست و شخص بدبخت خواند و سپس بوی چنین نوشت که بیدل هیچگاه معلم نواب شکرالله خان و پسران وی نبوده اگر ایشان ازروی تواضع خود را شاگرد بیدل گفته اند وی آنقدر بی حیا نبوده است خود را معلم آن اشخاص نجیب که بدون شبهه ولی نعمت های وی بوده اند بداند . انتقاد حسودانه و رقابت در دیگر ساحه ها نیز وجود داشته است. ناصر علی سرهندی که در سال ۱۱۰۳ هجری (۹۲-۱۶۹۱ میلادی) با نواب ذوالفقار خان (۲) جنرال دلاور اورنگ زیب برای مدتی در کرنتك (۳) دکن بود به قصد اقامت در شاه جهان آباد آمد . میدانیم که ناصرعلی زمانی از مقربان (٤) نواب شکرالله خان بوده. وی چون واقف گردید که محبت بی مانندی میان بیدل و نواب موجود است بحسد مبتلا شد .

شیرخان لودی مینویسد که بیدل روزی در مجلسی (۵) بحضور نواب شکرالله خان به دیدن شیخ ناصرعلی موقع یافت وغزل خویش را که مطلع آن بیت ذیل است قرائت نمود:

نشد آیینهٔ کیفیت ماظا هرآرایی	نهان ماندیم چون معنی بچندین لفظ پیدایی

---

(۱) در همانجا ص‌ص ۸٤-۸۵.

(۲) آزاد بلگرامی ، سروآزاد ص ۱۳۰ .

(۳) ساقی ماثر عالمگیری ص ۳۹۰ شهنواز خان، ماثرالا مراجلد اول ص ۹٦.

(٤) شیرخان لودی ، مرآة‌الخیال.

(۵) در همانجا ص‌ص ۳۹۸-۳۹۰ .

[آیینهٔ کیفیت ما نتوانست حقیقت ما را آشکار سازد ما نند۔
معنی در چندین لفظی که ماهیت ما را ایضاح می سازد پنهان ماندیم.]
شیخ از شیدن اغلب بیت های وی بوجود آمد، اما راجع به مطلع آن چنین گفت:
«مفکوره ای که در مصرع دوم افاده گردیده خلاف قاعده است معنی همیشه تابع لفظ است و چون لفظ معلوم باشد معنی خود بخود واضح میگردد» بیدل از شنیدن این سخن تبسم نمود و در جواب چنین گفت:
«معنا یرا که شما تابع لفظ می پندارید بیش از لفظ چیزی نیست مثلاً «انسان» را در نظر گیرید. باوجود تمام تفصیلات وشروحی که دربارهٔ «انسان» در کتب مختلفه می یابیم ماهیت آن مرموز است. این پاسخ قاطع ناصرعلی را خاموش ساخت. چون شیرخان لودی تذکره «مرآة الخیال» خود را که در آن این واقعه ذکر گردیده است درسال ۱۱۰۲ هجری (۹۱ - ۱۶۹۰ میلادی) تکمیل نموده (۱) لهذا مجلس مذکور باید پیش از این تاریخ اتفاق افتاده باشد. چون ناصرعلی پس از مراجعت از کرنتک درسال ۱۱۰۳ هجری (مطابق ۹۲ - ۱۶۹۱ میلادی) میان شکرالله خان و بیدل صمیمت بزرگتری را مشاهده نمود، طبعاً دراثر حسد بیشتر برآشفته گردید.
اگرچه شیخ چهار یا پنج سال از بیدل معمرتر (۲) بود، ولی در این وقت فعالیت ادبی وی به انحطاط دچار گردیده بود. در حالیکه خوشگو راجع به نبوغ برومند بیدل چنین می نویسد(۳): «شاه گلشن بارها اشاره کرده که زمانیکه

---

(۱) در همانجا ص ٤٦٦.

(۲) آزاد بلگرامی، سروآزاد ص ۱۳۱ ناصرعلی تقریباً شصت سال داشت که در ۱۱۰۸ هجری وفات یافت.

(۳) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤٤.

بیدل ۳۰۰۰۰ بیت نوشته بود و باجست وخیز پیش میرفت میان ناصرعلی از پیشرفت بازمانده بود، و باچیزی که تا آن وقت نوشته بود قناعت داشت». اما ناصرعلی یك معاون لایقی پیدا کردو آن شاعر معروف محمدافضل سرخوش بود. سرخوش درسر هندبزرگ شده و زمانیکه هر دو خرد(۱) سال بودند باناصرعلی شعرمی ساخت. محمد افضل سرخوش نیزدرشاه جهان آباد مقیم (۲) گردید. سرخوش می گوید که به امرمیان ناصرعلی مصرع اول اکثر اشعار بیدل راتبدیل کرده و از آن ها مطلع می‌ساخت. دراینجا محض یك نمونهٔ (۳) آن راکه در آن سرخوش موفقیت بزرگی داشته است ذکرمیکنیم:

بیدل:

به‌فرصت نگه‌یی آخراست تحصیلم برات رنگم وبرگل نوشته اند مرا

[به یك چشم زدن تحصیلم به پایان میرسد، برات رنگ هستم و بر ورق گل نوشته شده‌ام]

سرخوش:

زبی ثباتی عشرت سرشته اند مرا برات رنگم و برگل نوشته‌اند مرا

[مرا از ناپایداری شادمانی سرشته‌اند

برات رنگ هستم و به ورق گل نوشته شده ام.]

کلمهٔ «بی ثباتی» بدون شبهه معنی را واضح می‌سازد، امااز نقطهٔ نظرادبیات لطافتی که درالفاظ متناسب «فرصت نگاه» و «برات رنگ» مضمراست ازبین رفته است. نمونه های دیگری (٤) نیز موجود است ولی ازسبب تنگی جا از ذکرآن هاصرف نظر گردید.

---

(۱) سرخوش- کلمات الشعراء ،مقدمه ص۱.

(۲) آزاد بلگرامی ،سروآزاد ص٤٤ سرخوش کلمات الشعراء مقدمه ص‌ص۳-٤.

(۳) کلمات الشعراء ص ۱۵.

(٤) در همانجا ص‌ص -۱٦.

بیدل یك شاگردمقرب (۱) بنام احمدداشت که رباب می نواخت و تخلصش مفتون بود ولی دراثر پیشنهاد بیدل آن رابه «عبرت» تبدیل کرد. عبرت ازبیدل فیض ها برده و نزدش چندان عزیز بود که چون درسال۱۱۲۵هجری (۱٤- ۱٦۱۳م) وفات یافت مدت زیادی اشك از چشمان بیدل جاری بود. وقتی (۲) ناصرعلی غزلی بامطلع ذیل انشاء نمود ودرشاه جهان آباد اعلان کرد که اگر کسی بجواب آن غزلی سازد، وی (ناصرعلی) مرتبهٔ بلند اورا درجهان ادب تصدیق خواهد کرد:

مقیم کوی توسختی کشان دلتنگ اند که ناله گر نکند فاش آتش سنگ اند

[ساکنان کوچهٔ تواشخاص محزون سختی کش اند ــ
که اگر ناله های شان آن هارا آشکار نسازد مانندشرر درسنگ پنهان خواهندماند.]

اتفاقاً احدی بجواب آن غزلی ننوشت. اما بیدل به عبرت فرمود تاغزلی انشاء کند. عبرت غزل نغزی بامطلع ذیل نوشت:

بوادی تو که واماندگان دلتنگ اند زاشك خویش روان همچو چشمهٔ سنگ اند

[دروادی تواشخاص مایوس ودلتنگ گریه میکنند واشك های آن‌ها مانند رودخانه‌ای که از کوه برون میشود جاری است.]

هردوغزل درتذکرهٔ «مرآة‌الخیال» درج (۳) است. چون ناصرعلی غزل عبرت رابشنید سکوت اختیار نمود. ازسبب همین رقابت بودکه چون شیخ درسال ۱۱۰۸ هجری (۹۷ ــ ۱٦۹٦ میلادی) وفات (٤) یافت بیدل بمناسبت

(۱) شیرخان لودی، مرآة‌الخیال، ص‌ص ۳۷۲-۷۳ خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص٤٦، صدیق حسن، شمع انجمن ص ۳۲۰.

(۲) شیرخان لودی، مرآة‌الخیال، ص‌ص ۳۷۵-۳۸۲.

(۳) شیرخان لودی، مرآة‌الخیال ص‌ص ۳۷۵-۳۸۲-.

(٤) آزاد بلگرامی ــ سروآزاد ص ۱۳۱.

آن مادهٔ تاریخ (۱) ذیل راپیدا کرد :

«رنگ ناز بشکست »

شیخ سعدالله گلشن در ابتدا (۲) شاگرد سرخوش بود وسپس چون میخواست خودرا به بیدل پیوندسازد خوشگو تصور (۳) نمود گلشن وسیله ای جهة نزد یك ساختن سرخوش و بیدل خواهد شد. خوشگو به این عقیده بود که آشتی میان این دو پهلوان میدان ادب یقیناً بسیار مثمر خواهد بود. بنابرین خوشگو و گلشن هردو به سرخوش رجوع نمودند ولی سرخوش امتناع ورزیده گفت : « شما آرزومندجنگ دو فیل استید». سپس سرخوش مطلع ذیل رااز بیدل قرائت نمود:

از فضل حق ز هردوجهان رم گرفته ایم یك در گرفته ایم وچه محکم گرفته ایم

[از لطف خداوند برهر دوعالم پشت پازدیم
یك دروازه راگرفته ایم وبسیارمحکم گرفته ایم .]

واشاره کرد که «فضل حق» درهرجا مطلوب است جزدراین مصرع .خوشگو می نویسد که سراج الدین علی خان آرزو (٤) این اعتراض رابکلی غلط می پندارد . امااز یک کارسرخوش نمی توان انکار کرد و آن اینست که در تذکرهٔ کلمات الشعراى خویش که آن را تاسال ۱۱۱۵ هجری (۱۷۰۳ میلادی) اصلاح (٥) می نمود از بیدل فوق العاده ستایش نموده و اعتراف کرده است که در

---

(۱) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲.

(۲) سرخوش، کلمات الشعراء ص ۹۸.

(۳) خوشگودر معارف جولائی ۱۹٤۲ ص٤٤.

(٤) خان آرزو (۱۱۰۰-۱۱٦۹ هجری) یک نفرزبان شناس ویک شاعر بزرگ بود که آثارش ازین قرار است. موهبت عظمی، عطیه کبرا، سراج اللغات ـ چراغ هدایت ، نوادرالالفاظ وداد سخن .راجع به فلا لوجی وعلم بیان به سروآزاد ص ص ۲۲۷-۲۳۱ مراجعه شود.

(٥) سرخوش ـ کلمات الشعراء ، مقدمه ص ۱۳.

شاه جهان آباد شاعری به پایهٔ (۱) وی نمیرسد . این اعتراف باید پس از وفات ناصرعلی بوده باشد .

اکنون ازساحهٔ ادب به میدان روحانیت برمیگردیم. ناصرعلی وسر خوش هردومتصوف بودنداول الذکر درشاه‌جهان‌آباد میزیست وادعای (۲) «قطبیت» داشت درحالیکه سرخوش را جع به خود چنین می گوید(۳) :

سرخوش چو رسید کارفقرش به کمال　　　مرشد دادش خلافت ازاستقبال
روی طلب آورد جهانی به نیاز　　　تاریخ شده خلیفه شاه جلال

[چون تصوف سرخوش بحد کمال رسید مرشد وی به وی خلافت بخشید. عدهٔ زیادی از مردم باکمال احترام برای استدعا آمدند ، ماده تاریخ آن «خلیفهٔ‌شاه‌جلال» بود]

میان ناصرعلی تقریباً درپنجاه سالگی دعوی قطبیت داشت وسرخوش در چهل و پنج سالگی (٤) حرف از کمال خویش درتصوف میزد. برخلاف این دعوی خود نمایانه تواضع بیدل بسیارعالی است. بیدل درسن بیست‌وشش سالگی اظهار کرده بود که القابی ازقبیل غوث، ابدال، وقطب ارزشی ندارد وراجع به«کمال» باید شعر(٥) ذیل از«محیط اعظم» وی که آن رادرسن بیست وچهارسالگی انشأ نموده بود مطالعه گردد :

(۱) در همانجا ص ١٤.
(۲)در همانجا ص ٧٦ .
(۳) در همطنجا ص ١٢٩ پانوشت.
(٤) آزاد بلگرامی ، سروآزاد ص ١٤٤.
(٥) کلیات بیدل ـ طبع صفدری ـ محیط اعظم ص ١٦.

شینـدم که شیخ زمان بـا یزید(۱)		شبی داشت با عشق گفت و شنید
به بحـر حضـور تـجلـی شـهود		خـیالش نقـاب تمـنا کشود
که یارب چـه آرم من بوالفضول		که یابد در این بزم رنگ قبول
ندا آمـد از حضـرت ذوالجـلال		که فرش است اینجا بهار کمال
زجنس عبـادات و علـم و عمـل		مهیاست این کشور بی خلـل
کمال تـرا کس خـریـدار نیست		متاعی بجز نقص در کار نیست

[شنیدم که بایزید رهبر زمان شبی باعشق صحبت داشت.
در آن طغیان انوار باشکوه به اظهار تمنایی مبادرت نمود.
خداوندا، من بی مقدار چه باید بکنم تادر این بزم به قبول آن مفتخر گردم.
از آن حضور باعظمت صدایی شنید که:
«اینجا گل های بهار کمال فرش است.
اشیایی ازقبیل عبادت، دانش واعمال نیك همه در این قلمرو بی عیب مهیامی باشد.
کمال ترا کسی نخواهد خرید در اینجا جز نقص یعنی جز عاجزی چیزد یگری ارزش ندارد.»]

بدینطریق بیدل حیات باسعادت و موفقانه ای داشت تااینکه دو مصیبت بزرگ برسرش وارد گردید.

درسال ۱۱۰۸ هجری (۹۷-۱۶۹۶ میلادی) نواب عاقل خان راضی وفات یافت(۲). بیدل درفقدان او بذریعه مرثیه یی (۳) اشك ریخت و مادهٔ تاریخ آن این بود: «مهدی جمجاه عاقل خان نماند» درمرثیه مذکور از آن نجیب زادهٔ بزرگ، بحیث شاعر متصوف عمیق و شخص اداری بزرگ ذکر خیر بعمل آمده است. درهمان سال درهشتم ربیع الاول (پنجم اکتوبر ۱۶۹۶ میلادی) نواب شکرالله خان

(۱) ابویزید بسطامی (۲٦۱ هجری مطابق ۸۷۵ میلادی)، فریدالدین عطار، تذکرة الاولیأ ص۸۹ سمیت مارگریت ـ تصوف اسلام ص ۲٦.
(۲) ساقی، ماثر عالمگیری ص ۳۸۳.
(۳) کلیات بیدل، قطعات ص ۵۷.

نیز از جهان چشم بست. اندوه و الم بیدل تحمل ناپذیر بود و صدای زاری و ماتم از قلبش بلند گردید:

فریاد کان جمال کرم درجهان نماند   طاؤوس جلوه ریز در این آشیان نماند

[افسوس که شکوه کرم از جهان رفت و طاؤوسی که زیبایی خود را جلوه میداد دیگر در این آشیان نیست.]

از ین مرثیه (۱) بیت ذیل وسعت داغدیدگی را نشان میدهد:

طوفان گریه بسکه زهر مجمع جوش زد   جز دجله در ممالك هندوستان نماند

[هرجمعیت طوفانی از گریه ایجادنمود، جز رودخانهٔ دجله چیز دیگری در سراسر هندوستان باقی نماند.]

درحالیکه بیدل این مرثیهٔ مشتمل برده بیت را که هرمصرع آن تاریخ وفات است می نوشت از کرم و وفای نواب شکرالله خان که هرگز فراموش وی نگردید، یادمی کرد. مادهٔ تاریخ دیگر (۲) این بود: «هشت از ماه ربیع الاول».

بیدل در نامه ای (۳) به میر لطف الله پسر ارشد نواب شکرالله خان با تاثر زیاد اظهار نموده که چرا وی با دوستان خویش نمرد و از کاروان خویش عقب ماند. در نامهٔ دیگری (٤) به میر لطف الله از مرگ پدر به وی تسلیت بخشیده می نویسد:

«از دست رفتن دامن دولتی که سلسلهٔ موافقتش دوازده سال محرك عشرت آهنگی ساز انفاس بود چشم عبرت یکباره برروی ادبار تنهایی و بیکسی کشود. نه صحبت مشفقی که به علاج تفرقهٔ دل توان پرداخت نه طاقت حرکتی که به شغل سیر و سفر طرح آوارگی توان انداخت».

(۱) در همانجا.

(۲) در همانجا ص ٦۲.

(۳) رقعات بیدل ـ طبع لکنهو ص ۷۲.

(٤) در همانجا ص ٦۷.

[دراثرازدست رفتن‌دامن‌اقبالی که‌موافقت آن زندگی مرا برای دوازده سال متمادی قرین مسرت ساخته بود، چشمان غمدیدهٔ من باتنهایی و بی کسی مواجه گردید نه صحبت رفیق مشفقی وجوددارد که مداوای خاطرمحرومم گردد و نه حوصله حرکت درمن موجود است تاسفری در پیش گیرم وغم واندوه خود را برطرف سازم.]

این نقل قول نشان میدهد که ازسال ۱۰۹۶ هجری (۱۶۸۵ میلادی) که تاریخ مسافرت بیدل ازمتهورا به دهلی است تاسال ۱۱۰۸ هجری (۱۶۹۶ میلادی) که تاریخ مرگ نواب شکرالله خان می باشد مدت دوازده سال را بیدل درآغوش مسرت بی مانندی بسر برده.

ازمطالعهٔ «رقعات» بیدل و «قطعات» وی آشکارمیگردد که روابط بیدل با بازماندگان عاقل خان راضی و نواب شکرالله خان هردو برحسب معمول ادامه داشت قیوم خان فدایی پسر(۱) عاقل خان راضی شاعر بود وی غزل های (۲) خودرا به بیدل ارسال می نمود وعندالموقع نامه‌هانیز میان‌هردو ردو بدل(۳) میگردید.

درسال ۱۱۱٤ هجری (۰۳-۱۶۰۲ میلادی) لقب شکرالله‌خان ازطرف اورنگ‌زیب به میرلطف الله پسرارشد شکرالله خان اول اعطاء گردید. بیدل بسیارمسرور بود و تبریکات خودرا ذریعهٔ نامه‌ای (٤) که هر عبارت آن‌مادهٔ تاریخ بودارسال نمود. بعبارت منظوم (٥) نیزازواقعهٔ مذکورتذکر نمود که ازآنجمله مصرع ذیل مخوصاً قابل ذکرمی باشد :

---

(۱)رقعات بیدل - طبع لکنهوص٥.

(۲)در همانجا ص ۱۱۱ .

(۳) در همانجا ص‌ص ۱۰۹-۱۱۰-۱۲٤.

(٤) در همانجا ص ٤٦.

(٥) کلیات بیدل -قطعات .

زنده آن رودی که موجش وصف دریا آب داد

[آن رود خانه حیات جاردان دارد که حتی امواج آن دارای اوصاف دریاست.]

این هم یك شرح مطول است و من به همان چیزهای اساسی آن قناعت دارم زمانیکه (۱۱۱۰ هجری مطابق ۱۶۹۸ میلادی) میرعنایت الله شاکرخان پسر دوم نواب شکرالله خان اول والی شاه جهان آباد مقرر شد بیدل بسیار مسرور بود (۱) وقتی باتأثر (۲) بزرگ بیدل شاکرخان ازطرف امپراتور به دکن خواسته شد وی در آنجا، جاگیری را برای بیدل تدارك نمود اما فقیر بلند همت ما از قبول آن امتناع (۳) ورزید.

روابط بیدل بامیر کرم الله خان عاشق خورد ترین پسر نواب شکرالله خان اول نیز مانند سابق به صمیمیت ادامه داشت. (٤) درصفحات گذشته عند الموقع دربارهٔ دو تن از شاگردان میرزا عبدالقادر بیدل یعنی احمد عبرت و میر کرم الله خان عاشق سخن زدم این حقیقت که بیدل شاگرد داشت یك اشاره مهم را که از طرف ریو بعمل آمده است بخاطر می آورد. ریو می گوید (۵) در دهلی خانه بیدل مرجع مشترك جمیع دوستداران شعر بود بنا برین در اینجا میخواهم یك بیك بصورت مختصر از اشخاصی که در دورهٔ سلطنت اورنگزیب عالمگیر با بیدل تماس داشتند ذکر بعمل آورم:

۱- میر قمرالدین شاکر پسر غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ این نام اصلی نظام الملك آصف جاه است. اورنگ زیب عالمگیر بوی منصب پنجهزار را با

(۱) رقعات بیدل ص ۸۸.

(۲) در همانجا ص ص ۹۸-۱۰۱-۱۰۲.

(۳) رقعات بیدل ص ۱۰٤.

(٤) رقعات بیدل ص ص ٤١-٤٦-٦١-١٠٣-١٠٥.

(٥) ریو، فهرست بریتیش موزیم-نسخه های قلمی عربی وفارسی ف ۷۰۶۰ ب

لقب «چین قلیچ خان بهادر» اعطأ نمود تا حکمروایی (۱) امپراتور صوبه دار بیجاپور بود. در شرح انکشاف تدریجی روابط چین قلیچ خان با بیدل به نامه‌ای (۲) برمیخوریم که از آن دیده میشود شاعر دیوان و مثنوی های خود را در اثر خواهش وی به نواب فرستاده بود. مسرتی که به بیدل از وصول نامهٔ چین قلیچ خان دست داده بود از شعری (۳) ظاهر است که فی البدیهه انشأ نموده و از لحاظ طراوت تشبیهات و استعارات و وزن دلنشین قابل توجه بوده و در آن دعایی جهة ملاقات با نواب بعمل آمده :

یارب به آن تجلی رحمت که فضل تست لبریز نور کن ز رخش چشم بیدلان

[خداوندا به آن تجلی رحمت که لطف تواست بگذار چشمان بیدل از نور چهرهٔ درخشان وی لبریز گردد .]

و چون نواب بملاقات وی آمد، بیدل بی اندازه مسرور گردید. در اینجا تنها چند بیت منتخب را از شعری (٤) که بدین مناسبت انشاء گردیده نقل میکنیم :

بیار باده که بوی بهار جـان آمد فروغ مهر ازل چین قلیچ خان آمد
بسیر کشور ما او نـوید اقبالش سعادت آمد و امن آمد و امان آمد
نداشت بیدل ماطاقت زیارت او کرم نمود و بدرمان خستگان آمد

[باده بیار که بمشام بوی بهار جان بخش می آید ـ
روشنایی آفتاب ازل ، یعنی چین قلیچ خان مواصلت نمود .
با خبر مسرت بخش آمدن باسعادت وی در کشور ما ـ
سعادت و امن و امان پدیدار گردید .

---

(۱) آزاد بلگرامی، خزانه عامره ص ۳۵ـ ساقی ـ ماثر عالمگیری ص ۳٤۰.

(۲) رقعات بیدل ص‌ص ١٤ـ١٥.

(۳) کلیات بیدل ـ قطعات ص٤٤ .

(٤) کلیات بیدل ، قطعات ، ص ٥٥.

بیدل ما طاقت دیدار او را نداشت

وی اظهار کرم نمود و خود، بدیدن خستگان آمد .]

این رابطه بدوستی (۱) خالصانه انکشاف نمود و پس از نواب شکر الله خان اول ، دومین عضو طبقهٔ اشراف زمان که با بیدل صمیمانه ترین رابطه پیدا کرد همین چین قلیج خان بود .

هر وقتیکه بیدل برای دیدن نواب بمنزل وی میرفت نواب باکمال احترام بیدل را استقبال کرده ودایماً مسند خود را بوی تقدیم می نمود . (۲) نواب بالمقابل بدیدن (۳) بیدل میرفت و بیدل او را همیشه بدرخانه استقبال میکرد وسپس دست بدست نواب داده و او را بخانه رهنمونی میکرد . نواب حلوای تخم مرغ را بسیار دوست داشت اکثراً از بیدل درخواست می‌نمود برایش همان نوع حلوا تهیه کند . هنگام وداع درحالیکه بیدل کتابهایی از قبیل «کیمیای سعادت» و «نفحات» (٤) را به نواب تقدیم می کرد ، نواب می گفت ازچنین کتاب ها در کتابخانهٔ خود بسیار دارم ، من آرزومند تحفهٔ آثار مبارك خود شما هستم . » سپس بیدل نسخه های آثار خویش را که به قلم خود نوشته می بود بوی تقدیم می کرد .

شواهدی (٥) برای تایید این حقیقت که نواب غزلهای خود را جهة تصحیح به بیدل می فرستاد وجود دارد ، از همین سبب نواب همیشه خود را شاگرد (٦)

(۱) خوشگو در معارف ، می ۱۹٤۲ ، ص ۳٦۷ .

(۲) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ، ص ۱٤۹ افتخار ، عبدالوهاب ، تذکرهٔ بی نظیر ، ص ۳۹ .

(۳) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ، ص ٤۳٤ .

(٤) کیمیای سعادت ، اثر الغزالی و نفحات الانس اثر جامی .

(٥) رقعات بیدل ، ص ص ۱۲۸-۱۳٦ .

(٦) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ، ص ص ۱٤۹ ، افتخار ، تذکره بی نظیر ، ص ۳۹ .

بیدل می پنداشت . خوشگو می نویسد که نواب دیوان (۱) خودرا یکملک بیدل تالیف نموده بود. درحیدرآباددکن دوجلداز دیوان نواب یکی باتخلص «شاکر» ودیگری باتخلص «آصف» طبع گردیده وازهردوجلد آشکارمی گردد که نواب مدیون بیدل بوده. بیدل سطر (۲) معروفی درآن نوشته است :

بیدل بودم و هزاردل گردیدم

[من بدون دل بودم واکنون هزاردل دارم]

و نواب (۳) چنین می گوید :

یکدل هزاردل شده ازگریه های ما

[دراثرگریه ما یکدل هزارپاره گردیده .]

غزلی (٤) نیزوجوددارد که درآن سطری ازبیدل داخل شده است :

بیدل صاحبدل ای شاکرچه خوش فرموده است

هر چه لیلی گویدم باید ز محمل بشنوم

[ای شاکر، بیدل صاحبدل چه خوش فرموده « هرچه لیلی بمن گوید باید آنرا ازمحمل بشنوم » .]

درآخر مطلع غزل های هردوشاعر را می آوریم :

بیدل: (٥) گه‌ازموی‌میان شهرت دهدنازك خیالی‌را

گهی ازچین‌ابروسکته خواندبیت عالی را

(۱) خوشگودر معارف می ۱۹٤۲ص ۳٦٦ ، رقعات بیدل ص٥.

(۲) رقعات بیدل ص ٤.

(۳) شاکر- دیوان جلداول ص١٥ .

(٤) در همانجا ص‌ص ۳۱۲-۳۱۳.

(٥) کلیات بیدل

[معشوقه گاهی از کمری که چون مو باریك است به خیالات نفیس شهرت می بخشد بعضی اوقات از چین های ابرو حتی در یك بیت عالی سکته وارد میسازد.]

آصف: (۱)

نگاه می فروشش پر کند مینای خالی را
رخش از خوی تر بخشد بهار برشکالی را

[نگاه های مستش شیشهٔ خالی را از باده پر می سازد ـ ورح وی از عرق به گل های موسم باران طراوت می بخشد.]

وزن و قافیهٔ این دو غزل خود سخن می زنند.

۲ــ نواب سعدالله خان (۲) در «گلشن سعادت» (۳) خویش می نویسد که از بیدل «طلسم حیرت»، «محیط اعظم» و «بیاض خاص» وی را طور تحفه خواسته بود. بیاض مذکور توسط ریو (٤) توصیف گردیده و حاوی اشعار منتخب عدهٔ زیادی از شعرا است. نامهٔ نواب به بیدل که در آن خواهش تحفهٔ مذکور را نموده این حقیقت را ثابت می سازد که آثار شاعر ما از طرف علمای وقت با اشتیاق تمام مطالعه میگردید.

۳ــ میر عبدالصمد سخن ـ میدانیم که این تخلص از طرف بیدل به میر داده شده بود روزی (٥) سخن یك خنجر برهان پوری را به بیدل تقدیم نمود و بیدل از آن خوش شده و دو بیت ذو معنین به سخن داد. چون وی با امرای کم رتبه زندگی میکرد و از لحاظ معیشت دست و دهن بود روزی بیت ذیل را بر سبیل شکایت از بخت خویش خواند:

فلاطون گر بیاید می شود عاجز به تدبیرم که منصب آتشین داغی شدو جا گیر جان گیرم

(۱) آصف، دیوان، ص٦.

(۲) نواب از جمله ادبای دربار اورنگ زیب بود، به شهنواز خان ماثر الامرا جلد۲ ص۱۳ ٥ مراجعه شود.

(۳) سعدالله خان ـ گلشن سعادت ـ نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب.

(٤) ریو، فهرست بریتیش موزیم، نسخه های قلمی فارسی و عربی تحت شماره های ۱٦۸۰۲-۱٦۸۰۳

(٥) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤٦.

[حتی اگر افلاطون خود بیاید، قادر به مداوای من نخواهد بود ـ منصبم داغی است آتشین و جاگیرم زندگی راازمن میگیرد .]

بیدل پس از شنیدن بیت مذکور فی الفور کلمهٔ «آتشین» را بـه «آتشك» (سفایس) تبدیل کرد . (سخن) شاگرد (۱) بیدل بود و از یك نامهٔ (۲) بیدل برمی‌آیدکه اشعارخود را به بیدل می‌فرستاد وبیدل بسیار مسرورگردیده ودر حق وی دعامی نمود :

رنگینی بهار سخن لایزال باد

[آب ورنـگ ابیاتت جاویدان باد .]

٤ـ لاله شیورام حیا(۳) وفاتش درسال ١١٤٤ هجری مطابق ۱۷۳۱ میلادی شاگرد بیدل بود «گلگشت ارم» خودرا به‌شیوهٔ «چهارعنصر» بیدل نوشت .

٥ـ لاله سخراج سبقت(٤) وفات درسال ۱۱۳۸هجری مطابق ۱۷۲٥ میلادی ازلایق ترین شاگردان هنود بیدل بود. دیوانی مشتمل بر ۱۰۰۰۰بیت از خود بجا ماندولی دیوان مذکور تلف گردیده روزی رباعی ذیل رادربارهٔ تولد بیدل نوشت وآنرا بوی نشان داد :

آن ذات ابد قدرت تنزیه مقام	عبدالقا درنمود تشبیهش نـا م
شدزنده یکی بهرمسیحایی دین	آمدد گراکنون پی احیای کلام

(۱) رقعات بیدل ص۷۸.

(۲) خوشگودر معارف‌می جولائی ١٩٤٢ص٤٨ شپرینگر،جلد اول ص ۱۲۱ علی حسن خان، صبح گلشن ص ١٤٤ حسین قلی خان، ،نشترعشق‌جلد اول نسخه قلمی ف ١٥٩٠ .

(۳) علی حسن‌خان‌صبح گلشن ص ۱۹۹ ،شپرینگر، جلد اول ص ۱۲۳.

(٤) خوشگو در معارف جولائی ١٩٤٢ ص‌ـص ٤٧-٤٨ علی حسن‌خان صبح گلشن‌ص ۱۹۷ صدیق روزروشن ص ۲۹ حسین قلی خان ـ نشترعشق جلد اول ـ نسخه قلمی ف ۲۳۲۰

[آن جوهر ازلی مبرا از هر چیز به‌تشبیه خود عبدالقادر نام نهاد.
یکی برای دین تولد شد تا به‌دین حیات تازه بخشد و دیگر آن اکنون جهة احیای سخن آمد.]

۶ـ محمدعطاءالله‌عطا(۱) (سال وفات ۱۱۳۶هجری مطابق ۱۷۲۳ میلادی) یکی ازشاگردان بیدل‌و ازاهل مراد آباد بود. عطاءالله‌شخص بذله‌گو بود وهر وقت می آمد بیدل بجای اشعار معمولهٔ یکتاپرستی وی از فکاهیات وهزلیاتش سخن می‌زد. بیدل می گفت کـه‌عطاسزاوار آن‌است که‌در رشتهٔ اشعار هزلی تربیه گردد. روزی بیدل بیاض وقلمدان خود را بوی بخشید عطار باعی ذیل را در آن انشأ واز بیدل سپاس گزاری نمود:

بیدل شهٔ اقلیم کمال هر فن   از گوشهٔ چشم تانظر داشت به من
از روی عنایت قلمدان‌و بیاض   فرمود مرا وزارت ملك سخن

[بیدل، سلطان کشور کمال‌هر گونه‌هنر با لطف بمن نظر داشت.
بنابرین قلمدان‌و بیاض‌خود را بمن‌عنایت نمود یعنی‌مرا وزیر ملك‌سخن‌ساخت.]

۷ـ بندرابن داس خوشگو (۲) شپرینگر راجع به حیثیت مصنف «مقالات الشعراء»می نویسد که‌خوشگو نیز یکی‌ازشاگردان بیدل بوده .خوشگو خودگوید که‌ازخرد سالی با بیدل تماس‌پیدا کردوازوی‌محتویات رسایل را جع به‌عروض ومعماها وچندین دیوان شعرای تازه‌گو را آموخت. چون هر دو همسال بودندمیان‌ایشان تشریفاتی‌وجود نداشت «سفینهٔ خوشگو» (۳)منبع اکثر

(۱) خوشگو در معارف جولائی ۱۹۴۲ ص‌ص ۴۶-۴۷ شپرینگر جلد اول ص ۱۲۶ علی حسن‌خان صبح گلشن ص ۲۸۷.
(۲) شپرینگر جلد اول ص ۱۵۵ خوشگو در معارف جولائی ۱۹۴۲، ص ۴۸.
(۳) نقل نسخه قلمی دوم سفینه خوشگو در کتابخانه بانکیپور وجود دارد ازروی نقل مذکورقاضی عبدالودود پتنه ئی جمیع تفصیلات مربوطه بیدل را جستجوکرده و آن را در مجله معارف شماره ماه جولائی ومی ۱۹۴۲ طبع نمود.

تفصیلات دربارهٔ حیات بیدل است. خوشگو اظهار کرده که بیدل را در دورهٔ حیاتش بیشتر از هزار بار دیده است و در اواخر زندگی بیدل تقریباً هر روز را باوی بسر میبرد.

۸ ــ برخوردار بیگ فردی (۱) (سال وفاتش ۱۱۱۹ هجری مطابق ۱۷۰۷ میلادی) شاعر و شاگرد بیدل بود.

۹ـ میرمحمد احسن ایجاد (۲) (سال وفاتش ۱۱۳۳ هجری مطابق ۱۷۲۰ میلادی) از بیدل تخلص حاصل کرد و نیز توسط وی به حسین قلی خان سفارش گردید.

۱۰ـ گوربخش حضوری (۳) سالیان دراز با بیدل صحبت داشت و بدینطریق در شعر گویی به رتبهٔ کمال رسید.

۱۱ـ مثال خان قابل (٤) (سال وفاتش ۱۱٤۲ هجری مطابق ۱۷۲۹ میلادی) از جملهٔ شاگردان بیدل بود در ابتدا تخلصش «صنعت» بود اما به تجویز بیدل آن را تبدیل کرد.

۱۲ـ شاه سعدالله گلشن (٥) (سال وفاتش ۱۱٤۱ هجری مطابق ۱۷۲۸ میلادی) در ابتدا شاگرد سرخوش بود اما چون دریافت که با بیدل توافق روحی دارد، درحلقهٔ ادبی آخیر الذکر داخل شد. هر دو شعرای متصوف بودند و موسیقی را دوست داشتند. بیدل به شاه سعدالله پیشنهاد نمود که باید تخلص خود را «گلشن» گذارد تا با «شاه گل» که نام مرشد روحانی وی بود مناسبت داشه باشد. در

(۱) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص٤۷.

(۲) رقعات بیدل ـ ص ۱۱۸ ؛ خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤٥ آزاد بلگرامی ، خزانه عامره ص ۲۸.

(۳) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٥٤ ، صدیق حسن، روزروشن ، ص ۱۸۱ .

(٤) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص٤۸. حسن علی خان، صبح گلشن ص۳۲٥.

(٥) سرخوش ـ کلمات الشعراء ص ۹٦. آزاد بلگرامی ، سروآزاد ، ص ۱۹ شپرینگر، جلد اول ۱۲۸ ۱٥۸ خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤۷ .

«مقالات الشعرا» بحیث یکی از شاگردان بیدل ذکر گردیده است.

۱۳- خواجه عبدالله ساقی (۱) یکی از دوستان بیدل بود.

۱۴- آقا ابراهیم فیضان (۲) پسر آقا محمد حسین خان ناجی اکثر آدر منزل خویش بزمهای ادبی ترتیب داده و بیدل را دعوت میکرد خوشگو می نویسد که وی از آن بزمها فیض برده است.

۱۵- میر محمد زمان راسخ (۳) که سال وفاتش (۱۱۰۷ هجری مطابق ۱۶۶۵ میلادی) بود روابط صمیمانه اجتماعی با بیدل داشت و در نوشتن اشعار دوستانه باوی زور آزمایی می نمود.

۱۶- ایزد بخش رسا (٤) (سال وفاتش ۱۱۱۹ هجری مطابق ۱۷۰۷ میلادی) یکی از شاگردان عبدالعزیز عزت از مذهب تشیع برگشته بود. (سنی) تخلص اختیار کرد ولی چون باریك اندام بود بیدل تخلص اورا (رسا) گذاشت. شاعر چون این لقب را از زبان بیدل شنید فی الفور برخاسته و به تعظیم خود را خم ساخت. غزل های خودرا جهة تصحیح به بیدل می فرستاد.

ایزد بخش رسا در رقعات خویش (٥) چندین بار به بیدل اشاره کرده است. در یکجا به شهزاده اعظم شاه می نویسد (٦): «بیدل همه دل را دیدم و از دلنهادش پرسیدم آخر رمضان یادر اول شوال آنجا میرسد.»

(۱) خوشگودر معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤٥.

(۲) در همانجا.

(۳) شیرخان لودی، مرآة الخیال ص ۳۰٦ خوشگودر معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤٤. صدیق حسن شمع انجمن ص ۱۷٤.

(٤) خوشگودر معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤٤ رقعات بیدل ص ص ٤-٤۳٦.

(٥) رسا، عزت بخش، رقعات، کتابخانه پوهنتون پنجاب - نسخه قلمی نمبر ۳۹٥۷.

(٦) در همانجا ورق ۱۷ الف.

[بیدل راکه سراپادل است دیدم واز قصدش پرسیدم. در آخرماه رمضان یا دراول شوال به آنجامواصلت خواهد کرد.]

در نامهٔ (۱) دیگر به شهزاده چنین می نویسد :

«انشاءالله العزیز میرزا عبدالقادر بیدل که سرا پادل است عنقریب ملازمت سعادت می اندزود.»

[انشأالله میرزا عبدالقادر بیدل که سرا پادل است ـ عنقریب دراثر داخل شدن بخدمت شما سعادتمند خواهد شد.]

معلوم میشود این نامه ها زمانی نوشته شده که بیدل هنوز به سپاه نه پیوسته بود علاوه بر آن ازین دو نقل قول برمی آید که رساشدیداً زیر تاثیر روحیه‌ای واقع بود که بیدل را برانگیخته بود. اظهارات (۲) دیگری که از طرف رسا بعمل آمده است نشان میدهد که هر دوشاعر دوستان باوفابودند. زمانی که بیدل رساو میرزا محمد ابراهیم وخواجه حبیب‌الله در یك سرای باهم زندگی میکردند روزی یك عده سربازان مسلح باهمدیگر شروع به ستیزه کردند بیدل رسا، ودو نفر رفیق دیگر به صحنهٔ واقعه شتافته و رسادر پهلوی خود از تیری جراحت بر داشت. من موفق نگردیدم تاریخ ومحل این واقعه را تعیین کنم. (۳) ازین اظهارات رسا برمی آید که هر دو شاعر رفقاو دوستان صمیمی بودند.

(۱) رسا، عزت بخش ،رقعات کتابخانه پوهنتون پنجاب ، نسخه قلمی شماره ۳۱۹۵۷ ورق ۷.ب

(۲) در همانجا نمبر ۳۹۵۷ ورق ۴۱ الف .

(۳) رسامی نویسد که جنگ در هفتم صفررخ داد ولی سال آن را ذکر نمیکند. درورق ۴۰ الف می گوید که در نهم همان صفر اورنگ زیب به شهزاده اعظم شاه اجازه داد تادر در بار بابخشی ها تقاضا کند درورق ۴۲ الف نامه ای باتاریخ ذیل وجوددارد، حسن ابدال ۲۱ رجب ۱۰۸۶ هجری. اکنون میدانیم که اورنگ زیب در سال ۱۰۸۶ درحسن ابدال بود (به ساقی، مستعدخان، مآثر عالمگیری مراجعه شود) وبیدل نیز در سال ۱۰۸۵ هجری ازدهلی به قصد لاهور برآمد واز آنجا به حسن ابدال رفت.

۱۷- محمدامین عرفان (۱) یك منصبدار و شاگرد بیدل بود. بیدل بعد از مراجعت از بیرات مثنوی «طور معرفت» خودرا بحیث ره آورد به عرفان فرستاد.

۱۸ - محمدصادق القاء (۲) از شاگردان بیدل بود.

۱۹- شیر خان لودی (۳) صحبت ها با بیدل داشته که در «مرآة الخیال» از آن ذکر است.

۲۰- میرزا عبادالله (٤) پسر مامای بیدل که در سن از بیدل بزرگتر بود وی نیز ذوق شعر داشته چنانچه خوشگو بیتی را از وی ذکر کرده است.

برنگی دوخت بلبل چشم بر گل   که شد پیراهن گل چشم بلبل

[بلبل چنان به گلشن چشم دوخت که چشم بلبل پیراهن گل شد.]

بیدل در نامه‌های خویش میرزا عبادالله را برادر خطاب میکند. میرزا عبادالله دایماً غزل‌های خودرا به بیدل ارسال می نمود و بیدل همیشه با کمال اشتیاق منتظر نامه‌های پسر مامای خویش بود.

بیدل «طور معرفت» خودرا نیز به میرزا عبادالله فرستاده است.

۲۱- رفیع خان باذل (۵) مصنف نامدار «حملهٔ حیدری» که مشتمل بر ۹۰۰۰۰ بیت و بروزن شاهنامهٔ فردوسی و در ستایش حضرت پیغمبر و داماد و پسر عمش حضرت علی نوشته شده است. باذل یکی از دوستان بیدل بود. بیدل در نامه ای

---

(۱) عبدالجبارخان، تذکره محبوب الزمان جلد ۲، ص ۱۰۱٤.

(۲) علی حسن خان، صبح گلشن، ص ۳٤؛ شیرینگر جلداول، ص ۱۱۸، سرخوش، کلمات الشعراء ص، خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ٤۲.

(۳) شیرخان لودی، مرآة‌الخیال ص ۳۹۱.

(٤) رقعات بیدل، ص‌ص ۲۳-۲۸-٤٥-۵۹ قدرت الله‌قاسم، مجموعه نغز جلد ۲ ص ۱۷۹ به خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷۳.

(۵) رقعات بیدل ص ۵۹، سرخوش، کلمات الشعراء ص ۱۰ آزاد بلگرامی، سرآوزاد ص ۱٤۱.

یك نفر میرمحمد نام ورفقای او را به باذل که والی بریلی بود سفارش نموده است.

۲۲ـ عاشق محمد (۱) در اسلام آباد (متهورا) با بیدل آشنا گردید. بیدل او را «چمن طراز فطرت» نامیده و به خان بها در میان لعل محمد که از منسوبین نواب شکرالله خان بود سفارش کرده می گوید که همت قصیدهٔ زیبایی بــه سبك طالب آملی ملــك الشعرای جهانگیر انشاء کرده است.

۲۳ـ مولوی محمد سعید اعجاز اکبرآبادی (۲) (وفاتش سال ۱۱۱۷ هجری مطابق ۱۷۰۳ میلادی) از جملهٔ شاگردان شیخ عبدالعزیز عزت بود و با بــیدل و سایر شعرای زمان خویش صحبت و محبت زیاد داشت و اعجاز از لحاظ وزن قافیه به تقلید از اشعار همان شعرا غزل هامی نوشت.

۲٤ـ نواب حسین قلی خان (۳) خان دوران شاعر بود. و غزل های خود را جهة تصحیح به بیدل می فرستاد موصوف دوست بیدل بود و زمانیــکه در دکن بود بیدل به ملاقات وی اشتیاق تمام داشت. بنابرین بیدل از مراجعت نــواب به اکبر آباد بسیار خورسند گردید. وقتی بیدل آثار خودرا به نواب فرستاد و زمانی دیگر تقلید وی را از سبك وشیوه خویش ستایش نمود. اما زبان نواب چندان ظریف وزیبا نبود. بیدل به وی توصیه نمود همیشه نثر ونظم اورا (بیدل) مطالعه کند تا در عبارت پردازی به سویه ای که مطلوب است بر ســد. دیوان نواب نزد بیــدل بود و چند شعری که نواب جهة تصحیح فرستاده بود نیز در آن داخل بود است. بیدل پس ازانــکه دیوان را سر تا پا مرور نمود ـ به نواب توصیه نمود تا آن را

(۱) رقعات بیدل ص ص ۵۸-۸۲، سرخوش، کلمات الشعراء ص ص ۱۲۲، آزاد بلگرامی، سرو آزاد ص ٤٤

(۲) سرخوش، کلمات الشعراء ص ٦؛ حسین قلی خان، نشترعشق، نسخه قلمی ف ۱۲۱ ب.

(۳) رقعات بیدل، ص ص ۹٤-۱۰٤-۱۱۱-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۰، ماثرعالمگیری، ماثرالامرامنتخب اللباب، خزانه عامره، کدام کتاب تاریخ معاصر از حسین قلی خان ذکری نمیکند.

به‌غرض استنساخ به‌خطاط بسپارد .

۲۵ـ بالاخره ازولی‌دکنی که‌پدر شعر اردو شناخته شده یاد میکنیم . درسال ۱۱۱۲ هجری (۱۷۰۰ میلادی) بدهلی آمد (۱) وغزل‌های‌اردوی خود را درآنجا قرائت نمود .هیچ یك ازتذکره نویسان ذکر ننموده است که‌ولی بیدل را دیده‌است. اماحقیقت دارد که‌ولی شدیداً تحت تاثیر (۲) سعدالله گلشن دوست نزدیك بیدل واقع گردیده وازین سبب باید بیدل بااوشناسایی داشته باشد . مصنف «طورکلیم» می گوید که‌چون درسال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰میلادی) دیوان اردوی ولی به‌دهلی رسید.شعرایی ازقبیل میرمعزی، موسوی خان فطرت میرزا عبدالقادر بیدل ، میرزا عبدالغنی بیگ از آن تقلید (۳) کردند . این‌سخن از روی حدس است زیرابیدل از سال ۱۱۳۱تا ۱۱۳۳ هجری درلاهور بودودرمحرم‌سال۱۱۳۳هجری‌چندروز پیش‌ازمرگ خویش‌بدهلی آمد. بنابرین آشکاراست که‌بیدل درسال ۱۱۳۳ هجری فرصت نیافت از ولی تقلید و پیروی کند . به‌عقیدهٔ من آمدن ولی‌بدهلی وتمایل مشترك(٤) شعرای‌آن وقت به انشای اشعار بز بان‌اردو وعندالموقع ،بیدل رانیز به‌نوشتن چندبیت قلیل به‌اردو

(۱) کلیات ولی ۱۲ مقدمه

(۲) در همانجا

(۳)نورالحسن، طور کلیم ص۳.

(٤) میرجعفرزطلی ـ انندرام مخلص ـخان آرزو ،نواب‌امیرخان انجام، شاه‌افصح وسایر دوستان وشاگردان بیدل به‌اردوشعرانشاء میکردند باید تذکر نمود که زطلی دراوایل سلطنت فرخ سیر موقعیکه دیوان وی هنوز بدهلی نرسیده بود بقتل رسید . به علی لطف، گلشن هند ، ص۳۰ مراجعه شود ، گردیزی فتح علی‌حسین ـتذکره ریخته گویان‌ص۲ میرنکات‌الشعراء ص‌ص ٤،۵،۹،۲۳

واداشته بود. بنا برین اولین تذکره نویسان اردو سه بیت(۱) ذیل را به بیدل نسبت داده‌اند :

شهرهٔ حسن سی از بسکه‌وه محجوب هوا
اپنی چهره‌سی جهگرتاهی که کیون خوب هوا

مت پوچهه دل کی باتین وه کهان هی هم‌هی
اس تخم بی‌نشان کاحاصل کهان هی‌هم‌هی

جب دل کی استان پر عشق ان کربکا را
پردی سی یار بولا بیدل کهان‌هی هم هین

[معشوق از سبب شهرت حسن‌خویش خجل گردیده
وی بر چهره‌خویش قهراست که‌چرا چنین زیباست
دربارهٔ دل مپرس، اونه بلکه من‌خود اینجاهستم۔
آن‌تخم بی نشان ثمری‌ندارد ، تنهامن اینجاهستم .
وقتیکه عشق برآستان دل داد زد ـ
معشوقه از پرده آوازداد« بیدل نه بلکه من اینجاهستم .»]

ازآنچه تاکنون راجع به توقف بیدل دردهلی گفتیم، به‌آسانی فهمیده میشود که‌بیدل در آنجا چه‌گونه زندگی می کرده ، تفصیلات دیگری هنوز وجود دارد که برای بدست‌آوردن تصویرروشن تری ازحیات وی دردارالسلطنه بایدذکر گردد . ماازرهگذراین تفصیلات مرهون خوشگو (۲) وسیدمحمد (۳) پسر

(۱)میرحسن، تذکره‌شعرای‌اردو ص۵۹ ، تقی میر ، نکات‌الشعراءص‌ص ۲ـ۳ ماقایم ، قدرت الله مخزن نکات ،ص ۱۳ ، شفیق ، اچمی ناراین ، چمنستان شعراء ص ٤٤ صغیر بلگرامی تذکره جلوه خضر ، ص۹۸ صغیر بلگرامی که ابیات اول ودوم را متعلق به سید موسی کاظم بلگرامی که صد سال قبل از تاریخ (۱۲۰۲ هجری) تصنیف جلوه خضر نوشته شده است نقل کرده .

(۲)خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص‌ص ۲٦٤ ـ ۳٦٥ .

(۳)محمد، سید ، تبصرة‌الناظرین ـ در جلوه خضر ص ۹۷ .

عبدالجلیل واسطی (که پدر و پسر هر دو با بیدل صحبت ها کرده اند) وخود (۱) بیدل هستیم .

بیدل معمولاً تمام روز را در خانه به انشای اشعار و مطالعهٔ کتب به پایان میرساید. از طرف شب در دیوان خانهٔ خویش می آمد و در آنجا شاگردان ، دوستان و دیگر ملاقات کنندگان در اطراف وی جمع میشدند . مجالس دایماً تا نیمه های شب ادامه میداشت و بیدل حکایات و سرگذشت های قابل ذکر را بیان می کرد و در جریان این صحبت ها می گفت « بیا بیاید اکنون به ستایش خداوند بپردازیم » سپس کلیات خود را که در آن چهار مصرع در یک سطر بود کشوده واشعار آن را قرائت میکرد . در طی خواندن هریک از حاضرین بنوبت طرف خطاب واقع میگردید . گرچه بیدل معمولاً بسیار آهسته سخن میزد ولی هر کلمهٔ را از یکدیگر جدا کرده شعر را باطنطنه و لحن مؤثر طوری قرائت میکرد که برای شنوندگان سنگین وحتی در کوچه شنیده شده می توانست خوشگو به رضای خود «ملفوظات» را نوشته ودر آن چیزهایی را که در آن مجالس غیر تشریفاتی اما نهایت سودمند ظهار میگردید ، قید نموده . بیدل خدمتگاری بنام «مضمون» داشت وخوشگو راجع به وی چنین نوشته است :

بیدل که تخت گاه فصاحت مقام اوست
معنی کنیز اوشد و مضمون غلام اوست

[بیدل که برسریر فصاحت نشسته است ـ
معنی کنیز وی ومضمون غلام اوست .]

بیدل برحسب عادت (مضمون) راصدا می کرد تا حقه را جهة کشیدن آماده سازد واین فرمایش را هر وقت بالحن امرانه صادر نموده وبه دروازه می کوفت گرچه

(۱) رقعات بیدل، طبع لکنهو ص‌ص ٥٦ ـ ٦٠.

خدمتگار دم دستش می بود .

بیدل در تربیهٔ بدنی اختصاص داشت . تعداد نشستن و برخاستن وی روزانه به چهارهزار و اکثراً به پنجهزار بالغ میگردید . چون اشپلاق میشد حریف خود را بادودست از جابلند کرده و او را بر زمین میزد . چون هیچ کس جرئت نمیکرد باوی مقابله کند اسپ قوییرا نگه داشته بود و با آن در یك تپهٔ بلند کشتی می گرفت . بیدل زمانی به یك سلمانی پسر تمایل داشت . اتفاقاً پسر مذکور رویهٔ نامطلوبی از خود نشان داد . بیدل سلی ای بوی نواخت وسلمانی پسر بیچاره جا بجا هلاك گردید . روزی پای بیدل لغزید . برای اینکه به زمین نیفتد بادست از دیواری محکم گرفت و دیوار به زمین غلتید . این حقایق نشان میدهد که بیدل نیروی دیو آسا داشت . عصای دستش سی و پنج سیر (۱) وزن داشت ، و آن را شاخهٔ باریك می نامیده . روزی باشاخهٔ باریك خویش در دست از خانه بیرون شد و شیخ کبیر که یکی از دوستان وی بود ، و سال ها بصورت متمادی از وی دیدن میکرد در بارهٔ آن به سخن آغاز نمود بیدل فی البدیهه درستایش عصای خود چنین گفت :

سنت الانبیاء ، زینت الصلحاء ، مونس الاعمی ، ممدالضعفاء ، دافع الاعداء

[سنت پیامبران ، زینت اشخاص صالح ، همراه نابیناها ، دستیار ضعفاء ، و سبب ترس دشمنان .]

و نیز علاوه نمود که برای دفع خصم باید چنین یك عصای قوی در دست داشت .

بیدل پرخوار بود ودر جوانی هفت یا هشت (۲) سیر طعام را خورده می توانست.

---

(۱) سیری که در آنزمان در هندوستان رائج بود ، حتماً از سیر امروزه کابل کمتر بوده.

(۲) این هم موید آنست که «سیر» امروزه کابل ازسیری که در زمان بیدل در هند متداول بوده بمراتب بزرگتر است . (مترجم)

در پیری نیز دو یاسه سیر را می‌خورد و خوشگو آن را بچشم خود مشاهده کرده است.

خوشگو می نویسد که ، بیدل در جوانی مشروب ممنوعه را چشیده بود اما در پیری مزاج خود را از آن خوش نساخته بود بیدل خود در «چهار عنصر» توصیف میکند که در یك مجلسی باده نوشی شرکت کرده بود.

باز در «چهار عنصر» خویش (که در عین زمان کتاب اعترافات وی است) می گوید که چون در اکبر آباد شاه قاسم را در عالم واقعه دید ، قدح شراب را با کراهیت تمام رد نمود . این امر نشان میدهد که در آن وقت شعور وی چندان از می تنفر داشت که حتی درخواب نیز نمیخواست با آن تماس کند . خوشگو چیز دیگری نیز می نویسد (۱) و آن این است که بیدل در دورهٔ پیری در تابستان شیرهٔ بنگ را استعمال می نمرد و آن را (موجی) می گفت . و در زمستان آن را به «اوجی» که معجونی از بنگ بود تبدیل میکرد .

خوشگو قول خود را با بیت ذیل بیدل تایید میکند :

شادم که فطرتم نیست تر یاکی تعین وهمی که می فروشم بنگ است و گاه گاه است

[جای مسرت است که تریاکی مانظم نیستم من تنها به عشیش (بنگ) تمایل دارم آن هم گاه گاه .]

چون خوشگو دایماً به ملاقات بیدل می‌شتافت نمیتوانم اظهارات او را در بارهٔ مسکرات بکلی غلط پنداریم . این هم از قول خوشگو است که بیدل «کشتهٔ (۲) زرنیخ» را استعمال میکرد.

در زندگی بیدل یك جنبهٔ دیگر هنوز به تبصره محتاج است . در آن وقت

---

(۱) خوشگو، در معارف ، می ۱۹٤۲، ص ۳٦۳.

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۲.

علاوه برزوجه (یابقول خوشگو چهارزوجه) دیگر منسوبین (۱) بیدل که در قید حیات بوده قرار ذیل اند: میرزا عبادالله، میرزا روح الله، و میرزا محمد سعید. میرزا عبادالله پسر مامای وی بود و چون بیدل در یك نامهٔ خویش میرزا عبادالله و میرزا روح الله هردو را برادر خطاب کرده است شاید آخرالذکر نیز پسر مامای وی بوده باشد. اما میرزا محمد سعید پسر میرزا عبادالله بود. ازین سبب نواسه مامای بیدل بود. از جملهٔ بازماندگان میرزا عبادالله مصنف «مجموعهٔ نغز» اسم دوشخص را ذکر میکند(۲) حکیم فضل الله شاعر و حکیم محمد حفیظ‌خان پانی پتی، غیر ازین چیزی راجع به منسوبین بیدل معلوم نیست. اکنون در بارهٔ زندگی خصوصی و مشغولیت روزانهٔ بیدل که پیشتر ذکر نمودیم، سخن میزنیم. در سال ۱۱۱٦ هجری (مطابق ٥-۱۷۰٤ میلادی) بیدل «چهارعنصر» خود را که از سال ۱۰۹٥ هجری (۷٤-۱٦۸۳ میلادی) به نوشتن آن آغاز کرده بود به پایان رسانید (۳) این کتاب

---

(۱) در همانجا، درگاه قلی خان، مرقع دهلی، ص ۱۰ - ۱۱؛ رقعات بیدل، ص ص ۲۳ - ٥۹. قدرت الله قاسم، مجموعه نغز ص ۱۷۹. خوشگو می نویسد که میرزا عبادالله خال بیدل بود و میرزا محمد سعید پسر میرزا عبادالله: بیدل دو بار میرزا عبادالله را برادر خطاب کرده است و از کلماتی که استعمال نموده بر می آید که از بیدل معمر تر بوده. مولف مجموعه نغز میگوید که میرزا عبادالله برادر مهتر بیدل بوده. درگاه قلی خان میگوید که میرزا محمد سعید پسر برادر بیدل بود. چون تمام این اقوال را بهم یکجا کنیم به این نتیجه میرسیم که میرزا عبادالله خال زاده بیدل بوده و در سفینه خوشگو کاتب سهواء او را خال نوشته است.

(۲) قدرت الله قاسم، مجموعه نغز ص ۱۷۹.

(۳) کلیات بیدل، چهار عنصر، ماده تاریخ چنین است:

دو تاریخ از حساب آورد بیرون — که دخل شبه‌خون گشت و خطا رفت
نخست افسونی از اعجاز پرداخت — که از افراد هر عنصر فنا رفت
دوم در اجتماع چهار عنصر — نحوست بود چون رنگ از صفا رفت

قیمت عددی عنصر ٤۱۰ و از فنا ۱۳۱ است، ۱۳۱ را از ٤۱۰ طرح و نتیجه را به ٤ ضرب کن حاصل آن ۱۱۱٦ است.

از جانب دیگر قیمت کلی چهار عنصر (٤ ضرب ٤۱۰) مساوی ۱٦٤۰ است از آن ٥۲٤ را که قیمت عددی نحوست است طرح کن، حاصل آن ۱۱۱٦ می باشد. قاری عبدالله خان، کتاب ادبیات ص ۱۷٤.

تاسال ۱۱۰۰ هجری (۸۴۸۹ ـ ۱۶۸۸ میلادی) مأخذ موثقی بـرای شرح حـال بیـدل است . وعـلاوه بـرآن تـذکرهـای مختـلفه «رقعات» ، « قطعات » بیدل ودیـگر کتب تـاریخـی معـاصر نـیز درایـن بـاره بحیث مـرجع خدمت می کنند. درسال ۱۱۱۸ هجری (۱۷۰۷ میلادی) بازشـورش عظیمـی در هندوستان برپا گردید. اورنگ‌زیب عالمگیر کبیر بعد ازسلطنت طولانی پنجاه‌سال در اوج قدرت واعتلای خویش دراحمد نـگرد کن وفات یـافت(۱) جنـگ خونینی برسرجانشینی آغاز گردید. بالاخرمحمد معظم بهادرشا ه پســر دوم (۲) اورنگ‌زیب فیروز گردید. اعظم شاه وکام‌بخش(۳) ودوپسر دیگراورنگ‌زیب یـکی بعد دیگر در معرکه شکست (٤) خـوردنـد . در طول جنگ جا نشینی هنگامیکه شکرالله خان ثانـی ، شکرالله خان وکرم الله عاقل خان هرسه پسرا ن نواب شکرالله خان اول دراکبرآبـاد علیه اعظم شاه صف آرایی داشتند بیدل ازجانب ایشان بسیارمضطرب (٥) بود وچون ایشان فیروزی حاصل کردند طبعاً بیدل نیزراحت گردید. (٦)ولی بیدل ازمرگ‌المناك اعظم شاه وپسرش بیدار بخت درمعرکهٔ جاجو بسیارمتاثرگردید (۷) معهذا جلوس بهادرشاه برتخت سلطنت در چهارقطعهٔ تاریخ از طـرف بیدل تهنیت (۸) گفـته شد . یك قطعهٔ تاریـخ آن «معظم دو جهان» است.

---

(۱)ساقی ، ماثر عالمگیری ص۹۲۱.

(۲) در همانجا ص ٥۳٤.

(۳) در همانجا ص‌ص٥۹٦-٥۳۸.

(٤) خافی خان، منتخب اللباب جلد ۲ص‌ص٥۹۰-٦۲۱-٦۲٥.

(٥) رقعات بیدل ص ۱۱۲.

(٦)درهمانجا صفحات ۱۰۸-۱۰۷.

(۷)در همانجا ص ۱۱٤.

(۸) در همانجا ص‌ص ۱۰۷-۱۰۸.

درسال ۱۱۲۰ هجری شب جمعه اول رجب (۲۶ سپتامبر ۱۷۰۸ میلادی) خداوند پسری (۱) به بیدل عطا نمود و بیدل بی نهایت مسرور بود. نام پسر عبدالخالق گذاشته شد و بمناسبت آن جشن و شادی (۲) برپا کردند و به مساکین صدقه و خیرات دادند. بیدل قطعات تاریخ (۳) متعددی استخراج نمود و به دوستان تبریك نامه ها (٤) نوشت. در آن ایام نواب شکرالله خان ثانی به قصد مطیع ساختن شهزاده کام بخش به دکن رفته بود (٥) تولد پسر بیدل را چندان مسرور ساخته بود که خبر خوش آنرا در همان دیار دور به نواب فرستاد.

در دورهٔ سلطنت بهادرشاه نیز شهرت بیدل افزود گردید. امپراتور به وزیر خویش منعم خان خانان بارها امر نمود (٦) از بیدل خواهش نماید ناشاهنامه ای برای خاندان مغول نوشته کند. منعم خان مدت ها قبل بیدل را می شناخت. بنابرین پنج یا شش بار خواهش بهادرشاه را به بیدل نوشت ولی بیدل امتناع نمود. آخرین پاسخ شاعر بسیار شدید و چنین بود:

«اگر امپراتور اصرار ورزد من شخص فقیر هستم، نمیتوانیم باوی منازعه کنم

---

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲- ص۳۳٦.

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲-۳۳٦.

(۳) کلیات بیدل، طبع صفدری، قطعات ص٦۲ ،کلیات بیدل ، نسخه قلمی کتابخانه معارف کابل، ورق ۱۱۰، هدیهٔ انیس ص‌ص ۲٦-۳۰ مواد تاریخ قرارذیل است، آدینه اول شهر رجب، مقبول فضل ایزدی، ذات‌حیا، فیاض بزرگ، مالك جاه عظیم ، سرجوش شراب ازلی ، ذات واحد، جاه ظهور ، آیینه فیض قدس، انتخاب‌الله ، دومادهٔ آخرالذکر، یعنی فیض قدس وا نتخاب تاریخ تولد خود بیدل را بیادمی آورد.

(٤) رقعات بیدل، ص ۱۲۸.

(٥) خافی خان، منتخب اللباب جلد ۲ ص‌ص ٦۲۱- ٦۲٥ کام بخش در حیدر آباد بتاریخ سوم ذی القعده ۱۱۲۰ هجری شکست خورد ودراثر زخم های خویش از پا درآمد.

(٦) خافی خان ، منتخب اللباب جلد ۲ ،ص ٥۸۲.

ولی امپراتوری را ترك نموده به ولایت (بخارا) خواهم رفت . »

امپراتور لقب خان بهادر دوران را (۱) درسال ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۸ میلادی) به‌چین قلیج‌خان اعطا نموده وی را صوبه‌دار اوده مقرر کرد . و چون موصوف به بیدل قریب ترشده بود بعد ازین بیدل او را بیشتر دیده میتوانست . بیدل قصیده ای بسیار عالی درستایش خان دوران (۲) نوشت که مطلع آن این است :

فلك عمریست می نازد به‌دورشوکت‌وشانش　　بیا تا وانمایم اقتدار خان‌دورانش

[مدتیست که فلك از شوکت و شانش به‌خود می نازد بیا تا قدرت خان‌دوران را بتو آشکار سازم .]

چون لقب خان دوران درسال ۱۱۱۹ هجری اعطا گردیده بود بنا برین این قصیده زمانی نوشته شده که عمر بیدل از شصت و پنج تجاوز کرده بود . این حقیقت نشان میدهد که فعالیت ابداعی بیدل باوجود کبرسن ادامه داشت . بیدل چون درسال ۱۱۲٤ هجری (۱۳-۱۷۱۲ میلادی) غازی الدین بهادر پدر چین قلیج‌خان وفات یافت (۳) بیدل (٤) قطعهٔ تاریخ ذیل را انشاء نمود :

شاه بازعرش پرواز آه از و .

[شاهبازی که برعرش پروازمی توانست افسوس که وفات کرد .]

درهمان سال چین قلیج‌خان نظام‌الملك بهادرفتح جنگ گردید و منصب وی به هفت هزار پیاده و هفت هزار سوار ارتقأ نمود . بیدل دررقعات خویش او را

---

(۱) یوسف‌حسین ، نظام الملك آصف جاه ، ص۱ ۵ .

(۲) کلیات بیدل ، طبع صفدری ، قطعات ص ۳ ٤ .

(۳) آزاد بلگرامی ، خزانه عامره ص ۳۵ .

(٤) کلیات بیدل ، نسخه قلمی کتاب خانه معارف کابل ورق ۱۰٦۵ .

خان دوران و نیز نظام الملک (۱) خطاب کرده است.

روزی در خانهٔ (۲) نظام الملك شاید در موقعی که مشارالیه در اثر اقتدار نواب ذوالفقار خان در امور دولت از خدمت باز نشسته بود (۳) بیدل با وضعیت ناگواری روبرو شد. محمد امین خان که بعدها در اثر دست داشتن در قتل حسین علی خان بارهه شهرت یافت داخل گردید وفقیری را نشسته یافت که ریش و بروت هردو را تراشیده بود. وی پرسید: این شخص کیست نواب جواب داد: «میرزا بیدل».

محمدامین خان، اظهار نمود: «آیا شما کسی را که ریش خود را میتراشد ولی میگویید؟» بیدل از شنیدن این سخن به غضب شده و گفت: «من ریش خود را می تراشم و قلب کسی را نمی خراشم» خان مشتعل گردیده دست به شمشیر برد بیدل که در نیرو هرکولیس بود، با مشت خود خان را بجنگ دعوت نمود اما نواب مداخله نمود و وضعیت را احتفاظ کرد.

روابط بیدل با پسران نواب شکرالله خان نیز مانند سابق صمیمانه ادامه داشت. بیدل به ایشان نامه می نوشت و فیروزی های آن ها را مبارك باد (٤) می گفت. و قتی در یك نامه به هرسه برادر خطاب نمود و نامهٔ مذکور را باابیات (٥) ذیل که ارزش جاوید دارند آغاز نهاد.

شکر امروز در بهار وفاق　　　　رنگ و بو وشگفتگی بهم اند
ای خدا فضل کن که این گلها　　　　همه لطف و عنایت و کرم اند

---

(۱) رقعات بیدل ص ۱۲۸.
(۲) در همانجا ص‌ص ۱۳۱- ۱۳٤-۱۳٦
(۳) حسین دوست، تذکره حسینی ص ۷۵ قاسم، قدرت الله، مجموعه نغز ص ۱۱۷.
(٤) یوسف حسین، نظام الملك: آصف جاه ص ۱٥ آزاد بلگرامی، خزانه عامره ص ۳٥.
(٥) کلیات بیدل، طبع صفدری- قطعات ص ٤٥.

[خدا را شکر گزارم که امروز در بهار موافقت
رنگ و بو و شگفتگی بهم جمع اند.
ای خداوند لطف کن که این گاها
همه لطف و عنایت و کرم اند.]

حتی اطفال خانوادۀ آن‌ها به بیدل صمیمت پیدا کرده بودند. هر وقت بیدل کاغذ و قلم را برمیداشت ومیرمبارك الله پسر میرشکرالله خان نزدیك وی می‌بود، کاغذ را طفلانه از دستش می‌ربود و قلب بیدل از شادمانی لبریز میشد. چون پسر مذکور حاضر نمیبود بیدل غیبت او را احساس میکرد و طرق گرامی داشتن وی را بخاطر می‌آورد. روزی میرکرم الله تنگ دست (۱) بود و بیدل بوی دوصددانه طلای مسکوك که آنرا نواب ذولفقارخان بوی بخشیده بود تقدیم کرد. چون درسال ۱۲۲٤ هجری (۱۷۱۲میلادی) میرکرم‌الله‌خان وفات(۲) یافت بیدل بی‌نهایت اندوهناك گردید و مدت هااز گریه‌خودداری کرده نمیتوانست. طوریکه میدانیم میرکرم‌الله شاگرد بیدل بود و به طرز وی اشعار نوشته است. میر دیوانی ازخود بجاگذاشت. وقتی بیدل اظهار کرده بود (۳) که میرکرم‌لله ازوی درنوشتن شعرسبقت نموده‌است.

اکنون اسمای شعرایی را که دردوران سلطنت بهادرشا با بیدل تماس داشتند یکایك ذکرمیکنیم :

۱ـ نعمت‌خان عالی : (سال وفاتش۱۱۲۳ هجری مطابق۱۷۳٦میلادی) هجو نویس مشهور زمان هر وقت که نام عالی نزد بیدل یاد میشد بیدل او را حاجی

---

(۱) رقعات‌بیدل ص۱۲۵.

(۲)خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ص ٤۲.

(۳) در همانجا.

هجوی می نامید (۱) .

۲ـ شیخ حسین شهرت(۲): (سال وفاتش ۱۱۴۹ هجری مطابق ۱۷۳۶ میلادی) ازدوستان بیدل بود واززمانیکه هردو در خدمت اعظم شاه بودند باوی معرفت داشت. شهرت با بیدل درشعر گفتن رقابت میکرد .

۳ـ حاجی محمداسلم سالم(۳): (سال وفاتش ۱۱۱۹ هجری مطابق ۱۷۰۷ میلادی) ازدوستان بیدل بود وزمانیکه هردودر خدمت اعظم شاه بودندباوی شعرمی گفت سالم درخدمت شهزاده باقی ماند و پس ازمرگش بدهلی آمدو با بیدل ملاقات کرد. بیدل در طول دورۀ حیات خویش دربی دیوان هیچ یك ازشعرای معاصر نگشت امادیوان سالم رامخصوصاً تنظیم کرد وآنرا چند روزی باخود نگهداشته بود .

٤ـ سید جعفرزطلی: شاعرهرزه گوی معروف زمان بیدل بود زطلی درخدمت شهزاده کام بخش دردکن بوددراثرنوشتن اشعارركيك در بارۀ آقای (٤) خویش طردگردید جز اورنگ زیب (٥) وبیدل هیچ کس از اشارات و کنایات زشت وی مصون نبود شبی زطلی بدیدن بیدل رفت و مثنویی درستایش وی باخود داشت امابمجرداینکه مصرع اول آن را قرائت نمود :

چه عرفی چه فیضی به پیش تو پهش

[عرفی وفیضی در برابرتو بی اهمیت اند .]

فوراً بیدل دوسکه طلا بوی داد واوراازنزد خویش بیرون کردوگفت تشکر

---

(۱)در همانجا.

(۲)در همانجا ص ٤٥ آزاد بلگرامی ـ سروآزاد ص‌ص ۲۰۲-۲۰۲.

(۳)خوشگو در معار ف ۱۹٤۲ص٤٤ صدیق حسن ، شمع انجمن ص۲۱٤ .

(٤)زطلی ، میرجعفر ،کلیات زطلی ص‌ص ۲۹-۳۲ در صفحه ۲٤ در باره سلطنت بهادر شاه‌سخن میزند.

(٥) زطلی ،کلیات ص‌ص٤۰-٤۳.

من یك فقیر ناچیز هستم علاوه برآن نمیتوانم چنین اشارات را دربارهٔ شعرای نامدار بشنوم خوشگو و دیگران از بیدل تقاضا کردند تا بگذارد زطلی مصرع دیگر را نیز قرائت کند تا دیده شود که «پهش» را چگونه قافیه ساخته است ولی بیدل موافقه ننمود روزی دیگر(۱) زطلی پرسید که چه مصرع انشأ شده است چون بیدل مصرع خود را بوی قرائت نمود :

لاله بر سینهٔ داغ چون دارد

[چرا لاله بر سینهٔ خود داغی دارد !]

زطلی بهمان طرز رکیك مخصوص خود گفت : اینقدر افکار عمیق برای چه، بگو :

چو بکی سبز زیر کون دارد

[چو بکی به زیر کون دارد .]

۵- میرعصمت الله بیخبر بلگرامی (۲) : یك شاعر متصوف بود و علی الاکثر بملاقات بیدل می شتافت طوریکه (بیخبر) خود در سفینهٔ خویش حکایه نموده است زمانی بیدل اشعار تصوفی خود را محض تا وقتی قرائت میکرد که بیخبر باوی بود. بیخبر از حسن اطوار ، ذوق عالی و غایهٔ تصوفی بیدل ستایش میکند .

٦- میر عبدالجلیل وسطی بلگرامی (۳) : شاعری متصوف بود وی و پسرش سیدمحمد صحبت ها با بیدل داشتند وسطی به این مصرع بیدل :

---

(۱) میر تقی ، نکات الشعراء ص ۳۲ قایم ، قیام الدین ، سخن نکات ص ۸۳ خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۳٦

(۲) میر حسن تذکره الشعراء ص۷۹ .

(۳) صفیر بلگرامی ، تذکره جلوه مخصوص ۹٦ پانوشت ، آزاد بلگرامی ، سروآزاد ۳۱۵ ، بیخبر ، عصمت الله، سفینه بیخبر

(٤) آزاد بلگرامی ، سروآزاد ، ص ۲۵۳ ، صفیر بلگرامی ، تذکره جلوه خضر ، ص۹۷. عسکری ، محمددرالمنصور ، نسخه قلمی ورق ۳۵.

روز سوار شب کند اسپ چراغ پا

[اسپ گردن کش زندگی سوار را تیره و تار می سازد.]

پیش مصرع ذیل را تجویز نمود :

غره مشو که ابلق ایام رام توست .

[مغرور مشو که اسپ ابلق روزگار را رام کرده یی.]

در یك موقع دیگر هنگامیکه ذکر تصوف بیدل بالا بود میرزا یك مصرع مشهور سعدی را در شعر خود داخل ساخت :

دی کسی گفت میرزا بیدل — خوب گفت است در تصوف راز

مصرعی در جواب خواند جلیل — بیدل از بی نشان چه گوید باز

[دیروز کسی گفت که بیدل اسرار تصوف را خوب ایضاح نموده است .

جلیل در جواب وی مصرع فوق را قرائت نمود :

چطور بیدل راجع به بی نشان چیزی اظهار کرده می تواند.]

۷ـ سید جعفر روحی (۱) : (سال وفاتش ۱۱۵٤ هجری مطابق ۱۷۳۱ میلادی) در دورهٔ سلطنت شاه عالم بهشاه جهان آباد آمد و با بیدل ملاقات نمود.

۸ـ رمی (۲) : از شاگردان هندوی بیدل بود .

۹ـ عمدة الملك نواب امیرخان انجم (۳) : (سال وفاتش ۱۱۵۹ هجری مطابق ۱۷٤٦ میلادی) از جملهٔ شاگردان بیدل بود .

۱۰ـ حافظ محمد جمال تلاش (٤) : (سال وفاتش ۱۱۲۷ هجری مطابق ۱۷۱۵ میلادی)

---

(۱) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ۲۰۷ صدیق حسن ، شمع انجمن ۱۷۵۰ .

(۲) صفیر بلگرامی ، تذکره جلوه خضر ۹۷۸ .

(۳) علی حسن خان ، بزم ۱۸۰ مصحفی ، عقد ثریا ۹۰ : گردیزی ، تذکره ریخته گو یان ۲ .

(٤) علی حسن خان ، گلشن ۹۰ ، خوشگو در معارف مری ۱۹٤۲ ص ٤٦ .

یکی ازشاگردان بیدل بود وبه پیشنهاد وی تخلص اختیار کرد.در دورهٔ سلطنت شاه عالم بابیدل دیده شده بود .

بیدل ازین بیت تلاش تقدیر کرده است :

بروزعید هرشاه وگداگم میکند خودرا
تورفتی برسمند ناز ومن ازخویشتن رفتم

۱۱ ـ میرزا سهراب رونق (۱): بیدل سفارش اورا به میرزا نعیم ، بخشی بهادرشاه کردواظهارنمود که میرزاسهراب رونق نثرزیباو نظم سلیس می نویسد.

۱۲ ـ قیوم خان فدایی (۲) : پسرعاقل خان راضی شاعربود واشعارخویش را جهة تصحیح به بیدل می فرستاد .

۱۳ـ منعم خان منعم(۳): صدراعظم بهادرشاه عالم و مصنف «الهامات منعمی» « مکاشفات منعمی » وغیره . وی از جمله دوستان بیدل بود . همین منعم بودکه به امربهادرشاه از بیدل خواهش نمود شاهنامهٔ خاندان مغول را بنویسد .

بیدل باشاگردان قدیم وجدید دوستان وآشنایان خویش ازحیات تمتع میبرد که پسرمحبوبش عبدالخالق که درآن وقت تازه به رفتارآغاز کرده وازانگشتان پدر گرفته راه میرفت صبح نهم ربیع الثانی سال ۱۱۲۳هجری(۱۵می۱۷۱۱میلادی) بعمردوسال ونه ماهوهشت روزوفات یافت (٤)خوشگومی نویسد که بیدل دراین وقت خود داری (۵) فوق‌العاده نشان داد وباآرامی کامل روحی برای تدفین جسد یگانه پسرخویش ترتیبات گرفته وتابوت اورا تا درخانه مشایعت نمود .

(۱) رقعات بیدل ص٦٦.

(۲) در همانجا ص‌ص ۵-۱۱۱

(۳)خوشگودر معارف ۱۹٤۲ جولائی ص۲٤ غلام حسین ـ سیرالمتاخرین ص۸

(٤) کلیات بیدل ـ طبع صفدری ،قطعات ص ٦۲

(۵) خوشگودرمعارف می ۱۹٤۲ ص‌ص ٣٦٦- ٣٦٧

مردم برای ادای تعزیت می آمدند و سخت می گریستند. ولی بیدل ایشانرا خاموش ساخته می گفت: «رفقا! عجب است که پسر من وفات نموده و گریه شما میکنید!»

اگرچه بیدل این اندوه عظیم را ظاهراً به سکون و آرامش تحمل نمود ولی سوزش مقاومت ناپذیری که از آن در وجود وی تولید شده بود از مرثیه(۱) بی نظیر و دلگدازی که بدین مناسبت انشاء کرده است هویدا میگردد. درینجا از جمله هژده بند مخمس مذکور محض دو بند آن تقدیم میشود: (۲)

هیهات چه برق پرفشان رفت   کاشوب قیامتم به جان رفت
گر تابی برد ورتوان رفت   طفلم ازین کهنه خاکدان رفت
بازی بازی بر آسمان رفت

هرگه دو قدم خرام می کاشت   ازانگشتم عصا به کف داشت
یارب چه علم به وحشت افراشت   دست از دستم چگونه برداشت
بی من به رهٔ عدم چسان رفت

---

(۱) کلیات بیدل ـ نسخه قلمی کتابخانه معارف کابل ورق ۱۰۸۸ هدیه انیس ص ص ۲۴-۲۵ درصفحه ۲۷ هدیه ورق ۱۱۰۰ کلیات مذکور رباعیی ذکراست که آن هارا بیدل موقعیکه یگانه پسرش از آبله چیچك درد می کشید نوشته است. درآغاز چنین می گوید.

هرجااثر آبله کرد ست غلو   معراج جمال کشته در خاك فرو
یارب از آفتش اماندده همه را   کاینشکل نژندد در خورپاست نه رو

ای چرخ بحق جوش این میخانه   یعنی بخروش عاقل و دیوانه
بیرون نبری زانجمن شمع مرا   آتش نزنی بخانه پروانه

[هرجا آبله متراکم گردید زیبایی بکلی ازمیان رفته. خداوندا همه را ازین آفت نگهدار این آبله های کریهه در خورپاست نه لایق رو] ای [سرنوشت، به حق جوشی که دراین میخانه است ـ یعنی بحق خروش عاقل ودیوانه چراغ مرا از انجمن خارج مکن ـ و به لانهٔ پروانه آتش مزن.]

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹۴۳ ص ص ۳۶۶-۳۶۷

[هیهات چه صاعقه ای نازل گردید
که هول قیامت بجان من اصابت نمود.
طاقت و توان هرچه داشتم ازمیان رفت.
طفلم این جهان رابجا گذاشت.
به بازی بازی به آسمان رفت.
هر گاه قدمی برمیداشت.
انگشت مراماننده‌عصا بدست میگرفت.
خداوندا، چه علمی به وحشت بلندگردید.
چرادست خودرازدست من رها نمود
چگونه بدون من بجهان دیگرسفر کرد.]

درین وقت طوفان دیگری امپراتوری راتکان میدادودر ۱۹ محرم سال ۱۱۲٤ هجری (۲۷ فبروری ۱۷۱۲) بهادرشاه امپراتورمغول بصورت ناگهانی درلاهور وفات یافت و پسرش معزالدین جهاندارشاه پس از قتل سه بـرادر خویش در جنگهای نزدیك لاهور (۱) بر تخت طاؤوس جلوس نمود. بیدل تاجپوشی امپراتور جدیدرادرنظم بزرگی (۲) توصیف کرده ومامحض مقطع آن راکه حاوی چهار مادهٔ تاریخ منتخب است درذیل ذکرمیکنیم:

نص شرف شاه زمان نجم الـهدی فـیاض ملك
کشور کشا موسی عصا گـیتی ستان وجم نـگین

[متن شرافت، شاه زمان کوکب هادی، ملـك بخش جهـان کشا، صاحب عصایی چون موسی، عالم ستان وصاحب نگینی چون جمشید.]

---

(۱) خافی خان منتخب جلد۲، ص‌ص ٦٨٥-٦٨٩٨٥، غلام حسین، سیرالمتاآخرین ص‌ص ۸-۱۲.

(۲) کلیات بیدل، نسخه قلمی کتابخانه معارف کابل ور « ۱۰٤٥.

در دورهٔ مختصر جهاندارشاه نیز بیدل مانند سابق شهرت داشت و مورد احترام واقع بود چنانچه نواب ذوالفقارخان وزیر جهاندارشاه از لاهور سیب و انار به بیدل می فرستاد و طوریکه دیده میشود شاعر در قطعه ای از یـن لطف اظـهار سپاس نموده است. اما دورهٔ سلطنت جهاندار شاه به بدکاری و فساد اخلاق (۱) شهرت دارد. امپراتور بهزن صیغه یی خویش (لال کنور) و منسوبین وی که همه موسیقی نواز بودند تمایل بی نهایت نشان میداد. دیری نگذشت که بیدل مایوس گردید و دو نظم (۲) نوشت و در آنها بی‌حیایی و بداخلاقی آن ایام رابیان نمود دریکی از آنها چنین می گوید:

دور بی غیرت ندار دامتداد سال و ماه

[دور شخص بی‌حیا سال‌ها یاماه‌ها دوام نمی کند.]

بخت بزودی از جهاندارشاه برگشت و بتاریخ ۱۵ ذوالحجه سال ۱۱۲٤ هجری (۱۳ جنوری ۱۷۱۳) توسط پسرعم خویش فـرخ سیر (پسر عظیم الشان) شکست خورد و بالاخره بدار آویخته شد.

چون امپراتور جدید تاج و تخت رابه کمك عبدالله حسن‌علی خان و حسین‌علی‌خان برادران نامدار سادات برهه بدست آورده بود اول الذکر آن صدراعظم و دوم آن امیرالامرا (۳) مقرر گردید.

سال ۱۱۲٤ هجری (۱۷۱۳ میلادی) بود واز نقطهٔ نظـر بیدل سال مـذکـور اهمیت بزرگ داشت زیرا شاعر در آن سال مثنوی تصوفی «عرفان» خـویش را

(۱) خافی خان ـ منتخب اللباب جلد ۲، ص ۹۸۵.

(۲) کلیات بیدل، نسخه قلمی کتابخانه معارف کابل ورق ۱۰۳۱ ورق ۱۰٤۲۰

(۳) غلام حسین، سیر المتاء خرین صص ۱۵ ـ ۱۸، خافی خان، منتخب‌اللباب جلد ۲، صص ۷۱۵ ـ ۷۲۸.

که بقول خوشگو (۱) سی سال قبل به نوشتن آن آغاز کرده بود به پا یان رسا نید (۲) بیدل در یك نامه (۳) بعنوان نواب شکرالله خان اول خود اظهار میکند که «عرفان» و «چهار عنصر» هردو به یك زمان نوشته شده اند. میدانیم که «چهار عنصر» درسال ۱۰۹۵ هجری یامقارن آن آغاز گردیده بود و اگر قول خوشگو در نظر گرفته شود میتوان گفت که «عرفان» در سال ۱۰۹٤ هجری (۸۳ ـ ۱٦۸۲ میلادی) شروع شده بود.

در دورهٔ رژیم جدید بازهم ستارهٔ بیدل در وسط السماءمی درخشید. امپراتور محمد فرخ سیر نخست از صحت بیدل استفسار نمود (٤) وچون مطلع گردید که بیدل آرزومند ملاقات نیست دو هزار روپیهٔ نقد و یك زنجیر فیل بوی بخشید. پول نقد به بیدل رسید، اما چون احدی از نمایندگان وی برای آوردن فیل نرفته بود ملازمان طماع امپراتوران را برای خود نگهداشتند. شاد عظیم آبادی در «نوای وطن» خویش می نویسد (۵) که امپراتور فرخ سیر اشعار بیدل را به قلم خود در بیاض خویش نقل می نمود وعلی الاکثر در رقعات و اوامر خویش از بیدل استشهاد قول میکرد. بیدل نیز این لطف امپراتور را بسیار به نظر احترام می نگریست ودرقطعه ای (٦) ازدواج اورا تبریك گفته و از عدالتش ستایش نموده قطب الملوك سیدعبدالله خان بارهه، صدراعظم فرخ سیر که دارای منصب (۷) ۷۰۰۰ پیاده و ۷۰۰۰

(۱) خوشگو در معارف مئی ۱۹٤۲ ص ۳۷۵.

(۲) قاری عبدالله خان، ادبیات، ص ۱۷٤ کلیات بیدل، طبع صفدری، عرفان، ماده تاریخ آن. هدیه ذوالجلال والاکرام.

(۳) رقعات بیدل ص ٦۹.

(٤) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۷.

(۵) شاد عظیم آبادی، نوای وطن ص ۷۲.

(٦) کلیات بیدل، نسخه قلمی کتابخانه معارف کابل ورق ۱۰۳٦، مطلع آن چنین است:

شهٔ فرخ سیر خورشید تحقیق جهان معدلت معراج اداب

(۷) خافی خان، منتخب اللباب جلد ۲ ص ۷۲۸.

سوار بود و یاسه بار بیدل را نزد خویش دعوت نمود و هر وقت که بیدل بخانهٔ وی قدم می نهاد سید از مسند خویش برخاسته به استقبال وی می شتافت و از آن شاعر بزرگوار پذیرایی می نمود ، بیدل را در آغوش می کشید و مسند خویش را بوی عرضه میکرد . (۱)

امیرالامرا حسین علی خان برادر جوانتر بر هه که صاحب نیرو و ارادهٔ بزرگ بود از مدت ها با بیدل روابط حسنه داشت و اشعار خود را جهة تصحیح بوی می فرستاد .(۲) روزی (۳) امیرالامرا براسپ از بازار می گذشت و بیدل نیز بجایی روانه بود . چون بیدل ریش و بروت هردو را تراشیده بود و پارچهٔ سوسی (٤) را که بعضی اوقات بجای دستار استعمال میکرد ، برسر بسته بود امیر الامرا او را نشناخت . بیدل نیز به سببی که ملتفت نگردیده بود بوی سلام نیفگند. چون امیرالامرا متیقن گردید که این شخص جز بیدل کسی نیست بخانهٔ شاعر رفت و او را در میان پلانکین به مقرخویش برد بیدل را دوسه روز باخود نگهداشت ، و از صحبت وی مستفیض گردید .هنگام وداع امیرالامرا عطایی بالغ بر ۳۰۰۰۰۰ روپیه به بیدل پیشکش نمود ، بیدل پس از لمحه ای برای محافظه عزت فقرخویش خردمندانه به امیرالامرا گفت «شما میدانید که برای چنین بخشش عظیم در کلبهٔ من جا نیست . من جز حضرت شما دیگر شخص امانت داری سراغ ندارم تا آنرا حفاظت کند . بنابرین همه را به شما امانت می سپارم. هر وقت ضرورتی

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۷.

(۲) رقعات بیدل ص ۷۸.

(۳) قاسم ، مجموعه نغز ص ۱۱۷.

(٤) یك نوع پارچه باریك چهار خانه ازسوسه ، قصبه ای در افریقا ، قیمت پارچه مذکور ۱۰ دینار بودمراجعه شد به یزید ، نظام الدین محمود دیوان البسه ص ۲۰۱ ، یاقوت ، مجمع البلدان جلد ٥ ص ۱۷۸.

(٥) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ، ۱٤۹ ، کلیات بیدل ، طبع صفدری ، قطعات ص ٥٤.

پیش‌شد از شما اعادهٔ آن‌را تمنا خواهم کرد .علاوه بر آن زمانیکه امیر الامـرا در دکن نائب‌السلطنه بود میرزا بیدل نامه‌های بوی نوشت و به شیوهٔ مملو از نزاکت ازاحوالش به‌این عبارت استفسار نمود :

ای نشهٔ پیمانهٔ قدرت بچه کاری مست اثری یا پی تاراج خماری
می در قدحی گل بسری جامه بدستی رنگ چمنی موج گلی جوش بهاری

[ای نشهٔ پیمانه طبیعت ـ به چه کار مشغول هستی ؟
آیا مست باده هستی یادر پی از بین بردن خمار آن؟
می‌در پیاله گل برسر جام بدست داری
رنگ گلستان هستی موج گلی یاجوش بهار؟]

واقعه‌ای مربوط به میرجمله که نام اصلی وی قـاضی عبدالله تورانی است واز جمله معتمدین بزرگ فرخ‌سیر بود منصب هفت‌هزاری پیاده وسوار را (۱) داشت قابل تذکر می باشد. روزی یکی از دبیران بیدل پس از برخورد با میرجمله ترخان (۲) نزد بیدل آمده گفت : «میرجمله اظهار نمود که امروز میرزا بیدل را کـه چندین بار قطب‌الملوك سیدعبدالله‌خان اورا دعوت کرده است دیدم. میرزا بیدل شخص کاملی به نظر میرسد ولی یك عیب دارد. آنگاه به ریش و بروت خویش اشـاره کرد. بیـدل پس از شنیدن این‌سخن گفت : «فی الحقیقه یك‌مشت پشم که او دارد و من ندارم مارا ازهم متفاوت ساخته است.» آنگا بیدل بیت ذیل‌را خواند:

بروت تافتنت گربه شانی هوس است
بریش مردشدن بزگمانی هوس است

چون شهرت بیدل بحیث شاعر در اطراف انتشار یافت روز بروز شاگردان

---

(۱) خافی خان ـ منتخب‌اللباب جلد۲ ص‌ص ۷۲۸-۷۲۹

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹۴۲ ص ۳٦٥

بیشتر به نزدش می شتافت. اکثر شعرای جدید بغیر از کسانیکه در صفحات گذشته از آن ها ذکر نمودیم با کمال اشتیاق در تلاش صحبت بیدل بودند. در ذیل از تمام کسانی که دوستدار شعر بودند و درباره آن ها معلومات بدست آمده نام می بریم.

۱- انندرام مخلص (۱): (۱۱۱۱-۱۱٦٤ هجری) یك هندوی عالم و مصنف چندین اثر بود. درجوانی شاگرد بیدل بود تا چندین سال اشعار خود را نزد وی تصحیح می نمود. بیدل نقلی از دیوان خود را که بقلم خود نوشته بود به مخلص اهدا نمود. بقول مخلص آخرین ورق دیوان حاوی تصویری از بیدل بوده.

۲- محمدحسن (۲) سامع: از دهلی شاگرد بیدل بود اما پس از وفات وی شاگرد شیخ حسین شهرت گردید و آنچه را از بیدل فرا گرفته بود بکلی فراموش نمود.

۳- گل محمدمعنی یاب خان: شاعر (۳) وفاتش درسال ۱۱۵۷ مطابق ۱۷٤٤ میلادی) درمیان شاگردان بیدل از همه ممتاز و پس از وفات بیدل معروف ترین شعرای شاه جهان آباد بود بیدل اورا بسیار دوست داشت و بوی یك شمشیر و عصا بخشیده بود وی آن ها را تا مدت زیاد نگهداشته بود.

٤- شاه فصیح افصح (٤): (سال وفاتش ۱۱۹۲ مطابق ۱۷۷۸ میلادی) از شاگردان بیدل بود و دیوان دری اش مانند آثار استاد وی با تصوف آمیخته است.

---

(۱) آزاد بلگرامی-خزانه عامر ص ٤۲۵- مخلص -صفحه ای بقلم وی در کتابخانه مولینا محمدشفیع ورق ۱۰ مخلص، چمنستان، ص ٦۸- میرتقی، نکات الشعراء ص ۸ مصحفی، عقد ثریا ص ۵۳.
صباح الدین، بزم تیموریه ص ص ۳۱۰-۳۱۳.

(۲) شپرینگر جلد اول ص ۱۵٦ صدیق حسن - روز روشن ص ۲۸۱ خوشگو در معارف جولا نی ۱۹٤۲ ص ٤۵

(۳) صدیق حسن شمع انجمن ص ۲۳۲ : آزاد بلگرامی، سرو آزاد ص ۲۳ خوشگو در معارف جولا نی ۱۹٤۲ ص ٤۵

(٤) شیرینگر، جلد اول ص ۱۹۷، علی لطف میرزا، گلشن هند، ص ۳۰، میرحسن، تذکره شعرای اردو ص ۱۵۳.

۵- میرزا حسین ذوالقدر (۱): (در دوران سلطنت فرخ سیر وفات یافت) این شاعر از طفولیت با بیدل در نوشتن شعر همسری می کرد. میرزا حسن در ابتدا در خدمت شهزاده شجاع پسر شاه جهان بسر میبرد خوشگو شاعر مذکور را در غایت پیری هنگامیکه سنش از نود تجاوز کرده در صحبت بیدل دیده بود. بیدل در زمانیکه در قشون شجاع بود و شجاع برای بدست آوردن تاج و تخت ترتیبات می گرفت با شاعر مذکور در پتنه برخورده بود.

٦- میرزا مبارك الله ارادت خان وضیح (۱): (درسال ۱۱۲۸ هجری مطابق ۱۷۱۵ میلادی وفات یافت) شاگرد بیدل بود. آنندرام مخلص اورا در دورۀ سلطنت فرخ سیر با بیدل دیده بود.

۷- سراج الدین علی خان آرزو (۳): خود می گوید که بیدل را دو بار در آغاز سلطنت فرخ سیر دیده بود و اعتراف میکند که از صحبت بیدل فیض ها برده است. درگاه قلی خان می گوید که خان آرزو خود را شاگرد بیدل می خواند.

۷- میر ابو الفیض مست (٤): اشعار خود را توسط بیدل تصحیح میکرد و پس از وفات بیدل شاگرد شیخ حسین شهرت گردید.

۹- میر محمد هاشم جرئت موسوی خان (۵): در خدمت امیر الامرا حسین علی خان بسر میبرد و باوی در سال ۱۱۳۱ هجری (۱۹-۱۷۱۸ میلادی) از دکن بدهلی آمد. در آن

(۱) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ۵٤، شیر خان لودی مرآة الخیال ص ٤۱۷.

(۲) مخلص، آنندرام، مرآة الاصلاح، نسخه قلمی، ورق ۱۲۲ الف، قتیل، چهار عنصر شربت ص ٦۷، آزاد بلگرامی، سرو آزاد، ص ص ۱٤٦-۱٤۷.

(۳) خان آرزو، مجمع النفایس، نسخۀ خطی، ورق ٥٦ الف. درگاه قلی خان، ورقع دهلی. ص ص ٤٤-٤٥.

(٤) علی حسن، صبح گلشن ص ص ٤۰۲-٤۰۲.

(۵) آزاد بلگرامی، سرو آزاد ص ۲۳۷- صدیق حسن، شمع انجمن ص ۱۰۸

فرصت بامیرزا بیدل و میرعبدالجلیل وسطی بلگرامی ملاقات نمود .

۱۰- ناظم‌خان (۱) : مصنف «تاریخ فرخ‌شاهی» دراوائل سلطنت محمد شاه وفات یافت. روزی بیدل را به طعام‌دعوت کرده‌بود. درحین‌صرف‌طعام‌ناظم‌خان به بیدل گفت : که دربیت ذیل محاورهٔ بسیار تازه‌ای‌را استعمال کرده است :

توانگری که دم ازفقر میزند غلط است زموی کاسهٔ چینی نمدنمی بافند

[توانگری که حرف ازتصوف میزند غلط است زیرا
ازمویی که درکاسهٔ چینی ظاهرمیشود نمیتوان نمدبافت.]

میرزا بیدل جواب‌داد که وی اینقدراحمق نیست تاطعنه ای راکه بعمل آمده است نفهمد . خان‌باز گفت : که این محاوره بدرن شبهه اختراع بیدل است بیدل گفت : «ازشعرای کلاسیک مانند عسجدی ، فرخی ، معزی ، مسعود سعدسلمان ، خواجه‌سلمان‌وسایرشعرای نامدار که همه‌محاورهٔ «نمدبافی»را استعمال کرده‌اند چه‌کس را باصلاحیت‌تر می پندارید ! »ناظم‌خان متعجب گردید وگفت : « بخدا سوگند کسیکه درمهارت بیدل‌درلسان‌شبهه داشته باشد کافراست »

بعدازآن ناظم‌خان به‌مقابل بیدل همیشه کمال‌احترام رامراعت میکرد . بقول خوشگو هرکس که مانند ناظم‌خان درموثق بودن‌اصطلاحات ومحاوراتی که‌بیدل استعمال میکرد اعتراض می‌نمود ، بیدل اوراخاموش می‌ساخت. ازجانب دیگر خوشگوعلاوه میکند که شاه سعدالله گلشن علی الاکثراظهارنموده که مرتبهٔ بیدل درجهان ادب آنقدر بلنداست که بعد از یك یادوقرن نیزادبا وزبان شناسان از وی بحیث یك شخص باصلاحیت استشهادقول خواهندکرد .

(۱) خوشگودر معارف می ۱۹٤۲ص۳٦۹ جورنی ۱۹٤۲ ص٤٤ .

در بالا تنها از همان شعرایی نام بردیم که دربارهٔ تماس و رابطهٔ ایشان با بیدل اشارات و اظهارات صحیح موجود است . ولی یك تعداد بزرگ شعرایی وجود داشته که شاگرد و دوست بیدل بودند . وچون تذکره نویسان در بارهٔ آن ها تفصیلات کافی نداده اند نمیتوان بصورت قطعی اظهار نمود که ایشان در کدام زمان با بیدل تماس داشته‌اند . این شعراء عبارت اند از : (۱) میر محمدعلی رایج (سال وفاتش ۱۱۵۸-۱۷۳۷) ، سیال کوتی ، حکم چند ندرت لاهوری ، امانت رام امانت ، مهرعلی بیکس (یك نفر قاضی زاده از متهورا) (۲) میر محمد اشرف حسرت ، (شاعر فرزانه ای درمیان شاگردان بیدل) ، سید ابوالفیض معنی از شاه جهان آباد (یك شاعر متصوف) ، سری گوپال تمیز (سال وفات ۱۱۴۷-۱۷۳۴) ، سیدمرتضی قانع ، میر محمد معصوم وجدان ، محمد پناه کامل (قابل) ، عبدالعزیز ایجاد (شاید تا سال ۱۱۳۶-۱۷۲۳) میرزا نادر الزمان فصیح ، عصمت الله قابل ، غلام نبی (عبدالله؟) (۳) وحدت یکی از معاصرین بیدل بود ودر نوشتن نظم و نثر ازوی پیروی میکرد .

خواجه عبدالله سمیع (۴) (سال وفات ۱۱۵۰ - ۱۷۳۷) از لاهور بود و با بیدل در شاه جهان آباد صحبت ها نموده بود ، میر رضی وحدت یکی از دوستان بیدل بود ووقتی با وی یك حقه (۵) فرستاده بود . قاضی عبدالرحیم زمانی نظم و نثر در

---

(۱) شپر ینگر ، جلد اول ص‌ص ۱۱۸-۱۲۲ ۱۵۸ ؛ خوشگو در معارف جولائی ۱۹۴۲ ص‌ص ۴۵-۴۹ ؛ صدیق حسن ، شمع انجمن ، ص ۱۷۰ ؛ علی حسن ، صبح گلشن ۳۷-۷۴-۱۰۰-۱۹۵-۴۳۲-۵۱۲ ؛ صدیق حسن ، روز روشن ص‌ص ۱۳۶-۶۳۷ ؛ حسین دوست ، تذکرهٔ حسینی ، ص ۴۸ ؛ عبدالجبار خان تذکرهٔ محبوب الزمان ؛ جلد ۲ ، ص ۱۰۱۴ ، آزاد بلگرامی ، خزانه عامره ۲۴۵ .

(۲) شاید بیکس با بیدل درزمانی ملاقات نموده که بیدل در متهورا میزیست.

(۳) صدیق حسن - روز روشن - ص ۷۵۳ .

(۴) علی حسن - صبح گلشن ص ۱۹۵ .

(۵) رقعات بیدل ص ۴۷ .

ستایش بیدل نوشته بود و بیدل درنامه ای (۱) به‌وی اظهار سپاسگزاری نموده . معلوم میشود که قاضی‌صاحب پدر نامدارشاه ولی الله دهلوی بود .

درفوق‌دیدیم که‌شعراء و نجبایی که‌منصب‌هفت‌هزاری‌داشتند وحتی‌امپراتورها دربرابر شاعرما احترام داشتند . یك نفر نابغه در زمان حیات خویش به ندرت اینقدرموردا حترام واقع گردیده بقول(۲) خوشگواسرار تمام این‌ها جامعیت در کمالات،اطوارحسنه، همت بلند،مزاج متوازن،خوشرویی،ذکاوت ،تندی‌فهم، اخلاق نجیب ، خوش صحبتی ، رفتارکریمانه بادیگران وسایر فضایل بیدل بوده‌است .فضایل‌وی بحیث‌عالم‌وشاعر که بازازطرف خوشگوشمار(۳) گردیده دراین عظمت وبزرگی سهم بزرگ داشته . بیدل به مابعد الطبیعه ،ریاضیات وعلوم طبیعی علاقه داشت . باعلم طب ـ نجوم ـ رمل ـ جفرـ تاریخ وموسیقی بسیار آشنابود .قصۀ مهابارات را سرتاپا درحافظه داشت .سبك انشای بیدل که «رقعات» وی بهترین نمونۀ آن است بی نظیر بود . مهارت وی درنثر نویسی آشکاراست .علاوه برآن بیدل چنان نویسندۀ برومندوپرکاربود که دریك روز میتوانست پنجصدبیت انشاء کند .

معاصرین بیدل ازهمه بیشتر به تصوف وی معتقد بودند .خوشگومی‌نویسد که بیدل نه‌تنهادرعلم‌تصوف احاطه داشت بلکه‌مطابق آن‌عمل‌می کرد،وازاین لحاظ جنید وبایزید زمان خویش بود .

خوشگومی‌افزاید که اکثرمسایل تصوف که رومی آن‌هارا در (مثنوی) خود وابن عربی در (فصوص)خویش بیان نموده است‌توسط بیدل باتشبیهات تازه و وضاحت بیشتر افاده گردیده است،واحترام بیدل به وحدانیت خداوند آنقدر

(۱) در همانجا ص ۱۱۲۳ ونیز رحیم بخش‌ـحیات ولی ص‌ص۱۱۱ـ۱۱۳ـ۱۴۹ .

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹۴۲ـص‌ص۳۷۰ـ۳۷۱ .

(۳) در همانجا.

شدید بود که حتی زمانیکه بدیگران دشنام میداد باز هم رشتهٔ وحدت را از دست نمی داد(۱) مخلص بیدل را یکتا پرست کامل خوانده و می گوید که در نظر بیدل تصوف بهترین و عمیق ترین جمیع علوم است (۲) . شیرخان لودی معاصر دیگروی نیز از تصوف بیدل تمجید(۳) کرده. خان آرزو نیز بیدل را بحیث یك شاعر متصوف ستوده (٤) است. حتی محمد افضل سرخوش که رقیب وی بود گفته است(٥):

«بیدل در فقر و تو کل پادشاه وقت خود است .»

[بیدل از لحاظ تصوف و توکل بخداوند، سلطان زمان خود است.]

اشراف دربار امپراتوری نیز بیدل را بحیث یك شخص صاحب ولایت احترام میکردند(٦) . بدینقرار بیدل دارای فضائل و کمالات متعددی بود که موجب حیرت معاصرین پست و بلندخویش گردیده و آن هارا بی اختیار بسوی خود کشانیده بود .

صدای شهرت بیدل به شاه جهان آباد محدود نمانده حتی در زمان حیات شاعر به دورترین (۷) زوایای هندوستان رسیده، از سرحدات شمال غربی آن نیز عبور نموده و به افغانستان و آسیای مرکزی قدم گذاشت و هنوز طنینش در آن

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲-ص ۳٦۸.

(۲) مخلص ، صفحه ای که بدست خود وی نوشته شده است نسخه قلمی ، ورق ۱۰.

(۳) شیرخان لودی ، مرآة الخیال ، ص ۳۸٥.

(٤) خان آرزو- مجمع النفایس - نسخه قلمی ورق ٥٦.

(٥) سرخوش -محمدافضل -کلمات الشعراء ص ۱٤ پانوشت.

(٦) مثلاً نظام الملك .

(۷) مصحفی -غلام همدانی- عقد ثریا ص۱٦.

سرزمین ها باقیست. برای بدست آوردن بهترین وموثق ترین نسخه هـای (۱) قلمی آثار و کلیات بیدل باید بطرف کیش (شهرسبز) بخارا و کابل نظر انداخت . در ین کشورها بساشعرایی سر بر آورده که به تقلیدو پیروی از بیدل مبا هات دارند. درماورا النهرا کمل خو قندی ،ادای سمرقندی، وصادق منشی از ین لحاظ شهرت دارند. (۲) در افغانستان عاجز افغان (۳) شاعر در باره تیمورشاه پسر احمدشاه ابدالی درنظم و نثرودرلفظ ومعنی طوری ازسبك بیدل تقلید کرده که او را بید ل ثانــی می نامند. همچنان سردارمهردل خان مشرقی (٤) (۱۲۱۲-۱۲۷۱ هجری) از ین نقطهٔ نظر یك شاعر قابل تذکر می باشد. علت (٥) شهرت بیــد ل درافغانستــان وماورا النهر تصوف وفلسفهٔ دنیا میك زندگی وسبك هند ی است که آخرا لذکر را به پایهٔ کمال رسانید چنانکه درفوق بصورت مختصر بیان کردیم که چرا بیدل از طرف معاصرین خویش درهندوستان وخارج آن بانــظر محبت واحترام وقــد ردانی فوق العاده دیده میشد. اکنون به حکایهٔ خویش برمی گردیم . دراین وقت بیدل

(۱) (الف) درموزیم کابل :

نسخه قلمی شماره ۲۰۲ ، کلیات بیدل در سال ۱۱٤۷ هجری (چهاده سال بعدازوفات بیدل) در کیش شهرسبز بخط یونس خواجه باباخواجه کیشی نقل شده است .

نسخه قلمی شماره ۳۳ کلیات بیدل ، در سال ۱۳٤٦ هجری به خط ملا عبدالخالق بخارایی نقل گردیده کلیات مذکور حاوی رقعات، محیط اعظم ، عرفان، فوائد خموشی ، گدری نامه، سرمه اعتبار ، بهارستان جنون ، هجوم حیرت و نغمهٔ حیرت است .چون رساله های مذکور علیحده علیحده اند .این کلیات مهم میبا شد .
نسخه قلمی نمبر ۹-۵۰۳ ، کلیات بیدل در سال ۱۲٤۲ هجری در کیش بقلم عبداللطیف نوشته شده است
نسخه قلمی نمبر ۹-۵۰٤ ، کلیات بیدل در سال ۱۳۰۹ هجری بقلم غلا م حسین نوشته شده است .

(۲) تحفة الاحباب فی تذکرة الا صحاب ص‌ص ۱۱٦-۱۱۷-٤١-٤٢-١٦١-١٦٤-

(۳) مجله کابل ، اگست نوامبر ۱۹۳۷ میلا دی.

(٤) مجله کابل ، نوامبر ۱۹۳۷ میلا دی.

(٥) در همانجا جولا ئی ۱۹۳۷ ص‌ص ۸۱-۹۸.

بسیارسالخورده شده بود. دریك نامه به شخص ازاهل بهار درحالیکه تصادفاً محبت مخفی خویش را به آن علاقه اظهار میکند می نویسد که قوای ذهنی وی استهلاك گردیده و حواسش در اثر (۱) کبرسن ازفعالیت بازمانده است. به میرشاکرخان چنین نوشته است (۲):

«درمحاسبهٔ شمارانفاس غفلتی راه یافته که زندگی بسرآمده مکرر به سلك اعاده پیوستن است یاقافله بیابان مرگ عمر راه مقصد عدم گم کرده که بدرقه نفس را ناگذیراست به تنگنایی دروازهٔ لب نشستن.»

[درمحاسبهٔ شمار (معین) نفس هاخطاهایی رخ داده و بنابرین زندگیی که به پایان رسیده بود مجدداً آغاز گردیده، یاکاروان عمر راه راجانب عدم گم کرده و بدرقهٔ نفس ناگزیر در تنگنای لبان توقف نموده.]

این اشارات راجع به کبرسن درموقعی ازطرف بیدل بعمل آمده است که از گرمی تب رنج می کشید چنانچه می نویسد: (۳)

«زبان نبض این تب زده همچنان حرکت انشای تهیه دعاست»

[زبان نبض این شخص تب زده متمادیاً برای دعاحرکت میکند.]

درنامه ای (٤) به نظام الملك اشاره نموده که مدت سه ماه است به مرض پیچ مبتلا می باشد ودرنامه ای (٥) به شکرالله خان ثانی ازچندین بیماری دیگر نام بردو آرزوی شدید خود را اظهار کرده که مساله زندگی و مرگ وی بهر طریقی که ممکن است باید فیصله گردد. این بیزاری و بهم خوردگی مکرر و این

(۱) رقعات بیدل ص ۱۳۸ .
(۲) در همانجا ص ۱۷.
(۳) درهمانجا .
(٤) در همانجا ص ۱۳۱ .
(٥) در همانجا ۱۳۲ .

احساسات افسردگی و نفرت پیشگویی میکرد که پایان حیات بیدل نزدیک گردیده. بیدل حتی در سال ۱۱۲۳ هجری (۱۲-۱۷۱۱ - میلادی) هنگامیکه در حویلی خانهٔ خویش تودهٔ مستطیلی از خاك را برای قبر خویش بلند ساخته بود. آماد گی (۱) خود را بمرگ نشان داده بود.

از یك طرف بیدل آمادگی حتی بی صبری در استقبال از مرگ نشان میداد. واز جانب دیگر آرزو و اشتیاق داشت آثارش که ثمر کار متمادی دورهٔ زندگانی وی بوده در جهان بصورت مامون سیر و سفر کند. کلیات وی که حاوی جمیع آثار منظوم ومنثورش بوده و رویهمرفته بـه ۹۹۰۰۰ بیت بالغ میگردد، ودر زمان حیات وی نوشته شده (۲) بود در تملك وی بود. این کتاب حاوی چهار مصرع در یك سطر بود و چهارده سیر وزن داشت (۳) چون کلیات تکمیل گردید آنرا با طلا وجواهرات وزن کردند وجواهرات را به فقرا تقسیم نمودند در این موقع بیدل چنین اظهار نمود: «هندی‌ها اطفال خود را بااشیای گران بها وزن کرده و صدقه میکنند تا از آفات در امان باشد، چون بیدل جز این اثر فرزند ندارد جهة حفاظت آن به بارگاه خداوند دعامیکند وامید دارد دعایش مستجاب گردد». درحالیکه بیدل بکلی آمادهٔ مرگ بود فضای سیاسی دوباره تیره و تار گردید. روابط میان فرخ سیر امپراتور و صدراعظم وی امیرالامرا متشنج بود زیرا دعاوی برادران سادات انقدر مزخرف و نا معقول گردیده بود که از طرف امپراتور که چندین بار در رفع اختلافات کوشیده بود قبول

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹۴۲ ص ۳۷۳.

(۲) خوشگودر معارف می ۱۹۴۲ ص ۳۷٤

(۳) حسین دوست در تذکره حسینی خویش که در سال ۱۱۶۳ هجری نوشته شده است می‌گوید که کلیات یازده سیروزن داشت. سرخوش بسیار بیشتر گفته بود که وی آثار بیدل راوزن کرده بود ونتیجه‌توزین بیشتر از پانزده سیربوده است. پس حسین دوست از کلیاتی سخن میزند که حاوی تمام آثار بیدل نبوده به تذکره حسینی ص‌ص ۷٤-۳۷٤ رجوع شود، کلمات الشعراء ص ۱٤.

شده نمی‌توانست وعاقبت برادران سادات فرخ‌سیر رادر نهم ربیع الثانی سال ۱۱۳۱ هجری (مطابق اول مارچ ۱۷۱۹) در قلعهٔ نظامی محبوس ساختند و میل برچشمش کشیدند ولی طوریکه ذکر گردیده باآن هم بینایی خود را ازدست نداده بود اما دو ماه بعد توچون درصدد فرار برآمد اورا بدار آویختند(۱) چون فرخ سیردر اثر آزادگی وسخاوت نزد عوام محبوبیت داشت اندوه (۲) والم عمیق بر همه جا استیلا نموده بودو بیدل قطعهٔ تاریخ (۳) حزن آور ذیل را به نسبت مرگش انشأ نمود:

دیدی که چه باشاه گرامی کردند صد جور وجفاز راه خامی کردند
تاریخ چـو ازخرد بجستم فرمـود سا دات بوی نمك حرامی کردنـد

[دیدی که باامپراتور نجیب چگونه رفتار کردند از طریق حماقت صد ها هزار جور وستم بوی نمودند. چون از خود تاریخ آن را پرسیدم پاسخ داد که «سادات بوی نمك حرامی کردند» .]

قطعهٔ تاریخ مذکور چون مطابق حال بود فوراً درهمه جا نشر گردید. فضای سیاسی با بی ایمانی وخیانتکاری مشبوع گردیده بود و بیدل مصلحت رادر فرار به یك محل دور دست دید. بنابرین به لاهور گریخت و در آنجا نواب عبدالصمدخان نائب السلطنهٔ پنجاب باوی بااحترام تمام رفتار نمود . (٤)

دراین ضمن رفیع الدرجات که درموقع سقوط ناگهانی خود به رفیع الدوله ملقب گردیده بود تاج امپراتوری رابرسر نهاد. چون رفیع الدوله نیز بزودی ازمیان رفت پادشاه سازان یعنی برادران سادات روشن اختررا بالقب محمدشاه در پانزدهم

---

(۱) غلام حسین ، سیرالمتاء خرین ص ص ۲۰-۳۰۲، ٤۰ ، خافی خان ، منتخب اللباب جلد ۲ ص ص ۷۹٤ - ۸۲۰ .

(۲) غلام حسین ، سیر المتا خرین ص ۲۰

(۳) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد صفحه ۱٤۹.

ذی القعده سال ۱۱۳۱ هجری (۲۹سپتمبر ۱۷۱۹) به تخت جلوس کـرد. در دکن نظام الملك به قدرت خویش علیه امیر الامرا حسین علی خان افزوده و از اطاعت بوی سر پیچید. بنابرین امیرالامرأ بامحمد شاه جهة گوشمالی نظام الملك جانب دکن رهسپار گردید. ولی در ششم ذی الحجه سال ۱۱۳۲ هجری (۸ اکتوبـر ۱۷۲۰) در بین راه به قتل رسید. قطب الملك مساعی مایوسانه بخرج داد تا باز مقتدر گردیده و سلطان ابراهیم را بحیث امپراتور تاجپوش کند. ولی شکست خورده بزندان افتاد. (۱)

وقتیکه نفوذ سادات ازمیان رفت بیدل بهشاه جهان آباد عودت نمود (۲). چون حسین علی خان در ذوالحجه سال ۱۱۳۲ هجری بـه قتل رسید ، شاید بیدل در محرم سال ۱۱۳۳ هجری (نوامبر ۱۷۲۱) بدهلی برگشته بود چـون بیدل در اواسط سال ۱۱۳۱ هجری به لاهور رفت گفته میتوانیم که بـا نواب عبدالصمد خان تقریباً یکنیم سال را بسر برد. بیدل بعد از مراجعت بدهلی نامه‌هایی به شکرالله‌خان ثانی نوشت . (۳)

«واقعهٔ سرگذشت بیدل بیرون از تحریر و تقریر است »

[ماجرای بیدل به وصف نمی آید .]

ودرنامه‌ای بـه نظام الملك بـعد از اظهار تبریك بمـناسبت برطرف کردن

---

(۱) غلام حسین ، سیر المتأخرین ص‌ص ۴۱ ، ۴۶ ؛ خافی خان ، منتخب اللباب جلد ۲ ص‌ص ۸۱۶ ـ ۹۳۳ ـ آزاد بلـگرامی ، سرو آزاد ص‌ص ۱۵۴ ـ ۱۷۰ رام (شاگرد بیـدل) مجمع التواریـخ نسخه قلمی ، کتاب مذکور در باره فرخ سیر سادات نوشته است .

(۲) آزاد بلـگرامی ، سرو آزاد ، ص ۱۵۰ ، خوشـگو در معارف می ۱۹۴۲ ص۳۷۲.

(۳) رقعات بیدل ـ طبع الـکنهو ص ۱۳۳.

مشکلاتی که نواب را احاطه نموده بود چنین نوشت : (۱)

«برین نفس پرو راشغال دعا نیز سانحهٔ غریبی پیش آمد، اما گذشت آنچه گذشت»

[این خیرخواه نیز به محنت دچار گردید ، ولی هرچه بود گذشت .]

این یقیناً بهمان قطعه تاریخ معروف بیدل و درنتیجه به فرارش جانب لاهور اشاره میکند . ترکیب عبارت نشان میدهد که چون سادات درصدد انتقام بر آمدند بیدل بفرار متوسل گردید . بنابرین طوریکه آزاد بلگرامی اشاره میکند خوف بیدل بدون علت نبوده :

« میرزا متوحش گردیده به لاهور رفت . »

[میرزا بخوف شده وجانب لاهور رفت .]

دراوایل سال ۱۱۳۳هجری (۱۷۲۰میلادی) بود که که نظام الملك خود را در دکن مستحکم (۲) ساخت سپس بیدل را به شبه جزیرهٔ دعوت نمود . امابیدل که به قناعت حیات بسر میبرد دعوتش را نه پذیرفت و چنین پاسخ داد (۳) :

دنیا اگر دهند نه خیزم زجای خویش　　　من بسته ام حنای قناعت به پای خویش

[اگر تمام جهان را بمن بخشند ، سرمو ازجای خویش حرکت نخواهم کرد ، زیرا بپای خود حنای قناعت بسته ام .]

این آخرین نامهٔ بیدل به نظر می آید و درمجموعهٔ رقعات وی شامل نیست . بعدازین بیماری آخرینش بروی غالب گردید و معلوم میشود که بیدل از لاهور محض جهة مردن به شاه جهان آباد آمده بود .

بیدل دراواخر محرم سال ۱۱۳۳هجری (نوامبر۱۷۲۰) به تب (٤) محرقه مبتلا گردید، پس ازچهار یا پنج روز تب از میان رفت. و به تصور اینکه شفا یافته است به دوم صفر۱۱۳۳هجری (۳دسامبر ۱۷۲۰) غسل کرد بروزچهارشنبه سوم

(۱) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ص ۱٤۹.
(۲) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ص‌ص ۱٦۹ - ۱۷٦.
(۳) آزاد بلگرامی ، خزانهٔ عامره، مرص۱۵۳، حسین قلی خان، نشترعشق، نسخه قلمی ورق۲۰۵.
(٤) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷۲، حسین‌قلی ، نشتر عشق، نسخه قلمی ورق ۲۰٦ب.

صفر تب دو باره بروی مستولی گردیدو تمام شب دوام داشت. نواب غیرت خان بهادر (۱) صلابت جنگ که ازدوستانش بودتمام شب را باوی بسر آورد. گاهی بیدل بیخو دمیشدو باز بخودمی آمدو وقتیکه حواسش بحال خودبر میگشت بی اختیار می خندید . عاقبت امیدبهبودی از میان رفت وسپیده دم و ضعیت تغییر فاحش نمود پنجشنبه (۲) چهارم صفر ۱۱۳۳هجری (۵ دسامبر ۱۷۲۰) شش ساعت از طلوع آفتاب گذشته بود که طاهرروح بیدل بسوی خلدبرین پرواز نمود . بقایای پاکش درصحن حویلی خانه اش درساحل رودخانهٔ جمناجا ییکه‌خودش (۳) تعیین کرده بود بخاك سپرده شده ، خوشگو قطعه (٤) تاریخ ذیل را انشاء نمود :

---

(۱)خافی خان، منتخب اللباب جلد ۲ ـ ص ۹۰۱، چنین‌معلوم‌میشود که این شخص همان غیرت خان است که در توره از قتل حسین علی خان امیر الامرا به قطب‌الملك حسن علی خان خبر داد.

(۲) آزاد بلگرامی ، در صفحه ۱۵۰ سروآزاد مینویسد که بیدل در سوم صفر ۱۱۳۳ هجری وفات یافت. این تاریخ صحیح نیست . قول خوشگو که تاریخ وفات بیدل را ٤ صفر گفته است. توسط نوشته ای در صفحه آخر نسخه قلمی رباعیات بیدل (ورق ۱۲۶) که بتاریخ نهم ربیع الاول سال ۱۱۳۳ هجری به پایان رسیده است تقویه میگردد. کاتب مذکور میگوید که هنگامیکه نسخه قلمی مذکور را مینوشت وفات بیدل بروز پنجشنبه چهار صفر ۱۱۳۳ هجری واقع گردید. راجع به این نوشته به ریو ضمیمه فهرست نسخه های قلمی فارسی در برتیش موزیم، ۲۱۲ الف ،مراجعه شود.

(۳)حسین قلی خان، نشتر عشق ، نسخه قلمی ورق ۲۰۶ ب در این تذکره نیز تاریخ وفات بیدل چهارم صفر ۱۳۲۰ هجری است.

(٤)خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٤. خوشگو در همین شماره مجله معارف وشماره جولائی ۱۹٤۲تاریخی را که خان آرزو انشاء نموده بود، چنین آورده :

«رفت بیدل از غم آباد فنا » (۱۱۳۳-٤٦-۱۱۷۹) وقطعه تاریخ عطا چنین بوده :

«عبدالقادر بیدل رفت»وماده تاریخ صنعت این بود : «ختم کلام » دو قطعهٔ تاریخ آخرالذکر از لحاظ عددصحت ندارند ومن موفق نشدم چیز بیشتری در باره آن ها پیدا کنم . قطعهٔ تاریخ آزاد بلگرامی که در صفحه ۱۵۳ «خزانه عامره» درج است، چنین بوده :

سرو سر کردهٔ ارباب سخن　　　از غم آباد جهان خرم رفت
گفت تاریخ وفاتش آزاد　　　میرزا بیدل از عالم رفت.

این قطعه تاریخ گرچه از لحاظ عدد صحیح است اما عیناً همان ماده تاریخی است که خوشگو انشاء نموده.معهذا قابل تذکر است که سفینه خوشگو در جمله ماخذ خزانه عامره که در سال ۱۱۷۱ هجری تصنیف گردیده شامل نمیباشد . به صفحات ۳ و ۷ آن رجوع گردد.

افسوس که بیدل از جهان روی نهفت　　　و آن جوهر پاك در تهٔ خاك بخفت
خوشگو چو زعقل کــرد تاریخ سوال　　　از عالم رفت میرزا بیدل گفت

[افسوس ـ بیدل چهره خودرا ازین جهان پنهان نمود ـ
و آن جوهر پاك درزیر خاك پنهان گردید .
چون خوشگو تاریخ آن را از عقل پرسید ـ
گفت : « ازعالم رفت میرزا بیدل ».]

وقتیکه جسد بیروح بیدل را از بسترش بر داشتند آخرین اشعارش (۱) که عبارت از یك رباعی و یك غزل بود و بخط خود وی نوشته شده بود ، از زیر بالینش بدست آمد . رباعی این است :

بیدل کلف سیاه پوشی نشوی　　　تشویش گلوی نوحه کوشی نشوی
بر خاك بمیر و همچنان رو برباد　　　مرگ‌ست سبك‌است بار دوشی نشوی

[ای بیدل برای نوحه‌خوان داغ‌سیاهی نشوی ـ و برای گلوی وی سبب زحمتی نـگردی .
درخاك بمیر و همانطور به‌ذریعهٔ باد ازمیان رو ـ مرگ‌ست سبك است بار دوشی کسی نشوی .]

چه‌حس عالی و نجیبی! غزل وی مشتمل بر یازده بیت بود. درذیل تنــها مطــلع آن ذکر میگردد :

به‌شبنمی صبح این گلستان فشاند جوش غبار خــود را
عرق چوسیلاب ازجبین رفت و مانـکردیم کار خود را

[صبحگاه این گلستان جوش‌غبار خویش‌را به‌شکل شبنم فرونشاند ـ ولی ما با آنـکه‌عرق مانند سیلاب ازجبین ما فروریخت وظیفهٔ خودرا انجام‌ندادیم.]

---

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص‌ص ۳۷۳ ـ ۳۷٤ .

قافیهٔ مجلل غزل، مهارت کاملی که در استعمال اصطلاحات و عبارات بکار رفته و عمق حقایقی که اظهار گردیده، خصوصاً اهمیتی که در آن به انکشاف و تربیهٔ نفس (۱) داده شده است به اثبات میرساند که نیروی ذهنی فوق العادهٔ بیدل تا آخرین لمحات حیاتش بصورت صحیح فعال بوده.

خوشگو می نویسد که بروز سوم (۲) پس از وفات بیدل کاغذی را که در آن رباعی و غزل فوق الذکر نوشته شده بود بچشم خود در دست میرزا محمد سعید پسر میرزا عبادالله مشاهده کرده است.

مدتها پس از وفات بیدل از طرف شاگردان وی وسایر شعرای شاه جهان آباد سالگرهٔ وفاتش برگزار می گردید. خان آرزو که خود را از جملهٔ شاگردانش می پنداشت و در هر سالگره با مردم مصاحبهٔ (۳) خصوصی بعمل می آورد چهارم صفر (٤) را تاریخ این سالگره ها ذکر کرده است. اما درگاه قلی خان یکی از معاونین نظام الملک آصف جاه که در سال ۱۱۵۱ هجری در اثنای حملهٔ نادرشاه بدهلی (٥) آمد می گوید که عرس بیدل بروز سوم صفر (٦) برگزار میگردید.

---

(۱) ابیات ذیل از غزل مذکور مطالعه گردد:

به خویش گرچشم می کشودی چوموج دریا گره نبودی چه سحر کرد آرزوی گوهر که غنچه کردی بهارخودرا

توشخص آزاد پرفشانی قیامت است اینکه غنچه مانی فزود خود داریت برنگی که سنگ کردی شرارخودرا

[گر بخود چشم وامیکردی، مانند موج بحر گره نمی‌بودی.

آرزویت برای مبدل شدن به گوهر چنان بود که بهارت را به غنچه تبدیل نمودی.

توآزاد هستی افسوس بحالت اگر غنچه باقی مانی.

خودداری‌ات به طریقی افزایش یافت که شرارت‌را به سنگ مبدل ساختی.]

(۲) خوشگودر معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷۳.

(۳) درگاه قلی خان، موقع ص‌ص ٤٤-٤٥.

(٤) خان آرزو، مجمع النفایس نسخه قلمی ور ق٥٦.

(٥) درگاه قلی خان، مرقع، آزاد بلگرامی، ص ۲۱۲۳.

(٦) در گاه قلی خان، مرقع ص‌ص. ۱۰-۱۱.

ولی چون خان آرزو خود از کسانی بود که عرس می گرفت و تاریخ وفات بیدل نیز چهارم صفر بوده است نمیتوانم بقول درگاه قلی خان موافقه کنم . معهذا چون شعرای دارالسلطنه به عرس اهمیت زیادر اقائل بودند ممکن است که فعالیتهای مقدماتی بروز سوم صفر آغاز و عرس بروز چارم برگزار می گردید .

در آن روز مردم(۱) چراغان برپا میکردند و به مساکین طعام میدادند. عصای سنگین بیدل که یك مرد قوی حتی بادودست آن را بمشکل برده میتوانست در کنار قبرش گذاشته میشد . کلیات را نیز درجوار آن می گذاشتند. کلیات با رباعی ذیل آغاز گردیده بود :

ای آیینهٔ طبع تو ارشاد پذیر	در کسب فوائد نه نمایی تقصیر
مجموعهٔ فکر ماصلای عام است	سیری کن و قسمت تسلی بر گیر

(طبیعت برای پذیرفتن ارشاد آماده است ، بنابرین در کسب فوائد کوتاهی مکن. مجموعهٔ افکار ما برای همه باز است. از میان آن سیر کن و خودرا خوشنود ساز .)

معنی یاب خان شاعر یکی از شاگردان ممتاز بیدل که پس از وفات شاعر به منسوبین وی معاونت میکرد سهم بارزی در برگذاری سالگره های وی می گرفت . محمد عطاءالله عطا شاگرد مقرب دیگر بیدل نیز شوق زیادی به عرس داشت . جمیع شاگردان و سایر شعرا دور قبر می نشستند و مراسم را باقرائت غزلی از کلیات بیدل افتتاح می نمودند. پس از آن معنی یاب خان شاعر که در بین شعرای شاه جهان آباد مقام برترین راداشت غزل خویش را قرائت میکرد و بعد از آن شعرای دیگر به ترتیب لیاقت و استعداد ادبی خویش از وی پیروی می نمودند . این بزم شاعرانه

(۱) خان آرزو ، مجمع النفایس ، نسخه قلمی ورق ٥٦٠ ، آزاد بلگرامی ، خزانهٔ عامره ، ص۱٥۳.
درگاه قلی خان ، مرقع ص ص ۱۰-۱۱-۴۲-٤٤-٥٤-خو شگو در معارف می وجولائی ۱۹٤۲ ص ۳۷٤ ؛ کاغذی که به خط خود مخلص نوشته شده نسخه قلمی ورق ۱ .

همیشه دلچسپ بود و تمام کسانیکه در آن اشتراک می ورزیدند از بادهٔ مسرت و نشاط سرشار میگردیدند. میرزا محمد سعید بسر یکی از عموزادگان بیدل جانشین روحانی (سجاده نشین) شاعر شمرده میشد. بنابرین وی برای پذیرایی مهمانان و چراغان در موقع عرس ترتیبات می گرفت. موصوف شاعر نبود اما از فروش معاجین وحبوب مختلفی که توسط بیدل اختراع گردیده بود ودر شاه جهان آباد بازار فروش آن ها گرم بود کسب معاش می نمود.

محمد عطاءالله عطا درسال ۱۱۳٦ هجری (۱۷۲۳ میلادی) وفات یافت. ولی معنی یاب خان شاعر تاسال ۱۱۵۷ هجری (۱) (۱۷٤٤ میلادی) زنده بود. هنوز دلایلی به تایید این حقیقت که پس از آن نیز سالگرهٔ وفات بیدل برگزار میگردید وجود دارد.

میرعبدالعلی عزلت یکی از شعرای سورت در بیستم جمادی الاول سال ۱۱٦٤ هجری (۲) بهشاهجهان آباد آمد ودر مراسم عرس اشتراک نمود. واضح است که موصوف قبل از چهارم صفر ۱۱٦۵ هجری نمیتوانست این کار را کند. بقول وی (۳) جمیع شعرای شاه جهان آباد در مراسم مذکور گرد آمده و برحسب معمول کلیات بیدل را آورده و آنرا درمحفل کشودند. عزلت خواست بداند که آیا بیدل از آمدن وی آگاه است. وی کلیات را کشود ومطلع ذیل را در صفحهٔ اول یافت:

چه مقدار خون درعدم خورده باشم　　　که بر خاکم آیی و من مرده باشم

[چقدر احساس اندوه ومحنت در جهان دیگر کرده باشم

که تو بر خاکم آیی ومن مرده باشم.]

حاضرین همه شاهد این کرامت بیدل بودند. واقعه هایی را که عزلت روایت

(۱) خوشگو در معارف جولائی ۱۹٤۲ ص ص ٤٤-٤٧.

(۲) آزاد بلگرامی، سروآزاد ص ۲۳٦.

(۳) آزاد بلگرامی، خزانهٔ عامره ص ۱۵۳.

کرده‌است آزاد بلگرامی در «خزانهٔ عامرهٔ» خویش که‌درسال ۱۱۷۱ نوشته‌شده بود(۱) ثبت کرده‌است و در بحث راجع به کلیات که‌بر مزار میرزا بیدل مانده شده بود اظهار می کند که‌وی یك نسخهٔ غزلیات را که در کلیات مذکور شامل بوده خرید(۲) از ینجا استنباط می گردد که‌مراسم عرس بیدل تاسال ۱۱۷۱هجری یعنی اقلاً تاسی و شش سال بعداز وفات وی نیز برگزارمگردید.

شاگردان بیدل یکی بعددیگر وفات نمودند .نمیدانیم وفات میرزامحمد سعید سجاده نشین (جانشین روحانی) بیدل به کدام تاریخ اتفاق‌افتاده.ولی یقیناً پس از وفات وی فعالیتهای مربوط به‌عرس اگرچه بکلی خاموش نگردیده‌بود، تااندازهٔ زیادی ضعیف شده بود. غلام همدانی مصحفی که‌تذکرهٔ‌عقدثریای خودرادرسال ۱۱۹۹ هجری(۳) تالیف نمود می‌نویسد که‌در آن‌وقت خانهٔ‌بیدل که‌درصحن حویلی آن قبر بیدل واقع بود کاملاً بحالت ویرانی بود(٤) از ینجا استنباط میگردد که سالها پیش ازین تاریخ برگزارشدن مراسم عرس بیدل خاموش گردیده بود . پس ازین در بارهٔ سالگره‌های وفات بیدل از کابل می شنویم، که‌درآ نجا حتی دوسال ۱۳۷۰ هجری (۱۹۵۱ میلادی) مراسم‌مذکور با تشریفات‌معمولی درخانهٔ هاشم شایق افندی استاد زبان دری در پوهنتون کابل برگزار گردید . وشعرا وفضلای برجسته از قبیل صوفی بیتاب ،خلیل‌الله‌خان‌خلیلی،دوکتورانس‌و سرور گویا در آن‌شرکت کرده‌بودند.(٥)

در اثر غفلت متمادی قبراین شاعر بزرگ ناپدید گردید . پیشترذکرنمودیم

(۱) آزاد بلگرامی ،خزانهٔ عامره ص۳. «خزانهٔ عامره» خود ماده تاریخ است.

(۲) آزاد بلگرامی ،خزانهٔ عامره ص ۱۵۳ .

(۳) مصحفی ،عقدثریا ،مقدمه.

(٤) در همانجا ص۱٦ .

(٥) مجلهٔ آریانا (کابل)ص۳.

که‌در پایان سدهٔ دوازدهم هجری خانهٔ بیدل بحالت‌ویرانی بود. چون کسی نبود که‌از قبر مراقبت کند شایددرطول سه ویا چهار عشرهٔ (۱)سدهٔ سیزدهم هجری دراثر خرابکاری های‌زمان ازمیان رفته‌باشد. مولینا حسین نظامی مصنف آثار متعددی در بارهٔ (۲)دهلی بمن نوشته‌است که‌چون «مرقع دهلی» مصنفهٔ‌درگاه قلی‌خان را به زبان اردو ترجمه می نمود در آن ذکر گردیده بود که قبر بیدل معلوم نیست‌و مولیناشاه‌سلیمان‌صاحب پهلواری پس ازخواندن‌ترجمهٔ‌مذکور بوی نوشت که قبر درمقابل «قلعهٔ قدیم» ودرمجاورت قبر حضرت‌ملك‌نورالدین یارپران‌واقع بوده است. مولینا بدانجا شتافت . اثری‌از قبر بجانمانده بود. ولی می گوید که محل آن‌راکشف نمود. پس‌از آن‌از نظام‌آن‌وقت آصف جاه هفتم در خواستی بعمل آمد و نظام مبلغ دوهزار کلدار ارسال‌نمود و قبر بایك‌لوحه سنگ مرمر ویك‌احاطهٔ کم‌ارتفاع ازخشت پخته مجدداً تعمیر گردید. کتیبهٔ آن‌چنین است:

مرقد میرزا عبدالقادر بیدل تاریخ‌وفات۳صفر ۱۱۳۳ هجری

[اس کی ضروری تعمیرو ترمیم اعلیحضرت پرنور آصف جاه سابع‌شهریار دکن کی تو جهات شاهانه‌سی ۱۳۵۹ هجری مین کرائی گئی]

[مرقد میرزا عبدالقادر بیدل تاریخ وفات ، سوم‌صفر ۱۱۳۳ هجری]

[تعمیر وترمیم ضروری‌درسال ۱۳۵۹ هجری قمری دراثرتوجهات - اعلیحضرت آصف جاه هفتم ،شهر دکن بعمل آمد.]

(۱)سیداحمد که راجع به به‌مزارات وعمارات دهلی دراواسط قرن سیزده هجری(۱۸٤۷ میلادی)نوشته است از قبرذکری نکرده است. به صفحه ۱٥٤ آثارالصنادید رجوع شود.

(۲)حسن‌نظامی، نامه وی نزد من موجود است ورق ۱.

تاریخ وفات طوریکه در کتیبهٔ مذکور منقور است غلط می باشد. باید چهارم صفر ۱۱۳۳ هجری باشد. علاوه بر آن طوریکه حسین قلی خان در «نشتر عشق» ذکر نموده است(۱) خانهٔ بیدل که شاعر پس از وفات خویش در آنجا دفن گردید، بر کنار رودخانهٔ جمنا واقع بود و بقول خوشگو (۲) درخارج دروازهٔ دهلی و دیوار شهر در محلهٔ کهیکریان قریب دروازهٔ گذر. بقرار این توصیف مستند قبر بیدل درجوار دروازهٔ دهلی واقع بود. اما «قلعهٔ قدیم» که در آنجان موالینا حسن نظامی محل قبر بیدل را در نزدیك قبر ملك نورالدین یارپران کشف کرده است بفاصلهٔ بیشتر (۳) از دو میل ازدروازهٔ دهلی واقع است. بدون شبهه رودخانهٔ جمنا زمانی از قریب قبر یارپران جریان(٤) داشت و قبر بیدل نیز در ساحل رودخانه واقع بود. اما این امر به تنها نمیتواند عامل قاطعی در تعیین موقعیت قبر بیدل گردد. علاوه بر آن قبر یار پران ونیز قبر ابابکر طوسی درمقابل آن از زمان شاهان خلجی به این طرف وجود داشته است (۵) ولی نه خوشگو و نه حسین قلی خان اشاره‌ای راجع به این دو قبر بسیار مهم یا قلعهٔ قدیم کرده اند. بنا برین اشاره به دروازه دهلی نشان میدهد که خانهٔ بیدل قریب تر به این موضع بوده تا به سه موضع تاریخی تقریباً متصل به همدیگر که در فوق ذکر گردید. بالاخره در « آثارالصنادید » سر سید احمد که در سال ۱۸٤۷ میلادی نوشته شده است و نیز در کتابهایی که بعداز آن تصنیف گردیده «غرابت نگار» «مزارات اولیای دهلی» و«واقعات دارالحکومهٔ دهلی» ذکری از قبر بیدل نرفته است. قابل توجه است که

(۱) حسین قلی خان، نشتر عشق، نسخهٔ قلمی.

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲.

(۳) سرسیداحمد، آثار الصنادید ص٤۷، عبدالحق، غرابت نگار ص۲۳.

(٤) بشیرالدین، واقعات دارالحکومهٔ دهلی، جلد ۲ ص ص ۶۲۳-۲٤.

(۵) محمدعالم شاه، مزارات اولیای دهلی ص ص ۱٤-۱۶.

کتاب آخر الذکر در این موضوع بصورت جامع بحث میکند وحتی از خرابه های(۱) دهلی نیز نام می برد. «آثار الصنا دید» نیز در ین زمینه بسیار مهم است. میرزا اسدالله‌خان غالب (۲) (۱۷۹۷ـ۱۸۶۹میلادی) که از پیروان (۳) ارادتمند بیدل بود تقریظی (٤) بر کتاب مذکور نوشته. اگر اثری از قبر بیدل درسال ۱۸٤۷میلادی وجود میداشت غالب حتماً از (سرسید احمدخان) درخواست می نمود تا از آن در کتاب خویش یاد کند.

بنابرین واضح است که در آن وقت (٥) قطعاً اثری از قبر بیدل بجا نمانده بود. نظر با این همه دلایل عقیدهٔ من این است که مولیناحسن نظامی بـه کشف محل اصلی قبر بیدل موفق نشده بود.

قبری که باوجود شکل غیر مشخص خود از طرف مولینا حسن نظـامی درسال ۱۹٤۱میلادی (مطابق ۱۳٥۹هجری) تشخیص شده نتوانست درسال ۱۸٤۷میلادی یعنی تقریباً یك قرن پیشتر بصورت بهتری قابل تشخیص بـود. اما میدانیم که غالب وسرسیداحمد حتی یك کلمه نیز راجع به بیدل در «آثار الصنادید» اظهار نکرده اند. بنابرین برای تعیین قبر بیدل تحقیق دقیق علمی درخود همان جای لازم است.

(۱) واقعات دارالحکومه دهلی ، جلد ۲ ، ص٦۲٥.

(۲) مهر ، غلام رسول ، غالب ص‌ص۱ـ۲٥٦.

(۳) گلشن‌بیخار ، در شپرینگر جلد ا ل ص ۲۲۸ ، مهر ، غلام رسول ، غالب ص۳۳٤ غالب خود چنین گفته است.:

طرز بیدل‌مین ریخته لـکنها — اسدالله خان قیامتهی

[ای اسدالله‌خان بسیار دشوار است به‌طرز بیدل غزل نوشت].

(٤) سرسیداحمد، آثار الصنادید، ص‌ص۱۲٥ـ۲۷ ، بیت‌ذیل غالب اشاره میکند که‌قبر بیدل حتی پیش از وقت وی(غالب) از میان رفته:

گرملی حضرت بیدل کاخط لوح مزار — اسدآیینه پرواز معانی مانگی

(٥) آثار الصنادید، ص ٥۱ دراین صفحه گویا سیداحمد دربارهٔ محلی که درآنجا منزل بیدل واقع بودسخن میزند. امااز منزل وقبروی ذکری بعمل نیامده است.

(٦) باید تذکر نمود که بعقیده درگاه‌قلی خان قبر در دهلی کهنه واقع است به‌درگاه قلی خان ،مرقع دهلی ص۱۰ مراجعه شود.

آثار

مقدمه :

پیشتر گفتیم که بیدل به محافظهٔ آثار خویش بسیار متوجه بود آنها را پیش از آنکه برای نسل آینده بجا گذارد باجواهرات و سنگ های قیمتی وزن کرده، صدقه داد و بدر گاه خدا وند التجا نمود تا آنها را محافظه کند. میدانیم کلیاتی که بدینطریق وزن گردیده بود سال ها بر مزار بیدل باقی مانده و در مراسم سالگره های وفاتش شعرای شاه جهان آباد آن را در جوار قبرش در میان گذاشته و اشعار آن را قرائت میکردند. ولی معلوم نیست که پس از آن از سر کلیات مذکور چه گذشت و آیا امروز در جهان وجود دارد یا نه ؟ علاوه بر آن هنوز از وفات بیدل در سال ۱۷۲۰ میلادی (مطابق ۱۱۳۳ هجری) مدت زیاد نگذشته بود که حکومت امپراتوری مغول در دهلی با انقلابات (۱) و تغییرات متعددی دچار شد. تا بالاخره در سال ۱۸۵۷ میلادی منقرض گردید. چون برای مدت بیشتر از یك قرن اوضاع دهلی بکلی غیر مستقر بود، چنین معلوم میشود که قسمت بیشتر نسخه های دست نویس آثار بیدل یا از میان رفته اند یا به استثنای عدهٔ قلیلی از آن ها، به کشورهای مختلف اروپا مخصوصاً انگلستان پا کشیده اند. خوش بختانه شهرت بیدل در زمان حیاتش از سرحدات شمال مغرب نیم قارهٔ هند عبور کرده بود و نسخه های دست نویس آثارش به بخارا وشهر سبز رسید ودر

(۱) در اینجا به حملات نادرشاه و احمدشاه، شورش های روهیله ها و مرهته ها و فتوحات برطانوی ها اشاره گردیده.

آنجا کاتبان از نسخه های مذکور رونویس بیشتر برداشته ودر انتشار آن‌ها سهم گرفتند. این امر واضح می‌سازد که تقریباً جمیع نسخه‌های دست‌نویس کلیات بیدل که در کابل موجود(۱) است از همین دوشهر آسیای مرکزی به آنجا رفته است. از ینجا برمی‌آید که التجا ودعای بیدل برای محافظه آثارش به قبول رسیده بود. ولو نسخهٔ اصلی که تحت هدایت و مراقبت خودوی نوشته‌شده بود مفقود به‌نظر میرسد.

مطالعهٔ فهرست های مطبوع دربیان نسخه های دست نویس دری که در کتابخانه های مختلف جهان موجود است حقایق بسیار مهمی را در بارهٔ آثار بیدل روشن می سازد. بعضی از نسخه های آثارشا عر درزمان حیاتش و برخی چند سال بعد ازوفاتش نوشته شده. یک نسخهٔ قلمی از رباعیات بیدل در کتابخانهٔ بانکیپور(۲) موجود است که درسال ۱۱۱۸ هجری (۱۷۰۶ - ۷میلادی) یعنی سیزده‌سال پیش ازوفات بیدل نوشته شده بود و تصور میرود که بخط خود شاعر است این کتابخانه نسخهٔ قیمتدار (۳) دیگری از رباعیات بیدل را نیز دارد که یازده‌سال قبل ازوفاتش یعنی درسال ۱۱۲۲ هجری نوشته‌شده است. اما مکمل ترین(٤) مجموعهٔ رباعیات بیدل که حاوی تقریباً ۳۵۰۰ رباعی به ترتیب الفبا ودارای تاریخ ۱۷ محرم سال ۱۱۲۶ هجری (۲فبروری ۱۷۱٤ میلادی)

---

(۱) مثلاً کلیات موزیم کابل نمبر ۳۳ که حاوی رقعات، محیط اعظم، فوائد خوشی، گدری‌نامه، سرمهٔ اعتبار، بهارستان جنون، هجوم حیرت، نغمهٔ وحدت، عرفان وطلسم‌حیرت می‌باشد درسال ۱۲۳۶ هجری بقلم ملا عبدالخالق در بخارا نوشته شده است و کلیات نمبر ۲۰۲ که حاوی غزلیات، رباعیات، ترجیع‌بند، قصاید، قطعات مخمسات، رسالهٔ کیمیا، تعریف فیل، شمشیر واسپ است، در سال ۱۱٤۷ هجری(۱۷۳٤ میلادی) بقلم خواجه محمدیونس درشهر سبز نوشته شده است .

(۲) فهرست نسخه ای قلمی فارسی کتابخانه بانکی پور نمبر ۳۸٦.

(۳) در همانجا نمبر ۳۸۵.

(٤) فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانه اندیا آفیس، نسخه قلمی نمبر ۱٦۸۱.

است در کتابخانه اندیا آفیس موجود است . معهذا قابل تذکر است که در بریتیش موزیم لندن مجموعه ای از رباعیات بیدل وجود دارد که کاتب در زمان حیات بیدل به استنساخ آن شروع نموده (۱) و آن را در نهم ربیع الاول سال ۱۱۳۳ هجری (۸ جنوری ۱۷۲۱) یعنی یکماه و چهار روز بعد از وفات شاعر به پایان رسانیده است . اتفاقاً در صفحهٔ ۱۲۶ مهری از کاتب وجود دارد که روز سه شنبه چهارم صفر ۱۱۳۳ هجری (٤ دسامبر ۱۷۲۰) را بحیث تاریخ وفات بیدل نشان میدهد .

از قدیم ترین نسخه های دست نویس سایر آثار مستقل بیدل مثنوی «عرفان» و اثر منثور «نکات» که بالترتیب حاوی تاریخ های ۱۱۹۸ هجری (۱۷۱۵ ـ ۱٦ میلادی) ۱۱٥٤ هجری (۱۷٤۱ ـ ۲ میلادی) اند ، در بریتیش موزیم (۲) پیدا شده است «طلسم حیرت» که در سال ۱۱۸۸ هجری (۱۷۷٤ ـ ٥ میلادی) استنساخ گردیده است در کتابخانهٔ (۳) پوهنتون ایدنبره موجود است . و «طور معرفت» که در سال ۱۱۹۱ هجری (۱۷۷۷ ـ ۸ میلادی) استنساخ گردیده ، در کتابخانهٔ اندیا آفیس (٤) حفظ گردیده است . در کابل یك نسخهٔ قلمی قیمتدار مثنوی « محیط اعظم » را نزد هاشم شایق افندی (٥) استاد پوهنتون کابل دیدم . این نسخه در سال ۱۱۳٤ هجری (۱۷۲۱ ـ ۲ میلادی) محض یك سال پس از وفات بیدل بخط محمدوارث بن محمد باقر صدیقی نوشته شده است . دو نسخهٔ این مثنوی که هر یك در سال ۱۱٦۱ هجری (۱۷٤۸ میلادی) نوشته شده و از دیگر نسخه های معلوم

(۱) فهرست نسخه های قلمی فارسی برتیش موزیم ـ ضمیمه ورق ۲۱۲ الف .
(۲) در همانجا ورق های ۷۰۷ الف و ۷٤٦.ب.
(۳) فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانه پوهنتون ایدنبره نمبر ۳۱۷.
(٤) فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانه اندیا آفیس شماره ۱٦۸٦ .
(٥) مجلهٔ آریانا ، کابل ، شماره ماه دلو ۱۳۲۹ هجری ص ص ٦ ـ ۱۱.

قدیمترین اندر کتابخانهٔ پوهنتون ریدنبره و کتابخانهٔ اندیا آفیس(۱) پیدا گردیده.

این آثار مستقل را که بصورت جداگانه پیداشده است کنار گذاشته و به دیوان یا کلیات بیدل بر میگردیم. نخستین نسخهٔ آن در اواخر سدهٔ یازدهم هجری تهیه گردیده بود. شاید یك نسخهٔ این دیوان که حاوی تاریخ ۱۰۹۲ هجری است (یك نسخهٔ آن که حاوی دستخط بیدل بودنز دانندرام مخلص باقی ماند) در کتابخانه حبیب گنج(۲) پیدا شده است. این دیوان محض دارای ۵۳۴۶ بیت است و نمونه های هر نوع شعر در آن وجوددارد. نسخهٔ (۳) دیگری از دیوان قدیم یانخست شاعر که مشتمل بر مقدمه، غزلیات، قصاید و رباعیات است در کتابخانهٔ اند یا آفیس پیدا شده. این نسخه در پانزدهم ذوالقعده سال ۱۱۰۶ هجری (۱۳ می ۱۶۹۵) به پایان رسیده. معلوم نیست که آیا این دو نسخهٔ دیوان قدیم بهم مطابقت دارند یانه. در کتابخانهٔ بانکیپور کلیات (٤) بیدل در دو جلدوجود دارد که محض یك یادو سال بعداز وفات شاعر نوشته شده است. طوریکه می گویند کلیات مذکور برجمیع آثار منثور و منظوم میرزا عبدالقادر بیدل مشتمل می باشد و محتویات آن ازین قرار است:

جلد اول: چهارعنصر، رقعات، مقدمه بردیوان قدیم، قصاید، قطعات، رباعیات، تنبیه المهوسین، رباعیات هجویه وغزلیات.

جلددوم: رباعیات، طور معرفت، محیط اعظم، طلسم حیرت وعرفان.

---

(۱) فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانه پوهنتون ریدنبره شماره ۳۱٤.
فهرست نسخه های قلمی کتابخانه اندیا آفیس شماره ۱۶۸۲.

(۲) معارف شماره جنوری ۱۹۳٤.

(۳) فهرست نسخه‌های قلمی کتابخانه اندیا آفیس شماره ۱۶۷۶.

(٤) فهرست نسخه های قلمی کتابخانه بانکیپور شماره ۳۸۱۵.

اما اگر قدامت تاریخی دیوان بانکیپور کنار گذاشته شود بعد بدیوان معتبر و نهایت مزین (۱) کابل که بخط محمد قاسم بن ملا شفیع الله درسال ۱۲۴۷ هجری (۱۸۳۱ـ۲میلادی) نوشته شده است اهمیت مساوی را قائل میشویم. زیرا اگرچه این دیوان حاوی تنبیه المهوسین وطور معرفت نیست، ولی دارای نکات واشارات بیدل می باشد که دیوان بانکیپور از آن عاری است.

اما نباید تصور نمود که از آمیختن هردو دیوان جمیع آثار منظوم و منثور بیدل بدست می آید. هنوز بسیار چیز ها کمبود است. از مثنوی «گل زرد» که بیدل راجع به آن به نواب شکر الله خان نوشته بود(۲) نام برده نشده ومتأسفانه جمیع فهرست ها در بارهٔ آن سکوت اختیار کرده اند. علاوه بر آن دیوان کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب دارای بیست و نه مخمس بیدل است که در دیوان های فوق الذکر یافت نمی شود.

ولی دیوان پوهنتون پنجاب نیز از مخمساتیکه مطلع آن ها مصرع های ذیل اند عاری است:

این خیره سری چند که نی حال و نه قال اند

الصلای سرخوشان جام اقبال و طرب

ای عدم تا هستیت هنگامهٔ نیرنگها

من این سه مخمس را در دیوان کتابخانهٔ معارف کابل که درسال ۱۳۰۹ هجری (۱۸۹۱ـ۲ میلادی) بقلم غلام حسین کابلی نوشته شده است دیده ام(۳) با این وصف

(۱) کلیات موزیم کابل شماره. ۵۲.

(۲) بیدل نوشته است که ۱۵۰ بیت مثنوی مذکور را انشاء کرده. بعقیده من این مثنوی ازطرف خودش در طور معرفت داخل گردیده. نظریه من متکی برمصرع ذیل است که در مثنوی طور معرفت یافت میشود:

گل زردم گل زردم گل زرد

(۳) کتابخانهٔ معارف کابل، نسخه نمبر ۹ـ۵۰٤ ورقهای ۱۰۳۱ و ۱۰٤۲ و ۱۰۸۸.

تعداد مخمسات به ۳۲ بالغ میگردد. اما زمانیکه در کابل بودم استاد هاشم شایق افندی بمن گفت که وی مخمسات را ٤٥ شمار کرده است. دیوان کتابخانهٔ معارف (۱) حاوی مواد اضافگی بیشتری است و دارای یك ترکیب بند، ترجیع بند، معماها و اشعاری در ستایش فیل، اسپ، معشوقه، شمشیر و شب برات می باشد. خوشگو (۲) و مصنف (۳) «گل رعنا» هر دو تقریباً تمام این ها را در آثار بیدل شامل دانسته اند. علاوه بر آن در دیوان کابل ٦٥ بیت که به زبان ترکی (٤) از طرف بیدل انشأ گردیده شامل میباشد. در اینجا تنها یك بیت از قصیده را ذکر میکنیم :

ای تخت تیموری اوررانا در
بوجمله غاحا فظ اوردی قادر

ما از شنیدن این حقیقت نباید تعجب کنیم، زیرا میدانیم که بیدل با زبان ترکی آشنا بوده. (٥) و نیز خوشگو از یك بیاض که توسط میرزا بیدل تالیف گردیده و از طرف دوکتور ریو در فهرست برتیش موزیم لندن وصف (٦) شده است یادمیکند (۷) علاوه

---

(۱) مشتمل است براوراق حمد ونعت و مناقب وترکیب بند، نکات اوراق درتعریف فیل، اوراق حکایت در علم کیمیا، اوراق درتعریف دهان وکلام معشوق وتعریف اسپ، اوراق ترجیع بند، اوراق در تعریف شمشیر، اوراق غزلیات، اوراق قصیده اخروی، اوراق تاریخ تولد وغزل ورباعی بی نقط، اوراق رباعیات، اوراق در صفت شب برات وعمارت وتاریخ وقطعات واوراق معما وچستان، رباعیات، تهنیت، تعزیت ومخمسات ورباعیات.

(۲) خوشگودر معارف می ۱۹٤۲ صص ۳۷٤-۳۷٦.

(۳) فهرست نسخه های قلمی کتابخانه بانکیپور شماره ۳۸۱.

(٥) کتابخانه معارف، نسخه قلمی نمبر ۹-٤٠٥ ص ۱۰۰۱.

(٤) در صفحه ٤٤ همین کتاب.

(٦) ریو، فهرست برتیش موزیم ور « ۷۳۷ الف -ب.

(۷) خوشگودر معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٦.

بر آن بیدل خود از اثر دیگری راجع به رمل که بنام «تالیف الاحکام» (۱) یادشده ذکر میکند. اماهیچ یك از تذکره نویسان در بارهٔ این اثر حرفی نزده اند، گرچه خوشگو اظهار نموده (۲) که شاعردراین فن مهارت داشت. معلوم میشود که این اثر نیزمانند مثنوی «گل زرد» مفقود گردیده است. بالاخره خوشگو (۳) و مصنف «گل رعنا» می گویند که بیدل تقریباً ۹۹۰۰۰ بیت انشأ کرده است، و مثنوی «محیط اعظم» وی حاوی ۲۰۰۰ بیت است. امادر کتابخانهٔ پوهنتون ریدنبره دو نسخهٔ دست نویس این مثنوی است و یکی از آن نسبت بدیگرطویلتر (٤) می باشد. در کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب (٥) دو نسخه از مثنوی مذکور وجود دارد که هریك از آن ها حاوی تقریباً ٦۰۰۰ بیت است. و نسخه ای که آن را در کابل نزد هاشم شایق افندی دیدم نیز مشتمل برهمین تعداد بیت بود. پس واضح است که آثار بیدل در سراسر جهان پراگنده می باشد. و هیچ نسخه ای از کلیات او حاوی جمیع آثار منظوم ومنثورش نیست.

برای شیفتگان شاعر بزرگ زبان اردو اسدالله خان غالب اهمیت خاص داشته که در کتابخانه پوهنتون پنجاب تصادفاً نسخه ای (٦) از مثنوی های «طور معرفت» و «محیط اعظم» بیدل وجوددارد که مدتی نزدغالب بوده. درصفحهٔ اول «طور معرفت» بالای مهرغالب بیت ذیل باخط زیبای خود وی دیده میشود:

---

(۱) کلیات صفدری-مقدمه رقعات ص۱

(۲) ص ۱۰۵ همین کتاب

(۳) نوشته های شماره ٤، وشماره صفحه ۱۲۰ همین کتاب.

(٤) فهرست نسخه های قلمی پوهنتون ریدنبره.

(٥) کتابخانه پوهنتون پنجاب نسخه های قلمی ۱٥۲٤-۱٥۲٦.

(٦) در همانجا نسخه قلمی نمبر ۱٥۲٦، خواجه عبادالله اختر نیز در کتاب «بیدل» خویش همین بیت غالب را ذکر میکند، اما چرنوی تمام چیز هایی را که به این بیت تعلق دارد از نویسنده این اثر گرفته است ماخذ اصلی آن دراینجا داده شده است.

از ین صحیفه بنوعی ظهور معرفت است	که ذره ذره چراغان طور معرفت است

[ازین رساله بطوری معرفت تصوفی افشاء گردیده که:
هر ذره مانند کوه سینایی معرفت (طور معرفت) چراغان است .]

همچنان مثنوی محیط اعظم حاوی بیت ذیل می باشد :

هر حبابی را که موجش گل کند جام جم است
آب حیوان آب جویی از محیط اعظم است

[هر حبابی که از موج بلند میشود جام جمشید است و
آب حیات محض جویی از محیط اعظم (اوقیانوس بزرگ) می باشد.]

مهر حامل تاریخ ۱۲۳۱ هجری (۱۸۱۵-۶ میلادی) است .

همینقدر راجع به نسخه های دست نویس کافی است. اکنون از آثار مطبوع بیدل سخن میرانیم. تا جاییکه توانسته ام کشف کنم، « رقعات » بصورت تحشی شده در سال ۱۲۶۰ هجری (۱۸٤٤-۵ میلادی) درمطبعهٔ حسنی، لکنهو، در سال ۱۲۹۲ هجری (۱۸۷۵-۷٦ میلادی) در مطبعهٔ نول کشور و در مطبعهٔ احمدی، شاه دره، (میروت) بطبع رسیده است. چهار عنصر وی نیز در سال ۱۲۷۸ هجری (۱۸٦۱ - ۲ میلادی) در مطبعهٔ آخرالذکر طبع گردیده . داکتر ایته می گوید (۱) که دیوان قدیم یانخستین بیدل بارقعات و نکات وچهار عنصر درسال ۱۲۸۷ هجری (۱۸۷۰- ۱ میلادی) در لکنهو بنام «کلیات بیدل» لیتوگرافی گردید . شاید این کلیات در مطبعهٔ نول کشور در سال ۱۲۹۲ هجری (۱۸۷۵-٦ میلادی) دوباره بطبع رسیده باشد ، زیرا حاوی جمیع آثار منظوم و منثور بیدل است که ایته ذکر نموده. غزلیات درسال ۱۱۷۰ هجری (۱۷۵٦-۷ میلادی) در شاه دره (میروت) درسال ۱۹۱٤ میلادی در مطبعهٔ نول کشور در سال ۱۳۳۰

(۱) اینهمه ، فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانه اندیاآفیس شماره ۱٦۷٦.

هجری (۱۹۱۲ میلادی) در تاشکند و در سال ۱۳۳۳ هجری (۱۹۱۵ میلادی) در لاهور طبع گردید. دو طبع آخر الذکر باهم اختلافی ندارند. وعلاوه بر غزلیات، قصاید، ورباعیات نیز در آن ها شامل است. طبع شاه دره محض حاوی غزلیات است درحالیکه طبع نول کشور علاوه برغزلیات نکات ویك تعداد رباعیات را احتوا نموده. وطوریکه می گویند اصلاً بشکل نسخهٔ دست نویس توسط یك نفر بازرگان ازبخارا، آورده شده است. کلیه دیوان هاییکه در اینجا ذکر گردید محض حاوی غزل های منتخب بیدل اند. در کلیات نیزاکثر آثار مهم شامل نیست. بنابرین می خواهم دراینجا ازطبع بسیارمهم آثار بیدل مفصلاً بحث کنم: زمانی دونفر تاجر (۱) بنام مختارشاه وملاعبدالحکیم ازمرغینان (۲) (یك شهر معروف درنزد یك فرغانه واقع ماوراء النهر) به بمبئی آمده نسخهٔ دست نویس بی نظیری از کلیات بیدل را با خود آوردند. ایشان ازملانورالدین مالك مطبعهٔ صفدری بمبئی خواهش کردند تا کلیات را به طبع رسانند. ملانورالدین باحرارت واشتیاقی که به ندرت ازناشرها مشاهده می شود به اقدامات لازمه شروع نمود.

وی آثار بیدل را ازهر دیاری که میسر میشد جمع نمود. فضلای برجستهٔ زبان دری جهة مقابلهٔ نسخه های خطی وتصحیح پروف آن گماشته شدند. سیدعلی خان خطاط که کار رونویسی به عهده وی بود خط نستعلیق زیبایی داشت. کلیات

(۱) دیوان بیدل بمع نکات، طبع نول کشور ص ۲۵۸.

(۲) کلیات صفدری، یك صفحه قبل از صفحه آخر قطعات.

درسال ۱۲۹۹ هجری (۱۸۸۱-۲ میلادی) از طبع بر آمد . وطوریکه ادعا گردیده واقعاً «نظیرش معدوم ومثالش موهوم» بود . اماراجع به اینکه اقدام طبع کلیات یك تشبث تجارتی بود یانه چیزی نمیتوان گفت ولی ازاین حقیقت نمیتوان انکار نمود که ناشرها خدمت بزرگی رابه ادبیات دری انجام داد ند . ابعاد کلیات سیزده ونیم درده انچ بوده ودر هرصفحه چهارستون برای اشعار تخصیص داده شده است تعداد اعظم بیت ها یکه در یك صفحه گنجا بنده شده ۶۰ ر۷۳ در چهار ستون و۱۳ درحاشیهٔ آن است وتعداد صفحات ۱۰۳۲ می باشد . بنا بر ین کلیات کمتر از ۷۰۰۰۰ بیت ندارد . دیگر کلیات معلوم بیدل خواه مطبوع وخواه قلمی به این تعداد بیت ندارد . علاوه بران به استثنای «گل زرد»، «تالیف الاحکام»، «مخمسات»، «اشعاردروصف فیل» وغیره اشعارترکی و بیاض (۱) متباقی آثار بیدل همه دراین کلیات شامل اند . ونیز بمن ثابت گردید که مثنوی «محیط اعظم» محض ۲۰۰۰ بیت دارد نه ۶۰۰۰ طوریکه دربعضی ازنسخه های دست نویس مثنوی مذکور به مشاهده رسیده است (۲) تعداد غزلیات وقطعات نیز کم است . با وجود این کاهش ها طوریکه اظهار نمودیم این کلیات نسبت به دیگر کلیات های بیدل بمراتب بهتراست .

در پایان کلیات شرح حال مختصرشاعر ذکر شده است . درآنجا آمده که بیدل به قبیلهٔ دارلاس مغول تعلق داشت ودرعظیم آباد پتنه متولد گردیده . تفصیلات دیگر تحقیقات ما را تایید میکند . تقریظی کوتاه اما مفید دیگر برمی گردیم درباره شعر بیدل نیز درآن وجود دارد . اینك به دیوان قیمتدار که به امرا میرحبیب الله خان درسال ۱۳۳٤ هجری قمری (۱۹۱٦ میلادی)

---

(۱) شاید دواثر اول الذکر مفقود گردیده وتاجاییکه من میدانم هیچ یك از کلیات هاحاوی تمام مخمسات نیست .راجع به متباقی همین بیانات مقدماتی معلومات زیاد میدهد.

(۲) ص ص ۱۲۱ و ۱۲۲ همین کتاب .

در کابل به دقت تمام برسم الخط عربی طبع شده است. دیوان مذکور محض حاوی غزل ها بوده ۱۳ در ۱۹ انچ و دارای ۲۳۲ صفحه است. و هر صفحه ٤ ستون دارد ولی درمورد غزل هاییکه وزن طویل دارند تعداد ستون های مذکور دو است. تعداد اوسط بیتها دریك صفحه تقریباً ۸۲ است. بنابرین دیوان مذکور تقریباً ۲۰۰۰۰ بیت دارد. اما غزل های آن محض تاردیف «دال» رسیده است. پس دیوان مذکور ناتمام می باشد وشاید علت آن مرگ غیرمترقب واسفناك حبیب الله خان بوده است. معهذا این دیوان یك طبع قیمتدار است. خصوصیات آن قرارذیل است:

۱- دیوان به ترتیب الفباطبع گردیده وحرف مطلع وحرف آخر هر غزل درنظر گرفته شده است بنابراین پیدا کردن غزلی که حرف اول آن معلوم باشد بسیار آسان است.

۲- دراین دیوان تعداد غزل های هرردیف بیشتر از تعدادغزلهای دیوانهای دیگر است. مثلاً «در کلیات صفدری» درتحت ردیف الف ۲۰٤ غزل ذکر است، در حالیکه دراین دیوان تعدادآن ها به ۳۳۵ بالغ میگردد.

۳- تعداد ابیات غزلهای هرردیف این دیوان نظر به دیوان های دیگر بیشتر است. مثلاً غزلی را که مطلع آن مصرع ذیل است در نظر می گیریم:

زهی نظاره را ازجلوهٔ حسن توزیورها

کلیات صفدری و دیوان لاهور هریك دراین غزل هفت بیت، دیوان نول کشور یازده بیت و دیوال کابل پانزده بیت دارد.

٤- درمورد چندین غزلی که درعین وزن وقافیه انشأ گردیده درسایر دیوان ها مصرع های یك غزل دیگر داخل شده، امادر دیوان کابل چنین چیزی بمشاهده نمیرسد. در کلیات صفدری سه غزل دروزن وقافیه ذیل وجود دارد:

زهی نظاره راازجلوهٔ حسن توزیورها

دوغزل اول دارای عین مطلع اند وغزل دوم وسوم دارای عین مقطع می باشد . علاوه برآن چندین بیت دیگر درهرسه غزل تکرار گردیده‌است. دیوان کابل نیزدارای سه غزل است. ولی ازین عیب بکلی مبرااست .

۵- غزل‌هاییکه‌درعین قافیه ووزن انشأ گردیده ، تعدادآنهادر دیوان کابل نظر بدیوان‌های دیگرزیادتر است این دیوان درسه غزل فوق الذکر ۴۳ بیت دارد در حالیکه تعدادبیت های مذکوردر کلیات صفدری به ۳۳ بالغ میگردد .

۶- مصرع های ابیات‌دربعضی موارد حتی در کلیات صفدری تبدیل گردیده وبنابرین ابیات معنی‌اصلی‌خودراازدست‌داده اما دردیوان کابل ازین عیب نیز جلوگیری شده است .

ابیات ذیل ازهردودیوان بایکدیگرمقایسه گردد :

کلیات صفدری :

نیست ممکن رنگ رابا بوی گل آمیختن
کمتر افتد نرمی پستان زن نازاده را
سازخست نیست بیدل بی درشتیهای طبع
کم رسد گرد کدورت دامن آلوده را

دیوان کابل:

نیست ممکن رنگ رابابوی گل آمیختن
کم رسدگردکدورت دامن آلوده را
سازخست نیست بیدل بی در شتیهای طبع
کمترافتد نرمی پستان زن نازاده را

۷- بالاخره دردیوان کابل غالباً ابیات بشکل‌صحیح ترنوشته شده ابیات ذیل ازهردودیوان باهم مقایسه گردد :

کلیات صفدری :

سر سودایی مارا غـم دستار کی باشد
که همچون غنچه از بویت بطوفان میرود سرها

دیوان کابل :

سر سودایی مارا غـم دستار کی پیچد
که همچون غنچه از بویت بطوفان میرود سرها

هر کس به مناسب بودن کلمهٔ «پیچد» در دیوان کابل موافقه خواهد داشت .

بدون اینکه ارزش کلیات صفدری را کم ساخته باشم به این عقیده هستم که دیوان کابل عالی ترین طبع غزل های بیدل است. ولی متأسفانه طوفان سیاسی مانع گردید که این کار به انجام برسد .

درفوق راجع به نسخه های خطی ودیوان های مطبوع بیدل مفصلاً سخن زدیم. اکنون مناسب است تمام آثار او را یکجا ذکر کنیم. بغیر از دو رساله «گل زرد» و «تالیف الاحکام» که مفقود به نظر میرسند آثار منظوم بیدل مشتمل است (۱) بر :

---

(۱) درفهرست کتابخانه اندیا آفیس در جمله کتب فارسی اثری از بیدل بنام (ترگستان) ذکر گردیده . این اثر حکایات را مایانا است که از طرف بیدل دیگری برشته نظم در آ ورده شده و درسال ۱۸۷۵ میلادی در لکنهو لیتوگرافی شده است . در فهرست کتب مطبوع فارسی در برتیش موزیم، ادواردز راجع به اثری بنام «کتاب مستطاب تحفة الذاکرین بیدل که در سال (۱۸۶۳-۶٤) در طهران درسه جلد بطبع سنگی نشرشده است سخن میزند. این کتاب تاریخ راجع به حضرت حسین وسایر اهل بیت حضرت پیغمبر بوده ومصوراست. محمد حسین آزاد نیز در نگارستان فارسی از کتاب مشابهی بنام «مجالس بیدل» ذکرکرده است. ولی من تصور نمیکنم که بیدل چنین کتبی نوشته باشد . دوکتور ایته نیز از منظومه های دیگر تصوفی بیدل که عنوانی نداشته وحاکی از عشق وعاشق ومعشوق در بحر رمل اند ذکر میکند. من نیز چنین یک منظومه را که حاکی از عین موضوعات است در کابل مشاهده کردم . این منظومه در قسمت های آخر کلیات بیدل نوشته شده اما در بحر هزج نویسنده آن منیر نام دارد وازین سبب نظم مذکور بنام رساله منیری ذکرشده راجع به مثنوی‌ایکه ایته ذکر نموده چیزی قطعی گفته نمیتوانیم زیرا مثنوی مذکور از نظرمن نگذشته است به ماخذ ذیل مراجعه شود:

فهرست کتابخانه اندیا آفیس، جلد ۲ بخش ٦ ، کتب فارسی، ادواردز ، فهرست کتب مطبوع فارسی دربرتیش موزیم ص ١٤، آزاد ، محمد حسین ، نگارستان فارسی ص ۱۸۰ ،ایته، فهرست نسخه های قلمی فارسی در کتابخانه اندیا آفیس نمبر ۱٦٥٦ ، کلیات بیدل در کتابخانه معارف، بقلم میرزا محمدعزیز پسرمحمد امین استنساخ گردیده.

۱) غزلیات ۲) ترکیب بند ۳) ترجیع بند ٤) طلسم حیرت ٥) محیط اعظم ٦) طور معرفت ۷) عرفان ۸) تنبیه المهوسین ۹) اشارات و حکایات ۱۰) قصاید ۱۱) قطعات ۱۲) رباعیات ۱۳) مخمسات ۱٤) اشعار در وصف فیل اسپ ـ معشوق ـ شمشیر و شب برات ۱٥) معماها ۱٦) هزلیات ۱۷) اشعار بزبان ترکی

آثار منثور وی ازینقرار اند:

۱) رقعات ۲) چهار عنصر ۳) نکات ٤) بیاض ٥) مقدمه ها

آثار را به ترتیب ذیل زیر بحث می گیریم:

فصل چهارم: غزلیات

فصل پنجم: مثنویها: محیط اعظم، طلسم حیرت، طور معرفت، عرفان، تنبیه المهوسین، مثنوی توصیفی و اشارات وحکایات.

فصل ششم: قصاید، رباعیات (بشمول هزلیات شاعر) مخمسات، ترکیب بند ترجیع بند، قطعات و معماها.

فصل هفتم: آثار منثور: چهار عنصر، رقعات بیدل، نکات، بیاض و مقدمه ها.

فصل هشتم: شخصیت و نبوغ شاعرانهٔ بیدل.

اشعار راجع به شب برات در پنجاب دستیاب نگردید و یک شعر را به زبان ترکی بحیث نمونه قبلاً تقدیم کردم. لهذا از بحث درین باره صرف نظر میکنم.

قبل از آنکه به این بیانات مقدماتی خاتمه دهیم میخواهیم از وقوع یک سوء تفاهم احتمالی جلوگیری نمایم. اگر انسان محتویات دیوان های مختلف بیدل را که در جهان پیدا میشود مرور کند، به نام های بعضی از آثارش برمی خورد که در فهرست آثاری که در صفحات پیشتر ذکر نمودیم شامل نیستند. ازین نباید چنین استنباط نمود که آن هاسطحی و بی اهمیت اند. ولی حقیقت این است که بیدل خود آن رساله ها را دریک اثر یا اثر دیگر خویش الحاق نموده است.

چنانچه «هجوم حیرت»، «سرمهٔ اعتبار»، «فوائد خموشی»، «نغمه وحدت»، «بهارستان جنون» و «گدری نامه» که در کلیات شماره ۳۳ موزیم کابل از آن نام برده شده است درفصل سوم چهارعنصر(۱) ودررقعات (۲) بمشاهده میرسد . علاه بر آن کلیات شماره ۵۲ موزیم کابل حرف از یك مثنوی بیدل بنام «مرآةالله» میزند . این هم سرتاپا درمثنوی عرفان (۳) شامل است .

(۱) چهار عنصر - کلیات صفدری - ص‌ص ۸۵-۹۲-۹٤-۹۷

(۲) رقعات - طبع نول کشور ص‌ص ۱۵-۱۷

(۳) عرفان - کلیات صفدری ص‌ص ۱٤-۳٦ ابیات اول وآخر آن این است.

ای حدوثت شعور اسم وصفات
قدمت حیرت تقدس ذات
کرد اینجا فسانه ها کوتاه
معنی لا اله الا الله

فصل چهارم

غزل بیدل

بیدل زمانی درصحنه ظاهر شد که غزل یعنی شیرین ترین نوع شعر دری مراحلی چند را درسیر انکشاف خویش پیموده بود. غزل در ابتدا بخشی از قصیده بودولی بعداز آن حیثیت مستقلی پیداکرد. ودردست رودکی و دقیقی به عشق زمینی منحصرومحدود گردید. شرایط اجتماعی و فرهنگی رفته رو بتحول گذاشت و بمرور زمان تصوف در کشورهای اسلامی نشر گردید. ودر سده های دوازدهم وسیزدهم مسیحی ـ سنائی عطارورومی عنصر تصوف را در غزل دری آمیختند. چون این شعراازعشق آسمانی که صفاوبقای آن بیشتر است سرمست بودند، غزل حلاوت ونفاست بی سابقه ای پیداکرد. سعدی (۱۱۸٤ـ ۱۲۹۱میلادی) استاد معروف غزل دربارهٔ عشق آسمانی می سرود وتشبیهات و استعمارات عامیانه راباچنان«شیوهٔ مصفا، لطیف، خوش آهنگ وملیح» استعمال میکرد که شعرعشقی وی درجمیع کشورهای اسلامی منتشرومورد محبوبیت مردم واقع گردید. مخصوصاً حافظ (سال وفاتش ۱۳۸۹ میلادی) حرارت لازمه وشورسوزنده به غزل بخشیدومانندرومی در آن نظریات مابعدالبیطعی (۲) خود رابصورت آزاد وملاحت تمام بیان نمود. این عنصر فلسفی با خاندان صفوی

(۱) حالی، الطاف حسین، حیات سعدی ۱۰۰ (ترجمه فارسی سروش)

(۲) راجع به رومی رجوع شود به خلیفه عبدالحکیم، مابعدالطبیعهٔ رومی، راجع به حافظ رجوع شود به شبلی شعرالعجم جلده ص ص ۳۱-۳۳.

(۱۵۰۰- ۱۷۳٦میلادی) که‌در تعمیم مطالعات و دروس باطنی زحمت خاصی کشیده اند محرك دیگری پیدا کرد . (۱)

هنگامیکه میدان غزل توسط این شعرای صاحب ذوق وحرارت توسعه یافت ودر اثر تغییرات درچشم اندازفرهنگی مردم عشق، تصوف، فلسفه ،وارزش‌های اخلاقی واجتماعی موضوع غزل گردید باباغفانی شیرازی(وفاتش۱۵۱۹-۹۲۵) دراوائل سلطنت صفوی مکتب جدیدی (۲) درشعر ایجادنمود ونه تنهادر ایران بلکه درهند نیزشعرا بوی اقتدانمودند . فغانی ایجاز ویك نوع پیچیدگی جدید رادرغزل شامل نمودوعلاوه بر آن به تازگی تشبیهات واستعارات اهمیت بیشتری را قائل گردید . این مکتب شعر «تازه گویی» نام داشت . درهند عرفی، نظیری ،ظهوری ،وسایرشعراازفغانی پیروی میکردند . واین عنصر جدید در دست شعرای هند از لحاظ عبارت ومعنی هردوحاوی لطافت (۳) وباریکی بی نظیری بود. هنگامیکه بیدل هنوز طفل بود غنی کشمیری (سال وفاتش۱۰۷۹- هجری مطابق ۱٦٦۸- ۹ میلادی)وصائب (سال وفاتش ۱۰۸۰- هجری مطابق ۱٦٦۹- ۷۰میلادی) این سبك هندی رادرشعردری بیشترانکشاف داده وخیلی شیفته تخیلات بکر، حسن تعلیل وصنعت ارسال المثل (٤) بودندیعنی صنایعی بوجودآمد که مقتضی تخیل عالی وصرف مساعیی مبسوط ذهنی است .

بیدل تمام این روش های غزل دری‌را میراث گرفته بود، ارتقای اینگونه شعردری به دیدهٔ معنوی وی بحیث یك رویداد تخلیقی روبه انکشاف جلوه

(۱) در همانجا ص ۵۷.

(۲) واله داغستانی ،ریاض‌الشعراء،نسخه قلمی ورق ۱۰۹ الف ب ۱۱۰ب ، شبلی ، شعر العجم جلد ۳ص‌ص۲۷-۳۰ص‌ص۴۷-٤۹ .

(۳) شبلی ، شعرالعجم، جلد٥ ص‌ص ۵۳-۵۷ .

(٤) شبلی ، شعرالعجم جلد۳.

میکرد و از ین سبب برای تقلید کدام دسته مخصوص شعرا را که نمایندهٔ یك سبك خاص باشد انتخاب نکرد . این امر بوی جامعیت و یك موقف فکری متوازن بخشید . بنابرین در بیدل عناصر جمیع سبك ها و جمیع مدارس فکری راکه در ادب دری متداول است می یابیم .

وی مردی باذوق مشکل پسند و مطالعه کنندهٔ حریصی بود که مطالعات خود را بارودکی آغاز و باملاعلی رضای تجلی (۱) یکی از معاصرین خویش که در سن از بیدل بسیار بزرگتر بود ختم کرد. جمیع شعرایی راکه در بین این دو دوره زندگی داشتند و آثار ایشان درادب دری باقی مانده است با اشتیاق تمام مطالعه میکرد و دراکثر موارد نه تنها درعبارت بلکه درمعنی نیزازایشان پیروی می نمود و خواهیم دید که بالاخره بعداز تقلید موفقانه از اساتید شعرا دراثر بلندی اندیشه و قدرت فکر خلاقه خویش سبك مخصوص واصیلی ایجاد نمود .

میدانیم (۲) هنگامیکه میرزاقلندر عم بیدل مشاهده نمود که مباحثه دو نفر معلم به فحش و دشنام مبدل گردید به بیدل امر نمود مدرسه را ترك کند و در زیر مراقبت شخصی وی به مطالعه آثار منظوم ومنثور نویسندگان برجسته مشغول گردد. علاوه بر آن میدانیم که تازمانیکه بیدل در بهار بود به شیوهٔ شعرای کلاسیك (۳) نظم مینوشت . تحقیقات اسمای عدهٔ قلیلی ازشعرارا افشاء ساخته که طرف مطالعه و تقلید بیدل واقع گردیده بودند . زیرا مراجع کافی دراین باره میسر نگردیده است . اما اگرمراجعی راکه بیدل درطول زندگانی خود به آنها متوسل گردیده بود مدنظر بگیریم و بیاناتی راکه ازطرف تذکره نویسان بعمل

(۱) بهبخش های مابعد مراجعه شود .

(۲) صفحه ۱۰ همین کتاب .

(۳) صفحه ۱۰ همین کتاب .

آمده است تحت مداقه قرار دهیم با بسیار نام ها بر میخوریم که مرهونیت بیدل را به نویسندگان کلاسیك دری آشکار می سازد . بیدل به تقلید از رودکی که هفت قرن پیش ازوی می زیسته رباعی ای بشکل یك دیالوگ نوشته است . (۱)

وزمانیکه ناظم خان درمورد استعمال محاوره «نمدبافی» در شعر بیدل اعتراض نمود ، بیدل از عسجدی، فرخی ،معزی ،مسعود سعد سلمان ، خواجه سلمان وسایر شعرا استشهاد قول کرد . بیدل مثنوی « عرفان » خودرا به سبك حدیقهٔ (۲) سنائی دو ترجیع بند معروف خودرا به تتبع از ترجیع بند عراقی (۳) نوشته است .

---

(۱) خوشگو در معارف ، می ۱۹۴۲ ص ۳۷۱ رباعی های مذکور را که منسوب به رودکی و بیدل است ضبط کرده .

رودکی :

آمد برمن، که؟ یار ! کی ؟ وقت سحر ترسنده، زکه؟ زخصم ! خصمش که ؟پدر
دادمش، چه؟ بوسه ! برکجا ؟ برلب وبر لب بد؟ نه ! چه بد؟ عقیق ! چون بد؟ چوشکر

[نزدم آمد ،چه کسی ؟ معشوق ! چه وقت؟ سحرگاه ـ ترسیده، ازکی؟ ازخصم؟ کدام خصم؟ پدرش.
دادمش، چه؟ بوسه ! بر کجا؟ برلب وسینه ـ لب بود؟ نی ! چه بود؟ عقیق ! چطور بود؟ چون شکر]

طوری که دیده میشود این رباعی محض حاکی ازعشق به زن است. اما چون بیدل شخص متصوف بود برروحش اندیشه های عمیق تر تسلط داشت ، بصورت رمز راجع به موضوعات آتی که اهمیت عمیقتر دارند، نوشته است :

بیدل :

دی خفت، که ؟ ناقه ! در کجا خفت ؟ بگل کردم، چه؟ فغان ! از چه ؟ زیاد منزل
داد ! از که؟ ز خود ! چرا؟ زسعی باطل کافتاد ! چه؟ بار ! ازکه؟ زسر ! برکه؟ بدل

[دیروز خفت ، چه چیز ؟ ناقه ! کجا خفت؟ درگل ـ من کردم ، چه ؟ افغان ! چرا ؟ ازیاد سرنوشت خود.
«شکایت نمودم ، ازکه؟ ازخود ! چرا؟ ازسعی بیهوده خود ـ زیرا افتاد ، چه؟ بار ! ازکجا؟ ازسر ، برچه؟ بردل]

خوشگو علاوه می کند که سراج الدین خان آرزو رباعی بیدل را بسیار دوست داشت .

(۲) صفحه ۱۰۳ همین کتاب .

(۳) خوشگو ، در معارف می ۱۹۳۲ ، ص ۳۷۴ .

بیدل درقصائد خویش ازخاقانی، امیرخسرو ودیگران پیروی کرده است. میرعصمت‌الله بلگرامی مینویسد که بیدل موقعیکه باوی (میر) صحبت (۱) داشت بیت ذیل خاقانی‌را قرائت نمود:

همسایه شنید ناله‌ام گفت		خاقانی را دگرشب آمد

[چون همسایه‌ناله‌ام راشنیدگفت که بیچاره خاقانی باید باز عذاب شب دیگری‌را بگذراند.]

راجع به پیروی از انوری، عطار، سعدی و حافظ بیت های ذیل بیدل قابل ملاحظه اند:

رفع انکار ازنسب جویان معنی‌مشکل است
گوبه قدرت انوری درمعرفت عطار باش
ازگل وسنبل به نظم ونثرسعدی قانعم
این معانی درگلستان بیشتردارد بهار
بیدل کلام حافظ شد هادی خیالم
دارم امید کاخر مقصود من برآید

بیدل دراین ابیات ازچیره دستی انوری درزبان، ازتصوف عطاروعبارات زیبای‌سعدی‌ستایش وبه مدیونیت خویش بحافظ که شعروی‌سبب تحریك خیال بیدل گردیده است اعتراف میکند.

ازطرف‌دیگر بیدل‌لبی از(۲) تذکرةالاولیای‌عطاررا بوجودآوردو تخلص‌خود را ازیك مصرع(۳) سعدی‌الهام گرفت وغزل‌هابه‌پیروی ازحافظ نوشته. درذیل

(۱) بی خبر، سفینه بی خبر، نسخه قلمی ورق ۲۳ب، آزاد بلگرامی، سروآزادص ۳۱۶.
(۲) صفحه ۳۶ همین کتاب.
(۳) صفحه ۱۶ همین کتاب.

یك عده ابیات منتخب را ازدو غزلی که یکی ازحافظ ودیگر آن از بیدل است وپیروی بیدل را ازحافظ (۱) نشان میدهد تقدیم میکنیم:

حافظ

گر تیغ بارد از کوی آن ماه   گردن نهادیم الحکم الله
من رند و عاشق آنگاه توبه   استغفر الله استغفرالله
آئین تقوی ما نیز دانیم   اما چه چاره بابخت گمراه
ما شیخ وزاهد کمتر شناسیم   یا جام باده یا قصه کوتاه
عاشق مخورغم گر وصل خواهی   خون بایدت خورددر گاه‌وبیگاه

حافظ نبودی زینگونه بیدل
گر می‌شنیدی پند نکوه خواه

[اگر تیغ از کوچهٔ آن‌حسن‌مهتابگون مانند باران ببارد
ماسرنهادیم حکم ازخداست .
من‌عاشق وشخص عیاش وهرزه‌گردم، چگونه توبه میتوانم کرد ،
استغفرالله ، استغفرالله.
مانیزقوانین تقوی را میدانیم
اما طالع گمراه چاره‌ای ندارد .
ماباشیخ وزاهدآشنایی نداریم ـ

(۱)سرخوش درکلمات الشعراء در صفحه ۱۵ می نویسد که بیدل به پیروی از حافظ غزلی انشاء نمود ولی قافیه آن را تغییر داد و برای تقویه قول خود بیت ذیل را آورده است :

در های فردوس وابود امروز   از بسی دماغی گفتیم فردا

مقطع غزل بیدل که‌من دراینجا آورده ام نشان میدهد که بیدل غزل مذکور را در پیری نوشته است.
گرچه سرخوش به تذکره خویش موادی تاسال ۱۱۱۵ هجری افزوده است ولی معلوم میشود که با این غزل بیدل برنخورده است. دراینجا بیدل از حافظ پیروی نموده همان قافیه ووزن را استعمال کرده است .

یا جام شراب بیارید یا بسیار سخن مگویید.
ای عاشق، اگر وصال می خواهی غم مخور۔
همه وقت باید خون دل خوری.
ای حافظ، اینقدر کم دل نمی بودی ۔
اگر به مشورهٔ نیک خواه گوش میدادی.]

بیدل

برشعله تا چند نازیدن کاه　　　دردولت تیر مرگیست ناگاه
صد نقص دارد ساز کمالت　　　چندین هلال است پیش وپس ماه
دل صید عشق است محکوم کس نیست　　　الحکم لله و لملک لله
دنیا ودین کوشك و یقین کو　　　الله　الله　الله　الله
عمری تپیدیم تاخاك گشتیم　　　فرسنگ ها داشت این یک قدم راه

بیدل چه نالم از یأس پیری
چون شمعم از صبح روز است، بیگاه

[کاه تا چند خودرا از شعله سحا فظت کند،
درطالع نیك تیر (نگاه های فریبندهٔ معشوق) مرگ ناگاه است.
ساز کمال تو صد نقص دارد۔
چندین هلال در پیش و پس ماه تمام است.
دل من شکار عشق است وکسی دیگر برآن حکمیت ندارد.
حکم خداوند در ملك خداوند است.
دنیاو دین و شك و یقین در ینجا وجود ندارد ۔
خدا است و تنها خدا است که حکمروایی دارد.
عمر ها تپیدیم تا به خاك مبدل شدیم ۔

این یك قدم راه بقدر چندین فرسنگ دراز بود.
ای بیدل چرا از سبب ما یوسی های پیری گریه کنم ـ
مانند شمع روزم از صبح بیگاه است.]

دونفر شاعر کلا سیك دیگر نیز وجوددارد که در ین مورد ازآنها میتوان ذکر کرد. دیده میشود که بیدل در «محیط اعظم» خویش ازروح رومی استعانت(۱) نموده درحالیکه« طلسم حیرت» وی بهوزن (۲) مثنوی معروف (یوسف زلیخای) جامی انشاء گردیده است. علاوه برآن میدانیم که هروقت نظام الملك بدیدن بیدل می رفت ، کتبی مانند «نفحات »جامی ازطرف بیدل بوی تقدیم(۳) میگردید. باجامی شعرای کلا سیك خاتمه می یابد و تعداد آنها بهشانزده میرسد.

راجع به شعرای دورهٔ بعد تر چهپیروان بابا فغانی وچهدیگران ، بصورت موثق میتوان گفت کهمعلومات بیدل دربارهٔ شعر دری با عصرو زمان موافق بوده است. ریو (٤)دروصف بیاضی که توسط میرزا بیدل نوشتهشده بودمی نویسد که بیاض حاوی اشعار منتخبهٔ زیادی از شعرای متعلق بهعصر خاقانی تازمان خودشاعر است وبد ینقرار ازچند ین شاعر نام برده شدهاست . خوشگو می نویسد(۵) که وی توسط بیدل بادیوان شعرای تازه گوآشنا شده بود. ونیزدر صفحات گذشته ذکر نمودیم که (٦) بیدل در مقدمهٔ « محیط اعظم » خویش از یك تعداد شعرا نام برده است. اکثرآنها شعرای تازه گو بوده اند

(۱) کلیات صفدری، محیط اعظم ، صفحه آخر .
(۲)خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷۵.
(۳) صفحه ۸۲ همین کتاب.
(٤) ریو، فهرست نسخه های فارسی برتیش موزیم شماره ۱٦۸۰۲و۱٦۸۰۳.
(۵) صفحه ۸۵ همین کتاب.
(٦) صفحه ۳۳ همین کتاب.

و من در اوایل فصل دوم این کتاب راجع به آن‌ها سخن زده ام از تمام منابع اسمای شعرای علاوگی ذیل بدست آمده است:

هلالی (یکی ازشعرای زمان بابر)، عرفی (سال وفاتش ۹۹۹ هجری مطابق ۱۵۹۰-۱ میلادی)، ظهوری (سال وفاتش ۱۰۲۵ هجری مطابق ۱۶۱۶ - ۷ میلادی) زلالی (سال وفاتش ۱۰۳۱ هجری مطابق ۱۶۱۲-۲۲ میلادی)، طالب(سال وفاتش ۱۰۳۶ هجری مطابق ۱۶۲۶-۷ میلادی)، جلال اسیر (سال وفاتش ۱۰۴۹ هجری مطابق ۱۶۳۹-۴۰ میلادی)، شیدا (یکی ازشعرای زمان جهانگیری و شاه جهان)، قدسی (وفاتش ۱۰۵۶ هجری مطابق ۱۶۴۶-۷ میلادی)، محمد قلی سلیم (وفاتش ۱۰۵۷ هجری مطابق ۱۶۴۷-۸ میلادی)، سالك (یکی ازشعرای زمان شاه جهان)، حکیم دکنی (سال وفاتش ۱۰۶۶ هجری مطابق ۱۶۶۵-۶ میلادی)، صامت (در دورهٔ اورنگ زیب به هند آمد.)، میریحی کاشانی (سال وفاتش ۱۰۷۴ هجری مطابق ۱۶۶۳-۴ میلادی)، صائب (سال وفاتش ۱۰۶۰ هجری مطابق ۱۶۶۹ - ۷۰ میلادی) نخشبی، عبدالاحد وحدت، مجرم، محمد سعیداشرف (معلم شاهدخت زیب النساء) وملا علی رضای تجلی (سال وفاتش ۱۰۸۸ هجری مطابق ۱۶۷۷ - ۸ میلادی) اسمای نعمت خان عالی وارادت خان وضیح نیز توسط ریوداده شده است. اما ایشان معاصرین بیدل بوده اند. وفهرست مفصلی از شعرای معاصر وی در فصل سوم داده شد. خوانندهٔ با بصیرت خواهد گفت که نظیری (وفاتش ۱۰۲۳ هجری) یکی از شعرای تازه گوی درینجا ذکر نشده است. اما بعقیدهٔ من بیت ذیل بیدل:

د لیل مقصد ما بسکه ناتوانی بود بهر کجا که رسیدیم گفت جا اینجاست.

انعکاس بیت ذیل نظیری می باشد:

زفرق تا به قدم هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

در پایان این موضوع یك بیت دیگر بیدل را تقدیم میکنم که احترام وی را

به‌صائب نشان‌میدهند :

دعوی آسان کرد بیدل پیش موزونان هند
مصرعی چندی فراهم کردن و صائب شدن

[بیدل نزد شعرای هند دعوی آسانی نمود .
یعنی می‌خواهد چند مصرع را فراهم ساخته و به‌صائب برابر گردد.]

دیدیم که تمام ذخیرهٔ شعر دری از زودکی تازمان خردوی درجلو چشم بیدل افتاده بود . ریو(۱) می نویسد که بیدل در بیاض خویش یك تعداد زیاد شعرا را مطابق سبك‌های مختلف تصنیفات شاعرانه طبقه بندی کرده است . این امر نشان میدهد که بیدل باخصوصیات مهمی که در سبك‌های هرعصر و هر شاعر وجود دارد کاملاً آشنا بود . از سبب همین مطالعه جامع و عمیق درشاهکار های شعرای دری است که بیدل قدرت داشت ازاشعار خویش خصوصیات خوب دیگر استادان شعر را ترکیب کنند . نیاز فتحپوری یک نفر (۲) نقاد جدید می نویسد که اگر بیدل را مطالعه کنیم چیزهای ادبی را آنقدر در آن زیاد می‌یابیم که به مطالعهٔ شعرای دیگر محتاج نمی‌شویم . شاید این سخن ادعای مبالغه آمیز دربارهٔ عظمت بیدل بحیث یك شاعر باشد ـ ولی این حقیقت باقی می‌ماند که بیدل دراشعارخویش جمیع خصوصیات برجسته شعرای بزرگ دری را بازیبایی تام داخل ساخته است . و بیدل درحالیکه بامیراث متقدمین خویش قناعت نداشت اصلاحات زیاد بعمل آورده و ادب دری را به طرق مختلف غنی ساخته است. حقیقتاً کوشش وی در این راه بس عظیم بوده و شاید در بعضی جاها مرتکب

(۱) ریو، فهرست نسخه های فارسی برتیش موزیم.

(۲) نیاز فتحپوری، مکتوبات، جلد اول ص ۱۷۳.

خطاها گردیده باشد ـ ولی این امر بهیچ وجه از ارزش بلند تجربهٔ خلاقه ای که در دورهٔ زندگی خویش بعمل آورده است نمی کاهد .

با این مقدمه به مطالعهٔ خصوصیات بیدل در انشای غزل می پردازیم :

۱ ـ محاسن لفظی : علاقه ای که بیدل به الفاظ نهایت مناسب ، رنگین وصیقل شده داشت در زمان حیاتش از طرف شیرخان لودی وخوشگو ذکر گردیده (۱) است . در زمان خود ما نیاز فتچوری که در بالا ازوی نام بردیم وقتی که از محاسن لفظی بیدل ستایش میکند به وجد می آید (۲) .

بیدل در بارهٔ خصوصیت خویش چنین می گوید :

با کلام آبدارت کی رسد لاف گهر بیدل اینجا اعتباری نیست حرف بسته را

[چگونه لاف گهر به درخشندگی سخنان تو رسیده میتواند ـ
ای بیدل الفاظ بسته در اینجا ارزشی ندارد .]

در زیر نمونه هایی را ذکر می کنیم که چیره دستی بیدل را در این زمینه نشان میدهد :

هر برگ این چمن رمقی دارد از بهار عالم نگین تراشی سودای نام اوست

[هر برگ در این باغ رمقی از بهار دارد ـ
جهان از نگین تراشی عشق نام او بظهور پیوسته است .]

چه فلك چه ذرهٔ ناتوان به هوای شوق تو پرفشان
تو بهار وعالم رنگ و بـو همه آشیان ظهور (۳) تو

[چه آسمان رفیع وچه ذرهٔ عاجز ، همه به اشتیاق تو پرمی زنند
تو بهار هستی واین جهان زیبا وقشنگ آشیان تجلی تواست .]

(۱) شیرخان لودی ، مرآة الخیال ص ۳۸۵ خوشگو در معارف جولائی ۱۹۴۲ ص ۳۵۸.

(۲) نیاز فتحپوری ، مکتوبات ۱۱۹.

(۳) مولف دانشمند درینجا «آشیان‌ظهور» نوشته ، امادر کلیات صفدری ، غزلیات (صفحه ۲۲۳) ونکات (صفحه ۲۱۱) « آشیان طیور » است. (مترجم)

۲ ـ ترکیب های تازه : علاقه به محاسن لفظی طبعاً منجر به‌عشق به‌ترکیب های تازه میگردد . عرفی ونظیری در ایجاد ترکیب های تازه شهرت (۱) داشتند .بیدل نیز زبان دری را به ذریعهٔ ترکیب های بر جسته وزنده بیشتر غنی ساخته است مثلاً :

شعلهٔ ادراك ، کشاد دوجهان ، تبسم پاشی صبح ، نوبهارعشرت ، بهارآبرو ، کاروان درد ، سیل گفتگو ، صدگل خندهٔ چمن پیکر ، حسن میگون ، فلك شکوه ، یك جهان آشفتگی ، بهارطرب ، درس حیرت پیام ، لطافت بدوش ، گل پیکر ، سحاب مروت ، محیط سخاء ، شعلهٔ اضطراب و...

باوجوداین حقیقت که‌بیدل زبان دری را بذریعهٔ ترکیبات تازه خویش غنی ساخته است ، بعضی کسان درایران وهند اعتراض میکنند که‌برخی از ترکیبات بیدل خلاف محاوره می باشد . آزاد بلگرامی اعتراف دارد که «بلند طبع شناسد کلام بیدل را» ولی باهمان افتراء کنندگان پیوسته ومی گوید که در بیت ذیل(۲) :

هرگاه دوقدم خرام می کاشت		ازانگشتم عصا بکف داشت .

محاورهٔ «خرام کاشتن» سزاواراعتراض است . بازآزاد بلگرامی می گوید که در بیت ذیل (۳) که بیدل به تقریب عروسی فرخندهٔ میرلطف‌الله خان انشاء نموده است :

اوقات سعادت دوکوکب		شیرازهٔ الفت دوهمزاد

استعمال لفظ «همزاد» برای زن وشوهر مجاز نمی باشد . اماخان آرزو در «داد سخن» خویش نظیرچنین بدیعه گویی‌هارامشروع (٤) دانسته است . اما

(۱) شبلی ، شعرپنجم ، جلد سوم.

(۲) حسین قلی خان ، نشترعشق ، اول ، نسخه خطی ، ور «۲۰۳-الف -۲۰۷ الف .

(۳) آزاد بلگرامی ـ خزانه عامره ص ۱۵۳ .

(٤) آزاد بلگرامی ـ خزانه عامره ص ۱۶۶-۱۶۷ .

خوشگو راه میانه ای را اختیار نموده می گوید: (۱) «گیریم که رویهمرفته تقریباً هزار بیت بیدل از این نقطهٔ نظر قابل اعتراض باشد ولی در بارهٔ مابقی آن چه گوییم؟ چه هیچ کس در اینجا باوی مقابله ورقابت نمیتواند کرد.»

۳ ـ طراوت تشبیهات واستعارات: جمیع شعرای تازه گو در ایجاد تشبیهات واستعارات ذوق ومهارت نشان داده اند. دربکار بردن همین صنایع است که تخیل بیدل بوجه احسن مشاهده میتواند شد. مثال های ذیل برای نشان دادن این حقیقت کافی خواهد بود:

چیست این باغ و این شگفتنها سر آبی و سیر روغن ها

[این باغ واین همه شگفتن های آن چیست ـ
محض روغنی است که برروی آب ریخته شده.]

دل فرهاد آب تیغ کوه است سرمجنون گل دامان صحرا است

[داغ فرهاد رونق تیغ کوه است ـ
وسرمجنون دامن گل صحرا.]

٤ ـ بخش های بیت هایی که دارای عین وزن اند در بعضی اوقات هم قافیه اند ودر بعضی موارد عاری از قافیه. این خصوصیت به بیت ها حلاوت، لطافت، قوت ونیرو می بخشد ونتیجه چیره دستی کامل است درزبان(۲) جای حیرت است که با وجود این محدودیت های عمدی در مقفی ساختن بخش ها و وزن لفظ حشوی در بیت های بیدل بنظر بر نخورده است.

صف رنگ لاله بهم شکن، می جام گل بزمین فگن
به بهار دامن ناززن، زحنای دست نگار ما

(۱) خان ارزو ـ مجمع النفایس نسخه خطی ورق٥٦ الف ـ آزاد بلگرامی ـ خزانه عامره ص ۱۵۳.

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ص ۳٦۸-۹.

[صف رنگ لاله رابشکن، قدح گل را بزمین افگن
وبمقابل بهاردامن بی اعتنایی زن، ازسبب حنای دست نگارما]

خنده لبریزملاحت جلوه مالامال حسن
نازسرشار جفاها غمزه مخمورعتاب

[خنده (معشوق من) ازملاحت لبریزاست وجلوه اززیبایی مالامال نازسرشارآزاراست وغمزه ازعتاب مخمور.]

۵- حدت بیان: عرفی ونظیری دراثر بیان حقایق معموله ومفکوره‌های عامیانه بیك شیوهٔ نوین به‌اشعارخویش حسن وزیبایی بخشیده اند، بدینطریق اندیشه‌های عالیتری نیزبیان گردیده وتاثیراعظمی یی بدست آمده. بیدل ازین لحاظ نیزسبقت نموده است. (۱)

همت من ازنشان جاه چون ناوك گذشت
زین نگین نامم نگاهی بودکزعینك گذشت

[همت من مانند تیرازنشان جاه وعزت گذشت نامم ازین نگین مانند نگاهی ازعینك گذشت.]

صد سنگ شد آیینه‌وصد قطره گهر بست
افسوس همان خانه خرابست دل ما

[صد سنگ به آیینه مبدل گردید وصد قطره به گهر،
اماافسوس که خانهٔ دل‌من‌همیشه ویرانست.]

۶-مثالیه: این صنعت را صائب بازبردستی تمام بکاربرده دراینجادرمصرع اول نظریه ای تقدیم میگرددودرمصرع‌دوم نظریه توسط مثال مناسبی تقویه میشود. بنابرین استعمال این صنعت دراشعارتربیوی وبیان حقایقی که ارزش جاویدان دارد بسیارسودمند است. صائب زمانی وفات یافت که بیدل بیست

(۱) صفحه ۳۲ همین کتاب.

وشش سال داشت. بنابرین بیدل دردورهٔ جوانی خویش درجامعه‌ای می زیست که به این صنعت به نظر قدر شناسی می نگریسند ، وازین سبب بیدل بـه آن اشتیاق داشت. کمترغزل بیدل است که اقلاً یك یاد و بیت آن د رایــن صنعت انشأ نشده باشد. بیدل «مثالیه» را«موج نزاکت» نامیده:

بیدل ازهرمصرعم موج نزاکت می‌چکد   کرده‌ام رنگین بخون صید لاغر تیغ را

[ای بیدل، ازهرمصرع من موج نزاکت بیرون می‌چکد
من تیغ را با خون صید لاغر رنگین ساخته‌ام.]

این بیت ازغزلی گرفته شده است که ازاین صنعت لبریز می‌باشد . در ینجا سه بیت دراین صنعت مطالعه میگردد :

ازفریب مکر دنیااهل ترك آسو ده‌اند   دام راه تشنگان می‌باشدامواج سراب

[کسانیکه به مشق ترك جهان مشغولند ازفریب مکرهای آن مصون‌اند
آنهایی که به دام امواج سراب گرفتارمیشوند اشخاص تشنه‌اند.]

دربزمگاه عشق هوس رامجال نیست   تاشعله گرم جلوه‌شود دودجسته‌است

[درمحفل عشق هوس راه ندارد ـ
تازمانیکه شعله گرم جلوه‌نمایی است دوداز میان دورمیباشد .]

زیرگردون چون سحردریك نفس گردیم پیر
میشود موی اسیران زود درزندان سفید

[درزیرآسمان مانند سحردریك لحظه پیرمیگردیم ـ
واقعاً مــوی زندانیــان درزندان زودسفید میگردد .]

۷ـ حسن تعلیل: دراین صنعت حقایق ووقایع طوری تعبیرگردیده که‌مارا متحیرمی‌سازد. معاصرین بیدل شیفتهٔ آن بودند . دوبیت ذیل بحیث‌نمونه ازغزل های بیدل گرفته شده است .

عمریست دل به‌غفلت‌خود گریه میکند   این نامهٔ سیه چقدرابررحمت است

[مدت ها ست که دل من از سبب بی خبری خویش گریه میکند -
این نامهٔ سیاه فی الواقع ابر رحمت است.]

اینقدر تعظیم نیر نگ خم ابروی کیست حیرت است از قبله‌رو گرداندن محراب‌ها

[اینقدر تعظیم برای طاق زیبای ابروی چه کس است-
که محراب‌های مسجد روی از قبله گشتانده اند].

۸-معانی لطیف و بکر: ذکای نافذ بیدل در پیدا کردن افکار بکر و برجستهٔ شاعرانه شهرت بسزا دارد. آزاد بلگرامی می گوید(۱) که بیدل از صغارت تا پایان حیات دایماً سعی داشت افکار عالی ایجاد کند. سرخوش از زبان بیدل می نویسد(۲) که نزدوی (بیدل) شعر گفتن با پیدا کردن معانی بکر مرادف بود. بیدل درغزل های خویش بار ها به مهارت خویش درمعنی آفرینی اشاره کرده است. مثلاً

چنین کز کلک مار نگ معانی می چکد بیدل توان گفتن رگ ابر بهار این ناودان‌ها را

بیدل از فطرت ما قصر معمانی است بلند پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما

می گذارد بر دماغ یک جهان معنی قدم لغزشی کز خامه تحریر من پیدا شود

معنی برجستهٔ شوقم نمی گنجم به لفظ همچو بوی گل نگردد پیرهن عریان مرا

نشستی عمرها حسرت کمین لفظ پردازی زخون گشتن زمانی غازه شوحسن معانی را

در این ابیات بیدل مغرورانه از لطافت خیالات خویش سخن میزند. وی مدعی است که عظمت افکار بکر و عالی درجهان محض به نبوغ نافذ وی وابسته است و وی ازین لحاظ آنقدر برومند است که حتی لغزش قلمش جهانی از این افکار را

(۱) آزاد بلگرامی، سرو آزاد ص ۱٤۸.
(۲) سرخوش ، کلمات الشعراء، ص ۳٤.

خلق میکند ، چون روح خویش را از خیالات باریک و بدیع لبریز می یابد، می گوید که الفاظ محض آلات عاجز و ناتوانی برای اندیشه های او بوده و نمیتوانند آن هارا احتوا نمایند . طبعاً بیدل بخود نصیحت میکند تا به الفاظ کمتر التفات نموده و با اشتیاق بزرگتر در راه اجلال و سربلندی معانی کار کند . اکنون ابیاتی را نقل میکنم که استادی بیدل را در این ساحه هویدا میسازد .

عمریست در این انجمن از ضعف دوتاییم خلخال رسانید به پای مگس از ما

[مدت ها ست که ازسبب ضعف قامتم در این جهان خم گشته

اکنون بحیث خلخال در پای مگس استعمال شده میتوانم .]

رنگ گل آستین شوخی کمین صیدمادارد که زیر سنگ دست از سایهٔ رنگ حنادارد

[معشوقهٔ شوخ که آستین وی از رنگ های نفیس گل ساخته شده در کمین من نشسته (اماوی چندان نفیس است) که از سایهٔ حنا دست خود را زیر سنگ خواهد یافت.]

بعضی اوقات خیالات بیدل آنقدر باریك است که انسان می ترسد در اثر کوچکترین بی احتیاطی هوا کنند .

مجو آوازهٔ شهرت ز آهنگ سبکروحان صدای بال مرغ رنگ نبود در پریدن‌ها

[از آهنگ اشخاص سبك روح آوازهٔ شهرت طلب مکن ـ

وقتیکه مرغ رنگ پرواز میکند صدایی از بال آن بلند نمیشود .]

بیاد شبنم گلزار عارضت عمریست خیال مشق شنا میکند بمشك و گلاب

[بیاد قطرات شبنم گلستان رخساره های وی عمرها ست که ـ

اندیشهٔ من در میان مشك و گلاب شنا میکند .]

در این ابیات اندیشه ها بصورت زنده ترسیم گردیده است . تجسم روح ومعنی ازخصوصیات بیدل می باشد علاوه بر آن می بینیم که بیدل بعضی اوقات

از تخلص خویش یك معنی ایجاد میکند :

من و تاب وصال وطاقت دوری چه حرف است این
اسیری را که عشقت خواند بیدل دل کجا دارد

[چگونه بتوانم جرئت وصال وطاقت جدایی راداشته باشم -
اسیری را که عشقت بیدل نام نهاده دل از کجا پیدا کند ؟]

مردم بربیدل انتقاد نموده اند که وی بعضی اوقات خود را تسلیم خیالات بی‌مزه وغیر ممثل ویاخام وغیرعملی کرده است اما تازمانیکه تخیل ارزش خود را درادبیات حفظ کند، خیالات بیدل چاشنی خود را زدست داده نمی باشند .

۹- زیبایی وسلاست زبان وکمال بیان : اگر انتخابی از ابیات بیدل درتحت این عنوان ترتیب داده شود انسان ازدرك این حقیقت مبهوت میگردد که چگونه یك شاعر که از لحاظ خیالات خویش معروف است چنین روانی وزیبایی به اشعار خویش بخشیده میتواند وچگونه زبان وی ازفصاحت مشحون است . نه تنها ابیات انتخابی او بلکه اکثرابیات غزل های بیدل دارای همین فضیلت شگفت آور می باشد . بسیار آرزودارم در اینجا به نقل مفصل نمونه های ابیات پردازم ولی تنگی جا اجازه نمیدهد :

نه به دامنی زحیارسد نه بدستگاه دعارسد چورسد به نسبت پارسد کف دست آبله دارما

[ازحیا نه به‌دامنی رسیده میتواند و نه قدرت بلند شدن راجهة دعا دارد آنچه ازدست آبله دارماساخته است محض نسبتی با پاهای معشوق است .]

گاه آهم می رباید گاه اشکم می برد نقدمن یك مشت خاك و این همه سیلاب ها

[گاهی مرا آه می رباید و گاه اشك می بردم -
من همچومشت خاکی درمیان این همه سیلاب ها هستم .]

برگیست لبت از چمنستان تبسم موجیست نگاه تو ز عمان تغافل
گیسوی تو مدالف آیت خوبی ابروی تو بسم‌الله دیوان تغافل

[لبت برگیست از باغ تبسم و-
نگاهت موجیست از خلیج عمان تغافل
گیسویت درازی الف آیت زیبایی است و
ابرویت بسم‌الله (آغاز) دیوان تغافل.]

۱۰ـ احساسات اغراق آمیز: حسین قلی‌خان مؤلف تذکرهٔ «نشترعشق» همان ابیات شعرا را که حاکی از عشق زمینی‌اند گردآورده‌است. اما استغا ثه میکند (۱) که این نوع ابیات در آثار بیدل به تعداد کافی پیدا نمیشود، زیرا غزل های وی محض خیالات‌اند. طوریکه قبلاً اشاره گردید اندیشه‌های بیدل بر بساچیزها احاطه داشت. فلهذا اگر غزل های وی بدقت مطالعه شود باتعداد زیادی از ابیات برمیخوریم که باکمال لطافت ازعشق معشوقه‌می‌سراید. دراین ابیات توصیفاتی از خال، چهرهٔ رعنا، قدبلندو قامت مواج معشوقه می‌یابیم. همان موضوعات قدیم از قبیل فراق وصال، اشك وغیره توسط بیدل مجدداً به‌میدان کشیده شده و تشبیهات واستعارت تازه باتماس عمیقتر به احساسات استعمال گردیده است. بقول داکتر ریو (۲) مثنوی های بیدل که در بیاض وی یافت می شود از توصیف حسن زن مشحون است. ، ولی متأسفانه بیاض مذکور امروز دستیاب نمی شود معهذا در اینجا از غزل های بیدل به ذکر ابیاتی که باموضوع رابطه دارند می پردازیم:

بهر کجا ناز سربر آرد نیازهم پا کمی ندارد
تو وخرامی و صد تغافل من و نگاهی و صد تمنا

(۱) حسین قلی خان، نشترعشق، نسخه قلمی ور ق ۲۰۷ ب.
(۲) ریو، فهرست نسخه های قلمی فارسی موزیم لندن شماره های ۱۶۸۰۲ و ۱۶۸۰۳.

[هر جا ناز پدیدار گردد ، نیاز هم حاضر میشود ـ
تو با صد ها طریق تغافل به ناز قدم زن و من نگاهی می افگنم که صد ها تمنا در آن پنهان است .]

دشنامی از آن لعل شنیدم کـه مپرسید	میخواست به سنگم زند آخر به گهر زد

[از افسون دشنام هاییکه از لبان لعل گون وی شنیدم مپرسید ـ
معشوق میخواست مرا با سنگ زند و لی در عوض گهرها را بسوی من پرتاب نمود .]

هوا خواه تو دیدم هر که را دیدم در این گـلشن
ز گل رنگ تو می جوشد ز مل بوی تو می آیـد

[هر کس را در این باغ دیدم هواخواه تو بود
از گل رنگ تو می جوشد و از شراب بوی تو می آید .]

دیده میشود که این ابیات بهترین نمونه های احساسات اغراق آمیز اند. ولی در جاییکه احساسات اغراق آمیز رو به کاستن می گذارد هنر بیدل پا بمیان گذاشته و نقص آن را جبیره میکند. آنگاه طوریکه نیاز فتحپوری اظهار (۱) کرده است ترکیب ملیح وموزونی از هنر واحساسات اغراق آمیز بوجود می آید واگرچه عنصر هیجانی آن ازمیان رفته می باشد ولی ابیات همچنان دلفریب باقی می ماند مثلاً :

باغی که بهارش همهٔ سنگ است دل او	دشتی که غبارش همه آب است دل مـا

[باغی که بهار آن سر تا پا از سنگ متشکل است ، دل معشوق است و
صحرایی که غبار آن همه آبست ، دل ما می باشد .]

اینجا کلمات «بهار و سنگ» ، «غبار و آب» ، «باغ و دشت» و «سنگ و غبار» گرچه باهم ناسازگار اند ولی بذریعهٔ صنعت تضاد طوری باهم یکجا گردیده که زیبایی دلکشی از آن احساس میگردد .

(۱) نیاز فتحپوری ، مکتوبات ۲ ، شماره های ۱۰۶-۱۰۹ .

۱۱ـ احساس حسن: این احساس در جمیع شعرا مشترک است ولی عدهٔ قلیلی ازین لحاظ خود را ممتاز ساخته اند . بیدل زمانی در هند ظهور نمود که هنر مغول در جوش شگوفه آن بود و تابش وجلال و لطافت آن در معماری های شاه جهان به اوج ارتقای خویش رسیده بود . طبعاً ذوق بدیعی بیدل از تصاویر رنگینی که در طی مطالعه شعر دری به آن ها برخورده بود تغذیه نموده و در نتیجه مسافرت ها و مشاهده زیبایی های طبیعت انکشاف یافته بود . در اینجا برای بحث مفصل درباره ذوق بدیعی وی جا تنگ است ولی کمتر شاعری در جهان ازین لحاظ با بیدل قابل مقایسه می باشد. بیدل برای مشاهده الوان مجلل طاؤوس که در منهور اصدها از آن رادیده بود نظر مخصوصی داشت و نیز الوان زیبای قوس قزح را که در موقع باران های موسمی مشاهده میکرده به نحو خاصی اورا مفتون و مسحور خود ساخته بود .

بعضی اوقات چیزهای ذهنی و نامحسوس را بامهارت کامل به سویهٔ محسوسات درمی آورد . اینک چند بیتی را ازین زاویه نگاه مطالعه میکنیم .

آمدز گلشن ناز آن جوهر تبسم　　　دل در کف تغافل گل بر سر تبسم

[از باغ ناز آن جوهر تبسم آمد .
درحالیکه در کف تغافل و گل بر سر تبسم داشت .]

خط آن لعل دود خرمن ما　　　دم آن چشم برق حاصل کیست

[سیاهی بالای لبان لعل گونش دود خرمن ماست ، اما
تابش آن چشم برق حاصل کیست ؟]

زخار هر مژه صدرنگ موج گل جوشد　　　بدیده گر گذرفتد خیال روی ترا

[از خار هر مژه موج گل های صد رنگ سرخواهد زد
اگر اندیشهٔ روی تو از چشم من بگذرد .]

بفکر تازه گویان گر خیالم پرتو اندازد پر طاؤوس گردد جدول اوراق دیوانها

[اگر خیال من به افکار شعرای تازه گو پرتوی اندازد .

جدول اوراق دیوان های آن ها به پرهای طاؤوس مبدل خواهد شد .]

۱۲ـ رعایت لفظ ومعنی : مقایسهٔ عین الفاظ در قراین مختلفی که تاثیرات گیرنده یی تولید میکنند ویا مقایسهٔ مفکوره های واحد که به شیوه های مختلف یا بیك طرز اصلاح شده بیان گردیده از طرف شعرشناسان بسیار تقدیر شده است .

نزد بیدل این خصوصیات هردو به بهترین صورت مشاهده میشود. بیدل شیفتهٔ استعمال لفظ «آیینه» است. دو بیت ذیل که حاوی این لفظ اند بهترین مثال های این دسته ابیات شناخته شده است .

یار در آغوش ونام او نمیدانم که چیست سادگی ختم است چون آیینه بر نسیان ما

[معشوقم در آغوش منست ولی نمیدانم نام اوچیست ـ

فراموشی من مانند آیینه به منتها درجه رسیده .]

بدل نقشی نمی بندد که باوحشت نه پیوندد نمیدانم کدامین بیوفا آیینه چید اینجا

[تصویری بدل نقش نمی بندد که به وحشت دچار نگردد

نمیدانم کدام شخص بیوفا آیینه رادر اینجا گذاشت .]

بیت دیگری متعلق به این دسته بیشتر جذاب است .

به قاصد تا کنم از حسرت دیدار ایمایی بحیرت میروم آیینه بر پیغام می بندم

[برای اینکه از اشتیاق دیدار معشوق بـه قاصد اشاره دهم

از حیرت خود آیینه به پیغام بسته میکنم.]

راجع به اینکه مفکوره واحدی به شکل های مختلف بیان گردیده دو بیت را در بارهٔ طرق دلربایی معشوقه ذکر میکنم. در بیت دوم طرز اصلاح شدهٔ آن به مشاهده میرسد.

(۱) نیاز فتحپوری ؛ مکتوبات ـ۲ـ ص ۱۳۱ .

آتش اگر زگرمی خویت نشان دهـد		انـگشت زینهـار کشد ازدهانـه هـا

[اگر آتش به گرمی خوی تو اشاره کند ـ

همان زمان از شعله های خویش انگشت زینهار بلند میکند.]

آرزوخون گشتهٔ نیرنگ وضع ناز کیست		غمزه دارددورباش وجلوه میگوید بیا

[آرزوهای من مسحور افسون ناز کدام معشوق گردیده

غمزه دورباش می گوید درحالیکه جلوهٔ حسن به نزدیك آمدن دعوت میکند.]

۱۳ـ کلمات نازپرورده: مانند هرشاعر بیدل بعضی کلمات نازپرورده دارد. قاری عبدالله خان کابلی نیز به این خصوصیت اشاره (۱) کرده. کلمات مذکور ازین قراراند:

آیینه، جوهر، حیرت، تحیر، پری، شیشه، مینا، سحر، گربیان، صبح، نفس، تعین رنگ، شکست، شرر، آبله، رگخواب، رگ سنگ، دوعالم، صد که یك، دو کلمهٔ آخر مخصوصاً برای ساختن ترکیبات استعمال شده است.

۱٤ـ اوزان نازپرورده: بیدل در یکی از نامه‌های خویش از شخصی بنام میرزا فاضل یك ویلون ایرانی خواسته است. علاوه بر آن شیخ سعدالله گلشن یکی از مقربان وی موسیقی نواز (۲) ماهری بود و نیز احمد عبرت شاگرد مقرب وی به خانواده‌ای از مغنیان مسلکی منسوب بود (۳). این امر دلچسپی بیدل را به موسیقی و آهنگ نشان میدهد. از همین سبب است که بیدل در راه بخشیدن قافیه و آهنگ به اشعار خویش زحمت‌ها کشیده است. چون در غزل‌های بیدل صوت و الفاظ هردو قدرت تمام دارند.

(۱) قاری عبدالله خان، ادبیات ص ۱۷۸.

(۲) شیرخان لودی، مرآة الخیال ص ص ۳۷۲ـ۳۷۳.

(۳) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٦.

لهذا قوالان مخصوصاً درافغانستان غزل‌های بیدل را درضیافت هاو مجالس ورادیومی سرایند ودر نتیجه تاثیرسحر آمیزی تولید میگردد.

درصورتیکه بیدل دربارهٔ اصوات کلماتی که درابیات خویش استعمال کرده است چنین خصوصیت داشته نزدوی علاقه به‌اوزانی که باموارد ومواقع مختلفه سازگار باشد یک امرطبیعی بوده است. خوشگو می نویسد که بیدل جمیع اوزانی راکه درکتاب های عروض ذکر است باموفقیت واستادی بکاربرده امادراینجا نیزامتیازی که بیدل به بحر های طویلتر قائل گردیده (بحرهای‌مذکوردربین‌عرب هاشهرت داشت ولی‌ایرانی ها به ندرت آن‌ها را استعمال کرده‌اند) نام اورا بلند ساخته‌است. شعرای‌دیگر نیز از بیدل پیروی کرده وبه‌بحرهای‌طویل متوجه شده‌اند. چنانچه میرمحمدحسین کلیم یك شاعراردوبه تقلید (۱) ازبیدل بحرهای‌طویلتر را پرورش‌داده‌است. ابوالکلام آزاد یکی‌ازفضلای‌جدیداردو، هنگامیکه‌دربارهٔ بحرهای‌طویل بیدل سخن‌میزنند (۲) ترزبان میگردد. فی الواقع اگرغزل هایی‌راکه بیدل دربحرهای طویل انشا نموده بخوانیم امواج هیجان درروح، پدیدار می شود وبه عبارات (۳) ریچاردزیك تلاطم‌دورانی‌درتمام اعضای‌بدن، نشرمیگردد. ونیزیك نفرمطالعه کنندهٔ محتاط ملتفت میگرددکه‌باوجودطول‌وزن، حشووزوائدی‌درابیات مذکور وجودندارد. بحرهای‌مذکورعبارتند از:

---

(۱) قاسم قدرت‌الله- مجموعه نغز ۲ص۱۴۰ میرتقی، نکات الشعراء ص ۴۵.

(۲) ابوالکلام آزاد، غبار خاطر، ص ۴۱.

(۳) ریچاردز، آی‌ای- پرنسیب های نقد ادبی ص‌ص۱۴۰.

۱ ـ بحر کامل مثمن :

تو کریم مطلق و من گدا چه کنی جز اینکه بخوانیم
در دیگری بنما بمن بکجا روم چو برانیم
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

۲ ـ بحر متدارك : این وزن بنام رکض الخیل (جفتك زدن اسپ) وصوت النافوس (صدای زنگ) یاد میشود و در هر مصرع هشت وتد دارد.

چه بود سر و کار غلط سبقان درعلم وعمل به فسانه زدن
زغرور دلایل بی خـردی همه تیر خطا به نشانـه زدن
فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

۳ ـ بحر رجز مطوی مثمن :

منفعلم بر که برم حاجت خویش از بر تو
ای قدمت برسر من چون سر من بر در تو
مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

٤ ـ بحر خفیف مثمن :

به تماشای این جهان در مژگان دراز کن	زخمستان عافیت قدحی گیر و ناز کن
فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن

٥ ـ بحر متقارب مقبوض اثلم هشت و تد دریك مصرع دارد :

اگر جهان جمله لقمه زاید ز فـکر جـوع تو بر نیـاید
مگر چو آماج لب کشاید زعضو عضوت خدنگ خوردن
فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلـن فعول فعلن

۱۵ ـ تعقید در ابیات وی : چون بیدل فـکری وسیع را دریك بیت منفرد می گنجاند بعضی قطعات مربوط آن را در بیت نگرفته و انتظار دارد خواننده آن را خود پیدا کند . چنانچه در این بیت :

میرود از موج بر باد فنا نقش حباب	تیغ خونخوار است بیدل چین پیشانی مرا

بیدل خودرا بحباب تشبیه میکند و ترش رویی معشوقهٔ خودرا به‌موج ، اما چون دراینجا کدام اشارهٔ واضح وجود ندارد آسان نیست رابطهٔ آن را درك نمود . بعض اوقات عبارات وابسته بهم دریك بیت از یکدیگر دورواقع اند . و بعض اوقات خیالات بیدل دورودرازوزبان وی خلاف محاوره است .

اگر تمام این عوامل رادرنظر گیریم دیده می‌شود که دراثر آن اکثرابیات بیدل مبهم ومغلق (۱) ودربعض موارد قابل فهم نیست .

درذیل چند بیتی راذکرمیکنیم که فهمیدن آن‌ها دشواراست . (۲)

درمزاج دانه آماده‌است‌تاثیر زمین حیز کم پیدا شودگر زن نزاید مرد را

حیات‌دهروحواس خلائق آیینه‌دارد که‌این‌هوسکده‌نزدیك‌شش‌است‌ودو پنجش

عمر یست‌گرمی‌قدحش باده پروراست شیری که‌چون سحر به نفس مردمیکنم .

بملاحظه تعقیدی که دربعضی ازابیات بیدل‌دراثرعوامل متعددی که درفوق ذکرکردیم وجود دارد بعضی ازتذکره نویسان مشهور پیشنهاد کرده اند که یك شخص متبحردرادبیات دری باید منتخبی (۳) ازابیات بیدل راترتیب دهد وازتمام ابیاتی که دارای عناصرقابل اعتراض اند صرف نظر کند .

آزاد بلگرامی می‌گوید که اگرچنین انتخابی بعمل آید مجموعهٔ بسیارزیبا ونهایت دلفریبی ازابیات دری بدست می‌آید .

۱۶ ــ غزل‌های بی‌نقطه : بعضی‌ازنامه ها (٤) وهمچنان بعضی ازغزل های بیدل بی نقطه اندگرچه تعدادآن هاقلیل است ولی چیره‌دستی بیدل را دراین

(۱) قاری عبدالله‌خان، ادبیات ص ۱۷۸.

(۲) در کتابخانه حافظ نورمحمد در کابل‌تعداد زیادی ازین قبیل ابیات جمع شده است.

(۳) آزاد بلگرامی ، سروآزاد ، ص ۱۵۰ خزانه عامره ، ص ۱۵۳ قاری‌عبدالله‌خان ادبیات ۱۸۱ ، واله‌داغستانی ، ریاض الشعراء ، نسخه قلمی .

(٤) بیدل ، رقعات ، طبع لکنهو.

صنعت نشان میدهد ومخصوصاً لطافت وروانی ابیات مذکورقابل دقت است.

که دهد مصالح کام دل که مدد گرطالعم		سحر اردمدر مدآورد عسل اردهد همه سم رسد

....

دل آواره ام طوررم آسودهٔ دارد		اگر گرد ملال آورد صحر راارم کردم

....

۱۷ - چندین غزل در یك وزن ویك قافیه : ملاظهوری عادت داشت چیره دستی خود را درزبان ازطریق انشای بیشتر ازیك غزل در یك قافه نشان دهد (۱) بیدل نیز مهارت کامل خویش راازراه انشای دو یا پنج (۲) غزل در یك وزن ویك قافیه آشکارساخته است باید تذکر نمود که تقریباً هریك از این غزل ها استقلال خویش راازلحاظ هیجانات، مفکوره، یامحتویات ادبی محافظه میکنند .

۱۸-استقامت و ثبات درخیال: اگرچه غزل درابتدا جزئی از قصیده ودارای تسلسل بود ولی پس از آنکه از قصیده جدا شد به مخلوطی از ابیات ناموافق مبدل گردید . محبت وعداوت، غم وسرور، وصال وفراق، خوش بختی و بد اختری ، خلاصه جمیع خیالات ناموافق در غزل بیان میگردید البته در عین غزل باتغییرلازمه درهیجانات .این امر غزل راکاملاً غیرطبیعی ساخته بود. سعدی به این عیب غزل ملتفت گردید ودرآن استقامت وثبات راشامل (۳)نمود. امیرخسرو، نظیری، وظهوری ازوی پیروی کردند (٤). بیدل نیزغزل های بسیار انشأ کرده که درآنها وحدت مقصد مراعات شده است واین واقعیت در دیوانش به مشاهده میرسد .

(۱) آزاد بلگرامی ،سروآزاد ص ۱۵۰.

(۲) قاری عبدالله‌خان‌خان ، ادبیات ص۱۸۲ .

(۳) حالی ؛ حیات سعدی، ص‌ص۹۵-۱۰۷ .

(٤)واحد میرزا، حیات وآثار خسروص۲۰۶،

۱۹ - برومندی : درفوق وسعت تسلط بیدل را دربیت ازنقطهٔ نظر ادب مشاهده کردیم . گذشته از کیفیت، کمیت غزل های وی نیز قابل حیرت است . شیرخان لودی مصنف «مرآة الخیال» که تذکراش را درسال ۱۱۰۲ هجری نوشته کرده است می گوید (۱) که دیوان بیدل ۲۰۰۰۰ بیت دارد . سرخوش «کلمات الشعرای» خود رادر سال ۱۰۹۳ هجری تصنیف نموده . ولی تا سال ۱۱۱۵ هجری در آن می افزوده (۲) . وی می نویسد که بیدل بحربی‌ساحلی است ودیوان وی تنهادرردیف میم حاوی ۵۰۰۰ بیت است خوشگو «سفینهٔ» خود راپس ازوفات بیدل نوشته . ودرآن ذکر نموده که غزل های بیدل متشکل از ۵۵۰۰۰ بیت است. (۳) این امربرومندی بیدل رانشان میدهد ودرعین زمان می بینیم که بارآورترین دورهٔ حیات بیدل پس از سال ۱۱۰۲ هجری (۱٦۹۰-۱ میلادی) بوده .

از بیانات‌فوق‌دربارهٔ‌خصوصیات بیدل به‌این نتیجه میرسیم که موصوف‌برزبان چیره‌دستی‌قابل‌حیرتی‌داشته. تخیل‌خلاقهٔ وی به‌ادب دری کمك‌بزرگی کرده‌است . کمکی که طراوت آن هرگزازمیان نخواهد رفت،وسبك هندی که توسط شعرای زبان دری درهند انکشاف یافته است توسط بیدل به اوج کمال آن رسانیده شد . این حقیقت ازطرف فضلای معروف ومختلفی اظهار گردیده وازین سبب وی‌را یکی ازاساتیذ شعرای دری می پندارند. دوستان ورقیبان وبدگویان وی همه دراین نظریه اشتراك دارند. سرخوش رقیب بیدل می گوید(٤) «بیدل‌استاد

---

(۱) شیرخان لودی ، مرآة‌الخیال ص ۳۸۵.

(۲) سرخوش، کلمات‌الشعراء ص ١٤.

(۳) خوشگودرمعارف می ۱۹٤۲ص ۳۷٦.

(٤) سرخوش ، کلمات‌الشعراءص١٤.

هنر است.» خوشگو(۱) دوست و شاگرد بیدل می‌نویسد: «در این هنر بیدل یکی از آن استادانی است که از خود سبك خاصی دارد» و باز چنین می‌گوید « بیدل نظیری پیدا نکرد تا مانند وی سبکی ایجاد کند.» آنند رام مخلص که یکی از شاگردان بسیار فاضل شاعر ما بود می‌گوید (۲) : «بیدل صفحهٔ روزگار را با انواع اشعار وصنایع بسیار ظریف مزین ساخت. در هر جا مردم راجع بوی سخن میزنند و بیدل در هر مرز و بوم شهرت دارد. حقیقت است که پس از امیر خسرو دهلوی هیچ شاعری در هند ظهور نکرد تا بتواند با بیدل همسری کند.» این بود آرای معاصرین بیدل.
پس از وفات بیدل تذکره های متعدد نوشته شد و جمیع تذکره نویسان باحرارت مساوی دربارهٔ وی نوشته اند. آزاد بلگرامی در «سرو آزاد» و همچنان در «خزانهٔ عامره» خویش بیدل را صمیمانه ستایش میکند(۳) او به بیدل مقام بلندی را در نظم قائل بوده و می‌گوید احدی دارای چنان قدرت معنوی نیست که با بیدل همسری کند. علاوه بر آن در بیتی نیز به تمجید بیدل پرداخته است :

بلند طبع شناسد کلام بیدل را رساند پایهٔ معنی بـه آسمان نـهم

[مرتبهٔ معنی‌را به‌آسمان نهم بلند ساخت ـ
تنها شخص صاحب طبع بلند میتـوا ند سخن بیدل راارزیابی کند .]

اگر نظریات تمام تذکره نویسان را بیان کنیم، سعی ما به جزئیات یکنواخت وخسته کننده منتهی خواهد شد بنابر این در اینجا محض به آوردن ترجمهٔ نظریهٔ مصنف «چمنستان شعرا» راجع به (٤) هنر بیدل اکتفا میکنیم. وی تمام چیزهایی

(۱) خوشگو، درمعارف می وجولائی ۱۹٤۲.

(۲) مخلص آنندرام، صفحه‌ای که بدست وی‌نوشته شده است ورق اول.

(۳) آزاد بلگرامی ، سروآزاد ص ۱٤۷. خزانهٔ عامره ص‌ص ۱۵۲-۱۵۳.

(٤) شفیق ،لچمی نراین، چمنستان شعراء ص ٤۳.

راکه‌دیگران دراین باره گفته اندبصورت زیبایی جمع نموده‌است :

«عبدالقادر بیدل مانی ایست که ارژنگ خیالات رانقاشی میکند واقلید سی است که درنظم سحر آفرینی میکند. مشرق اندیشه های باریك تاابد با آفتاب تابناك نبوغ وی روشن گردیده و گلستان بیانات‌ملیح سرتا پا باآهنگ نکته سنجی وی مزین گردیده که مانندبلبل هزارداستان نغمه سرایی دارد. چشم روزگا رشخصیتی راباچنین پایهٔ عالی واندیشه های مصفا ندیده گرچه‌مشعل آفتاب دردست آنست ونیز آسمان نیلگون نظیراین طالب‌شیرین زبان‌خیالات رانشنیده ولوسیارات گوش های آن است . بنابراین‌اگر نبوغ وی رابهار حیات خوانم بجا خواهد بود . زیرا حیات نظم مرهون اوست. واگرقلم اوراابر بهاری نامیم‌راست خواهدبود. زیرا هر نقطه ازنوشته هایش‌بر گوهری برتری دارد . فی الواقع دردیارهند شاعری چنین کامل تاکنون پابه عرصهٔ هستی ننهاده وخامهٔ نقاش بیچون تاحال نظیراین طالب دلفریب اندیشه هارانقش نبسته‌است.»

ازین اشارات هویدا میگردد که بیدل درادبیات دری چه مقام بی مانندی دارد. نیروی‌خلاقهٔ وی‌بالاخره‌درایران نیزشناخته‌شد.دکتوررضازاده‌شفق‌چنین اظهارنموده :

«بیدل‌آخرین‌شاعر نامدارصاحب نبوغ هندی است . فی‌الواقع در غزل های تصوفی،دراشعار زیباودر مثنوی مهارت کامل نشان داده وپیش چشم مابهترین نمونه سبك هند را گذاشته است» . (۱) درپایان این بحث نظریهٔ خود بیدل راجع به‌طرز کلام وی بسیاردلچسپ است :

مدعی در گذرازدعوی طرز بیدل   سحر مشکل که به کیفیت اعجازرسد

[ای مدعی ،ازدعوی سبك بیدل منصرف شو-

(۱) شفق ، دوکتور رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران .

محال است که سحر کیفیت اعجاز راداشته باشد .]

بیدل باچنین نظریهٔ عالی راجع به‌سبك خویش آرزومندشهرت جاویدان‌است :

سخن تادرجهان باقیست‌ازمعدومی آزادم

زبان گفتگوها بال‌پـرواز است عنقا را

[تازمانیکه سخن درجهان زنده است ، معدوم نمیشوم زیرا زبان گفتگو بحیث بال جهة پروازعنقا خدمت میکنـد .]

تااینجامحض جنبه ادبی غزل های بیدل را درنظر گرفتیم اینـك مفکـورهٔ اساسی راکه‌تمام نظم بیدل دورآن چرخ میخورداستخراج میکنیم . سرگذشت زندگی بیدل سرتاپا دربرابرچشم‌ماواقع است‌ومیدانیم کـه شخص متصـوف بود و در روحش آتش محبت خدا وند اشتعال داشت . درطفولیت درمحفل متصوفین بسر میبرد و از آن ها اسرار طریقت را آموخته بود . چون بجوانی رسید و وطـن خویش یعنـی بـهار را بـه قصد شاه جهـان آبـاد تـرك نـمود به عاقل خان راضی و نواب شـکرالله خان کـه اشخاص متصوف (۱) بودند وبامثنوی رومی معرفت داشتند بتماس آمد . ونیز میدانیم که بیدل شیفته سنائـی (۲)،عطار،رومی،سعدی ،عراقی،حافظ وجامی شعرای بزرگ متصوف بـوده است علاوه بر آن دوکتورریومی گوید که دربیاض بیدل درموزیم‌لندن رسالـهٔ «زادالعارفین» خواجه (۳) عبدالله انصـاری در شش‌بـاب نوشته شده است .

---

(۱)صفحه ۴۰ و۵۷ همین کتاب

(۲)صفحه ۱۲۸ و ۱۲۷ همین کتاب

(۳) تابنده،گنا بادی،رسایل بقلم‌خواجه عبدالله‌انصاری،مقدمه‌ازصفحه ب‌تا یه ای.جی.براون‌تاریخ ادبیات فارسی ، جزء۲،ص‌ص ۲۶۹-۲۷۲ شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ هجری) هراتی از احفاد ایوب انصاری صحابـی معروف حضرت پیغمبر بود. خواجه متصوف عالی مقام‌ونویسنده آثار متعددی بوده.

خواجه صاحب مخصوصاً، از رهگذر مناجات ها یی که با تواضع و شکسته گی تمام بدرگاه خداوند نموده شهرت دارد . تاثیر این التماسات و تضرعات بر بیدل از غزلی که مطلع آن بیت ذیل است هویدا میگردد :

تو کریم مطلق و من گدا چه کنی جز اینکه بخوانیم

در دیگری بنما بمن بکجا روم چو برانیم

[تو کریم مطلق هستی ای خداوند، و من گدا هستم جز اینکه مرا بخوانی چیز دیگری مکن . یادر دیگری بمن نشان ده که اگر مرا برانی به انجا روم.]

علاوه بر آن غزالی بزرگ که تصوف نوع فلسفی (۱) وصدق وی باخاص وعام سخن میزند نیز درجمله نویسند گان متصوفی است که بر بیدل تأثیر افگنده (۲) . تاثیرمجموعی تمام این ها همین بود که تصوف خون عروق بیدل گردید ومقصود اساسی وی محبت خداوند بود. بیدل چنین می گوید :

بی زمزمهٔ حمد تو قانون سخن را افسرده چوخون رگ تار است بیانها

[ای خداوند بدون زمزمهٔ حمد و ثنای تو قانون سخن

آهنگ افسرده را از تارهای خرد برون خواهد کرد .]

پس اگر بیدل درستایش و محبت خداوند نسراید، شعر وی از حیات عاری می باشد.

بیدل مانند همه متصوفین باتزکیهٔ نفس خویش آغاز نمود بحیث مقدمهٔ محبت به خداوند میخواهد خود را از جمیع عشق های دیگر پاك سازد .درنتیجه بهجهان واسباب آن و همچنان بهخانواده ومسکن وحتی به شخص خویش علاقه ای ندارد:

دل اگر در جهد کوشد مفت احرام صفاست

هم بقدر صیقل است آب وضو آیینه را

---

(۱) سمیت ، الغزالی ص ۲۲۷.

(۲) صفحه ۴۰ همین کتاب .

[اگردل جهد کند به سهولت میتواند احرام صفا را حاصل کند ـ آیینه مطابق درجهٔ صیقل خود برای وضو آب دارد .]

ناصافی دلت غم اسباب می کشد		آیینه صندلی کن واز درد سر برا

[چون دلت ناپاك است درغم متاع دنیا هستی ـ آیینه ات را باصندلی صیقل کن واز درد سر فارغ شو. (۱)]

عیش ترك خانمان ازمردم آزاد پرس		کس نداند جز صدا قدر شکست شیشه را

[عیش ترك خانمان ازاشخاص آزاد پرسان کن ـ جز صدا کسی ارزش شکست آیینه را نمیداند .]

جوهر تجرید ترك الفت خویش است وبس
بر سر خود میتوان کرد امتحان شمشیر را

[هیچ چیز جز ترك دوستی خویشتن جوهر تجرید معنوی نیست ـ شمشیر را برسر خود امتحان میتوان کرد .]

اندیشهٔ دیر و کعبه فکر سبحه وزنار اعتبار کفرو دین و آرزوی بهشت ودوزخ اورا بخود مشغول نساخت زیرا محض شیفتهٔ خداوند و بابی صبری در آرزوی دیدار او تعالی بود .

اگر از دیر وارستیم شوق کعبه پیش آمد
تگ وپوی نفس یارب کجاها می برد مارا

[اگراز صومعه آزاد شدیم عشق کعبه مارا بخود جلب نمود ـ خداوندا جد وجهد نفس تا کجا مارا خواهد کشانید .]

گر از زنار وارستیم فکر سبحه پیش آمد
نفس مصروف چندین ریشه دارد تخم آدم را

[اگراز زنار آزاد شدیم به فکر سبحه گرفتار شدیم ـ زندگی فرزند آدم را باچندین

(۱) بذکر من مصرع دوم باید چنین ترجمه می شد :
آیینه (یعنی دل صاف) راصندل ساز واز دردسر فارغ شو ، یعنی برای رفع این درد سر ، از دل صاف (آیینه) صندلی مهیا کن. (مترجم)

رشته مشغول نگهمیداراد.]

بی‌نیازی از تمیز کفر و دین آزاد بود	از کجا جوشید یارب اختراع ننگ ها

[بی نیازی میان کفر و دین تفاوتی قائل نبود خداوندا اختراع ننگ از کجا نشأت کرد.]

جلوه مشتاقم بهشت ودوزخم منظور نیست
میروم ازخویش درهرجاکه می خوانی مرا

[من مشتاق جلوه‌ستم بهشت ودوزخ منظورم نیست - هرجاکه تومرامی خوانی دراندیشه توازخویش میروم.]

غم و شادی بروی تاثیری نداشت،عزت وذلت نزد وی بی اهمیت بود بلکه ذلت (۱) رابرعزت ازسببی که درشکستاندن نفس کمك میکند ترجیح میداد و جمیع خواهشات وعشق های دنیوی دروی خاموش گردیده بود.

رنج غم وشادی مبرکومطرب وکونوحه گر
مشت سپندبی خبردارد درین مجمر صدا

[نبایدغمهاوشادمانی‌هابرتواثرافگندزیرانه‌مطربی موجوداست ونه‌نوحه‌گری محض یك مشت سپندبی خبردراین مجمرصدا برپا کرده.]

مجو آوازهٔ شهرت زآهنگ سبك روحان
صدای بال مرغ رنگ نبود درپرید نها

[ازآهنگ اشخاص سبك روح آوازهٔ شهرت طلب مکن وقتیکه مرغ رنگ پروازمیکند صدایی از بال وی بلند نمیشود.]

---

(۱) هجویری، سید علی ،کشف المحجوب (ترجمه نیکلسن) ص‌ص۶۲-۶۹. فصلی درآن راجع به ملامت‌است وحاوی این نظریه است که « ملامت تاثیر بزرگی با لای ایجاد عشق صادقانه دارد» در این ابیات اشاره به ملامت نشان میدهد که بیدل به فرقه ملامتیه منسوب بوده.

نگین شهرتی می خواست اقبال جنون من
زچندین کوه کردم منتخب سنگ ملامت را

[اوج جنون من خواستار نگین شهرت بود ـ ازچندین کوه سنگ ملامت را انتخاب کردم .]

گر آرزو شکند میشود عمارت دل — شکست موج بود باعث بنای حباب

[اگر آرزو ازمیان برود عمارت دل آبادمی شود ـ شکستن موج سبب تولید حباب میگردد .]

این هاهمه مراحل فنااند . بعد ازتسلیم ایثار آغاز میگردد و صوفی ما خودرا تنها وقف خداوند می‌سازد. تمرکز اندیشه دربارهٔ خداوندموجب حیرت گردیده واورابکلی بخود جذب می‌سازد گرچه‌دراین مرحله یك‌اندازه‌حزن و اضطراب وجوددارد ولی ناله ها وهیجانات سابق از میان رفته می باشد زیرا در یتوقت نظرعاشق برزیبایی مطلق تمرکز داشته وبه اسرارمخفی دست یافته است :

سر سودایی مارا غم دستار کی پیچد
که همچون غنچه از بویت به طوفان‌میرودسرها

[سرسودایی ما به غم دستار گرفتار نیست زیرا مانند غنچه‌سرهای ما از بوی تو مبتلای طوفان‌گردیده .]

درچارسوی دهر گذر کرد خیالت — لبریزشد از حیرت آیینه دکان ها

[خیالت ازچهارگوشهٔ (۱) دنیاگذر کردودکان‌ها ازحیرت آیینه هالبریزگردید .]

نسبت آیینه از ما قطع کردن مشکل است
حسن تا آیینه دارد حیرت آبادیم ما

(۱) چارسو درلغت بازاری را گویند که از چهار طرف راه داشته باشد ودرعرف بمعنی مطلق بازار استعمال می شود. دراینجا نویسنده دانشمند آنرا « چهارگوشه » ترجمه کرده اما کلمه « دکانها » در مصرع دوم باهمان معنی بازار رابطه دارد نه با«چهارگوشه».(مترجم)

[محال است که نسبت ما از آیینه قطع گردد ـ تا زمانیکه حسن آیینه داردما دستخوش حیرت هستیم .]

سیماب را ز آیینه پای گریز نیست　　　دارد تحیرم به قفس اضطراب را

[سیماب نمیتواند خودرا از آیینه جداسازد ـ ازین سبب تحیر من اضطراب رادرقفس میدارد .]

تپیدن ره ندارد در تجلی گاه حیرانی
توانگر پای تاسر اشک شد نتوان چکیدا ینجا

[تپیدن در تجلی گاه حیرانی راهی ندارد ـ حتی اگر کاملاً به اشک مبدل شوی باز هم در اینجا چکیده نمیتوانی .)

در بیابان تحیر نم زچشم ما مخواه　　　بی نیاز از اشك می دان دیدۀ تصویر را

[در بیابان تحیر نم اشکی از ما انتظار نداشته باش ـ چشم تصویر از اشك بی نیاز است .)

ای ز شوخی های حسنت محو پیچ و تاب ها
حیرت اندر آیینه چون موج در گرداب ها

[در اثر شوخی های حسنت پیچ و تاب دل از میان رفته است ـ حیرت در آیینه مانند موج در گرداب است .]

از حیرت دل بند نقاب تو کشودیم　　　آیینه گری کار کمی نیست در اینجا

[از حیرت دل بند از نقابت کشودیم ، در اینجا آیینه سازی کار آسانی نیست.]

در این حالت روحی صوفی ما از عمل دست می شوید زیرا تنها شکستگی و تسلیم ثمر دارد .

بلند است آنقدرها آشیان عجز ما بیدل
که بی سعی شکست بال و پر نتوان رسیدا ینجا

[ای بیدل ،آشیان عجز من آنقدر رفعت دارد ــ که بدون شکستن بال و پر رسیدن به آنجا محال است.]

عـزت طـلبـی جـوهر تسلیم بدست آر
این جا خم طاعت شکن طرف کلاهی است

[اگر عزت می طلبی گوهر تسلیم را بدست آر ــ در اینجا خم عبادت شکن طرف کلاه است .)

ازجملهٔ یکصدویك مسالهٔ تصوف که بیدل با ملاحت واسراف راجع به آنها سخن زده است تنها به عدهٔ قلیلی از آنها اشاره نمودیم. ابیات وی راراجع به احوال ومقامات ،(۱)ضرورت فقر(۲) ومقام عالی اهل فقر، مرتبهٔ وحدت که در آن جزخداوند همه چیز خیال ووهم جلوه میکند وسوالات مربوط به تصوف را به تعداد زیاد جمع میتوان کرد ولی بحث مفصل این موضوع هدف این مقاله نیست. بنابرین به موضوع دیگری می رویم .

بیدل درزمانی می زیست که درویشی مرتاضانهٔ صوفی های سابق از مدت ها به شکل تصوف عرفانی مبدل گردیده بود. غزالی ورومی که به پیمانهٔ بزرگی بالای بیدل تاثیر افگنده بودند ،هردو نمایندگان(۳) همین نوع تصوف بودند . علاوه براین دو مفکر ،ابن عربی (۵۶۰ــ۶۳۸ هجری مطابق ۱۱۶٤ ۱۲٤۰ میلادی)

(۱) احوال : مراقبه ،قرب بخداوند (ج) ، محبت، خوف ،رجا، اشتیاق ،صمیمیت ، آرامش ، تفکر واطمینان .

مقامات : توبه،ندامت، ریاضت(پرهیز) ترک ،فقر ،صبر ، توکل بخداوند (ج) ورضامندی (به نیکلسن تصوف اسلام ،ص‌ص ۲۸-۲۹ مراجعه شود.)

(۲) فقر نه تنها بی علاقگی در برابر مواهبی است که جهان عرضه میکند، بلکه بی علاقگی به مواهب جهان دیگر نیزدرآن شامل است .

(۳) در باره الغزالی به سمیت . ام.الغزالی ۲۲۷ رجوع شود. در باره رومی به خلیفه عبدالحکیم، مابعد الطبیعه رومی رجوع شود .

نیز به بیدل الهام بخشیده بود. خوشگو می نویسد (۱) که اکثر قضایایی راکه ابن عربی (۲) در «فصوص الحکم» خویش بحث کرده ازطرف بیدل دوباره به تفصیل بیان‌شده است. ازجانب دیگر یك چیز بسیار مهم دیگری بر بیدل تأثیر قابل ملاحظه ای افگنده بود. چندسال قبل ازتولد شاعر مافکردینی درهند توسط مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرهندی (۹۷۱ـ ۱۰۳٤هجری مطابق۱۵٦۳ـ۱٦۲٤ میلادی) که بر علیه وحدت الوجودی ابن عربی ماوراثیت(۳)خداوند(ج) را تعلیم میداد کاملاً به انقلاب دچار گردیده بود. چون بیدل درجامعه‌ای می زیست که در آنجا تعلیمات و بیانات مجدد هنوز تازه بود، لذا روح آن مصلح بزرگ بروی اثر افگنده بود. شیخ سعدالله گلشن یکی از مقربان بیدل شاگرد (٤) شاه گل بودوشاه گل یکی از بازماندگان مجدد. اگر دلیل دیگری برای تایید ادعای ماموجود نباشد، همین امر کافیست. درپهلوی این بیانات ابیات ذیل افشأ می‌سازد که بیدل دربارهٔ افلاطون و ابن سینا نظریهٔ بلندداشت:

نخوانده طفل جنون مزاجم خطی زپست و بلند هستی
شوم فلاطون ملك دانش اگر شناسم سراز کف پا

لاف دانش جز به سعی جاه نتوان پیش برد
بوعلی هم شهرت علم از کسر و فر یافته

ازآنچه دراین بخش بیان‌گردید به این نتیجه میرسیم که برای فهمیدن افکار

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۸.

(۲) ابن العربی به وحدت وجود معتقد بود. به مولوی حسین، ابن‌العربی ص‌ص ۵۱ـ۷۵ رجوع شود. نیکلسن، مطالعات در تصوف اسلام، تبصره‌ای چند در باره فصوص الحکم.

(۳) فاروقی، مفکوره مجدد در باره توحید ص‌ص ۷۹ـ۹٤.

(٤) آزاد بلگرامی، سروآزاد ص ۱۹۸ـ۱۹۹. سرخوش، کلمات‌الشعراء ص۹٦.

تصوفی بیدل باید انسان بااساسات وتطور عنصرعرفانی درتصوف وفلسفه اسلام آشنا بود . مطالعۀ غزل های بیدل نشان میدهد که شاعر برحسب معمول در ایـن موضوعات بسیار گفتنی هادارد ولی بازهم دراین صفحات نمیتوان آن هارابصورت مفصل تحت مطالعه قرار داد . بنابراین باچند اشارۀ قلیل اکتفا میکنیم .

بیدل درنظریات مابعدالطبیعی خویش از وحدت اولیه آغاز کرده وآفرینش رایك تجلی ذات می پندارد نظر به این حدیث معروف قدسی :

کنت کنزاً محفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

[یک گنج مخفی بودم، خواستم شناخته شوم ،بنابرین خلق راآفریدم.]

جمال مطلق خودرادرآفرینش متجلی ساخت . بنابراین حدیث مبارك از تجلی ونشۀ سخن زده وظهور(۱) موجودات رااز کتم عدم بعالم وجود تاکید میکند . بیدل نیز بهمین نظریه معتقد است:

درآن زمان که نبود از زمانه آثاری برون علم و عیان بود ذات او تنها
نه در حقیقت بحتیتش خیال شیون نـه بر صحیفـۀ ذاتیتش خط اسمـأ
بخویشتن نظری کردوخودبخودبنمود حقیقت همه اشیا به ذات خود یکجا
بصد هزار نظر شد بحسن خود ظاهر بصدهزارطلب گشت خویش‌راجویا
بشوق عرض کـمالات معنی اسرار زکـتم غیب خرامید جـا نب صحـرا

[هنگامیکه هنوز نشانی اززمان وجودنداشت ـ
خارج ازعلم وعیان محض ذات اوتعالی وجودداشت .
نه درحقیقت خالص وی اندیشه ای ازصفات وجودداشت ـ
و نه درکتاب ذات اوخطی ازاسمأ .
وی بخود نظری افگندوبخود نشان داد ـ
که حقیقت بالقوۀ تمام اشیا در ذات اونهان است

(۱) خلیفه عبدالحکیم، مابعدالطبیعه رومی ،ص ۳۱ ، پوپانوشته.

وی باصد هزارچشم بحسن خویش نظرانداخت و
باصد هزار اشتیاق طلبگارخویشتن گردید .
باآرزوی نشان دادن کمال معنی اسرار -
ازپردهٔ غیب جانب صحرا خرامید .]

مخصوصاً بیت آخر نظریهٔ وحدت وجودی راتاکید میکند. دراین ابیات می بینیم که تخیل شاعردرانکشاف نظریه خویش راجع به آفرینش دلیرانه مشغول است . وهرجا وهرزمان بیدل راجع به آن سخن میزند ، از همین نوع ابیات دلیرانه کارمیگیرد. میدانیم که پیروان افلاطونیت جدید(۱) بامساعی خویشدرراه ارائه یك نظام واحدجهانی نظریه«تجلی» یا«صدور» راابلاغ نمودند ودر این ضمن ازعقل کل نام بردند . معنی «تجلی» یا«صدور» خارج شدن نوراز یك جسم نورانی یا ریختن آب ازیك قدح لبریز است . بیت ذیل نشان میدهد که بیدل نیز باعقل کل آشنابود :

با هرکمال اندکی آشفتگی خوش است
هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباش
[باهر کمال باید اندکی از آشفتگی عشق موجودباشد -
اگرچه عقل کل شده یی امابدون جنون مباش .]

ابن سینا نیز درنظریه خویش راجع به تکوین ازعقول وآسمان ها (۲) بحث کرده

(۱) آرمسترانگ، کاینات قابل فهم در نظریات پلوتینس ص‌ص ۴۹-۶۴.

(۲)طوسی ،نصیرالدین ، شرح الاشارات ص‌ص ۲۶۸ - ۲۸۱؛ جمیل صلیبه ، ابن سینا ، ۱۰۲- ۱۱۰۲ فضل الحق ، تجلیات ابن سینا ص ۱۷۴ ، بقرار این نظریه خداوند (ج) عقل اول را آفریده . عقل اول ،عقل ثانی وآسمان اول را آفریده. بهمین‌صورت سلسله تاعقل دهم وآسمان نهم‌ادامه می‌یابد. بالاخره عقل آخر یاعقل فعال جهان را آفریده .

است وطوریکه میدانیم بیدل به فلسفۀ وی بسیاراحترام داشت . (۱)

ازیکطرف بیدل به وحدت وجودی قائل بود وشاید سبب آن مطالعات وی در باره ابن عربی وافلاطونیت جدید ازطریق ترجمه ها یاشروح آن‌ها بوده ، واز جانب دیگر باتاکید تمام راجع به تنزه خداوند(ج) سخن میزند . دراینجا است که تاثیر مجدد سرهندی بالای وی محسوس می گردد . زیرا طوریکه قبلاً ذکر گردید مجدد به ماورائیت خداوند (ج) معتقد بود . مداقه درابیات ذیل بیدل نشان‌خواهدداد که وی نیز مانند مجدد معتقدبود که‌خداوند (ج) ناقابل دسترس، ناقابل تجربه، ناقابل ایضاح ، وناقابل فهم است (۲) .

خیال وصل تو پختن دلیل غفلت‌ماست   کتان چه صرفه برد درقلمرومهتاب

[آروزی‌وصال ترا پرورانیدن دلیل بی‌خبری‌ماست

کتان ازقلمرومهتاب چه سودمی برد؟]

باکه باید گفت بیدل‌ما جرای آرزو   آنچه‌دلخواه‌منست‌ازعالم‌ادراك‌نیست

[ای بیدل باکه ماهیت آروزی‌خودرا بیان کنم؟

آنچه دل من آرزودارد ازساحه ادراك بشرخارج است.]

بیدل رۀ حمد ازتو بصد مرحله دور است

خاموش که آوارۀ وهم‌اند بیان ها

[ای بیدل راه ثنای خداوند (ج) صد مرحله ازتودوراست

خاموش باش زیرا بیان هاهمه موهوم اند.]

آن کیست شودمحرم اظهاروخفایت   آیینۀ خویشند عیان ها وبیان ها

[کیست که محرم اظهاروخفای‌تو گردد

چیزهای عیان ونهان همه‌آیینۀ خوداند.]

(۱) صفحه ۵۳ همین کتاب .

(۲) فاروقی ، مفکوره مجدد ، راجع به توحید ، ص‌ص ۹۷-۹۴.

از ملاحظهٔ محیطیت کلی وماوراثیت خداوند (ج) که بیدل آنهارا درغزل خویش بیان کرده است جبراً به این نتیجه می رسیم که بیدل مانند(۱) رومی وغزالی به وحدت وجودی (۲) اعتقاد داشت . ووحدت وجودی نظریه ایست قایل بیك الوئیت محیط برهمهٔ اشیأ که « وجود وحرکت وهستی همهٔ ما دروی است » .

این بود تصورات بیدل دربارهٔ رابطهٔ آفرینش باخداوند (ج). اکنون مختصراً فلسفه بیدل را دربارهٔ محبت خداوند (ج) تحقیق میکنیم. بیدل می گوید که سبب این عشق جمال مطلق است که مطابق آیهٔ مبارکهٔ قرآن (سورهٔ ٤ آیهٔ ۲۹) .

کل یوم هوفی شان

[هرروز بلکه هر لحظه در شکوه تازه ای جلوه میکند]

هر نفس صد رنگ می گیرد عنان جلوه اش
تا کند شوخی عرق آیینه می ریـزد حیا

[هر لحظه عنان حسن وی صد رنگ می گیرد
برای اینکه شوخی جلوهٔ اوعرق کند آیینه حیامی ریزد.]

واین عشق جهان شمول است .

آتش پرست شعلهٔ اندیشه ات جگر   آیینه دار داغ هوای توسینه ها

[جگر آتش پرست شعلهٔ اندیشه زیبایی تواست و
سینه ها داغ دلی راکه درعشق تو بوجود آمده آیینه داری می کنند .]

هرگاه آتش عشق یکبار درقلبی روشن شود دیگر ازمیان نخواهـد رفت . بیقراری وهیجان عاشق دایمی است وعاشق خود به سبب همین سوزا بندی دل جاویدان می باشد .

---

(۱) خلیفه عبدالحکیم، مابعد الطبیعه رومی ص۱۷۷، اقبال، انکشاف مابعد الطبیعه درایران ص ۷۵ سمیت، الغزالی ص ۲۱۳٤.

(۲) نیکلسن، ر. ای. ، فکر شخصیت در تصوف ص۲۷، کروزی دو بارهٔ مابعدالطبیعه رومی ص۱۶۱. پانوشت.

داغ عشقم نیست الفت باتن آسانی مرا
پیچ و تاب شعله باشد نقش پیشانی مرا

[داغ عشق هستم وتن آسایی راخوش ندارم ـ
مانندشعله پیچ وتاب درجبینم نقش است.]

حیات جاویدان خواهی گدا زعشق حاصل کن
که‌دل درخون شدن خاصیت آب بقادارد

[اگرحیات جاویدان راآرزوداری صفات گدازعشق راپیداکن ـ
زیرا دل درصورتیکه خون شود ،خواص آب حیات راپیدامیکند.]

حتی اگریك چیزفرومایه باعشق به تماس آید ،مصفاگردیده و به یك چیز بسیارنجیب مبدل میشود . بدینطریق عشق‌جمال فانی عالم حادث به مبدأ وچشمهٔ جمال مطلق عروج میکند .

هوس نماند زبس عشق آن نگارم سوخت
خوشم که شعلهٔ این‌شمع خارخارم سوخت

[ازبس عشق آن رعنا مرا به گداز رسا نید هوس باقی نماند ـ
مسرورم که شعلهٔ این شمع آنچه از آن هوس هاباقی‌مانده‌بود همه‌رابسوخت.]

ساغرعشق‌مجازم‌نشهٔ تحقیق‌داد مشت‌خونم‌جوش‌مجنون‌می‌زد ومنصورشد

[ساغرعشق مجازی نشهٔ تحقیق بارآورد ـ
مشت خون من‌مانند مجنون جوش میزد ،ولی عاقبت منصورشد .]

ازبیانات فوق چنین‌نتیجه‌می‌گیریم (۱) که عشق‌چشمهٔ امکانات عظیم است . عشق علت زیبایی ومعموری جهان است وبه‌پرتووتابش‌آسمانی نیزمی‌افزاید.

(۱)دروجود مجنون آتش عشق لیلی مشتعل بود ودراینجا عشق‌مجنون عشق‌مجازی را تمثیل میکند اما دل منصور حلاج آشیان‌عشق خداوندی بود. چنانچه بعد از نفی کلی‌خویش اناالحق گفت.

بی عشق محال است بود رونق هستی بی جلوهٔ خورشید جهان نامه سیاه است

[بدون عشق محال است که جهان رونقی داشته باشد، چنانچه بدون جلوهٔ خورشید جهان یك صفحهٔ سیاه است.]

غافل ز شکست دل عاشق نتوان بود معموری امکان بهمین خانه خراب است

[از شکست دل عاشق غافل نباید بود و آن را به نظر کم نباید دید زیرا آبادی جهان وابسته بهمین خانه خراب است.]

عشق اگر درجلوه آرد پرتو مقدور را از گداز دل دهد روغن چراغ طور را (۱)

[اگر عشق پرتوی را که در آن مضمر است هویدا سازد از دل گداختهٔ خود به چراغ کوه طور روغن میتوان داد.]

با این وصف عشق از عقل منفعت جو به مراتب عالیتر است.

عقل رنگ آمیز کی گردد حریف دردعشق

خامهٔ تصویر نتواند کشیدن ناله را

[چگونه میتوان اختراعات عقل بادرد عشق مساوی گردد ـ خامهٔ نقاش نمیتواند ناله را تصویر کشد.]

باوجود این بیدل نمیخواهد اهمیت عقل را حقیر جلوه دهد، بلکه محض میخواهد بگوید که اگر نیروی عقلانی شما به بلند ترین نقطهٔ کمال نیز رسد بازهم نباید از عشق پرهیز کرد، زیرا عشق بهجمیع کمالات زیبایی و لطافت می بخشد.

باهر کمال اندکی آشفتگی خوش است

هرچند عقل کل شده ای بی جنون مباش

[باهر کمال اند آشفتگی عشق زیبا معلوم میشود ـ

(۱) در اینجا به تجلی خداوند (ج) در کوه طور به اثر تقاضای حضرت موسی اشاره شده است. به قرآن مجید سوره ۷ آیه ۱۴۳ مراجعه شود.

اگرچه عقل کل شده یی بی جنون مباش.]

ازسبب احترام وی به عقل است که از ادراك خویش احساس غرورمیکند:

صد فلك ریزد غباردامن افشانده‌ام
يك شرر گر شعلهٔ ادراك بردارد مرا

[غباری که ازافشاندن دامن من بلندگردیده صدها آسمان ایجادمیکند۔ اگرشعلهٔ ادراك يك لمحه مرا بردارد.]

دراین بیت بیدل خودرادرعقل بلند ترازعقولی می پندارد که بقرارعقیدهٔ پیروان افلاطونیت جدید آسمان هاوجهان راساخته اند.

راجع به عقیده بیدل در بارهٔ عشق همینقدر کافی است. اگر تحقیق رادنبال کرده و بخواهیم ببینیم که بیدل از افلاطون، ابن سیناورومی که «همه(۱) راجع به عشق گفتنی های زیاد داشتند» چقدرنظریه به‌عاریت گرفته وسهم اصیل خودش دربارهٔ عشق چه‌بوده است، بحث ماخاتمه پیدا نخواهد کرد. کافیست همینقدر گفته شود که با در نظر گرفتن عقیدهٔ بلند وی به‌عشق بادیگرمفکرین بزرگ به‌سویهٔ مساوی قرارمیگیرد.

ازجملهٔ موضوعات بسیارمتنوع مابعدالطبیعه که بیدل بحث نموده است، بیك موضوع باردیگرمختصراً تماس میگیریم. مبدا بشرونسبت وی باکائینات وسرنوشت وی موضوع مهمی برای شعرأ، متصوفین ومفکرین تمام کشورها در جمیع اعصاربوده. دراین موضوع پایان ناشدنی اززمان یونانی‌ها تاامروزهر نویسندهٔ نامداربحث کرده وهرکس در بارهٔ آن سخنان مفیدی داشته.

چون نویسندگان اسلامی ازقرآن الهام میگیرند نظریات ایشان دراین باره

(۱) برای فهمیدن مفکوره افلاطون راجع به عشق به گرو به ـ افکار افلاطون عشق ص ۸۷ رجوع شود. راجع به مفکوره ابن سینا در باره عشق به جمیل صلیبه، ابن سینا ص‌ص ۹۵-۹۷ مراجعه شود اقبال انکشاف مابعدالطبیعه در ایران ص‌ص ۳۸-۳۹، راجع به نظریات افلاطون، ابن سیناورومی در باره عشق به خلیفه عبدالحکیم، مابعدالطبیعه رومی، ص‌ص ۵۲-۷۰ مراجعه شود.

غالباً مبنی بر آیات قرآن است . قرآن مجید دربارهٔ روح چنین می فرماید: (۱)

قل الروح من امر ربی

[بگو روح از امر رب من است .]

باز هم قرآن راجع به آدم هنگامیکه کالبد وی از گل آفریده شد چنین می فرماید:

ونفخت فیه من روحی (۲)

[ودمید در آن از روح خود .]

این آیهٔ مبارکه واضحاً ازعنصر آسمانی دربشر سخن میزند . بیدل نیزاین معنی را ازاین آیهٔ مبارکه گرفته و می گوید :

می‌سزد هرنفسم پای‌نفس بوسیدن　　　کز ادبگاه قدم میرسد این لنگ حدوث

[بجا خواهد بود اگر هر لحظه پای نفس خود را ببوسم ـ

زیرا این لنگ آفرینش ازسرزمین مقدس قدم مواصلت نمود .]

بیدل شیفتهٔ یادآوری از ین عنصر آسمانی بشراست . ولی دراینجا محض به ذکر دو بیت ملیح وی اکتفامی کنیم :

زطبع قطره نمی جز محیط نتوان یافت　　　تومی تراوی اگرجوش کرده‌ای‌مارا

[درطبیعت قطره جزنم اوقیانوس چیزی دیگر نمیتوان یافت ـ

اگرما را بجوش آورده ای توهستی که از آن تراوش می کنی .]

دی من ود لـدارربط آب و گوهر دا شتیم

این زمان باید ز قاصد نام او پرسیدوسوخت

[من ومعشوق دیروز مانندگوهروآب وتاب آن یکجا بودیم اما ـ

---

(۱) سوره ۱۷، آیه ۸۵.

(۲) سوره ۱۵، آیه ۲۹.

اکنون جز اینکه نامش را از قاصد بپرسم و بسوزم چیز دیگری نمیتوانم.]
بنا برین هنگامیکه بیدل به اندیشهٔ مبدأ آسمانی خویش می افتد احساس غرور می نماید:

موبمو یم چشمهٔ برق تجلی های اوست
طور اگر آتش فروزد کرم شب تاب منست

[هر مویم چشمهٔ جلال وعظمت اوست ـ
اگر کوه طور آتش خود را بیفرزد بمنزلهٔ کرم شب تاب منست.]

بیش از آنست در آیینهٔ من مایهٔ نور
که به هرذره و خورشید نمایم تقسیم

[در آیینهٔ من ذخیرهٔ نور بیشتر از آن است
که به هرذره و آفتاب تقسیم کنم.]

بشر درحالیکه ازهرطرف محصور ماده می باشد صید فراموشی گردیده و به همان اشیایی متوجه ومتمایل میگردد که چشمان او را بذریعهٔ طلسم خویش مجذوب میگرداند. بنا برین بیدل به بشر توصیه میکند تا بهفحوای قول معروف ذیل درمعرفت خویشتن جهد کند:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

[هرکس نفس خود را شناخت بی‌شک رب خود را شناخت.]

اینك بعضی ازابیات بیدل که به این موضوع رابطه دارند تقدیم مهشود.

سحر نشهٔ فطرتی ته خاك ازچه غفلتی
نفسی صرف جوش کن زخم چرخ سرکشا

[صبحگاه نشهٔ ازل هستی کدام غفلت ترا درزیرخاك گردانیده ـ
لحظه‌ای را صرف جوش کن وسر ازخم آسمان برآر.]

ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو وسمن درآ
توز غنچه کم ندمیده‌ای در دل کشا به چمن درآ

[ظلم خواهد بود اگر بیهوده آرزوی سیر سمن و یا سمن را داشته باشی -
تو از غنچه کمتر نیستی دلت را بکشا و در باغ قدم زن .]

کدام رمز و چه اسرار خویش را دریاب
که هرچه است نهان غیر آشکار تو نیست

[رمز و اسراری وجود ندارد تو خود را پیدا کن -
زیرا آنچه پنهان است از آنچه در تو آشکار است تفاوت ندارد .]

بیدل استعدادهای پهناور بشر را برای ما مکرر تذکر میدهد :

حیف نشگافتیم پردهٔ دل　　دانه بوده است مهر خرمن ها

[افسوس که حجاب دل را نشگافتیم -
دانه‌ای خرمن را مهر کرده بود .]

دل آسودهٔ ماشور امکان در قفس دارد
گهر دزدیده است اینجا عنان موج دریا را

[دل آسودهٔ ما عالمی از شور و غلغله در قفس خویش دارد -
گهر در اینجا عنان موج اوقیانوس را دزدیده است .]

از دل گرمی توان در کائینات آتش زدن
ساز چندین گلخنیم و یك شرار داریم ما

[از یك دل گرم در سراسر کائینات آتش میتوان زد -
گرچه محض یك شرر داریم ولی مواد چندین گلخن نزد ماست .]

با ملاحظهٔ این مبدأ نجیب واستعدادهای پهناور به بشر توصیه میگردد تا بسوی هدف های عالی و نجیب پویا بوده ، بیك مجادلهٔ لا ینقطع خودرا مشغول سازد

وازخواهشات زشت و بیهوده پرهیز کند :

ای فغان بگذر زچرخ ولامکان تسخیر باش
چند در زیر سپر کرد ن نهان شمشیر را

[ای فغان از آسمان ها بگذر ولامکان را تسخیر کن۔
تاچند شمشیرت رادرزیر سپر پنهان میکنی .]

ای طلب در وصل هم مشکن غبار جستجو
آتشم گر زنده میخواهی زپا منشان مرا

[ای طلب بگذار غبار جستجو حتی درزمان وصل هم فرو ننشیند،
من آتش هستم ، اگر میخواهی زنده باشم ـ مگذار از پا بیفتم .]

به بی آرامی است آسایش ذوق طلب بیدل
خوش آن رهرو که خار پای خود فهمید منزل را

[ای بیدل روح طلب درناآرامی احساس آسایش میکند ـ
چقدر خوش بخت است مسافریکه تصور میکند منزل خارپای وی است .]

زبزم وصل خواهش های بیجا می برد ما را
چو گوهر موج ما بیرون دریا می برد ما را

[آرزوهای بیهوده مارا از بزم وصال خارج می سازد .
مانند گوهر ـ موج خود ما مارا از اوقیانوس بیرون می برد .]

کائنات نه بر بشر تفوق دارد و نه مخالف وی است. بیدل مانند اقبال (۱) معتقد است که تمام پهنای جهان ماده عرصه ای جهة تحقق خودی روح ایجاد میکند. بنا برین توصیه می گردد که رابطهٔ مناسب با جهان مادی ایجاد شود . زیرا درین صورت نیروهای درونی حیات آشکار گردیده و بشر بر محیط خویش حاکم و فایق میگردد .

(۱) اقبال ، ساختمان مجدد فکر دین دراسلام ، ص ص ۲۱۶-۲۱۷.

چه فلك چه زرهٔ ناتوان به هوای شوق تو پرفشان
تو بهار و عالم رنگ و بو همه آشیان ظهور تـو (۱)
[چه آسمان رفیع و چه زرهٔ عاجز ـ هر چیز در اشتیاق تو پر میزند
تو بهار هستی و این جهان رنگ و بو همه آشیان تجلی توست.]
نه فلك آغوش شوق انتظار آماده است
کای نهال باغ بی رنگی ز آب و گل بر آ
[نه آسمان باغوش باز خویش در انتظار تو بوده و می گوید: (۲)
«ای نهال باغ بی رنگی (۳) از گل و آب این جهان بیرون آ.»]

بـا در نظر گرفتن اهمیت حیات بشر در کـائنات بیدل می گوید کـه اگر بشر از میان برود کائنات نیز باقی نخواهد ماند:

بی وجود ماهمین هستی عدم خواهد شدن
تادرین آیینه پیدا ایم عالـم است
[بی وجود ماهستی معدوم خواهد شد ـ
تاز مانیکه مادر آیینه پدیدار هستیم هستی جهان دوام خواهد داشت.]

اگر درجهان موانع و آزمایش های سخت رخ دهد؛ انسان نه باید متحیر و بی جرئت گردد. زیرا این چیزها محض نجابت او را آشکار می سازد. بشر باید بداند که محض سختی و محنت است که بالاخره آسودگی و راحت بـار می آورد. بیدل پیشنهاد دیگری نیز تقدیم کرده و می گوید شخصی که خودی خود را تحقق بخشید از

(۱) نویسنده دانشمند «آشیان ظهور» نوشته، در کلیات صفدری، غزلیات (صفحه ۲۲۳) ونکات صفحه ۲۱۱ «آشیان طیور» آمده. (مترجم)

(۲) نه فلك عبارتنداز: فلك اقصی، فلك بروج، فلك زحل فلك، مریخ، فلك مشتری، فلك الشمس فلك زهره، فلك عطارد، فلك قمر.

(۳) ذات خداوندی مبرا از صفات.

این فلاکت ها بکلی معافیت پیدا میکند .

حوادث عین آسایش بود آزاده مشرب را
که موج بحر دارد از شکست خویش جوهرها

[برای کسانیکه استقلال روحی دارند، حوادث آسایش خاطر بار می آورد
زیرا چون موج اوقیانوس بشکند، گهرها تولید میکند.]

زعافیت نتوان مژدۀ کشایش یافت
بدل شکستی اگر هست فتح باب طلب

[از حیات مرفه نمیتوان مژدۀ رستگاری یافت
اگر در دلت شکستی وجود دارد کشایش در را طلب کن.]

ای طالب سلامت از آفات نگذری		درساحل آتش است تو کشتی ببر در آب

[ای آنکه درسراغ سلامت هستی ،از آفت ها اجتناب مکن ،
درساحل آتش است ، پس کشتی خودرا به آب ببر.]

حوادث مژدۀ امن است اگر دل جمع شد بیدل
گهر افسانه داند شورش امواج جیحون را

[ای بیدل اگر دل جمع شود یعنی حضور حاصل گردد حوادث مژدۀ امن را می آورد.
شورشی که توسط امواج جیحون برپامیشود برای گهر افسانه است .]

این ها همه درو سی اند دارای ماهیت عملی و مطابق بافلسفۀ مثبت وسالم
بیدل ،درباره زندگی و راجع به سرنوشت بشرشاعر چنین می گوید :

چون سیل بیخودانه سوی بحر می رویم
آگه نه ایم دست که دارد عنان ما

[مانند سیل بیخودانه بسوی بحر روان هستیم و
واقف نیستیم که عنان ما بدست کیست .]

تا قیامت جوهر آیینه می جوشد بهم
از غبارم پاك نتوان کرد دامان شما

[تا روز حشر آیینه وجوهر ازهم جدایی ندارند۔
دامن شما هم ازغبار ما پاك نخواهد شد.]

ریسدن بخداوند (ج) آخرین منزل بشر است. بیدل پس از نزول امید عروج را بسوی حقیقت مطلق دارد. آنچه گفته شد محض اظهارات یك نفر بی خبر ازمسایل مختلف ما بعد الطبیعه است که از طرف بیدل بحث گردیده است. من محض خواستم این جنبهٔ شاعر را به جهان ادب معرفی کنم. معلوم میشود که بیدل دارای مطالعات وسیعی درفلسفهٔ اسلامی بوده. زیرا در غزل های وی بعضاً اشاراتی دربارهٔ واجب وممکن، قدیم وحادث، تنزیه و تشبیه، وحدت و کثرت، جوهووعرض، هیولی وصورت وغیره می یابیم. صلاح الدین (۱) یکی ازفضلای جدید افغانستان دررسالهٔ «افکار شاعر» خویش به شرح بعضی از ابیات فلسفی بیدل سعی نموده است، ولی چنین مجاهده درصورتی مثمر واقع میگردد که انسان جمیع موضوعاتی را که بیدل باآن هاخودرا مشغول ساخته بود بصورت منظم در یك اثر مستقل جمع کند. فلسفهٔ اخلاقی بیدل نیز باب درخشانی از نوشته‌های وی است، بابی که ازلحاظ حجم نیز ما رامبهوت می‌سازد. ولی اینجامحل آن نیست که‌در بارهٔ اصول اخلاق وی بحث شود. چون نقاط اساسی در بارهٔ تصوف و مابعدالطبیعهٔ بیدل معلوم است، راجع به اصول اخلاق وی نیز به سهولت میتوان تصوری بمیان آورد.

در این جا از مصلحت دور نخواهد بود اگر در بارهٔ شخصیتی که نتیجهٔ فلسفهٔ بید ل

---

(۱) صلاح الدین قبل از تقسیم هند برای مدتی قونسل افغانستان دردهلی بود. راجع به آنچه دراینجا مطلوب است به «افکار شاعر» وی ص ص ۱۶-۳۶ مراجعه شود.

است بقضاوت پردازیم: بمجردیکه دراین باره به تفکر آغاز کنیم، تخیـل ما انسانی صاحب ذکای تیز را که عشق فارغ ازخودیروی مسلط است در برابر ما تصویر میکشد. این شخص گرچه دارای روح متواضع وساده ایست ولی ازمبدأ نجیب خویش آگاه می باشد، درجهان باجرئت کارمیکند ویا جمیع سختی ها به مردانگی پنجه میدهد تا استعداد های پنهاورخویش را ازقوه به فعل درآورد. ازجمیـع افتخارات، عزت ها وسرور دنیوی پرهیز کرده بامقصد ثابت وواحدی لاینقطع برای رسیدن بذات نامحدود مجادله میکند. کائنات برای وی سودمند است و در راه رسیدن به مقصد بوی کمک می کند. زمانیکه یـک پرندهٔ چوچه است کائنات چون آشیـانی جهة انکشـاف و بروز استعدادهای فطری وی خدمت میکند ولی چون خودی وی بکلی انکشاف یافت، درصدد وصال ذات مطلق می افتد. انسانی بانیروهای ذهنی فراوان ویك عشق نهایت دینامیك که کائنات را مسخرساخته وسپس درجستجوی وصال خداوند میشود انسان مثالی بیدل است. ذوق وتمایل بیدل به نصب العین وی آنقدرشدید است که اگرتحقق نمی پذیرد خودوی و کائنات به نظرش موهوم جلوه میکند زیرا تنها حقـیقت مطلق است که ارزش دارد ومحض ازسبب تماس باحقیقت مطلق است که انسان مثالی بیدل اهمیت وارزشی پیدامیکند.

این بود جنبهٔ نظری فکر بیدل. اکنون بصورت مختصر عنصر اجتماعی واقتصادی رادرغزل های وی تحت مطالعه قرار میدهیم.

بیدل درسال ١٠٥٤ هجری دردورهٔ سلطنت فرخندهٔ شاهجهان بدنیا آمدودر سال ١١٣٣ هجری درزمان حکمروایی محمد شاه درحالیکه امپراتوری مغـول درهندرو به زوال بود ازجهان رفت.

چهار جنگ منظم جانشینی را مشاهده کرده بودونیز شاهد حوادث شوم وخوفناکی بود که در آن ها سادات برهه بازیگران عمده راتشکیل داده بودند. بیدل مشاهده می کرد که درطی این بحران هااساسات اجتماع تکان خورده وساختمان اقتصادی کشورراز هم پاشیده شده است. جامعهٔ اشرافی ا یکه توسط امپراتوری مغول تااورنگ زیب بااهتمام تمام ساخته شده بود درطی روزهای واپسین بیدل استقرارخودراازکف داده بود. جامعهٔ مذکوردرنتیجهٔ کامرانی هایی که مدت چند نسل ادامه داشت قبلاً موازنهٔ خود راباخته بود. ولی تغییرات وبحران های متعاقب تارپود ارزش هارا نیزازهم جداساخت.

پس بیدل قسمت بزرگ حیات خودرا درجامعهٔ منحط، فاسدو پر تجمل مغول که باتندی بسوی انقراض وانهدام قطعی خویش پویان بودبسر برده است. بیدل بحیث یك فیلسوف وصاحب ولایت درباره این وضعیت تیره وغم انگیز به اندیشه های عمیق فرومی رفت وجهدداشت جامعهٔ خودرااصلاح کند. بنابرین فلسفه وتصوف وی یك شکل نوینی را بخودگرفت. بیدل حکمروایان طبقهٔ اشراف ومردم عامه رامخاطب قرارداده آنهارابه اعمال زشت شان ملتفت وازنتایج کرداروسلوك شان آگاه می ساخت وبه ایشان توصیه می نمود تاطریق سالم تری رااختیار کنند. این اقوال بیدل برای یکنفرمحصل تاریخ یسیارمهم است. زیرامعلومات دست اول رادربارهٔ اوضاع اجتماعی آن ایام تقدیم میکنند.

بیدل به حکمروایان بصورت عمومی ابلاغ می نمود که جلال سلطنت عمر کوتاه دارد

نیست دررنگ اعتبار ثبات		آبروهاچو موج درگذر است

[رنگ از کیفیت بقاعاری است

آبروها همه مانند موج می گذرند.]

درحباب و مــوج این دریا تـفاوت بیش نیست
اندکی باد اســت درسرصــاحب اورنــگ را

[درمیان حباب ها وامواج این اوقیانوس تفاوت بزرگی وجود ندارد ـ پادشاهی که بـه اورنــگ سلطنت نشسته محـض اندکی هـوا درسردارد .]

پس ازوفات شاه عالم درسال ۱۱۲٤هجری(۱۷۱۲ میلادی)چون جهاندارشاه برسریرسلطنت نشست وبه شهوت رانی و باده گساری تن درداد بیدل ازمشاهدهٔ چنین پادشاه بی‌عقل برتخت باشکوه طاؤوس بسیارمحزون گردید وچنین گفت :

زبی مغزی شــکوه سلطنت شــد ننــگ کناسی
بجای استخوان گـه خــورده‌میگردد هما اینــجا

[ازبی مغزی شکوه امپراتوری به خفت یك نفر جاروکش تـنزل کرده ـ بجای استخوان کسی که گه می خورددراینجا همامی گردد.]

غزلی که این بیت جزئی ازآن است سرتاپا همان زمان وامپراتورفـرومایـه واحمق آن را نکوهش میکند اما وقتیکه بیدل طبقه اشراف را مخاطب می سازد سخنان شدید وی آتشین تر میگردد .

قبل ازوی هیچ شاعری جز(۱) سعدی این وظیفه غم انگیز را بااین دلیری وجرئت انجام نداده‌است . بیدل راجع به حشمت‌وتجمل ، دهل وشیپور وطاق وایوان های اشراف‌مغول سخن‌زده‌و بایشان گوشزد می‌سازدکه اگرتصورکنند این اشیأ برای همیشه باقی خواهد ماند مرتکب خطای فاحشی شده‌اند :

ایــن اســت اگــر کــر وفروطاق وسرایــت
بنــیاد غــبار بــهــوا رفــتــه متــیــن اســت

---

(۱) حالی ،الطاف حسین، حیات سعدی ص ۱۸ دراینجا ملا حظه کنید که سعدی چگونه بدون خوف وبیم‌درباریان‌خویش را تنقید کرده.

[اگرجلال وشکوه طاق و قصورت این است ـ
پس بنیاد غباری که درهوا پروازدارد متین است .]

اشراف عادت داشتند تجمل وشکوه زندگی خویش را بانظار جلوه دهند. بیدل این کار را دلخراش نامیده است :

رعنایی تجمل مست خراش دلهاست هرگاه پنجه باز یدشدناخن آزمادست

[رعنایی تجمل مغرورانه دل ها را می خراشد
هرگاه دست شوخی کند ناخن ها را استعمال میکند .]

اکثر آن ها سبك سر بوده لاف می زدند ودارای ظرفیت کوچك بوده شکر نعمت های خداوند را بجانمی آوردند .

شود کم ظرف در نعمت ز شکر ایزدی غافل
که سیری مهرخاموشیست چون ساغردهانش را

[شخص کم ظرف درحال رفاه از شکر خداوند غافل میگردد ـ
همچنانکه سیر پیاله مهرخاموشی دهن وی می گردد .]

آن ها پست وفرومایه بودند وتصور میکردند نقش نگین معراج عظمت است :

بعزت عالمی جان میکنند اما ازین غافل
که در نقش نگین معراج می باشد دنائت را

[تمام دنیابرای عزت دیوانه گردیده ولی فراموش میکنند
که سراغ کردن اوج جلال درنقش نگین ازفرومایه گی است .]

دراثرمحبت به ثروت دنیوی به ارزش عالی فقراعتنا نمیکردند. وچون از جاه ومنصب خویش مغروربودند درامور دینی مانند دجال رفتارمیکردند :

عرض دین حق مبر در پیش مغروران جاه
سعی مهدی بر نمی آید باین دجال ها

[نزد کسانیکه مغرور جاه اند در باره دین سخن مزن ـ
اسعی مهدی با این دجال ها مقابله کرده نمیتوانند .]

آن ها از فرایض خویش سخت غافل بودند ، درشت طبع ، کینه جو و بد خلق بودند و مغز های شان از اندیشه های زشت مملو بود . دایماً سیمای ترش داشتند و بدرشتی و زشتی سخن میزدند .

کج اندیشان ندارد آگهی از راستان بیدل
ز انگشت است یکسر میل کوری چشم خاتم را

[ای بیدل اشخاص کج اندیش از مردمان راستکار خبر ندارند ـ
چشم انگشتر یکسر از انگشت میل کوری دارد .]

بحرف نا ملایم زحمت دلها مشو بیدل
که هر جا جنس سنگی است باشد دشمن مینا

[ای بیدل با کلمات نا ملایم خویش زحمت دلها مشو ـ
زیرا هر جا سنگی است دشمن شیشه می باشد .]

علاوه بر آن شهوت (۱) از روح و تن ایشان به اندازه ای کاسته بود که در بین

---

(۱) راجع به طرق خوش گذرانی و شهوت رانی آن زمان از کتاب «مرقع دهلی» که بقلم نواب در گاه قلی خان در زمان امپراتوری محمد شاه نو شته شده است معلومات زیاد بدست می آید .

در کتاب مذکور ذکر است که زمانی وزیر الممالك اعتماد الدوله به یك دوشیزه رقاصه مسمی به بهینای فلزوار (صفحه ۷۵) لوازم باده نوشی بخشید که قیمت آن به ۷۰۰۰۰ روپیه بالغ میگردید. میگویند که در باریان اشخاص لواطت کار بودند و روزها را جز به عیش و عشرت و شهوت رانی به چیز دیگری سپری نمی ساختند ، (ص ۳۳) . برای این مقصد محله های مخصوص وجود داشت که از مراقبت آزاد بودند یکی ازین محله ها کزلپوره نام داشت و راجع به آن نواب در گاه قلی خان چنین اظهار میکند (۳۸) :

هوایش شهوت آمیز است و فضایش باه انگیز ، زنها نیز چنین محله های مخصوص داشتند و در آنجا باعشاق خویش ملاقات میکردند. ناگل از جمله محله های مذکور بود و در آنها در روز هفتم هر ماه زن ها به تعداد زیاد بافیش تمام میرفتند (ص ۳۹) مولف می نویسد «اگر غریب وارد آن نزهتکده گردد

آن‌ها اشخاص ابنه پیدا میشد :

بیدل چه ذلت است که گردون منقلب
در طبع مرد خاصیت زن نهاده است

[ای بیدل چه فرومایگی است که روزگار منقلب ـ
خاصیت زن را در طینت مردنها ده است .]

گذشته از آن بر مردم ستم می‌نمودند، بی‌عاطفه و سنگدل بودند. زبان نرم ایشان نیز به‌زهر کینه‌جویی آغشته بود :

نرمی گفتار ظالم بی فسون کینه نیست
صنعتی دارد حسد از شعله پروردن در آب

[گفتار نرم شخص ظالم از کینه تهی نیست ـ
زیرا حسد چنان صنعتی دارد که آتش را در میان آب پرورش می دهد.]

ظلم عمومی شده بود و بیدل بارقت تمام می گوید :

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از درحق بهر استقبال می آید

[از آه مظلومان خوف داشته باش زیرا اگر آن‌ها دعا کنند
برای استقبال دعای ایشان اجابت از دروازهٔ حق می شتابد.]

چون این بیت جاویدان توسط اورنگ زیب نقل گردیده (۱) نشان میدهد که بیدل آن‌را درزمانی انشاء نموده بود که امپراتور هنوز زنده بود و

✻ فوراً بجفت میرسد» هنگامیکه نادرشاه افشار در سال ۱۱۵۱ هجری بدهلی آمد این کتاب نوشته‌شده بود و نواب درگاه قلی خان در آنجا در خدمت نظام‌الملك آصف جاه داخل بود (مرقع، مقدمه ص‌ص ۱۵ - ۱۷ - ۲۰ و خزانهٔ عامره ص ۲۲۳).

اگر چنین یک‌جامعه مقابل خصم مقاومت نتوانسته و مغلوب گردید امری بود طبیعی

(۱) صفحه ۶۶ همین کتاب .

صاحب منصبان آن امپراتور خداترس نیز اشخاص مستبد بودند . ازسبب همین ظلم عمومی و بی ثباتی اوضاع سیاسی بود که بیدل چنین نوشته است:

بال بر بال شهرت عنقاست رنگ آرام درزمانهٔ ما

[درروزگارما رنگ آرامش پروازنمود ـ
و مانند عنقا ناپدید گردیده.]

بیدل درحق عوام الناس دلسوزی داشت و اگرچه مردی صاحب نبوغ عالی بود وازطرف اکثراشخاص عالی مقام عصر خویش احترام میگردید اما مردم طبقه اسفل وحیات فقیررا دوست داشت هروقت که چهره‌های محزون و خموش بی نوایان را میدید وهرزمان که غربا فریاد شکوه را بلند میکردند بیدل ایشان را حق بجانب میدانست .

هجوم شکوهٔ هر کس زدرد مفلسی باشد
نخیزد ناله ازنی تا بود مغز استخوانش را

[شکوهٔ پرغلغلهٔ همه از آلام مفلسی است ـ
تازمانیکه درمیان استخوان نی مغز است ناله نمیکند .]

بیدل به غربا توصیه می نمود که بی جرئت نشوند ونزد اغنیای سنگدل شکایت نبرند. درحالیکه درجامعه چنین روش شیوع داشت بیدل طرفدار برانداختن روش مذکور بود .

زندگی دربند قید رسم وعادت مردن است
دست دست تست بشکن این طلسم ننگ را

[زندگی درقید رسوم وعادات عین مردن است ـ
درصورتیکه دست داری چرا این طلسم را نمی‌شکنی.]

این بود جنبهٔ بشری بیدل و با آن آنچه‌دربارهٔ غزل گفتنی داشتم بپایان رسید.

در ذیل سه غزل بیدل را ترجمه میکنیم. از ین که ترجمه فاقد آب و تاب اصل غزل است متأسف هستم.

(۱)

خاکسار تو تپیدن کند آغاز چرا　　　　جرس آبله بیرون دهد آواز چرا
جیب حسنت گره از بیضهٔ فولاد کشود　　　　دیدهٔ ما بجمال تو نشد باز چرا
دل بدست تو و ما از تو دگر مانع چیست　　　　خود نمایی نکند آیینه پرداز چرا
سیل بنیان جهان است نظر وا کردن　　　　هوش ما هم نشود خانه برانداز چرا
ساز بیتابی دل گر نه عروج آهنگ است　　　　نفس از بین تپش میشود آواز چرا
گر نه سازیست یقین رابطهٔ هر بم و زیر　　　　شکوه شد زمزمه طالع ناساز چرا
بی نیازی اگر از عیب و هنر مستغنی است　　　　حیرت آیینه دارد لب غماز چرا
نیست جز خود شکنی دامن اقبال بلند　　　　آخر ای مشت غبار این همه پرواز چرا

بیدل آیینهٔ معشوق نمادر بر توست
این نیازی که تو داری نشود ناز چرا

ترجمه:

[چرا خدمتگار عاجزت دراضطراب شدید باشد؟
چرا جرس آبله آواز داشته باشد؟
آغوش زیبایی های توعقده را از بیضهٔ فولاد دور ساخت ولی-
چرا چشمان من به جمال تو باز نشد؟
دل من بدست تو است و من از آن توام پس چه چیز ترا که با آیینه مشغول هستی
از خود نمایی باز میدارد؟
چشم باز کردن تو بنیاد جهان را چون سیل ویران میسازد، پس
چرا بنیان هوش ما از هم فرو نریزد؟
اگر ساز نارامی دل آهنگ بلند ایجاد نمی کند-

چرا نفس از بیم اضطراب به آواز مبدل میگردد ؟
اگر ایمان باصدای زیروبم ساز هم آهنگ نباشد ـ
چرا شکوه به سرود طالع بد مبدل میگردد ؟
اگر یك شخص عاری از آرزو بمقابل عیب و هنر بی تفاوت است ـ
چرا حیرت آیینه لب سخن چین دارد ؟
دامن اقبال بلند جز بذریعهٔ شکستاندن غرور بدست آمده نمیتواند ـ
پس ای مشت غبار اینقدر پرواز برای چه ؟
آیینهٔ معشوق نما دربر تواست ای بیدل ، پس ـ
نیازی که توداری چرا به نازمبدل نمیگردد ؟]

—۲—

چشم توبحال من گر نیم نظر خندد	خارم به چمن نازدعیبم به هنر خندد
تا چند بر آن عارض بر رغم نگاه من	ازحلقهٔ گیسویت گل های نظر خندد
درکشور مشتاقان بی پرتو دیدارت	خورشید چرا تابدبهر چه سحر خندد
دل میچکداز چشمم چون ابر اگر گویم	جان‌میدمداز لعلت‌چون برق اگر خندد
با اهل فنا هرکس دارد سر یکرنگی	بایدکه برنگ شمع ازرفتن سر خندد
درکارگهٔ خوبی یارب چه نزاکت‌هاست	صد کوه بخود بالد تاموی کمر خندد
در جوی دم تیغت شرینی آبی هست	کز جوش حلاوتهازخمش به‌شکر خندد
سامان‌طرب سهل است‌زین نقدکه‌ماداریم	صبح ازدونفس فرصت برخودچقدرخندد
هرشبنم ازین گلشن تمهید گلی دارد	با گریه مدارا کن چندانکه اثر خندد

از سعی هوس بگذر بیدل که دراین گلشن
گل نیز اگر خندد از پهلوی زر خندد

ترجمه :

[اگر چشمانت بسوی من اندك نظر اندازد ـ

خارهایم به‌مقابل چمن سیمای مغروری اختیار خواهد کرد و عیب هایم به‌هنرها خنده خواهد زد.

تاچه وقت بر آن رخسارها علی الرغم نگاه‌های من ـ

از حلقهٔ های گیسوی تو گلهای نظر خنده کند؟

در قلمرو عاشقان بدون پرتو چهرهٔ تو ـ

چرا آفتاب تابدو چرا صبح طلوع کند؟

اگر مانند ابر گریه کنم، دل از چشما نم فرو میچکد و

اگر لبان لعل گو نت مانند برق تبسم کنند جان از آن‌ها بوجود می‌آید .

هر کس که به‌اهل فنا اخلاص دارد ـ

باید از رفتن سر مانند شمع خنده کند .

ای خدا، درعالم خوبرو یی چه نزاکتها وجوددارد ؟

باید صد کوه بخود ببالد تا موی کمر معشوق جلوه گر شود .

درجوی دم تیغ تو شیرینی آبی وجوددارد ـ

که به‌سبب شیرینی بسیار آن زخمی که توسط آن بوجود آمده به‌شکر خنده میزند.

از نقدی که بدست ماست به‌سهولت میتوان خود را مسرور ساخت ـ

صبح با چند نفس محدود خویش چقدر خنده میکند.

هر شبنم در این باغ مشغول ایجاد گلی است ـ باگریه مدارا کن تا اثری بوجود آرد . ای بیدل از حرص منصرف شو زیرا در این باغ ـ اگر گل نیز خنده می کند خندهٔ آن از سبب داشتن زر است .]

(۳)

بسته‌ام چشم امید از الفت اهل جهان		کرده‌ام پیدا چو گوهر در دل دریا کران
بسکه پستی در کمین دارد بنای اعتبار		بعد ازین دیوارهای سایه خواهد شد عیان
از تجمل سفله را ساز بزرگی مشکل است		خاک از سامان بالیدن نگردد آسمان
ای تمنا یت خیال اندیش تصویر محال		سیر خود کن دیگر از عنقا چه میجویی نشان
نارسایی جادهٔ سر منزل جمعیت است		از شکست بال می بالد حضور آشیان
جز تحیر از جنون ما سیه بختان مپرس		حلقهٔ زنجیر گیسو بر نمیدارد فغان
عاشق از اهل هوس در صبر دارد امتیاز		کرده اند آیینه و شبنم به حیرت امتحان
رفتگان یارب چه سامان داشتند از درد وداغ		کاین زمانم میدهد آتش سراغ کاروان
عیش‌ها دارد عدم فرسایی اجزای من		جوش مهتاب است هرجا پنبه شد تار کتان
کوشش گردون علاج بی پری هایم نکرد		مشکل است از سرو گلچیدن به سعی باغبان
در فضای دل مقام عزت و خواری یکیست		نیست صدر خانهٔ آیینه غیر از آسمان
بی رواجی های عرض احتیاجم خوار کرد		آب رو چندانکه می ریزم نمیگردد روان
صبح این هنگامه یی از سیر خود غافل مباش		یک نفس پیدائیت از عالمی دارد نشان

چشم او را نیست بیدل سیری از خون ریختن
جام می از باده پیمایی نگردد سرگران

ترجمه :

[امید دوستی را از مردم بکلی قطع کرده‌ام و
مانند گوهر گوشه‌ای در قلب اوقیانوس پیدا کرده‌ام.
از بس که پستی در صدد داشتن بنای عزت است ـ
بعد ازین دیوارهایی از سایه نمودار خواهد شد.
سفله نمیتواند که از تجمل جلوهٔ بزرگی دهد ـ

خاك اگر بلند شود نمیتواند آسمان گردد.
آرزوهایت بیهوده در فکر محال است ـ
درخود سیر کن چرا در جستجوی عنقا هستی.
بیچارگی راه مستقیمی بسوی سر منزل آرامی است ـ
چون بال‌ها بشکند آسمان امید داشتن آشیان روشن میگردد.
از دیوانه‌گی اشخاص بدبختی چون ما جز تحیر چیزی مخواه ـ
حلقه های زنجیر گیسو آوازی ایجاد نمیکند.
عاشق از اهل هوس در صبر امتیاز دارد ـ
آیینه و قطرهٔ شبنم در تحیر آزمایش شده‌اند.
خدا یا آن هاییکه رفته‌اند چقدر درد و داغ داشتند ـ
که اکنون آتش بدنبال کاروان اشاره میکند.
اگر اجزای من خود را فرسوده ساخته و به نیستی وصل گردیده از سرور مملو هستم زیرا
هر جا که پنبه به کتان مبدل میشود طوفانی از پرتو مهتاب است.
آسمان نیز نتوانست بی بالی‌هایی مرا درمان کند.
محال است که باسعی باغبان از سرو گل چیند.
در قلمرو دل عزت و خواری هر دو یکیست.
آستان خانهٔ آیینه صدر آن است ـ
ازینکه عرض‌های احتیاجم کسی را بخود ملتفت نساخته محزونم.
هر قدر آبروی خود را میریزم روان نمیگردد ـ
تو صبح این انجمن پرهنگامه هستی از سیر خویشتن غافل مباش.
ولو برای یك لمحه نمودار شده باشی جهان بی‌مانندی را متجلی خواهی ساخت.
ای بیدل چشم معشوق از ریختن خون عاشق خسته نمیشود ـ

جام می هیچگاه از باده نوشی پیاپی سیر نمیگردد.]

شاعری که چنین اشعار زیبا باچنین ارزش بلند ادبی انشأ کرده واندیشه های عالی بی شماری در دماغ خودداشته است نمی تواند پس از مرگ از داشتن پیروان بی نصیب باشد. درهند وهمچنان در آسیای مرکزی بساشعرایی بوده که به تقلید از بیدل مباهات داشتند . دربارهٔ شعرای حوزهٔ آخرالذکر (۱) درفصل سوم سخن خواهیم زد. بنابرین در اینجا تنها باشعرای هند خود را مشغول می سازیم ونیز از شعرای درجه دوم (۲) صرف نظر کرده وراجع به دو نفر از برازندگان آن ها یعنی غالب واقبال که شهرت ایشان از سرحدات این نیم قاره تجاوز کرده وقریحهٔ آن ها از طرف همه وهر کس تقدیر گردیده سخن می زنیم .

اسدالله خان غالب (۱۲۱۲ـ۱۲۸۵هجری) شاعر نامدار دری واردوبود وشهرت وی بالخاصه در اثر دیوان اشعار اردوی وی روز بروز افزون تر میگردد. اولین تذکره نویس وشاگردش الطاف حسین حالی (۳) می نویسد که غالب در طفلی از بیدل پیروی مینمود. مثنوی های «محیط اعظم» و «طور معرفت» که بدسترس (٤) غالب قرار داشتند دارای تاریخ ۱۲۳۱هجری اند. این تاریخ نشان میدهد که غالب درزمانی که این دو مثنوی نزدوی بود ۱۹سال داشت. غالب خودنیز اعتراف (٥) کرده است که تاسن ۲۵سالگی بیدل (وسایر شعرای مانند او) را مطالعه وازوی تقلید می نموده. غالب علاوه میکند وقتیکه محصولات ادبی آن دوره راجمع کرد نتیجهٔ آن دیوان بزرگی بود. اماچون در آن وقت غالب هنوز مهارت کافی درانشای

(۱) صفحات ۱۰۷ و ۱۰٦ همین کتاب .

(۲) مثلاً صهبائی وعلوی ، توسط الطاف حسین حالی در (یاد گار غالب) ص ۱۸۲ ذکر است .

(۳) درهمانجا ص ۹۹.

(٤) صفحه ۱۲۱ همین کتاب.

(٥) نسخه حمیدیه (از دیوان غالب) ص ١٤.

شعرنداشت و نیزچون از بیدل غالباً دریافتن(۱) خیالات بکر که این‌هم‌در آن سن آسان‌نبوده‌تقلید میکرد، دست پاچه‌گردیده بود واشعاروی شکل بسیار پیچیده بخودگرفت ومجبور گردید چنین‌اظهار کند:

طرز بیدل مین ریخته لکنها	اسدالله خان قیامتهی

[نوشتن اشعار به شیوهٔ بیدل ــ
بسیارمشکل است ای اسدالله خان.]

مراحل اول مساعی غالب درانشای شعریك چیز تأثر آوراست، زیرا غالباً مشتاقان غالب دست پاچگی وی را دراوایل به بیدل منسوب می‌سازند وازاین سبب تعصبی برعلیه شاعرماوجود دارد. بنابراین از فیوضاتی‌که غالب ازمطالعهٔ بیدل کسب نموده مختصراً بیان میکنیم.

۱ ـ غالب می‌گوید:

اسد هرجاسخن نی طرح باغ تازه دالی هی
مجهی رنگ بهارایجادی بیدل پسند آیا

[ای اسد هرجادرسخن یك باغ‌جدید سربرآورده است ــ
من طرز بیدل را که بهار (رنگین) ایجاد میکند دوست دارم.]

این بیت بسیارمهم بوده وبه نفوذبیدل بالای تخیل‌خلاقهٔ غالب اشاره‌میکند. دوکتورعبدالرحمن بجنوری می‌گوید (۲) که درهرصفحهٔ دیوان غالب ابیاتی وجود دارد که یك نفرنقاش آن‌هارابارنگ مصورساخته می‌تواند. این کار فی‌الواقع ازطرف عبدالرحمن چغتایی که دیوان غالب‌را بصورت مصوروبسیار عامیانه ازطبع (۳) برآورده عملی گردید. اکنون اگربه بیت فوق‌الذکر غالب اعتمادگردد چنانچه مجبوریم به‌آن اعتمادکنیم، نفوذ بیدل بالای وی آشکار

(۱) در همانجا.
(۲) عبدالرحمن بجنوری، نسخه حمیدیه ص ۵۳ مقدمه.
(۳) به مرقع غالب مراجعه شود، دیوان مصور غالب که از طرف عبدالرحمن چغتایی بطبع رسیده.

میگردد .علاوه بر آنچه دراین فصل راجع به «احساس‌حسن» درمورد بیدل گفتیم مطالعهٔ عمیق «محیط اعظم» و«طور معرفت»این حقیقت بدون‌شبهه را عیان‌می‌سازد که تخیل بیدل‌هنگام توصیف اشیای زیبا، مشتعل وفروزان میگردید . بهاریهٔوی در مثنوی«محیط اعظم»دریك‌بحر سیال و تابنده چیزیست دارای زیبایی‌جاویدان. ودر«طورمعرفت» که توصیف منظرهٔ طبیعت در موسم بارندگی است بیدل بـا نفاست تمام راجع به کوهی که بیرات نام دارد چنین گفته است :

مزن برسنگ اوز نهاردستی که مینادربغل خوابیده مستی

[به سنگ های آن دست نزن ـ
زیرا درآنجا زیبای مستی باشیشه ای درزیربغل خوابیده است .]

درصورتیکه بیدل «زیبایی» رابـاچنین لطافت بیان میکند، بایـد ذوق بدیعی غالب بمرتبه نهایی تحت تاثیروی آمده باشد .

۲ ـ امازیبایی تنهادرخیال موجود نیست بلکه‌دربیان‌وافاده نیزظاهرمیگردد. تشبیهات، استعارات، ترکیب الفاظ همه‌زیرتاثیرآن‌میرود. نمونه‌های کلام‌زیبای بیدل درفوق نقل گردید اکنون اگرازتقریظ های تلقین شدهٔدو کتوربجنوری(۱) راجع به خصوصیات طرز غالب مرور کنیم مـی بینیم که خصوصیات بیدل نیز عین چیز است . دوکتوربجنوری از ترکیبات(۲) جدید غالب‌نام‌برده‌است.

« شهر آرزو ، شهپررنگ ، موجهٔ گل ، برگ ادراك ، آتش خاموش ، جوهراندیشه ،موج نگاه وغیره» .

اگراین‌ترکیبات باترکیبات(۳) بیدل مقایسه‌گـردد ، مشابهت های‌برجسته ای بمشاهده میرسد . نظیراین‌ترکیبات در«محیط اعظم» و«طـورمعرفت» بیدل نیز

(۱) عبدالرحمن بجنوری، نسخه حمیدیه، مقدمه.
(۲) در همانجا، ص ۴۳.
(۳)صفحه ۱۳٤ همین کتاب

به کثرت یافت میشود. اگر اقوال حالی(۱) راکه بقرارآن در نثر دری غالب عناصر سبك بیدل شامل می باشد مطالعه کنیم برزمین مصون تری قدم می گذاریم.

۳ ــ باز بیدل چنین می گوید : (۲)

«شاعری عبارت از معنی تازه یابیست .»

وغالب چنین گفته است (۳) :

بهائی شاعری معنی آفرینی هی قافیه پیمایی نهین

[برادر، معنی شاعری آفرینش خیالات بکر است نه تنها بهم آوردن کلمات هم‌قافیه.] کیست بگوید که این عقیدهٔ غالب تقلید از بیدل نیست؟.

٤ ــ بالاخره الطاف حسین حالی می گوید که‌اگرچه غالب برای فرار از چنگ تهمت تعقید به نظیری و سایر شعرای هم مانند وی پناه‌برد ، ولی مدت‌های دراز از روح(٤) بیدل الهام می گرفت راجع به‌اندیشه های تصوفی بیدل و نظریات وی دربارهٔ مبدأسر نوشت بشر واقف هستیم. هنگامیکه دوکتور عبدالرحمن بجنوری این وجه فکر غالب را تحت بحث قرار میدهد ،سوال ذیل (٥) را اقامه میکند :

کیست بداند که غالب این فکر را از کجا گرفته‌است؟اگر دوکتور فاضل راجع به اشارهٔ حالی که درفوق ذکر گردید تحقیق می نمود، یقیناً باحالی موافقه می کرد که فی‌الواقع کسیکه ازاین ناحیه بالای غالب اثرافگنده ، بیدل بوده. اگر اشعار مشابه ذیل که ازبیدل وغالب اند مطالعه‌گردد تضمنات بیشتر این مطلب واضح خواهد شد :

(۱)حالی ، یادگار غالب ،ص ۳۱۰.

(۲) سرخوش، کلیات الشعراء ص ۳٤.

(۳) حالی ، یادگار غالب ص ۱۲٤.

(٤) در همانجا ص ۳۱۰.

(٥)عبدالرحمن بجنوری، نسخه حمیدیه ص ۱۰۸.

بیدل :

همه‌غیب است‌شهود اینجانیست　　　جمله اخفا ست نمود اینجانیست
نتوان جلوهٔ مطلق دیدن　　　آنکه این پرده گشود اینجا نیست
به‌هستی توامیداست نیستی‌ها را　　　که‌گفته‌اند که‌اگر هیچ نیست‌الله‌است

[هرچیز اینجا نامرئی است، وهیچ چیز مرئی نیست ـ
هرچیز مخفی است، هیچ چیز آشکار نیست .
دیدن جمال مطلق محال است ـ
کسیکه این پرده‌را کشود اینجا نیست .
به سبب هستی تو همه نیستی ها امید هادارند ـ
زیرا ضرب المثل است که «اگـرهیچ چیز نباشد، الله میباشد»].

غالب:

هی غیب غیب جس کـو سمجتهی هـم شهود
هین خواب مین هنوزجوجاگی هین خواب مین

[آنچه ماآنرا آشکارمی پنداریم، مخفی است ـ
کسانیکه درخواب بیدارشدند هنوز بخواب اند.]

نه تها کچهتوخداتها کچهنه هو تا تو خد اهـو تا
دبو یامجهکوهونی نه هوتا مین توکیا هوتـا

[درزمانی که هیچ چیزموجود نبود، خداوند وجودداشت‌واگرـ
هیچ چیز موجودنباشد خداوند وجودخواهد داشت].

این هستی نیستی من بوده، چه می بودم (خدا) اگر نمیبودم.]

یك نفرعالم باانصاف و بی تعصب نمیتواند از اهمیت ایـن فـیوض در انکشاف نبوغ غالب چشم پوشد. اگرچه غالب برای اینکه بیانات وی سهل

گردد به شعرایی از قبیل عرفی و نظیری روآورد ولی تماس اسبق وی با بیدل که مدت (۱) ده سال را دربرگرفته بود، شکل معینی به افکار و کلام وی بخشیده که بعد از آن‌سبب رسیدن‌وی به اوج عظمت وافتخار گردید.

اگردوکتورمحمد اقبال (۱۸۷۳-۱۹۳۸ میلادی) در نظر گرفته شود بدون شبهه گفت‌می توانیم که این شاعر معروف که‌فلسفهٔ «خودی» وی‌شهرت‌جاویدانی بوی‌بخشیده ازاوایل حیات تاآخرآن‌به بیدل احترام زیادقائل بود و از کلام وفلسفهٔ وی فیض هاگرفته است. اقبال درآثارخویش دوبارازبیدل استشهاد قول نموده، یکبار(۲) در«بانگ درا» که درسال ۱۹۲٤ میلادی نشرگردید و بیت ذیل بیدل درآن داخل است:

باهر کمال اندکی آشفتگی خوش است
هرچند عقل کل شده‌یی بی جنون مباش

و باردوم در«ضرب کلیم» که درسال ۱۹۳٦ میلادی نشرشده است - بیت ذیل بیدل‌شامل می باشد:

دل اگرمیداشت وسعت بی نشان بوداین چمن
رنگ می بیرون نشست ازبسکه مینا تنگ بود

[اگردلت وسعت میداشت، این باغ اثرنشانی نمیداشت
چون شیشه ظرفیت کوچك داشت، رنگ می بیرون ماند.]

اقبال هردو باررا جع به شاعر با کمال‌احترام سخن زده ودر«بانگ‌درا»اورا مرشدکامل نامیده. در«نامه هاوملفوظات» وی نیزاز بیدل ذکربعمل آمده.

(۱)نسخه حمیدیه ، ص ١٤ ، غالب خود دراینجا اعتراف میکند که۱۰ سال تمام از ۱۵ سالگی تاسن ۲۵ از بیدل پیروی میکرده.

(۲)اقبال ، بانگ درا.

در کتاب اول الذکر(۱) ازبیدل بنام «شاعربزرگ مفکرما» یادشده ود راثر آخرالذکر(۲) اقبال تصوف دینامیك بیدل رابرفلسفهٔ اسد الله خان غالب که بقول اقبال بسوی سکون و بی حرکتی تمایل دارد ترجیع داده وتقدیر نموده از آنچه تاکنون گفتیم آشکار میگردد که اقبال و بیدل هردودر تنفراز زهدخشك وایمان به استعداد های پهناور بشردرعشق به عمل اشتراك داشتند این حقایق بیشترواضح خواهد شد اگر ابیات ذیل ازهردوشاعر بزرگ مقایسه گردد .

بیدل :

چه لازم باخرد هم خانه بودن		دوروزی‌میتوان دیوانه بودن

[لازم نیست که انسان همیشه باعقل یکجاباشد۔

باید برای‌چند روزدیوانه‌نیز بود.]

حیف نشگافتیم پردهٔ دل		دانه بوداست مهرخرمنها

[حیف که پردهٔ دل رانشگافیتم ۔

یك دانه خرمن رامهر کرده است .]

ای فغان بگذرزچرخ ولامکان تسخیر باش

چند درزیرسپر کردن نهان شمشیر را

[ای فغان‌از آسمان ها بگذرولامکان را تسخیر کن

تاچه وقت میخواهی شمشیر خود را درزیرسپر پنهان نگهداری ؟ .]

بسازحادثه‌هم‌نغمه بودن آرام‌است		اگرزمانه‌قیامت کندتوطوفان باش

[هم‌آهنگ بودن باسازحوادث‌آرامی بارمی‌آرد۔

اگرزمانه شورش ایجاد کندتوطوفان باش .]

(۱) اقبال ،تعمیر مجدد افکار دینی در اسلام ،ص ۲۱۱.

(۲)اقبال ، ملفوظات، انورعبدالله ، شاعرشرق ص ۳۱٤.

اقبال :

اچهاهی دل کی ساتهارهی پاسبان عقل
لیکن کبهی کبهی اسی تنهابهی چهوردی

[بهتر است که عقل با قلب بحیث پاسبان باشد ـ
اما بعضی اوقات باید او را تنها بگذارد .]

حسن کا گنج گران مایه تجهی مل جاتا
تونی فرهادنه کهودا کبهی ویرانه دل

[یك گنج گران مایهٔ حسن را به کف می آوردی ای فرهاد اگر در ویرانهٔ دل کاوش می نمودی .]

دردشت جنون من جبرئیل زبون صیدی
یزدان بکمند آور ای همت مردانه

[دردشت دیوانگی من جبرائیل یك صید بیچاره است ـ
ای همت بلند نظر، خداوندرا بکمند خویش آر .]

گذرجا بن کی سیل تندرو کوه و بیابان سی
گلستان راه میارائی توجوی نغمه خوان هوجا

[مانند سیل تند از کوه و بیابان گذر کن،
اما اگر باغی در راهت واقع باشد ، یك جوی آرام نغمه سرا باش .]

از ین اشعار هر دو شاعر مطابقت عجیبی در فکر ، عقیده و نظر آن ها آشکار میگردد . مطالعهٔ مفصل مقایسوی حیات و آثار هریك از آن ها بسیار مفید است ، و لی در اینجا به همین اندازه قناعت کرده می گوییم که هردو سعی داشتند جامعه ای را که در آن متولد شده بودند بذریعهٔ اشعار روح پرور و اندیشه های حیات بخشای خویش اصلاح ودوباره زنده سازند ازهمین سبب بود که اقبال که پس از بیدل آمده بود از افکار پیشقدم خویش بسیار ستایش کرده.

در اینجا جنبه دیگری از مرهونیت اقبال به بیدل وجود دارد که س. ا. وحید یك نویسندهٔ فاضل دربارهٔ هنر و افکار اقبال نظر ما را به آن جلب کرده است. وی می گوید: (۱)

«اقبال دراشعار لطیف و ملیح خویش باچه زیبایی از فلسفهٔ خودی خویش سروده است. برای رسیدن به‌چنین موفقیت هنرمندچیره دستی لازم است، ولی باید تذکر نمود که تکلیف اقبال توسط شعرای ازقبیل حافظ، بیدل و غالب سهل تر به انجام رسیده بود. تاجاییکه من واقفم حافظ نخستین شاعر بزرگی بود که در اشعارخویش ازفلسفه واجتماعیات به اندازه‌ای که از آن‌ها معلومات داشت او نیز راجع به‌سیاست بحث کرده است. این روش تازمانی ادامه داشت که بالآخره توسط عرفی و بیدل موضوعات غامض فلسفی بالطافت و نفاستی که محض ازغزل های دری ساخته است بحث گردید.»

این مشابهت کلام در بیدل و اقبال برای نخستین بار توسط شاعر الله آبادی بنام اکبر حسین «اکبر» (سال وفاتش ۱۹۲۱ میلادی) کشف گردید. وی‌درحالیکه از اقبال ستایش میکند بیك دوست خویش چنین می نویسد. (۲)

«چه بیان لطیفی، حتی بیدل نیز اگر زنده می بود از آن لذت می برد.»

اقبال خود (۳) بیك شاعر بنام غلام حسین شاکر (٤) صدیقی از گجران والهٔ

(۱) وحید، س. ا. اقبال، هنر وافکاروی ص۱۹٤.

(۲) مخزن، لاهور، شماره اکتوبر ۱۹٤۹٤ ص۲۱ در نامه های به یك نفرمیرزاسلطان احمد نام نوشته بود.

(۳) مخزن، لاهور شماره اکتوبر ۱۹٤۹ ص ۲۱ وماحول، راولپندی، شماره دسمبر ۱۹۵۲ ص ۱۰.

(٤) غلام حسین شاکر صدیقی دراشعارخویش از اقبال پیروی کرده واغلبادرموضوعات تاریخی می نویسد. آثارش عبارت اند از: ارمغان الفت (ناول)، سعادت دارین (... مجموعه ای از اشعار ستایش‌آمیز ...) ریاض عشق (غزلها، گلزار خیال، بهار خیال «هردو مجموعه اشعار ملی وتاریخی» ویاد قلندر (اغلباً نامه های منظوم به اقبال و مکتوبات از شاعر شرق). در این باره مقاله‌ای که شاگرد صدیقی به عنوان «یادقلندر» ودر مجله ماحول شماره دسمبر ۱۹۵۲ نوشته رجوع شود

پنجاب نوشته بود که برای تصحیح کلام خویش باید بیدل رامطالعه کند. این امر نشان میدهد که طلسم بیان اقبال چقدر مرهون کلام زیبای بیدل است ترکیبات الفاظ (۱) بیدل را درصفحات گذشته بیان کردیم اکنون بغرض مقایسه بذکر ترکیبات اقبال (۲) می پردازیم :

ذوق نمود ، آیینه‌دار هستی، محشرستان نوا، لطف خرام ، نشهٔ مستی ، تو سن ادراك ، ذوق تبسم ، جهان اضطراب، فیض شعور ، عفت فکر ، قافلهٔ رنگ و بو .

اگر دراینجا بمرهونیتی که زبان اردو به بیدل دارد اشاره کنیم بیموقع نخواهد بود . تاجاییکه من معلومات دارم بیدل محض سه بیت به زبان اردو نوشته است . ولی شاگردان (۳) وی آنند رام مخلص ، سراج الدین خان آرزو و نواب امیرخان انجام اشعارزیادی درزبان اردو بجا گذاشته اند . چون پس از وفات بیدل درسال ۱۱۳۳ هجری عدهٔ زیادی ازشعرای شاه‌جهان آباد رو به اردو آوردند ، برگزارشدن مراسم سالگرهٔ وفات بیدل شعرای اردو (٤) را که ازاشعار بیدل الهام می گرفتند نیز بخود جلب نموده بود . علاوه بر آن قبلاً راجع به غالب واقبال نیز که به اردو می نوشتند، سخن زدیم و هر کس میداند که این دوشاعر زبان خود را بذریعهٔ ملاحت بیان و بلندی اندیشه‌های خویش بسیار توسعه بخشیدند . بنابراین واضح است کـه زبان اردو بصورت غیر مستقیم مرهون بیدل است . این حقیقت را میتوان باشمردن نام شعرای درجه‌دوم زبان اردو که از بیدل پیروی میکردند بیشتر روشن ساخت . ولی این کار بحث مارا بی جهة بدرازامیکشاند. بنابراین موضوع را درهمینجا خاتمه بخشیده و به فصل ما بعد مشغول می شویم .

(۱) صفحه ۱۳٤ همین کتاب .

(۲) یوسف حسین خان ، روح اقبال ص ۱۰۰.

(۳) میرتقی ـ نکات الشعراء ص‌ص ۲ـ٩٤ گردیزی ، سید فتح علی حسین ، تذکره ریخته گویان ص۲.

(٤) سودا ، کلیات ص ص ٤۷۰-٤۷۱ در اینجا میرزا محمد رفیع سودا (تاریخ وفات وی ۱۱۹۵ هجری(در باره ندرت کشمیری(شاعر) که در مراسم اشتراك نموده بود هجوی به زبان اردو نوشته است .

فصل پنجم

مثنوی ها

رودکی پدرشعر دری نخستین شاعری بود که بزبان دری مثنوی نوشته است.(۱) وی افسانهٔ معروف «کلیله ودمنه» را منظوم ساخت وباینطریق مثنوی بحیث یك نوع مستقل شعر پا به هستی نهاد. بنابراین مثنوی در ابتدا نظم داستانی بود، اما رفته رفته ساحهٔ آن وسیع تر گردید و به مرور زمان ازطرف شعرای مختلف مثنوی های رومانتیك، رزمی، فلسفی، اخلاقی، تربیوی وتصوفی نوشته شد. درزمانیکه بیدل متولد گردید جمیع مثنوی های بزرگ از قبیل «حدیقه الحقیقت» سنائی، «مثنوی» جلال الدین رومی، «شاهنامه» فردوسی، «پنج گنج» نظامی گنجوی، «بوستان» سعدی و «هفت اورنگ» جامی انشاء گر دیده ودرکشور های اسلامی دربین عام وخاص شهرت یافته بود، بنابراین بیدل

(۱) دریك مثنوی هردو مصرع یک بیت هم قافیه می باشند و در هربیت مابعد قافیه تغییر میخورد. حداقل تعداد ابیات در یك مثنوی دووحد اکثر آن نامعین است. همچنان مثنوی‌ها در یك بحر مخصوص نوشته شده اند بلکه هر بحر با آنها سازگار است.

فرصت داشت مثنوی را بشکل کامل آن مطالعه کند. زبان مثنوی نیز باندازه ای اصلاح گردیده بود که هر نوع مضامین از قبیل منظومه ها در وصف طبیعت صحنه های کارزار، احساسات، عرف ورسوم، ترسیم شخصیت ها، موضوعات فلسفی یادیگر مسایل زندگی بدون مواجه شدن به مشکلات نوشته شده میتوانست. الفاظ مناسب، عبارات موافق، تشبیهات، استعارات بجا، واصطلاحاتی که بااحتیاط تمام نوشته شده بود به پیمانهٔ زیاد دستیاب می گردید، ونویسندهٔ مبتکر وفاضل وصاحب هوشی مانند بیدل میتوانست باچنان زیبایی وملاحتی مطلب را افاده کند که به سرنوشت مثنوی نویسان دوره های سابق گرفتار نشود بعد از این اشارهٔ مختصر به مزایایی که بیدل نسبت به متقدمین خویش داشت به مطالعهٔ مثنوی های وی به ترتیب قدامت تاریخی آنها آغاز میکنیم :

محیط اعظم

بیدل این مثنوی را درسال ۱۰۷۸هجری(۱٦٦۷میلادی) و بعمر بیست‌وچهار سالگی نوشت نام آن یعنی « محیط اعظم » مادهٔ تاریخ (۱) آن است . خوشگو می‌نویسد (۲) که مثنوی مذکور متشکل از ۲۰۰۰ بیت است .ولی بعضی از نسخه هاییکه در کشورهای مختلف جهان دستیاب گردیده، نشان میدهد (۳) که‌دارای تقریباً ٦۰۰۰ بیت می باشد . این مثنوی مقدمهٔ مختصری درنثر دارد ومشتمل برهشت باب (٤) است.

اسمای باب های آن درهشت مصرع ذیل(٥) ذکراست :

جوش اظهارخمستان‌وجود　　　جام تقسیم حریفان شهود

---

(۱) صفحه ۳۹ همین کتاب .

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٥ .

(۳) صفحه ۱۳۲ همین کتاب .

(٤) محیط اعظم ، کتابخانه پوهنتون پنجاب، نسخه قلمی ۱۰۲٦ ورق ٤۷ ب ابیات ذیل مطالعه گردد:

ای بسته دلت به طوف معنی احرام　　　در حلقه این میکده کن دور تمام

مفتاح بهشت معرفت در کف تست　　　از دور ثمنش اگر یابی جام

(٥) کلیات صفدری، محیط اعظم ص ۳ .

موج انوار گهر های ظهور		شور سر جوش می فیض حضور (۱)
رنگ اسرار گلستان کمال		بزم نیر نگ خط لوح و صال
اصل اشکال و خم و پیچ بیان		ختم طو مار تگ و پوی بیان

مقدمه باثنای آفریدگاری آغاز میگردد که بشر را با گفتار ذیل افتخار بخشیده است :

«ولقد کرمنا بنی آدم» (۲)

[بی شك اولاد آدم را محترم گردانیدم .]

سپس بیدل از شعرایی (۳) مانند ظهوری ، هلالی ، زلالی ، سالك ، طالب ، صامت ، شیدا ، سلیم و صائب نام می برد که (بااستثنای دو نفر آخرالذکر) نمیتوان از آن ها انتظار داشت این مثنوی را ، فهمیده و بصورت مناسب ارزیابی کنند .

در باب اول بیدل بیان میکند که وجود مطلق چگونه متدرجاً نزول نمود و به قلمرو ظهور پا گذاشت . در باب دوم می نویسد که چگونه بادهٔ عشق آسمانی بلکه نور افلاك بالنوبه میان انبیای مختلف یعنی حضرت آدم ، حضرت ادریس ، حضرت نوح ، حضرت یونس ، حضرت ابراهیم ، حضرت یعقوب حضرت یوسف ، حضرت سلیمان ، حضرت ایوب ، حضرت موسی ، حضرت عیسی ، و حضرت محمد (علیه السلام) و سپس میان حضرت ابوبکر ، حضرت عمر ، حضرت عثمان و حضرت علی چهار خلیفهٔ ارشد اسلام تقسیم گردید .

این امر ابن عربی را بیاد ما می آورد که ابواب (٤) «فصوص الحکم» خویش

(۱) در نسخه قلمی مثنوی که در فوق ذکر گردید چنین نوشته شده است :

«شور سر جوش شراب بی قصور» و همچنان ششم آن چنان است «بزم نیرنگ اثر های خیال» به ورق ۷۰ ٤ ب مراجعه شود.

(۲) قرآن مجید، سوره ۱۱۷ آیه ۷.

(۳) صفحه ۳۳ همین کتاب .

(٤) شوشتری ا.م.ا نکات عمده فرهنگ اسلامی ۲-۵۰۵-۵۱٦.

را بنام بیست وشش پیغمبر مسمی ساخته و در هر باب وجه مختص و جنبهٔ مناسبی از تصوف را زیر بحث گرفته است . با ب سوم با ظهور، باب چهارم باشور عمومی عشق خداوند (ج) سرو کار دارد و باب پنجم چنین می گوید که مرتبهٔ کمال در نتیجه تقرب بخداوند(ج) باروحیهٔ فروتنی حاصل میشود . در باب ششم میخانهٔ عاشقان مست خداوند (ج) توصیف شده است . ودر باب هفتم مقام خاص وبی مانند بشر در کائنات تاکید گردیده است. باب هشتم ختم مثنوی است . ودر این مثنوی عندالموقع حکایاتی ذکر گردیده تا بعضی نکته‌ها رامجسم سازد. بحر نظم متقارب مثمن مقصور یعنی بوزن روان معروف « شاهنامهٔ » فردوسی است .

مثنوی محیط اعظم دارای چهار جنبه است و توسط خود بیدل راجع به آن‌ها اشاراتی بعمل آمده است. بیدل در مقدمه می نویسد(۱) که این نظم میخانهٔ ظهور حقایق است نه ساقی نامهٔ اشعار ظهوری و این اشاره‌ای به جنبهٔ فلسفی آن است. در عین این مقدمه نظم مذکور «بهشت معرفت»(۲) نیز نامیده شده است و بدین وسیله به اهمیت تصوفی آن اشاره رفته. بیدل در «رقعات» خویش می نویسد (۳) که این مثنوی یك «ساقی نامه - است »در «چهار عنصر» مثنوی مذکور بنام« بهاریه» یاد(٤) شده است. در ینجا راجع به هر یك از ین چهار جنبهٔ مثنوی مختصراً سخن می زنیم ولی پیش از آن باید بار دیگر بگویم که محیط اعظم نخستین مثنوی بیدل بوده ودر سن بیست و چهار سالگی نوشته شده یعنی درزمانیکه خاطرات مرشدهای روحانی وی که عادت (٥)

(۱) کلیات صفدری، محیط اعظم ، ومقدمه ص۲.

(۲) صفحه ۱۸۱ همین کتاب پانوشت شماره ٤١

(۳) رقعات بیدل، طبع لکنهو، ص ۱۲ .

(٤) کلیات بیدل، طبع صفدری، چهار عنصر ص ۸٦.

(٥) صفحات ۱۷-۱۸ همین کتاب .

داشتند درمجالس خویش راجع به فلسفهٔ تصوفی صحبت کنند هنوز تازه بود .

درحالیکه بیدل راجع به خداوند (ج) سخن میزند از «وجود مطلق» مبرا از کیف ونسبت درزمانی که نه اعراض و نه تناقضات و نه حرف واجب وممکن وجود داشت، آغاز میکند. درآن وقت تمام این غوغادر «هویه» پنهان بود و «هویه» ممیز (۱) وحدت ذاتی است که درآن صفات جوهر نهان باشد .

بیدل به طریق تمثیل می گوید :

تنزه چـراغ شبستان او		تقدس بهار گلستـان او
خموشی به بزمش ترنم بیان		تحیر به گلزار او گلفشان
نه در دست ساقی قدح را نظر		نه از حرف مطرب صدارا خبر
نه غم نی طرب نی خزان نی بهار		نه کیفیت می نه رنج خمار
به میخانهٔ غیب لاهوت مست		بهم ساقی و باده و می پرست
نی و نغمه و مطرب دلستان		پس پردهٔ ساز وحدت نهان

[تنزه چراغ شبستان او بود۔
تقدس شگوفهٔ باغ او بود.
خاموشی درمجلس او نغمهٔ خوش آهنگی را ترنم می کرد۔
تحیر در گلزار وی گل افشانی می نمود .
نه پیاله چشم بردست ساقی کشوده ۔
و نه آهنگ ازصدای مطرب واقف .
نه غم بود نه طرب نه خزان و نه بهار۔
همچنان نه نشهٔ می وجود داشت و نه زحمت خمار باده نوشی.
درمیخانهٔ نهان الوهیت ۔

(۱) نیکلسن، مطالعات در تصوف اسلامی ص ۹۶.

ساقی، باده و می گسار همه باهم‌مست افتاده .
نی، نغمه و مطرب دلستان ـ
همه در پس پردهٔ سازوحدت پنهان بودند.]

مصرع آخرالذکر نشان میدهد که نخستین مرحله‌درراه ظهوروجود مطلق «احدیت» یعنی «یکتایی‌مجرد» بوده است. پس ازین وجود به «واحدیت» یعنی «یکتایی‌در کثرت» نزول نمودو سپس‌صفات ممکن، عقول، نفوس، افلاك، عناصر و موالیدسه‌گانه پدیدار گردید .

این‌بود مختصری ازاندیشهٔ بیدل راجع به نزول‌هستی‌وموجودات . مقصود بیدل در بیان این‌اندیشه بیشتر تاکید مقام بشردرجهان هستی‌بوده. بیدل می گوید که بشر روح وحیات تمام‌کائنات بوده، ازلحاظ صورت یك دنیای کوچك ولی در معنی‌عالمیست‌عظیم :

به معنی‌محیط و به صورت نمی زموج نفس در قفس‌عالمی

[درمعنی یك اوقیانوس ولی‌درصورت یك قطره ـ
ازدمیدن نفس جهانی درقفس .]

زشورتو این بزم داردخروش زخاموشی تست‌عالم‌خموش

[ازشورتودراین‌جهان خروش وغوغابرپاست و
اگرتوخاموشی‌اختیار کنی‌جهان خاموش‌می گردد.]

جنبهٔ‌فلسفی مثنوی‌محیط اعظم‌درهمینجاختم‌میگردد. و پس‌ازین مباحثه در بارهٔ نزول‌ذات‌مطلق بصورت‌موجودات‌هنگامی که‌بیدل در بارهٔ‌عروج یا عودت‌بسوی آن سخن میزند، جنبهٔ تصوفی مثنوی‌آغازمیگردد . طوری که درصورت نزول دیدیم، دراینجا نیز بیدل به سرنوشت قطعی بشرهنگامیکه درجوهرمطلق جذب میگرددمحض اشارات مختصری بعمل‌آورده وچنین‌می گوید:

بآن نشه جمعی که محرم شوند		زغولی گذشتند و آدم شوند
ز آدم ملك از ملك نــور پــاك		چنین ریشه ها دارد اسرار پاك

[کسانیکه باآن بادهٔ اسرار آشناشوند ـ
از غولی بر آمده و انسان کامل می شوند .
ایشان از انسان به سویهٔ ملك ارتقاء نموده وسپس بسوی جوهر مطلق راه می یابند.
این است تاثیر اسرار پاك .]

درمصرع اول این اشعار، بیدل از نشهٔ عشق سخن میزند. فی الحقیقه تمام این شعر بدور همین یك فکر دور میخورد. اگر میتوانستم نظریات بیدل را در بارهٔ عشق مفصلاً شرح دهم، بسیار مفید می بود ولی دراینجا باید به چند اشارهٔ محدود قناعت کرد.
به عقیدهٔ بیدل عشق یك شور عالم شمول است:

بهر سرهوایی از ین باده است		بهر خرمن این برق افتاده است

[هرسر از ین باده انبساط دارد و
این برق بر هرخرمن افتاده است.]

عشق انگیزهٔ عروج و بلندی است :

شرابی کز و سنگ آدم شود		تن مرده روح مجسم شود
از این باده عفریت اگر بو برد		بفرمان زقدوسیان بگذرد

[شرابی است که سنگ رابه آدم مبدل می سازد و
بذریعه آن یك جسم مرده به یك روح مجسم تبدیل میشود .
اگر یك دیو این شراب رامحض بو کند ـ
درحیثیت ازملائکت سبقت میکند .]

علاوه بر آن عشق حیات بخش است، نیرو میدهد و امکانات پهناوری در آن نهفته است :

لب پشه زین باده گر تر شود		به سیمرغ وعنقا برابر شود
اگر ذره گردد از و کامیاب		کشد آیینه بررخ آفتاب
ازو ساغر قطره دریا شود		دل مور دامان صحرا شود

[اگر لبان پشه از این باده تر شود ــ
به سیمرغ عظیم الجثه وعنقا برابر میشود .
اگر ذره از آن مشبوع گردد ــ
آیینه را به آفتاب نشان خواهد داد .
از اثر آن پیالهٔ کوچك قطره به اوقیانوسی مبدل میگردد و
قلب مورچه به صحرای وسیعی .]

مخصوصاً از اثر عشق است که بشر از آلایش حوادث آزادشده است :

زصافش توان رستن از آب گل		زدردش توان کرد تعمیر دل

[صاف آن ترا از چنگ حوادث رهایی می بخشد وحتی ــ
از درد آن دل میتوان تعمیر کرد .]

درطول این رساله بیدل دربارهٔ عضو روحانی صوفی که عبارت از «دل» است وبقول وی فطرت آن عقلانی است تااحساساتی ، سخن می زند :

دل آن شعلهٔ برگ ادراك تست		که پوشیده درصفحهٔ خاك تست .

[دل همان شعلهٔ برق ادراك تست ــ
که در صفحهٔ خاك تو پنهان می باشد .]

بیدل به کوایف متضادی اشاره میکند که دل بـه آن ها هنگامیکـه در نتیجهٔ معصیت تاریك ودر اثر ایمان ومعرفت روشن میگردد مواجه میشود .علاوه بـر آن صوفی ما اظهار میکند که غرور فضل وتقوی انسان را نزدخداوند عزیز نمی سازد بلـکه انسان در اثر تواضع وخاکساری بهاین مرتبه میرسد :

کمال تراکس خریدار نیست		متاعی بجز نقص در کار نیست
ز جنس شکست آنچه پیدا شود		بر یــن آستان قیمتش وا شود

[کمال تراکسی نمی خرد ـ
جز نقص متاع دیگری در کار نیست .
آنچه از جنس عجز تقدیم گردد ـ
دراین آستان به قیمت گران بفروش خواهد رسید .]

پس از این بیانات بیدل خصوصیات عرفاء رامی‌شمارد. بقول وی عرفا از سخن خود داری میکنند . ولی روح گرم ونارامی دارند .ایشان خــارج از نمازهای رسمی دایماً به مراقبه مشغول اند و آماده سجود بدرگاه خــد اوند می باشند ، باوقار اندوروح متواضعی دارند .باحیا ، کریم، بی تکلف، وغیررسمی ، دوست دار آزادی وازعشق مطلق سرمست اند ،فهم تیزدارند واز خــواهشات دنیوی متنفراند. بیدل نام (۱) بایزید بسطامی (۸۷۵ ـ ۲۶۱) ،جنید بغدادی (۱۱ـ ۹۱۹ـ ۹ ـ ۲۹۷) ، منصورحلاج (۹۲۲ـ۳۰۹) وجلال‌الدین‌رومی (۱۲۷۳ـ۶۷۲)راکه صوفیان معروف اسلام اند وآرزوی پیروی آن هارادارد نیز یادکرده‌است .

پس ازمرورمختصر ازجنبهٔ تصوفی مثنوی ازآن بحیث یك « ساقی نـامه» صحبت میکنیم .«ساقــی نــامهٔ» معروف ظهوری (وفاتش درسال ۱۰۲۵ هجری مطابق ۱۶۲۶میلادی) شهرت بزرگی پیدا کرده بود وازسبب همین شهرت بود که چون قریحهٔ خلاقهٔ بیدل انکشاف نمود ،وی‌نیز به انشای چنین نظمی پرداخته نقاط خوب ظهوری رادرآن شامل ساخت ، و چیزی راکه درنظروی اساسی می‌نمود به آن علاوه کــرد . از قول خرد بیدل دیده می‌شود کــه در موقــع نوشتن این‌نظم ،ظهوری مدنظرش بوده . بیدل درآغازمقدمه منثوری که به‌این

(۱) محیط اعظم ،ص‌ص۱۶، ۳۰، ۳۲.

منظومه نوشته است پس از ثناوستایش متعارفی چنین می گوید :

«این میخانهٔ ظهور حقایق است نه ساقی نامهٔ اشعار ظهوری»

تفاوت اساسی میان این دو نظم توسط خوشگو نویسندهٔ شرح حال بیدل بسیار بجا بیان گردیده . خوشگو می نویسد که(۱) ساقی نامهٔ ظهوری یك تصنیف شاعرانه است ، ولی ساقی نامهٔ بیدل به لحن وسبك تصوفی نوشته شده است . این تفاوت وقتی بیشتر واضح میگردد که هردو نظم پهلو به پهلو مطالعه شوند .

مثلاً هردوشاعر در نظم های خویش به ساقـی خطاب میکنند . مفاد عمومی فکر ظهوری ازخطاب ذیل بدست می آید :

بیا ساقی ای خرمن گل بیا — تو گل من خزان دیده بلبل بیا
بیا ای خرامنده طاؤوس مست — بنه برسرم پا که رفتم زدست
بیا ای پری نام ساقی لقب — بمن برفشان رشح جام طرب

[بیا ای ساقی که سرتاپا گل هستی بیا که تو گل هستی-
ومن بلبل خزان دیده می باشم
ای طاؤوس مست خرامنده بیا و-
پا برسرم گذار که ازخویشتن رفته ام.
بیا ای آنکه نامت پری و لقبت ساقی است و-
ازجام طرب قطراتی برمن فشان.]

اماساقی بیدل سیمایی بکلی دیگر و اوصافی متفاوت ازساقی ظهوری دارد. ابیات ذیل مطالعه شود.

بیاساقی ای نورمرآة فیض — بیـا ای نشـاط خرابات فیض
بیاساقی ای شورمنصـور دل — بیا ای گل شـعلهٔ طور دل

---

(۱) خوشگو ، در معارف ، می ۱۹۴۲ ، ص ۳۷۵ .

بیاساقی ای عیسی روزگـار		که افسرده حالم بجیب خمار
بیاساقی ای بایـزید زمـان		محیط گهرهـای رازنهـان
بیا ای فلاطـون اسـرارخـم		که گردیده ام درخم جهل گم

[ای ساقی، ای نور آیینهٔ رحمت (خداوند) بیا!
ای ساقی، ای نشاط میخانهٔ رحمت بیا.
ای ساقی، ای هیجان منصور دل بیا،
ای ساقی، ای گل شعلهٔ کوه طور دل بیا.
ای ساقی،ای مسیحای زمان بیا
زیرا من در جیب خمار باافسرده حالی گرفتارم.
ای ساقی، ای بایزید زمان بیا-
ای اوقیانوس گهرهای اسرارنهان بیا.
ای افلاطون اسرارخم می بیا-
زیرادرخم جهل خودراگم کرده ام.]

دیده می‌شود که ساقی ظهوری یك ساقی پریچهرهٔ عشوه گراست، اماساقی بیدل نفیس ترین آفرینش بهترین اندیشه‌های تصوفی‌است لازم نیست بیش ازین دراطراف تفاوت هردو نظم سخن زنیم. بلکه میخواهیم کلماتی چند را جع به بعضی نقاط دیگر که بیدل جهدداشت درآن باظهوری همسری کنداظهار کنم. هردو شاعربرای اینکه ساقی راازاشتیاق سوزان خویش بیك پیاله می متیقن سازند به زبان بسیارعالی سوگند خورده تشبیهات واستعارات بسیاربکرومملوازتخیـل وعباراتی بس‌ملیح وزبیاراستعمال کرده‌اند. سوگند ظهوری‌مشتمل بر۹۵بیت(۱) است وانسان تصور میکـردکه دیگر مضمونی در این موضوع باقی نمانـده

(۱) ظهوری، ساقی نامه (مطبعه مصطفایی) ص‌ص۲۳-۲۷.

است امانیم قرن بعد از وفات وی بیدل ۱۲۳ بیت سوگندنوشت (۱) که دارای ارزش ادبی بس عالی می باشند. همچنان ظهوری بیك نفس ۱۵ بیت دربارهٔ «دل» نوشت و بیدل ۱۳ بیت. بالاخره ظهوری ازاستعمال صنعت (۲) «تضاد» بسیارمغرور بود ودرساقی نامهٔوی مثالهایی ازین صنعت نیز یافت میشود. بیدل نیزاین صنعت رادر« محیط اعظم » خویش باهمان موفقیت استعمال نموده. مثلاً این ابیات ازسوگند اوست:

به گلگونهٔ چهرهٔ اشتیاق　　　به عنابی اشك چشم فراق
به هوشی که دارد سر بیهشی　　　به‌حرفی که دار دلب‌خامشی

[سوگند می خورم به غازهٔچهرهٔ اشتیاق-
به سرخی اشك چشم فراق.
به هوشی که سربیهوشی دارد و
به حرفی که ازلب خاموشی بیرون می آید.]

باملاحظهٔ تفاوت مطلق میان هردو«ساقی نامه» دشوارنیست تصورنمود که بیدل چگونه می، جام، ساغر، خم، میخانه، خراباتیان وساز های مختلفی راکه درمیخانه بجادارند توصیف کرده است. این هاهمه اشاراتی اند. این خصوصیت رابیدل باثبات تمام در نظرداشت حتی زمانیکه درمثنوی خویش راجع به مابعد الطبیعه سخن میزد، از «وجود مطلق» آغاز کرده وانسان را ملتفت می‌سازد که‌درآن‌چگونه اصطلاحات باده‌گساری‌استعمال‌گردیده:

خوش‌آندم که‌در بزمگاه‌قدم　　　می بود بی نشهٔ کیف و کم

---

(۱) محیط اعظم، کتابخانه پوهنتون پنجاب، نسخه قلمی، ۱۵۲٤ ورق ۸۲-۸٦.
در کلیات صفدری محض ۷۷ بیت داده شده است.
(۲) عبدالنبی میخانه (تحشی بقلم محمد شفیع ص ٦۳).

منزه زاندیشهٔ حادثات مبرا زدرد غبار صفات
نه مرهون طبع و نه محتاج کام منزه ز تسخیر مینا و جام

[چه زمانهٔ خوشی که درمهمانخانهٔ ازل
شرابی وجودداشت بدون تاثیرات آن .
ازفکرحادثات منزه و-
ازلای غبار صفات پاك بود.
نه مرهون طبع بود و نه محتاج کام و-
ازدسترس میناوجام منزه بود .]

طبعاً این آغازشکل بسیا رمختص دارد و معرف حرارت و صمیمیت روح بیدل است. فی الواقع طرز پرشوری که بیدل درآن راجع به می سروده است واشعارمواج وسیال ساقی نامهٔاو که شباهت به سیل خروشانی داردنظم مذکور را یك کتاب آسمانی ساخته است .

اکنون نظم مذکور را بحیث یك بهاریه مطالعه میکنیم : ادبیات دری از لحاظ اشعار در بارهٔ طراوت و شادمانی بهار فقیر نمی باشد و تقریباً هر شاعر در بارهٔ گلستان ، بلبل ، رودخانه هایی که باخم وپیچ روان اند غزل سرایی کرده . بنابرین بیدل از پیشقدمان خویش ذوق بدیعی به میراث برده است.معهذا ازخصوصیات اوست که دراثرتخیل زنده و بیان نیرومند خویش هرزمان که راجع به اشیای جمیل سخن میزد حاصل آن منظومه های نهایت زیبا بوده .

بیدل دراین نظم به شیوهٔ استادانه آب وتاب بهاررا مفصلاً توصیف کرده ودراینجا به نقل چند بیت محدود آن می پردازیم :

بهاریکه در باغ توصیف او نفس میشود غنچهٔ رنگ و بو
هوایی که از نگهت وصف آن رگ برگ گل شدسخن برزبان

زبس میچکد موج رنگ از هوا　　چو جام است لبریز می نقش پا
ز رنگش اگر بهره یابد نظر　　شود برگ گل پردهٔ چشم تر

[بهاریست که در توصیف آن
نفس به غنچهٔ رنگ و بو مبدل میشود .
هوایی که از نگهت ستایش آن
سخن بر زبان به برگ گل تبدیل میشود .
از بس موج رنگ از هوا فرو می آید
نقش پا مانند ساغر از می لبریز است .
اگر چشم از رنگ آن نصیبی گیرد ـ
پردهٔ چشم تر به برگ گل مبدل میگردد .]

حس جمال مخصوصاً درمصرع آخر قابل التفات است . فی الواقع بیدل به تجربهٔ خلاقهٔ تازه ای دست زده . شاعر درحین نوشتن این نظم درحالیکه راجع بهوضعیت روحی خود سخن میزند چنین می گوید : « درزمانیکه بهاریهٔ محیط اعظم شکل می گرفت و نخلستان فوائد آن انکشاف می یافت طراوت با رنگینی معانی صدباغ با نزاکت تمام در تخیل حرکت نمود و لطافت با جمال یك جهان فصاحت ، بصورت خوش آیندی در جلو چشم معنوی ظاهر گردید » . (۱) دراینجا بیدل راجع به خیالات ، صنایع بدیعی ، و فصاحت کلام خویش سخن میزند و کسیکه این توصیف بهار را بخواند ومثنوی را مرور کند بدون شبهه از آن بسیار حظ می برد .

---

(۱) کلیات صفدری ، چهار عنصر ، صفحه ۸٦. بیدل می نویسد :

فصلی که بهاریه محیط اعظم به نظم ترتیب رسید ونخلستان فوائدش به نشوونمایی تحریر کشید ، به رنگینی معانی هزار چمن شگفتگی در تصور آباد خیال نازش داشت. به گلفروشی عبارت یک جهان آب ورنگ در جلوه گاه نظر طراوت می کاشت.

در بالا راجع به تمام جنبه‌های مثنوی مذکور که عبارت از جنبه های فلسفی ، تصوفی ، احساساتی و بدیعی است سخن زدیم و به صفات ویژه آن اشاراتی نمودیم. این اثر فی‌الواقع یکی از مثنوی های بزرگ زبان دری واز شاهکارهای شاعر است. شاعر جوان در آن از می وعشق وجمال وآرزوهای خویش در پی آیده آل عالی توصیف نموده است. هیجانات وی در اثر نوآموزی در تصوف به پایهٔ عالی بلند گردیده و این امر لطافت تازه ای به نظم وی بخشیده است . شاعر مانند یك جوان جاه طلب و فکور کوشیده است که فلسفهٔ وی تمام حقیقت را احتوا نماید . چنین یك نظم جامع که قلب وروح را باشور وهیجان تمام بخود جلب میکند ، می بایست از طرف مردم باحرارت تمام استقبال گردد . ولی جای تأسف است که درابتدا مورد پسند کسی واقع نشد وچون بیدل آن راباچند غزل به عاقل‌خان راضی فرستاد (۱) مجبوربود چنین التجا کند:

«یارب که این نفس‌ها به موزونی متهم واین غبارها به نارسایی علم از پرتو محفل آفتاب منزل شمع اعتباری روشن نمایند . »

[خدا کند این بیانات که متهم بداشتن موزونی اندواین عبارات که از لحاظ عدم شهرت مشهور اند از پرتو انجمنی که سومنزل آفتاب است ، شمع افتخار را روشن کنند] .

این التجاپذیرفته شد وزمانی فرا رسید که مردم تمام ازشاعر(۲) تمنا میکردند که نقلی ازمثنوی خود را به ایشان بدهد ومن متیقنم که این مثنوی در اثر فضایل کامل آن همیشه بادلچسپی مطالعه خواهد شد .

---

(۱)رقعات بیدل، چاپ لکنهو صفحه ۱۳.

(۲)صفحه ۸۲ همین کتاب.

طلسم حیرت

بیدل این مثنوی را درسال ۱۰۸۰ هجری (۱) (۱۶۶۹ میلادی) مطابق قطعهٔ تاریخ (۲) ذیل نوشته است .

کهن تاریخی عقل زمان یاب — پی تاریخ نظمش بود بیتاب
سراندیشه تادزدید درجیب — برون آورد گنج ازعالم غیب

بیدل پس از ،ازدواج درسال ۱۰۷۹هجری (۱۶۶۸ میلای) به سپاه (۳) پیوست بنابرین به این نتیجه می رسیم که وی هنوزدرخدمت شهزاده اعظم شاه بود که

---

(۱) خوف شپرینگر از رهگذر ناتوانی وی درحل ماده تاریخ بی موجب نبوده . وی سال ۱۱۲۵ هجری (۱۷۱۳ میلا دی)را که واضحاً غلط است تاریخ تصنیف این مثنوی خوانده.عاقل خان که کتاب مذکور بوی‌اهدا گردیده بود وشکرالله خان که بیدل کتاب‌را بوی فرستاد هردودر سال ۱۱۰۸ هجری (۱۶۹۶ میلا دی) وفات یافتند . بنابرین وا ضح است که مساعی شپرینگر د ر حل ماده تاریخ غیر مثمر بوده ایته ومصنف فهرست بانکیپور در این مورد هردو بدون توجه به حقیقت از شپرینگر پیروی کرده اند . حل ماده تاریخ مشکل نیست اگر۷۳ را که قیمت عددی« گنج»است از ۱۱۵۳ که قیمت عددی«عالم غیب » است طرح کنیم ۱۰۸۰ که سال تصنیف مثنوی است بدست می آید .وراجع به این نوت رجوع شود به شپرینگر ، فهرست نسخه های قلمی فارسی اوده ، ص ۳۷۹ ، ایته فهرست نسخه های قلمی فارسی کتابخانه اندیا آفیس نمبر۱۶۸۴ از نسخه های قلمی فارسی کتابخانه بانکیپور شماره ۳۸۲.

(۲) کلیات صفدری، طلسم حیرت، ص ۹ .

(۳) صفحه ٤٤ همین کتاب .

مثنوی مذکور را انشأ کرد . تصور میکنم تجربهٔ ناگواری که بیدل در مورد «محیط اعظم» پیدا کرده بود بوی آموخته بود که مثنوی جدید درصورتی موفقیت حاصل کرده میتواند که به یك نفر مشوق و حامی (۱) فضل و دانش به سویهٔ عاقل خان راضی اهدا گردد . بنابرین شاعر چون از موافقهٔ آن نجیب زادهٔ بزرگ آگاه شد خیلی مسرور گردید و بوی ممنونیت خودرا اظهار نمودو چنین نوشت . (۲)

صد شکر که یافت نامه‌ام رنگ قبول بیدل بودم هزار دل گردیدم

[خدارا بی نهایت شکرگزارم که خواهشی که در نامه‌ام بود قبول گردید من که یك دل هم نداشتم اکنون دارای هزار دل شدم .]

ولی این پیشکش انتظارات بیدل را برآورده نتوانست. بنابرین آن را به نواب شکرالله خان داماد عاقل خان راضی فرستاد و در پایان نامهٔ مقدماتی چنین نوشت . (۳)

شاد باش ای دل که آخر عقده‌ات وا میشود قطرهٔ ما میرسد جایی که دریا میشود

[ای دل مسرور باش زیرا آخر گرهات وامیشود ـ قطرهٔ من بجایی خواهد رسید که در آن به اوقیانوس مبدل میگردد .]

خان به بخش های مختلف مثنوی مذکور عنوان داد (٤) وخلاصه ای از مطالب آن ترتیب داد پس همین مثنوی بود که فرخنده ترین (۵) روابطی را میان این دو شخص ایجاد نمود واگرچه این مثنوی ازلحاظ موضوع عمق احساسات وصرافت بیان نسبت به «محیط اعظم» فروتراست ولی برای مقاصد عملی بسیار مثمر ثابت شده است ، زیرا با آن مقام بیدل بحیث شاعر شناخته شد .

بیدل در مثنوی و همچنان در «رقعات» به اوضاع وشرایطی که در تحت مثنوی مذکور انشأ گردیده بود اشاره نموده است . بیدل پس از ازدواج در دهلی اقامت (٦)

(۱) صفحه ٤۰ همین کتاب. عاقل‌خان راضی واقعات عالمگیری را نیز نوشته.

(۲) رقعات بیدل، طبع لکنهو، ص۵۰.

(۳) در همانجا، ص ۳.

(٤) رقعات بیدل، طبع لکنهو، ص ٦۳.

(۵) صفحه ۵۸ همین کتاب.

(٦) صفحه ٤۲ همین کتاب.

اختیار کرد و در آنجا با عدهٔ زیادی از شعرای صاحب دیوان های ضخیم دچار گردید که بیشتر به زیبایی افادهٔ تخیلات پر ازذوق ورنگارنگ وشعر متعارفی متوجه بوده وازمفکوره عاری بودند. (۱) ازجانب دیگرشعرایی نیزوجود داشت که صاحب مفکوره بودند ولی اشعارآنهافاقد عنصر لازمه تزئینی بود. بیدل هنگامیکه «طلسم حیرت» را به نواب شکرالله خان فرستاد چنین اظهار نمود . (۲)

«دراین ایام گروهی که وقت ما رابه ذریعهٔ تازگی بیان رنگین خویش جلب میکنند، در برابرمعنی نهایت بی اعتنایی نشان میدهند وکسانیکه در اثرتوجه بمعنی باغرور تمام ازابتکارفکرخویش سخن میزنند به لطافت بیان ارزشی راقائل نیستند. بنابرین معانی چون آهنگ در بعضی از آلات موسیقی مجهول پنهان اند وزبان از نغمات ناقابل فهم متشکل است . »

چون بیدل این نواقص را در تصنیفات شعرای معاصرخویش مشاهده نمود تصمیم گرفت تااصلاحاتی بعمل آرد . میخواست چیزی بنویسد تامتمم مثبت همان چیزهایی باشد که در شعرای دیگر ملاحظه کرده است. بیدل آرزو داشت که در نوشته هایش باید معانی وعبارات بیك شیوهٔ بسیار زیبا بایکدیگر برابر شوند. وی برای یك موضوع مناسب بدرگاه خداوند التجأ (۳) برد ویك شب در حالیکه به اندیشه های ژرف فرورفته بود ناگاه فکری در دماغش تجلی نمود این فکر انکشاف یافت ودیری نگذشت که دماغش ازمعانی لبریز گردید .

هجوم آورد چندین معنی راز که بستن از عبارت کرد پرواز
زدل تـالب معانـی بـر معانی برنـگ نقش پای کـاروانی

[آنقدر معانی مخفی جمع گردید.

(۱) کلیات صفدری، طاسم حیرت ص۹
(۲) رقعات بیدل، طبع لکنهوص۳.
(۳) کلیات صفدری، طلسم حیرت ص۸.

که از چنگ زبان فرار نمودند.
از دل به لب معانی برمعانی متراکم گردید -
مانند نقش های پای کاروان.]

پس بیدل بنوشتن این مثنوی آغاز نمود و چون آن را به پایان رسانید از نتیجه خوشنود بود. بعداز آن چون آن را به نواب شکرالله خان فرستاد چنین نوشت: (۱)

(در نتیجه عمرها گذشت تا زبان «طلسم حیرت» بیدل درزوایای باریك معانی راه یافت و معانی آن خود را در زیر نقاب الفاظ پنهان ساخت.)

بیدل از ذوق بد کسانی شکوه داشت که نمیتوانستند نظمی را که در آن معنی و عبارات بایکدیگر بصورت زیبا هم آهنگ ساخته شده ارزیابی کنند. این کلمات نظریه بیدل را درباره این مثنوی نشان میدهد.

«طلسم حیرت» یك مثنوی تمثیلی و رمزی است که باتوصیف ذات و صفات خداوند (ج) و تصور کلی آفرینش آغاز میگردد از مطالعهٔ محتویات این قسمت مثنوی استنتاج میتوان کرد که بیدل درحین نوشتن آن آیهٔ مبارکه ذیل (سوره ۵۷ آیهٔ ۳) را در نظر داشت.

هوالاول والاخر والظاهر والباطن

[او است اول و آخر و آشکار (درهمه جا) و عالم به تمام اشیای مخفی.]

در اینجا التجای بیدل:

شوم رازی که در گفتن نگنجم　　　　ز نم جوشی که من درمن نگنجم

[کاش به رازی ناقابل گفتن مبدل شوم و-
کاش هیجان مقاومت ناپذیری احساس کنم.]

برای انکشاف خودی وی بیت ذیل را از «محیط اعظم» بیادمی آرد:

---

(۱) رقعات بیدل، طبع لکنهو ص۳.

کنم گرم هنگـامهٔ ساز خویش		نگنجم به پیراهن راز خویش

[کاش کالبدم مانند یك آلهٔ موسیقی پراز غوغا گردد
چندانکه پیراهن راز من نتواند مرادرخود جادهد.]

ازین برمی آید که بیدل هنوز در مرحله تطور معنوی خویش که از آن کاملاً آگاه بود، بسر می برده . پس از ین به شیوه کا ملاً بی سابقه ای ازحضرت پیغمبر ستایش میکند :

زبانـم قـابل حمـد خـدا شد		کـه بـا نام محمـد آشنـا شد
زهی نامی که جان دیوانه اوست		بم و زیر جهان پروانه اوست
دوعالم‌چون صدف درهم شکستم		که آمد گـوهر نامش بدستم
دل از تفسیر این اسم است آگاه		ز رمـز معنـی الـحمـدالله

[زبان من قابل ستایش خداوندگردید ــ
زیرابانام کسیکه ستایش شده است آشناشد .
چه نام پسندیده ای که جان دیوانهٔ اوست . و
هرچیز درجهان آن را دیوانه‌واردوست دارد .
هردوجهان رامانندصدف کشودم ـ
تاگوهر نام وی بدستم آمد .
دل ازراه تفسیراین نام ـ
ازرازمعنی « الحمد لله » آگاه است .]

زبان ساده و بی پیرایهٔ ابیات ، انکشاف تدریجی معنی و انـدیشهٔ عالـی و لطیفی که درموضوع پنهان است شگفت آورمی باشد . از نقطه نظرمابعدالطبیعه حضرت پیغمبر به حیث لو گوس (۱) (Logos) تمثیل گردیده،وایـن عقیده ایست که میخواهد حقیقت محمدیه را « بااصل فعال مکاشفه‌درجو هرآسمانی» یکی داند این مفکوره ازمحـی‌الـدین بن‌الـعربـی (۱۲۹۰ـ۶۳۸) وعبـدالـکـریم بن

(۱) لوگوس لفظیست یونانی بمعنی «کلمه» اما در الهیات نصرانی به معنی مسیح ، کلمهٔ آسمانی (از طرف سن ژان استعمال گردیده) بنابرین لوگوس شخص دوم «تثلیث» است وافاده وتجسد عقل آسمانی پنداشته می شود.(ازوبستر ، فرهنگ لغات انگلیسی).(مترجم)

ابراهیم الجیلی (متولد در سال ۱۳۶۵ میلادی متوفی در سال ۱۴۰۶) مستعار (۱) بنظر میرسد اما باحتمال بیشتر از ابن العربی (۲) گرفته شده است. در این موضوع بیت ذیل بیدل ملاحظه شود :

ظهورش غازهٔ تقئید آفاق بطونش بی نیازی های اطلاق

[ظهور وی غازهٔ تقئید کائنات است ـ
وبطون وی عظمت ذات مطلق می باشد.]

اینك به‌خلاصهٔ مثنوی می پردازیم . روح، سلطان قلمرو رفیع تقدس نزول نمود تادرجهان ناسوت سیر کندودرمقام دلنشینی بنام جسم کــه‌در آن سودا، صفرا ، خون و بلغم یعنی اخلاط چهارگانه‌حکمروایی دارند متمکن گردید . سلطان سه‌حصن رابرای خود انتخاب نمود .یکی از آن‌هادماغ بود. این حصن ده‌منزل داشت که‌نام های ایشان قرار ذیل است :

پنج حس ظاهر یعنی سامعه ، باصره ، شامه ، ذایقه ، ولامسه ، وپنج حس باطن که‌عبارتند ازحس مشترك ، خیال ، فکر ، وهم ، حافظه . بعداز آن‌سلطان بسوی حصن جگررهسپار گردیدودر آنجاهشت استادوجودداشت :

غاذیه، نامیه ، مولده، مصوره، جاذبه ، ماسکه، هاضمه‌ودافعه. حصن سوم دل بود که‌در آن شش نفر اقامت داشتند .این اشخاص امید ، خوف ، محبت ، عداوت، فرح وغم بودند .سلطان خوف وغم وعداوت رااز دل بیرون کردو خودراتسلیم سرور نمود .اما دیری نگذشت که شورش برپا گردید وسلطان دراثر رقابت مشترك اخلاط ودسیسه ناخوش آیندهیجانات که‌از دل نشأت نموده بود بیمار گردید فرح ومحبت به‌سلطان مشوره‌دادند تادراین موقع بــه‌حسن وعشق متشبث گردد ولی حسن وعشق ازمعاونت ابا آوردند .پس امید عقل را دعوت نمود وعقل ازروی دلسوزی پابمیان گذاشت واین امر تااندازه‌ای مفید واقع گردید . امــا

(۱) نیکلسن ، مطالعات در تصوف اسلامی ص ۸۷-۱۰۴-۱۵۴

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹۴۲ ، خوشگواشاره نموده است که بیدل ازابن العربی الهام گرفته است ـ خان‌آرزو نیز درمرثیه‌ای راجع به بیدل‌چنین نوشته : ابن العربی بودبه‌فرسی[درزبان‌فارسی‌ابن‌العربی‌بود]

وضعیت باآغاز ضعف رو بخرابی گذاشت سپس تصمیم بـحال وی سود بخشید. بیمار دورهٔ بحران را بسر رسانید وفوراً شفا یافت. بعداز آن حسن باسلطان اتحاد صادقانه ای تشکیل داد وسپس عشق نیز مواصلت نمود. سلطان به تحیر و نارامی دچار گردید، اما بوی گفته شد که بدون ترك خودی به مقصد خویش نخواهد رسید سلطان به اعتماد تکیه نمود و در حالیکه ازطرف عشق بدرقه میگردید از قلمرو معشوقیت سیر نمود و درطی سفر مذکور که شروع گردیده بود نفاست های ساق، رانها، سرین، کمر، شکم، ناف، سینه، گردن، خال، فرورفتگی های رخسار وزنخدان، گیسو، لب، دهن، رخسار، بینی، چشم، ابرو، جبین، زلف مجعد و قامت را تماشا نمود. چون سلطان میخواست حسن مطلق را تماشا کند به قلمرو عاشقی حرکت کرد. دراین قلمرو سرزمین های تقصیر و بدبختی وادی فراق واقلیم بدن یکایك مشاهده گردید. بارجود سفر های طولانی در قلمرو های معشوقیت وعاشقی مقصد سلطان حاصل نشد و طبعاً مایوس و بیدل گردید. دراین وقت عشق به سلطان عرض نمود که هردو قلمرو فریبنده وموهوم بوده و حقیقت همان خودی وی بود که در هرجا آشکار گردیده بود چون سلطان این سخن بشنید چشم کشود تا به نفس خود نظری اندازد.

جهانی دید پاك ازعرض صورت　　بهاری فارغ از رنگ کدورت

[عالمی دید مبرا از حدوث شکل و
بهاری باآب وتاب فارغ از رنگ غبار.]

عالمی بود که در آن ذات مطلق خداوند ظهور داشت. در اینجا مثنوی خاتمه می یابد وشاعر مقولهٔ ذیل را به یاد ما می آورد:

من عرف نفسه فقد عرف ربه

(کسیکه نفس خودرا بشناسد خداوندخودرا می شناسد.)

واضح است که مثنوی مذکور یك موضوع بسیار پیوسته دارد. هیچ چیز

نامناسب در آن داخل نشده است. توقف جان در بدن، قوای مختلفی که بوی خدمت میکنند، علل رنج های آن، طرقی که رنج های مذکور به‌ذریعهٔ آن رفع شده میتوانند و ماهیت سرنوشت حقیقی آن در جهان با مراعات دقیق تناسب توصیف گردیده است مباحثهٔ هیجان آمیز میان اخلاط بدن استعمال تشبیهات و استعارات مناسب و شرح مسافرت های طولانی جان بحیث یك سلطان که عنصر حرکت را در مثنوی داخل ساخته است تازگی ایجاد نموده. اگر انسان خلاصهٔ شعر مذکور را مرور کند احساس می نماید که چون از اخلاط و قوای بدن نام برده شده نظم مذکور یك شعر فلسفی بوده ودارای مباحث خشك و بی ذایقه است. ولی طرز معامله باموضوع و تخیل پرمایهٔ شاعر آن را به یك داستان دلچسپ باطراوت مبدل ساخته است.

توصیف هنرمندانهٔ نقاط زیبا، کشش هیجانی وزبان لطیف و رقیق متفقاً تاثیر رومانتیکی ایجاد کرده اند. عنصر تربیوی محض بصورت تصادفی آمده و چنین معلوم میشود که انکشاف طبیعی معنی است. وبعد از لمحه‌ای داستان مانند سابق ادامه می یابد. بنابراین نظم مذکور از لحاظ اندیشه و افادهٔ آن موفقیت بزرگی است. ادعای شاعر که معنی وعبارت باید بحالت موازنه باشند درمثنوی بوجه احسن تحقق یافته است. دوبیت ذیل درباره حسدو کینه بحیث مثال خدمت میکنند:

شرار کینه هرجا شعله کار است		اگر کهسار باشد پنبه‌زار است
حسدرا در ضعیفی سهل مشمار		دم خنجر زباریکی است خونخوار

[هرجا که شرار انتقام جوی شعله ایجاد میکند
اگر کهسار باشد چون پنبه آتش می گیرد.
هوشدار حسد را از سبب ضعیفی آن حقیر مشمار
باریکی دم خنجر است که آن را تشنهٔ خون می سازد.]

مثنوی ۳۵۰۰ بیت دارد و دربحر مسدس هزج محذوف به‌وزن معروف مثنوی نامدار «یوسف زلیخای» جامی نوشته شده است.

طور معرفت

این مثنوی زمانی نوشته شده که بیدل پس از اقامت دایمی در دهلی بمعیت نواب شکرالله‌خان به بیرات رفت(۱). بیدل اظهار می کند که چون سپاه نواب شکرالله‌خان به‌آن مکان حرکت نمود (۲) وی نیز با ایشان همراه گردید، زیـرا چون وی یك شخص بـی بضاعت برد نمیتوانست برای مسافرتی که بـه‌آن اشتیاق بسیار داشت ترتیبات ضروریه اتخاذ کند.

درین وقت نواب شکرالله‌خان را علیه نرو که باجی رام طاغی وهفت پسـر وی درسال ۱۰۹۷هجری (۶-۱۶۸۵میلادی) مشغول پیکار می یابیم (۳) و نواب درسال ۱۰۹۹هجری (۸-۱۶۸۷میلادی) پس از استیصال کلی (٤) نرو که هادرسال ۱۰۹۸ هجری (۷-۱۶۸٦میلادی) با پرچم های ظفر بدهلی بـر میگردد(۵) بنا براین میتوان

---

(۱) صفحات ۶۲-۶۳ همین کتاب .

(۲) کلیات صفدری، طورمعرفت ص ٤.

(۳) کلیات صفدری، قطعات ص ٤۹.

(٤) در همانجا ص ۵۱.

(۵) در همانجا .

گفت که بیدل زمانی به میوات رفت که نواب شکرالله خان بقصد جنگ علیه باجی‌رام بدانصوب حرکت نمود. ولی مثنوی مذکور درهیچ جا اشاره نمیکند که شاعر درمیوات درمیان قشون فعال و محاربه متداوم میزیسته. بلکه معلوم میگردد که مثنوی زمانی نوشته شده است که آرامی کلی هرطرف حکمفرما بود و بیدل و نواب شکرالله خان هردو میتوانستند به آرامی خاطر از مناظر آن مکان تمتع (۱) برند وجهت توصیف آن بهزبان شعر (۲) فرصت فارغ پیدا کنند. چند بیت معدود بیدل نشان میدهد(۳) که وی قبل از رفتن به میوات اوصاف مناظر دلفریب بیرات را بسیار شنیده بود. بسیار احتمال دارد کسیکه به بیدل از زیبایی آن محل حکایت کرده نواب شکرالله خان بوده و این کار پیش از بازگشت نواب ازمیوات در سال ۱۰۹۹ هجری (۸-۱٦۸۷ میلادی) صورت نگرفته است. علاوه بر آن بیدل مستقیماً (٤) پس از اقامت در دهلی درسال ۱۰۹٦ هجری (۸۵-۱٦۸٤ میلادی) در نامه ای از نواب شکرالله خان خواهش نمود که برای وی یك اقامتگاه دایمی پیدا کند. و از اینجا استنتاج می گردد که چون بیدل درسال ۱۰۹٦ هجری (۸۵-۱٦۸٤) با خانوادهٔ خویش از متهورا وارد دهلی گردید نواب شکرالله خان هنوز در میوات بود. بنابرین بیدل می بایست ذریعهٔ نامه‌ای خانه درخواست کند.

(۱) کلیات صفدری. طور معرفت، ص ٤ در اینجا بیدل می گوید که چقدر از تماشای آن منظره مشغوف گردیده بود.

(۲) کلیات صفدری، طور معرفت ص۱۹ دراینجا بیدل اظهار میکند که نواب شکرالله خان نیز در در وصف آن منظره نظمی انشاء کرده است.

(۳) کلیات صفدری، طورمعرفت ص٤.

(٤) صفحه ٦۱ همین کتاب.

تمام این قراین نشان میدهد که بیدل در مسافرت نخستین قشون نواب بـه میوات به آن ها همراه نبود. آزاد بلگرامی می نویسد که نواب شکرالله خان تا وفات خویش که بسال ۱۱۰۸ هجری (۱۶۵٦ میلادی) اتفاق افتاده (۱) در میوات والی (فوجدار) بود. بنابرین من به این عقیده (۲) هستم که بیدل در رفتن بار دوم نواب شکرالله خان به میوات پس از سال ۱۰۹۹ هجری (۸-۱٦۸۷ میلادی) با نواب همسفر بود و مثنوی «طور معرفت» همان وقت انشاء گردیده است .

مثنوی مذکور به وزن (۳) طلسم حیرت است کـه بیدل آن را تقریباً ۱۹ سال پیشتر در سال ۱۰۸۰ هجری (۷۰-۱٦٦۹ میلادی) نوشته بود . این مثنوی دو نام دارد: «طور معرفت» و «گلگشت حقیقت» و هر دو نام در «رقعات (٤) بیدل» و همچنان در خود مثنوی (٥) ذکر گردیده است. مثنوی در دو روز (٦) تکمیل شده است و دارای تقریباً ۱۲۰۰ بیت است (۷) مثنوی مذکور مناظر بیرات (۸) را کـه قصبه‌ای از

(۱) آزاد بلگرامی ، سروآزاد ص ص ۱٤۹.

(۲) در اینجا به صفحات ٦۳-٦٤ همین کتاب نیز مراجعه شود .

(۳) خوشگودر معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٥ .

(٤) رقعات بیدل، طبع لکنهوص ص ۳٤-٤۹-٦۳-٦٤.

(٥) کلیات صفدری، طور معرفت ص‌ص ۲-۱۹ ابیات ذیل:

زطور معرفت معنی سرا یـــم / بچندین کوه می‌نازد صدایـــــم

به یمنش آخر این مکتوب منظـــوم / به طور معرفت گردید موســــوم

(٦) کلیات صفدری، طور معرفت ص ۱۹ بیت ذیل:

دو روزی در پس زانو نشستـــم / خیالی را بهاری نقش بستــــم

(۷) عجیب است که بقول خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٥ تعداد ابیات سه هزار است ،اما نسخه قلمی و نسخه های مطبوع مثنوی که بدست من رسیده محض دارای ۱۲۰۰ بیت است و هیچ فهرستی از نسخه های فارسی تعداد آنها را بیشتر ازین دها ذکر نکرده است.

و نیز خوشگو اظهار نموده که تعداد اکثر ابیاتی که بیدل در طول یکروز انشاء میتوانست پنجصد بوده و چون بیدل خود می گوید که مثنوی مذکور درظرف دو روز نوشته شده چگونه تعداد ابیات آن سه هزار بوده میتواند؟

(۸) صفحه ٦۳ همین کتاب .

میوات است در موسم باران توصیف میکند. اظهارات مقدماتی(۱) ذیل به نثر

«آغاز بیان سیر بیرات و تحقیق سوادقدرت آیات»

که در ابتدای قسمت اول نظم مذکور وجوددارد خصوصیت و ماهیت آنرا معرفی کرده و اعلام می نماید که این نظم اساساً وصف منظرهٔ طبیعت است.

بیرات ازهر طرف باتپه های پست و باثر احاطه (۲) گردیده و چون انسان از سلسله های ناهموار این تپه ها عبور میکند ناگهان یك وادی مدور مملو از اشجار نفیس با قصبهٔ نهایت زیبایی در وسط آن تجلی میکند و انسان از مشاهدهٔ آن منظرهٔ دلفریب دچار حیرت میگردد. وادی در قطر (۳) خود تقریباً دونیم میل است و محیط آن از هفت تاهشت میل میرسد، و بنا براین مانند نگین انگشتر جلوه میکند.

بیدل می گوید:

زبس ذوق طواف آن صنم زار چو مشتاقان به گردش گشته کهسار

فلك نازید بر انگشترینش که حاصل شد نگینی چون زمینش

[در اثر آرزوی شدید طواف آن موضع زیبا-

کهسار مانند عاشقان بدور آن گردیده.

آسمان از انگشتر آن برخود می بالد-

زیرا نگینی مانندزمین آن حاصل کرده.]

هنگامیکه بیدل در بیرات بسر میبرد موسم باران بوده و آسمان با تمام جلال ورونقی که درموسم باران هندشهرت جهانی دارد باابرهای سیاه تیره گردیده بود. بیدل که شاعری متصوف و صاحب ذوق نفیس محسنات شناسی بودشدیداً تحت تاثیر لطافت و صفای آن منطقه آمده بودوجزاینکه احساساتش بذریعهٔ آن مناظر

(۱) طور معرفت، نسخهٔ قلمی، کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۱۵۲۶، ورق ب.

(۲) کنینگهم، جغرافیه قدیم هند ص‌ص ۳۴۰-۳۴۲.

(۳) در همانجا ص‌ص ۳۴۰-۳۴۲.

برانگیخته گردد چاره ای نداشت ، چنین می گوید :

کنون در کوه بیرات آب ورنگ است   که هریك بهردل بردن فرنگ است

[اکنون در بیرات آنقدر آب ورنگ است

که هر کدام آن مانند حسن فرنگ دل را اسیر می سازد .]

گرچه بیدل اظهار نموده که درنوشتن این مثنوی از نواب شکرالله خان که شعری در توصیف منظرهٔ بیرات نوشته بود پیروی کرده است (۱) ولی ازاین حقیقت نمیتوان انکار نمود که بیدل خود بیشتر مسحور آن منظره گردیده بود ودر نتیجه انگیزهٔ خلاقهٔ وی آنقدر نیرومندوتپش الهام آمیز در تخیل و احساسات وی به اندازه ای شدیدبود که نمیتوانست بصورت مناسب درقالب شعر عرض حال کند وباتأسف تمام می گوید :

ز گلگشت حقیقت تر زبانم   بصد منقار می بالد زبانم

نوای ساز مطلب صورخیزاست   ولی گاه رقم خط سرمه ریزاست

اگر از خط نمیشد سرمه اندود   معانی شور چندین حشر می بود

[دراثرسیرخویش ازوادی حقیقت فصاحت پیداکردم

وزبانم بهزارمنقار بالیده است.

نوای ساز معنی اعلام آشوب میکند .

ولی هنگام انشأ خاموش می باشد .

اگر انشاء آنرا خاموش نمی ساخت ـ

معانی هنگامهٔ رستاخیز را برپا میکرد .]

بنابرین مثنوی مذکور از اشعارمتعارفی دروصف طبیعت که پروردهٔ شعرای

(۱) رقعات بیدل ، طبع لکنهوص ٦٤ کلیات صفدری ، طورمعرفت ص۱۹ . در رقعات بیدل به عاقل خان راضی نوشته است که نظم شکرالله خان بوی در نوشتن طور معرفت الهام بخشیده است.

دری است نمیباشد بلکه در اینجا باشاعری برمی خوریم که دربارهٔ طبیعت از جوش درون و بدون اختیار مـی‌سراید . چنین یك تصنیف غیر ارادی مستلزم التفات محتاطانه‌می باشد .بنا بر این باوجود محدودیتی که توسط این رساله برما تحمیل گردیده است باید در اینجاز مانی توقف کنیم .

این مثنوی بحیث یك قطعه شعر در وصف طبیعت نشان میدهد که بیدل شعوری خیلی عالی وجامع برای مناظر طبیعی داشته .از ذرات کوچك گرد وغبار گرفته تامرغزارها ، چمن ها ، گل‌ها ، خارها ، کوه‌ها ، آبشارها ، فواره‌ها ، ابرها ، قطرات باران ، حباب‌ها ، آسمان ، شامگاهان و بامدادان را توصیف میکند . تصاویری که نقاشی گردیده در تحت تاثیر حال و کیفیت باطنی خاصی بوده است . بیدل دروصف مختصر قصبهٔ بیرات و نواحی آن از کلیه چیزهاییکه در بالاذکر گردید باچنان توجه به جزئیات دقیق سخن میزند که در پایان کلام تمام منظرهٔ بدیع بیرات باتمام آب ورنگ آن دربرابر چشم ما پدیدار میگردد .

باوجو آن بیدل به این قانع نبوده جمیع اشیای طبیعت را جداگانه توصیف میکند. و قدرت توصیف ، نفاست مشاهده و تخیل زندهٔ خویش را باشکوه تمام آشکارمی‌سازد . مثلاً ابرهارا بااختلاف‌سایه مشاهده کنید :

اگر ابرسیاهی قطره پیماست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ کواکب ریزی دامان شب‌هاست
وگر ابرسفید آتش عنان‌است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ همان صبح طرب شبنم‌فشان‌است

[اگر ابرسیاه قطره پاشی میکند گویی
ستارگان از دامان شب فرو می‌ریزند .
واگر ابرسفید آتش عنانی میکند گویی
همان صبح طربناك قطرات شبنم را پراگنده می سازد .]

اکنون ابرهای آشفته‌ودرهم آمیختهٔ سیاه را باقطرات بارانی که‌می‌ریزند

توصیف میکند:

چه ابر آیینهٔ نا زگل و مل بهارصد شبستان زلف‌وکاکل
ولی زلفی که‌از یك‌جنبش باد هزاران دل تواندکرد ایجاد

[چه ابر؟آیینهٔ نازگل وشراب و
لذت‌صدخلوت‌خانهٔزلف‌وکاکل.
ولی آنهامانند طره ایست که دراثر اندك جنبش‌هوا
هزارها دل ایجاد میتواند کرد.]

اماهنگامیکه بیدل ابرهای طیاررا باجرقه های برق‌توصیف‌میکندتاثیرواقع پردازی آن خیلی‌عالی می‌گردد:

گهی ازابربرآفاق خندد گهی برخاك سیل گریه بندد
به تیغ کوه گاهی سینه مالد گهی گیر درهٔ دشت وبنالد

[گاهی ازابرهابرجهان خنده میزند، و
گاهی سیل‌گریه رابرخاك فرومی ریزد.
گاهی سینهٔ خودرا به تیغ کوه می مالدو
زمانی راه مرغزارهاراپیش‌گرفته می‌نالد.]

غلتیدن قطرات باران صحنه ایست که تخیل خلاقهٔ بیدل دروصف آن‌مهارت بی مانندی دارد:

گهرهای محیط عالم پاك زغلطانی روان تا دامن خاك
جهان‌روشن‌چراغ‌بزم‌اقبال ازین پروانه های بی‌پروبال
به‌آهنگ چکیدن بسته محمل زاوج‌بیخودی‌یك‌کاروان‌دل

[گهرهای اوقیانوس جهان علیا ـ
دراثر گردی به‌زمین‌فرومی‌غلتند.

جهان مانند چراغ روشن یك انجمن باشکوه به‌نظر میرسد.
ازسبب همین پروانه های بی بال و پر
به مقصد چکیدن
یك کاروان دل از بلند ترین نقطهٔ بیخودی آهنگ سفر دارد.]
این گونه استعارات زیبا به پیمانهٔ زیادوجود دارد.

دربعضی قسمت‌های مثنوی انسان بامبالغه گویی هایی تصادف‌میکند مثلاً[*]:

هوایش‌طبع‌راچندان‌مقویست		که آنجا بی نفس هم‌میتوان‌زیست

[هوای آن چندان قوت بخش است
که حتی انسان بدون تنفس نیز درآنجازنده بوده میتواند.]

زسیرابیش گرحر فی‌نو شتی		توان درجوی مسطرراند کشتی
وضویی گرکندزاهدبه‌این‌آب		عصافواره‌گردد سبحـه‌دولاب

[اگرحرفی راجع به سیرابی آن بنویسی
درجوی خط‌کش کشتی ای رانده شده میتواند.
اگرزاهد بااین آب وضوسازد
عصای وی به فوارهٔ آب وسبحه اش به دولاب مبدل می گردد.]

امادیده میشودکه منشأ این مبالغه‌گویی هاحقیقت است. بنابرین آن رانمونهٔ معنی آفرینی میتوان گفت‌که روش عمدهٔ ادبی عصربیدل بوده. دراین‌مثنـوی درجایی که بیدل می گوید:

بهرسولمعهٔ نظاره تیزاست

[ازهرطرف اشعهٔ نظاره چشم راخیره می سازد.]

بدینطریق ماهیت توصیفی شعرمذکورراموکد می سازد. درجای دیگر بـه معانی آن نیزاشاره می کند:

زتنزیهش معانی حسن بی رنگ

[درا ثر تنزیه آن معانی حسن بی رنگی را بخودگرفته .]

پس این عبارات مبالغه آمیز را باید از ین زاویه مشاهده نمود.

مطالعهٔ احساس رنگ نزد بیدل نیز یك موضوع دلچسپ است. هوای نمناك الوان متغیر آسمان ودرخشندگی عاری از گردوغبار مناظر به بیدل موقع بخشیده بود که احساس خودرا دربارهٔ رنگ بصورت فوق العاده آشکارسازد. تلالوی قوس قزح را با این الفاظ توصیف کرده است:

گر ازقوس قزح گیرد بیان رنگ	ببالد از زمین تا آسمان رنگ
چگویم چیست این نقش تحیر	که خم شد این زمان دوش تفکر
رگ ابر بهارستان نیرنگ	طلسم ریشهٔ درویش درچنگ
پرطاؤوس صرف رشتهٔ دام	خیال لعل نوخط بر لب جام

[اگر بیان از توصیف قوس قزح رنگ گیرد

از زمین تا آسمان رنگ سرخواهد زد.

راجع به این نقش حیرت آور چه بگویم

زیرا این وقت دوش تفکر خم گردیده است .

نمیدانم رگ ابر بهار لطیفی است

یا طلسم ریشهٔ یك شخص درویش درچنگ است .

یا پرهای طاؤوس بحیث رشتهٔ دام استعمال گردیده

یا انعکاس لبان لعل گون یك جوان زیبا بر لب جام است.]

مصرع آخر مثال نفیسی از درك لطیف بیدل را نشان میدهد که چگونه الوان نفیس بوقلمونی را که دریك جسم شفاف انعکاس نموده احساس کرده است .

درجای دیگر چنین می گوید :

چمن گر غنچه ای را نقش بسته	چومینا رنگ ها بیرون نشسته

[اگرچمن یك غنچه را نقاشی کرده است۔
رنگ آن شیشه بیرون آشکار گردیده .]

ودر «طلسم حیرت» هنگامیکه رخساره گلگون را وصف میکند چنین می گوید:

عذاری صدگلستان صبح امید بجیب برگ گل طوفان خورشید

[رخساری که باصدگلستان صبح امید برابری میکند ـ
فی الواقع طوفان نوریست که ازگریبان برگ گل سرزده است .]

فی الحقیقت تاثیر مشترك نور و رنگ برای بیدل بسیار دلکش بوده وهیچ چیز به پایۀ انعکاس آن فریبنده نمی باشد . بگذارید به این مناسبت بیتی از مثنوی «طور معرفت» رامطالعه کرده از آن لذت ببریم وشکوه تخیل شاعر را ارزیابی کنیم.

راجع به شفق چنین می نویسد :

که واکرد دست بر آیینه آغوش که عکسش کرد عالم را چمن پوش

[کدام جمال آغوش خود را درمقابل آیینه کشوده است ـ
که انعکاس آن جهان را به یك باغ گل مبدل ساخته .]

درپهلوی این حس نفیس رنگ ، عشق زیادوی به طاؤوس قابل تذکر است. بیدل دراین مثنوی چندین جا حرف ازطاؤوس زده است. دربیت ذیل ملاحظه شود:

طلسم خلدمی بندد فضایش پرطاؤوس می ریزدهوایش

[فضای آن طلسم بهشت را بکارمی بنددو
هوای آن پرهای طاؤوس می افشاند.]

زطاؤوسان رعنا گاه پرواز طلسمی برهوابود آشیان‌ساز

[از طاؤوس های زیبا دروقت پرواز
طلسمی درهوا آشیان برپا میکرد.]

راجع به نورورنگ بیشترمعلومات ازمثنوی بـدست میتوان آورد ، اگـر

توصیف باغ که در قسمت های آخر آن(۱) آمده است مطالعه گردد.

وقتیکه در مثنوی حس جمال نزد بیدل را مطالعه کنیم، دیده می‌شود که با پیشرفت نظم تخیل و هیجان بالتدریج انکشاف می‌نمایند. درینجا توصیف سنگ را مثال می‌گیریم. هنگامیکه بیدل در بارهٔ سنگ های بیرات (۲) به سخن آغاز می‌کند آن ها را محض از سبب همواری وصافی آن ها ستایش میکند:

مپرس ازسنگ همواری به چنگش

[دیگر ازسنگ های صاف وهموار آن مپرس.]

این همواری دارای تابش ودرخشندگی است وبیدل چنین می‌گوید:

که از سنگش توان گوهر تراشید

[ازسنگ های آن گوهر میتوان تراشید.]

اکنون درخشندگی به‌صافی نمو کرده وطعم رنگ نیز به‌آن افزود میگردد:

زآب ورنگ هرسنگی وخشتی   نقاب چهرهٔ حور بهشتی

[ازآب ورنگ هرسنگ وخشت نمودار است.

نقاب چهرهٔ زیبای یك حور.]

وسنگ‌ها فوراً مانندآیینه ها به‌انعکاس چهره های زیبا آغاز میکند:

کجا سنگ وچه خشت آیینه زاری

[این ها نه سنگ اند ونه خشت، بلکه آیینه هایی هستند که چهره های زیبا را منعکس می‌سازند.]

این ها همه در یك صفحه به مشاهده می‌رسد تغییر قابل ذکر دیگر چند

(۱) کلیات صفدری، طور معرفت ص ۱۷.

(۲) کلیات صفدری، طور معرفت ص ۴.

صفحه بعدتر (۱) هنگامی است که می بینیم سنگ‌ها دارای احساسات همدردی و صداقت اند. بیدل می گوید:

به غفلت گاه این دکانچهٔ سرد		که دارد درد اگر سنگ است بی درد
نهال ناله در آب و گل کیست		شرر پروردهٔ داغ دل کیست
بجوش چشمه چندین چشم نمناک		ز اعضایکه افتاد دست درخاک
بدل خون که نقش لعل بسته است		که در زیر غبار دل نشسته است

[در این جهان خون سرد و بی تفاوت ـ
اگر سنگ بی حس باشد چه کسی باعاطفه خواهد بود؟
درساختمان و ترکیب چه کس عنصر ناله وزاری وجود دارد؟
داغ دل که بشکل شعلهٔ آتش پدیدار گردیده است.
اینقدر چشم های گریان بشکل چشمه های جوشان
ازاعضای که برخاک افتاده است.؟
خون دل کیست که صورت لعل را بخود گرفته است
و با قلب غمزده نشسته است؟]

این تصویر حالتی است که آن را در شرق «حسن تعلیل» می گوییم امامعنی تاکنون به اوج کمال آن نرسیده است. درصورتی که سنگ دارای چنین احساسات نجیب باشد باید شخص باشد(۲) شخصی که در وجود وی نجیب ترین شور یعنی آتش عشق اشتغال دارد یابه عبارت بیدل ازمی عشق مدهوش است. بیت ذیل (۳) نشان میدهد که همین فکر در دماغ شاعر تگ و تاز داشت:

---

(۱) کلیات صفدری، طورمعرفت، ص ٤.

(۲) بیدل در جای دیگر این مثنوی میگوید:

یقینم شد که در هر قطره جانیست		نهان در هر کف خاکی جهانی است

(۳) کلیات صفدری، طور معرفت ص ۱۰.

زهرسنگی عیان بی قیل‌وقالی		سر مستی به زانوی خیالی
نمیدانم به این مستان چه روداد		که هر جا هر کدام افتاد افتاد

[بدون گفتگو انسان‌ازهر سنگ‌سر یک نفر مست‌را برزانوی اندیشه‌می بیند نیمدانم بااین مردم مست چه رخ داده که هر کس هر جاافتاد افتاد .]

وقتیکه‌این ابیات را مطالعه کنیم‌خود را مجبور می بینیم تا بمقابل‌سنگ نهایت احترام‌را نشان دهیم :

مباد اینجازنی برسنگ دستی		که میناد‌ر بغل خفته است مستی

[احتیاط‌کن برسنگ دست مزنی زیرا اینجا مستی باصراحی شراب درزیر بغل خفته است .]

نقطهٔ اوج داستان همین جاست همدردیکه درینجا بمقابل جمادات نشان داده شده است بی مانند و بس عالی است جای دیگری در این مثنوی ذوق زیبا شناسی بیدل دوشیزگان دلربایی را درسنگ پیدا میکند .

به‌راه انتظار ماست دلتنگ		پریزاد شرردرسینهٔ سنگ

[درنتیجهٔ انتظارزیاد درراه ماغمگین اند شررهای پریزاده در شیشهٔ سنگ .]

پیوسته با این عمق وعمومیت احساس افکاردیگری را دردماغ شاعرجاری می یابیم قبلاً نظریات او را در بارهٔ انسان بحیث خلاصهٔ (۱) آفرینش مطالعه کردیم عقیدهٔ وی به استعداد ها وامکانات جهان ذره بینی او را وادار می سازد هرشی کوچك را به نظر حرمت وعزت ببیند وبه این مفکوره است که تمام اشیای صغیرازعین این استعداد هاوامکانات برخورداراند راجع به حباب چنین می گوید : (۲)

---

(۱) صفحه ۱۸٤ همین کتاب.

(۲) طور معرفت ص ٤.

که عمر خضر بالد از حبابش

[از حباب آن حیات خضر (الیاس پیغمبر) سر میزند.]

قطره را چنین توصیف کرده است: (۱)

کدامین قطره شوقی آرمیده زدقت بحر در گوهر خزیده

[چه قطره؟ شوق مجسم از لطافت او قیانوسی در گوهر پنهان گردیده.]

همچنان به عقیدهٔ بیدل خار (۲) یك شیئی عادی نیست:

بن هر خار صد گلشن در آغوش

[بیخ هر خار صد گلشن در آغوش خود دارد.]

و ذرهٔ ناچیز خاك: (۳)

دل هر ذرهٔ اش تخم بهاری

[دل هر ذرهٔ آن تخم یك بهار است.]

و بالاخر راجع به مشتی از خاك بیدل چنین عقیده دارد:

نهان در هر کف خاکی جهانیست

[در هر مشت (٤) خاك کائیناتی پنهان است.]

ازین بیانات مختصر استنباط میگردد که خود (٥) شاعر از میان اشیای ذره بینی سخن میزند این تأثیر مابعد الطبیعهٔ بیدل عنصر فضل و دانش شعروی

(۱) طور معرفت، ص ٦.

(۲) در همانجا ص ٤.

(۳) در همانجا.

(٤) طور معرفت ص ٦.

(٥) از همین سبب است که باز بیدل بشدت تمام در این مثنوی توصیه میکند که خود را مطالعه کن:

معمایی معمایی معما اگر خواهی کشودن چشم بکشا

[معما هستی، معما هستی، معما

اگر میخواهی آن را حل کنی چشمت را بکشا.]

راآشکارمی سازد وباید بخاطرآوریم که در شعروی تصوف وفلسفه همه یك چیزاست تاجاییکه به مثنوی «طورمعرفت» رابطه داردازرقعاتبیدل می‌آموزیم که وی خود ازین وحدت معنی در نظم خویش بکلی آگاه بوده بیدل به نواب‌شکرالله خان چنین نوشته . (۱)

«معنی نوازا طورمعرفت ازهجوم دیدهٔ انتظارسامان یك عالم چراغان است و به هوای نثارآن کلیم ایمن حقیقت.صد هزارگوهر معنی بدامان ؟»

[ای حامی فضل طورمعرفت دراثر تراکم چشمان منتظرسامان یك عالم چراغان دارد وبرای اینکه به‌آن کلیم وادی ایمن حقیقت نثارگردد صد هزار گوهرمعنی در دامان .]

بااین‌عبارات‌بیان‌گردیده که مثنوی‌مشتمل برشعر، تصوف وفلسفه است . باز بیدل به عاقل خان راضی (۲) نوشته که این منظومه «گل‌گشت حقیقت » است . همچنان به‌میرزاعبدالله (۳) اشاره نموده که نظم مذکور دارای لمعات حقیقت می‌باشد . اماهنگایکه به میرزا محمد امین عرفان (٤) می‌نوشت اظهارات وی اندکی مفصل تربود :

« درتعمیم عبارتش مدعای خاص مندرج توان یافت و از تخصیص معنیش حقیقتی اخص میتوان شگافت .»

[درعبارت عمومی زبان‌آن مطلب خاصی پنهان‌است ـ
وازمقصد خاص‌آن خاص ترین حقیقتی کشف میتوان شد.]

اگردربارهٔ تمام جنبه های این مثنوی سخن زنیم ، محض همان چیز هایی

(۱) رقعات بیدل، طبع لکهنو ص ٤٩.
۲) رقعات بیدل، طبع لکهنو، ص ٦٤.
(۳) در همانجا ص ٤٦.
(٤) در همانجا ص ۳٤ .

را که درصفحات پیشتر این اثر گفته، شده تکرار کرده خواهیم بود. معهذا چند بیتی از آن را نقل میکنیم تا نشان دهیم کــه چگونه شاعردر لباس رمز خصوصیات عارف رامی شمارد . راجع به حباب چنین می نویسد :

زهــی وضع حباب بی سروپــا که حیرانی زنقش او ست پیدا
نــفس در دامن دل پــا شکستــه نــگه از شرم غفلت دیده بسته
دل و ضبــط نفس دامان پا یش نگاه چشم تــر روی و قفایش
اگر چشم است برغیرش نظر نیست وگر پا ازخودش بیرون سفر نیست
چو ساغــر پــادشاه عــالــم آب کلاه آرای ناز از وضع آداب
حیــا چــون چشم حصن آهنینش خموشی همچو لب نقش نگینش
سبکروحی وقـــار امـــتیازش تهی ازخود شدن سامان نازش

[شکل مدور حباب چقدر عالی است ـ
همین شکل او حیرت را بیان میکند .
نفس آن دردل کارخودرا متوقف ساخته است و
نگاه آن خودرا از سبب شرم غفلت بسته کرده است .
سرتاپا دلی است باضبط نفس و
ازهرطرف نگاه وچشم تری .
اگرچشم است بسوی دیگران نمی بیند و
اگرپای است ازخود بیرون سفر نمیکند .
مانند پیاله سلطان عالم آب است و
از مراعات قواعدآداب احساس رفعت میکند .
حیا مانند چشم قلعه آهنین آن است و
خموشی مانند لب نقش نگین آن .

سبکی روح امتیاز مغرور آنست ـ
وازخود تهی شدن سبب کرامت آن .]

علاوه‌بر آن بیرات از لحاظ معادن مس(۱) آن شهرت داشت . بیدل درحالی که راجع به معادن و ثروت معدنی محل مذکور(۲) حرف میزند مردم ثروتمند را ازسبب « سنگد لی » وغرور آن ها انتقاد می کند . ولی از آن ثروتمندانیکه انسانیت داشته واشخاص نیك بودند ستایش میکند .

آنچه راجع به خصوصیات ادبی این مثنوی بایدگفت این است که باهمان افاده های باریك وظریف باهمان ترکیبات تازه وزیبا ، باهمان معانی بکر، با همان تبدیل چیزهای مجرد به مشخص (۳) باهمان مباحثهٔ (٤) پرحرارت درباره

(۱) کنینگهم ، جغرافیه قدیم هند ص ۳٤۲.

(۲) طور معرفت ص‌ص ۱۱ - ۱۲.

(۳) مثلا :

حدیث سبزه اش زیب بیان شد سخن تا گل کند طوطی عیان شد

[حدیث سبزه آن بیان را مزین ساخت بنابر این.
سخن بشکل یك طوطی جلوه نمود.]

زمهتابش اگر گردد سخن تاب چکد از جبهه حسن بیان آب

[اگر بیان از مهتاب آن آب وتاب گیرد
از همین سخن آب فرومی چکد.]

دمی کز وصف رنگش پرفشان بود نفس طاوءوس فردوس بیان بود

[وقتیکه وصف رنگ آن آغاز گردید ـ
نفس طاوءوس بهشت بیان گردید .]

در اینجا دیده میشود که چیز نامرئی به شکل محسوس ومرئی مبدل ساخته شده .

(٤) ابیات ذیل خوانده شود :

دویی حرف است وما تمثال حرفیم که در صد مطلب نایاب صرفیم ✲

حقایق غامض و باهمان امواج و طوفان احساساتیکه از باعث آن ها در این صفحات از بیدل ستایش بعمل آمده برمی خوریم . اما خصوصیاتی که این مثنوی را از دیگر آثار بیدل متفاوت ساخته درطی بحث عندالموقع ذکر گردیده است .

این مثنوی درادبیات دری مقام بی مانندی را اشغال نموده زیرا گرچه شعرای بزرگ دری ازقبیل فردوسی (سال وفاتش ۱۰۲۰-۹۹۵) ، منوچهری (سال وفاتش ۱۰۴۱-۴۳۳) ، نظامی گنجوی (سال وفاتش ۱۲۰۲-۵۹۹) ، سعدی (سال وفاتش ۱۲۹۱ میلادی) و دیگران در آثار (۱) خویش به شیوهٔ خود از طبیعت توصیف کرده اند . ولی «طور معرفت» بیدل تقریباً یگانه مثنوی ایست که مضمون آن شعر طبیعت (۲) است و اگر در آن اشاراتی بدیگر موضوعات فلسفی یا تصوفی رفته محض تصادفی بوده .

✲ در این تمثالهـا شخصی است موجود — کـه صد تمثال پیدا کرد و ننمـود
لباس جلوه بیرون از قیاس اسـت — دو عـالـم شوخـی رنگ لباس است

[دویی محض یک حرف است ـ وما تصویر حرف هستیم و ـ صرف (بیان) صد مطلب نایاب هستیم.

در این تمثالها شخصی موجود است که صد تمثال ایجاد نموده اما خود را ظاهر نساخته طرز تجلی از قیاس خارج است وهردو جهان محض جلوه رنگ لباس می باشد.]

(۱) به شبلی ـ شعرالعجم جزء۱، ۲، ۳، ۴ مراجعه شود.

(۲) به خوانندگان خویش مطالعه مقاله خود را در باره این مثنوی که در مجله مخزن ، لاهور ، شماره اگست ۱۹۵۰ نشر گردیده توصیه می نمایم.

عرفان

این مثنوی را بیدل درسال ۱۱۲٤ هجری (۱۷۱۲ میلادی) مطابق قطعهٔ تاریخ ذیل که در پایان آن ذکر است و درعین حال به مقصد اهدا انشاءشده به پایان رسانید :

کرده تاریخ او نیاز کرام هدیهٔ ذوالجلال والاکرام

خوشگو می نویسد (۱) که مثنوی مذکور در ظرف سی سال تکمیل گردید بدینقرار درسال ۱۰۹٤ هجری (۳ – ۱۶۸۲ میلادی) هنگامیکه بیدل در متهورا (۲) می زیست آغاز گردیده بود. بیدل درنامه‌ای (۳) به نواب شکرالله‌خان می نویسد که مثنوی «عرفان» و اثرمنثور خویش «چهارعنصر» رادریك زمان نوشته‌است ودر صفحهٔ (٤) «چهارعنصر» می نویسد که در آن زمان چهل و یك ساله بود و بدینطریق اظهار میکند که این اثر منثور نیز درسال ۵–۱۰۹٤ هجری (٤–۱۶۸۳ میلادی) آغاز گردید. این حقیقت آنچه‌را بیدل در نامهٔ فوق الذکر نوشته‌است تاییدمیکند. خوشگو نیز اظهار نموده که وزن (۵) عرفان همان‌وزنی است که‌سنائی بزرگ در آن «حدیقة الحقیقة» (۶) معروف خود رانوشته‌است، یعنی وزن (فاعلاتن مفاعلن فعلان) بقول براون (۷) (Browne) این وزن سکته دارو غیرجالب است. هردو مثنوی

---

(۱) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲.

(۲) صفحه ۵۸ همین کتاب.

(۳) رقعات بیدل، طبع لکنهوص ۶۹.

(٤) کلیات صفدری ، چهار عنصر ص ۶.

(۵) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷۵.

(۶) ستیفن سن، کتاب اول حدیقه‌الحقیقة(ترجمه) د ۲ فقیر شمس‌الدین، حدیقه البلاغت ۱٤۶.

(۷) برون، تاریخ ادبیات ایران جزء۲ص ۳۱۹.

نه تنها دارای یك وزن اند بلکه دردیگر جنبه ها نیز باهم شباهت دارند. دراساس هردو باتصوف سروکار دارند. (۱) هر یك از آن هادارای (۲) ده فصل است وعنوان هر فصل آنها یك بیت است برای اینکه به اثبات رسانیم که بیدل مانندرومی (۳) ودیگر شعرای متصوف بیشتر زیرنفوذ سنائی واقع بود راه درازی درپیش است. زمانیکه بیدل درسال ۱۰۵٤ هجری (۱٦٤٤ میلادی) متولد گردید در هند اهل ادب نیروی خویش را وقف مطالعهٔ سنائی کرده بودند، آنهم دراثر حرارت تبلیغی ایکه از طرف خواجه عبداللطیف درمقابلهٔ نسخه های خطی مختلف «حدیقه» وشرح

(۱) راجع به عرفان ریو، فهرست نسخه های قلمی فارسی بریتش موزیم ورق ۷۰۷ الف. در نظمی در باره عقاید صوفی خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٥ می نویسد:

سراسر گفتگوی تصوف ومعارف دارد.

در باره حدیقه، ستیفن سن، کتاب اول حدیقة الحقیقة ۲۸ شبلی، شعرالعجم، جز اول ص ۱۸۱.

(۲) حدیقه باتقریظ از طرف عبداللطیف، فهرست ۸، داکتر ریو در فهرست بریتش موزیم ورق ۷۰۷ الف راجع به عرفان می نویسد که دارای عنوان های منظوم است اما هیچ یك ازآن ها را ننوشته است ولی در کابل ابیات ذیل را در آغاز فصول مختلف مثنوی مذکور در کلیات صفدری متعلق به کتابخانه حافظ نورمحمد نوشته دیدم. اما عنوان های فصل اول، فصل هفتم وفصل هشتم کم بود.

عرض آهنگ نوای ثانی		شوخی زمزمه دهقانی
جنس ثالث زدکان من و ما		که بهشتت بود اقبال غنا
قسم رابع که دروهمت عیان		علم وفضل است کمال انسان
طور خامس که زساز اعمال		حکمت انجمن آرای خیال
حکم سادس که درین دارغرور		نیست جز سلطنت اقبال وظهور
نقش تاسع همه علم و فنون		آمد از کارگه عقل برون
جهد عاشر برجوع اشغال		ختم جمعیت وتحصیل کمال.

(۳) بیت معروف رومی:

عطار روح بود وسنائی دو چشم او		ما از پس سنائی وعطار آمدیم

و تحشی آن درسال ۱۰۳۸ هجری (۹ــ۱۹۲۸ میلادی) نشان داده شده بود (۱) دو نسخهٔ (۲) ازشرح خواجه‌عبداللطیف بامتن اصلی در کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب نیز وجود دارد و یکی از آن‌ها (ازسال ۱۶۳۰ـ ۱۰۴۰) یک نسخهٔ بسیار زیبا است.

شاید همین دلچسپی تازه به‌سنائی بیدل را به‌انشای یک مثنوی مشابه، به «حدیقه» برانگیخته بود.

راجع به تعداد ابیات درعرفان بیدل خود اظهار میکند که‌حاوی ۱۱۰۰۰ بیت است.

لیک هرگاه درشمار آمد		برزبان یازده هزار آمد

[اما چون شمار گردید

معلوم شد که یازده هزار (۳) است.]

و این تقریباً همان تعداد ابیات حدیقه است که‌به ۱۱۵۰۰ بالغ میگردد.

درنتیجهٔ حساب معلوم گردید که تعداد ابیات عرفان نسبت به‌آنچه بیدل گفته است چندصدبیت بیشتر است. بااین وصف مشابهت دیگری میان هردو مثنوی وجوددارد. چون بیدل «عرفان» خودرا به تقلیداز یک مثنوی تصوفی بسیارمعروف نوشته وسی سال حیات خودرادر تصنیف آن صرف نموده معتقد بود که «عرفان» دارای ارزش ادبی بلند یست. خوشگو می‌نویسد(٤) :

(۱) ستیفن‌سن کتاب اول حدیقه‌الحقیقهٔ مقدمه ۱٤ـ۲۵ خواجه عبداللطیف در سال ۱۰۳۷ هجری (۱۶۲۷ میلادی) در دوره امپراتوری شاه جهان به لاهور آمد وبعد از بدست آوردن وجمع نمودن نسخه های حدیقه الحقیقهٔ چنان شرح استادانه در باره مثنوی مذکور نوشت که نه تنها در میان معاصرین خویش شهرت پیدا کرد بلکه‌امروز نیز نامش‌درشرق وغرب بامثنوی‌تداعی‌مذکور گردیده است. یقیناً اگرخواجه در جمع آوری‌ومقابله نسخه‌های حدیقه‌زحمت نمی کشیدمتن‌معتبری از آن بدسترس جهان قرارنمیداشت.

(۲) نمبر ۲۵۳از ۱۰٤۰ـ ۱۶۳۰ ونمبر۲۵۳ـب از ۲۰ـ۱۱۳۲/۱۷۱۹

(۳) ستیفن‌سن، کتاب اول حدیقةالحقیقهٔ ۲۵ .

(٤) خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷۵.

برآن مثنوی ناز میکرد ، چنانچه اکثر از زبان مبارکش شنیده ام که آنچه ما داریم نسخهٔ عرفان است .

بیدل درغزلی قول خوشگو را تایید کرده است :(۱)

در ین عبرت سرا عرفان ما هم تازگی دارد
سراپا مغز دانش گشتن و چیزی نفهیدن

[دراین دنیا که جای عبرت است «عرفان» ماهم تازگی دارد ـ
انسان سر تاپا مغز دانش میگردد بدون اینکه (۲) چیزی از آن بفهمد .]

همینقدر دربارهٔ پس منظر تاریخی مثنوی و دیگر تفصیلات لازمه کافیست. اینک بایدمحتویات آن را به ترتیب فصل های آن بصورت آفاقی مطالعه کنیم .

مثنوی بااین ادعا که انسان خلاصهٔ آفرینش است آغاز میگردد و تمام بحث متکی برهمین مفکورهٔ مرکزی است :

قلزم کائنات وهر چه در اوست　　　جوش بیتابی حقیقت اوست

[دریای کائنات و هرچه در آن است ـ
جوش وخروش حقیقت بیتاب اوست .]

بیدل پس از آنکه نقطهٔ نظر خود را با نیروی تمام مدافعه میکند می گوید :

کیست فهمد کرشمهٔ انسان

[چه کس میتواند رویداد شگفت آوری را که عبارت از انسان است درک کند؟]

چون پیکر ضعیف انسان رامشاهده می کند حیرت وی افزون میگردد :

مشت خاکی به این بسیطیها　　　قطره آبی و این محیطیها

[یک مشت خاک اینقدر وسعت دارد و
قطره ای مانند یک اوقیانوس بزرگ است ؟]

(۱) کلیات صفدری ، غزلیات ص ۲۹٤ .

(۲) در اینجا اشاره میشود که باوجود مساعی ما خداوند ناقابل فهم است .

سپس بیدل از حضرت پیغمبر بحیث لوگوس (Logos) ستایش میکند. بعد از آن به انسان نصیحت میکند که خویشتن را بشناسد و آن را تحقق بخشد و ضمناً از هندوستان و زمین های حاصل خیز و آب و هوای خوشگوار آن سخن میزند پس ازین یک بحث فلسفی می آید و در آن بیدل از مجادله زندگی برای مقصدی مجهول بحث میکند که از ازل آغاز گردیده و در ابد ختم خواهد شد. و دایماً اشکال و قیافه های جدیدی اختیار میکند و این بحث را با بیاناتی حاکی ازینکه خیالات مواد(۱) عالم وجوداند. آغاز میکند. پس ازین باز به انسان توصیه می کند و بحثی در بارهٔ عشق می آید و مقدمه در همینجا خاتمه می یابد مقدمه (۲) دارای چهار حکایتی (۳) است که باهمدیگر آمیخته می باشند.

دراین جا بیدل «مرآة الله» را که (٤) من آن را در کابل بشکل یك نسخهٔ (٥) جداگانه نیز مشاهده کرده ام به مثنوی خویش الحاق نموده. معلوم میشود که

(۱) نیکلسن، ر. ا. مطالعات در تصوف اسلامی بعقیده من بهتر است آنچه را نویسنده فاضل درپانویس گفته است نقل کنم: متصوفین معتقداند که خداوند(ج) در پنج سویه (حضرات) خود را آشکار می سازد ۱ـ سویه ذات ۲ـ سویه صفات ۳ـ سویه افعال ٤ـ سویه مشابهات و خیال، ٥ـ سویه حس و رویت العین. هریک ازین سویه ها نقل سویه های فوق ترآنست طوریکه هرآنچه به شکل محسوس جلوه می نماید سمبول یک حقیقت نامرئی است. برای بیان واضح این مفکوره که انسان درذات خویش خیال است به صفحه ۸٤ همین کتاب نیکلسن مراجعه شود: انسان بموجب جوهر خویش خیال عالم هستی است که تجسد نموده و هستی مطلق را با جهان طبیعت پیوند ساخته است. ونیز رجوع شود به عفیفی، محی الدین بن العربی، ص ص ٤۷ـ ٥۳. عفیفی بیان نموده که جهان عرض نتیجه فکر یا طوری که وی آنرا نامیده، نتیجه حقایق مخفی است.

(۲) کلیات صفدری، عرفان ص ص ۱ـ٤.

(۳) در همانجا ص ص ٥٤، ٥ ٧٤، ص ۱۳.

(٤) در همانجا ص ص ۱٤ـ۳۷.

(٥) در کتابخانه معارف کابل.

«مرآة الله» یك اثر مستقل بوده وقبل از تصنیف «عرفان» انشاگردیده بود و بعدها به سبب وحدت وزن ومشابهت درموضوع باعرفان پیوند ساخته شده است .

«مرآة الله» محض ازقوس نزول وصعود سخن می‌زند وآنچه بیدل اینجا وآنجابصورت اشارات مختصردراین موضوع گفته دراینجامفصلاً بیان گردیده این مثنوی بیان میکندکه چگونه هستی مطلق بالتدریج مقیدگردید وعالم وجود نمودارشد. بیدل می‌گوید که درتعین اول مطلق ازخود بیحث‌هستی مطلق آگاه گردید وآگاهی وی ازصفات محض عمومی بود این مرحلهٔ وحدت بود. سپس تعین ثانی صورت گرفت ووحدت ازخودآگاه گردیدکه دارای صفـات مفصل است. پس ازین مرحلهٔ وجود واجب، هستی در اثر تعین باعقل نسبت پیدا کرد وعقل کل برجودآمد. سپس بیدل ماهیت عقل، نفس، هیولی،وغیره راکه‌بقول وی اشیای تصوری اند، ایضاح می‌سازد. بعد از آن می‌گوید که هیولی صوررا بخو داختیارنمود ودراثر تعین دیگربه اجرام مبدل شد، وافلاك پیداگردیده بیدل کلیهٔ افلاك راباخصوصیات آن ها شمار کرده ومی‌گوید ، که هر یك مظهر یـك صفت است. بقول وی افلاك(۱)زحل، مشتری، مریخ، خورشید، زهره، عطارد، وقمر بالترتیب مظاهر اوصاف «رب»، «علیم»، «قهار»، «نور»، «مصور»، «محصی» و «مبین» اند هریك ازین اوصاف همان اثری راکه دروی بودیعه‌گذاشته شده تولید میکند. بیدل به این عقیده است که‌تمام آفرینش‌مظهراسماوصفات‌خداوند تعالی است . بیدل راجع به سپهرهای چهارگانه عنصری یعنی آتش، هـوا، آب وخاك می گو یدکه این‌هاتاثیرات اسمای «قابض»، «حی»، «محی» و «ممیت» اند.

تنزلات باخاك خاتمه می پذیرد و بعدازآن صعود آغاز میگردد، زیراهرشی میل دارد به اصل ومبدأ خویش برگردد. بدینطریق موالیدسه‌گانه یعنی‌جمادات

(۱) بیدل در حالیکه حرف از کائنات سماوی میزند از چیز های ذیل نیز نام می برد : فلك‌ثامن، آسمان تاسع ـ چراغ اطلس، عرش‌عظیم، بروج ، آسمان منازل.

نباتات وحیوانات بالترتیب از اسمای «عزیز»، «رزاق» و «مذل» نشأت نموده. انسان که گل آفرینش است آخر از همه پدیدار گردید که مظهر اسم «جامع» بود. چون بیدل به اینجا میرسد فصاحت کلامش به طوفان آغاز میکند:

شد معین کنون که شاهد راز — بهر این جلوه بود در تگ و تاز
منزل سیر و ماه و مهر این بود — مرکز سیر نه سپهر این بود
چشم حسن این زمان بخود وا شد — حیرت آیینهٔ تماشا شد

[اکنون بصورت قطعی معلوم گردید که حسن مخفی
برای همین جلوه سعی می ورزید.
این بود منزل سفر آفتاب ومهتاب از میان افلاك
و این بود محور گردش نه آسمان.
اکنون چشم حسن بخود واشد و تحیر آیینهٔ ظهور گردید.]

درهمین جا بایك التماس مؤکد به انسان که مفادآن این است:

گرچه وا ماندهٔ دل خاکی — برتر از صد هزار افلاکی

[گرچه درخاك افتاده ای
ولی ازصد هزار آسمان برترهستی.]

مثنوی «مرآة الله» خاتمه می پذیرد. (۱) چندین عقاید فلسفی ومسایل مختصی ازعلوم طبیعی نیز درمثنوی بحث شده است ولی من ازآنها صرف نظر کردم زیرابرای شرح این مطلب رسالهٔ مستقلی لازم است.

چون «مرآة الله» ختم میگردد مستقیماً مثنوی «عرفان» آغاز می گردد. بیدل می گوید:

می شود ساز نسخهٔ عرفان — قصهٔ از توجه انسان

---

(۱) نظریه ارتقای علمی بیدل جن و ملا ئک رانیز احتوا میکند. به عقیده وی ملا ئک از انسانها تفوق دارند. این نقاط نیز در اینجا بحث گردیده.

[تصنیف نظم عرفان -
در اثر توجه انسان شکل یك قصه را اختیاری کند.]

بیدل می نویسد که چون «مرآة الله» یك تصنیف کهنه بود ، لهذا به انشای نظمی آغاز نموده که حاوی معانی تازه می باشد . نظم بااظهار حس تحیر از طرف انسان شروع میشود، زیرا انسان قادر نبود علت حسن و علت بیتابی روح را که درجهان عام است ، بفهمد . بنابرین انسان برای حل این قضیه ذوالقرنین به خورشید رو آورد وچنین پاسخ یافت که هرچیز وابسته ومنسوب بخود انسان است . و آفتاب این مطلب را بذریعهٔ حکایتی مجسم می سازد که بامثنوی به پایان میرسد . این حکایت درده باب بیان گردیده است . درطول نظم چندین موضوع ومسأله بحث شده ، اهمیت اضافی چندین شغل و پیشه تاکید گردیده قصه های متعددی ذکرشده است . این خصوصیات به مثنوی شکل یك نظم جامع را بخشیده است. چنانچه درآغاز این بحث تذکر یافت ، من محض خطوط عمومی باب های مذکور را بیان میکنم .

خورشید به انسان ازعارفی مقیم دامان یك کوه حکایت می کند . عارف ده پسر داشت وچون وقت مرگش فرارسید پسران از وی مشورت وهدایت خواستند . عارف به ایشان گفت که فرصت حیات بسیار کوتاه است وعلاوه نمود که انسان باید ازراه محافظهٔ استعداد های خود بسوی تکامل پویان باشد . بااین کلمات روح ازبدن عارف مفارقت نمود . پس ازمرگش پسران برای چند مدت بکلی بیکاروازین سبب به مضیقه وتنگدستی گرفتاربودند . روزی با همدیگر نشسته و تصمیم گرفتند که بیش ازین نباید بیکار نشینند. برادرارشدآنهااظهار نمود که چون ایشان استعداد های مختلف و نظریات غیرمشابه دربارهٔ زندگی دارند ازهمه اولتر باید فیصله کنند که چه بایدکرد . ورنه دراثر ناموافقی هدف

باوجودبهترین مساعی ناکام خواهندشد. برادر کوچکترین گفت که وی بهر فیصله ای که برادران بزرگتر برسند موافقه دارد. امانمیتواند از اظهار این سخن خودداری کند که حیات فقر و بیچارگی بدترین چیزهاست. و تنهامردم غنی حیات آبرومنددارند. ودرجهـان محض آرزوی اغنیا برآورده میشود. بیدل دراینجا از ثروتمندی حکایت میکند که یك کنیز خوش چهره راکه یك نفر بازرگان در بازار عرضه کرده بود ، خرید ، درحالیکه یك مرد بینوا که به آن کنیز عشق سوزانی داشت قوایش دراثرعشق به تحلیل رسیده بود. پس ازین حکایت باب خاتمه می یابد (۱) .علاوه برآن هشت (۲) حکایت دیگر نیزدرین باب ذکر گردیده است . بیدل دراینجا باشدت تمام برحیات عاری ازسعی وزحمت عیب گرفته و تبلیغ میکند که باید مجادلهٔ متمادی وفعالیت لاینقطع مشخص زندگی ما باشد ابیات ذیل را مطالعه کنید :

حیف پایی که ماند ازرفتـار وای دستی کزو نیاید کـار

[افسوس به پایی که از رفتار بازماندو ـ
بدا بحال دستی که کار نه کند.]

کارصاحب نفس فسردن نیست که فسردن بغیرمردن نیست

[یك شخص زنده نباید بیروح گردد ـ
زیرا محض مرده بیروح می باشد .]

همت آسودگی نمی جوید شعله تاوقت مرگ می پویـد

[همت عالی هرگز آسودگی نمی جوید ـ
شعله تادم مرگ زبانه میکشد .]

باب دوم دربارهٔ دهقانی است (۳) . درپایان باب اول ده پسرعـارف را

(۱) کلیات صفدری ، ،عرفان ص‌ص۳۷-۷۲.
(۲) در همانجا ص‌ص۳۷-۳-٤٣-٤٦-٤٧-٤٨-٥٢-٥٤-٥٦ .
(۳) عرفان ، ص‌ص۷۲-۸۱ .

گرم صحبت درباره انتخاب شغل گذاشتیم . در آن باب از پیشه‌های (۱) عالم، نقاش خیاط ، نساج ،حداد ، وقصاب ذکر بعمل آمده وهر پیشه‌آبرومند پنداشته شده .

در این باب دهاقین ستایش گردیده اند زیرا ایشان درهر کشور ستون فقرات جامعه را تشکیل داده اند واز فیض رنج وزحمت ایشان‌است که هر کس درجهان به کامرانی زندگی میکند. بیدل حکایتی را بیان‌میکند که در آن وزیریك سلطان دهقان را به بهشت تشبیه کرده . اما بیدل می‌افزاید که این بهشت دراثر حرص سلاطین به جهنمی مبدل گردیده است . بیدل باحزن تمام می‌گوید :

تابجایی رسید سعی غرور کز مزارع نماند جز مزدور

[دراثر اعمال اشخاص مغرور
اجاره دار به مرتبه مزدورتنزل نمود .]

در این موقع از یك گربه حکایت گردیده که درخرابه‌ای میزیست تاموشان را از چنگال گرگان حمایه کند. بیدل می گوید که‌ظاهراً قوانین‌عدلی برای حفاظت منافع دهاقین وضع گردیده است ، اما در ساحهٔ عمل پشم این گروه بینوا مانند گوسفند تراش میشود . لذا بیدل به‌این عقیده است که درجهان ضعیف بودن جنایت است :

نرمی آفت نصیبی دگراست خرمن پنبه نذریك شرراست
نیست ازدست ناتوان حالی مور را چاره ای زپا مالی

[نرمی یك بدبختی دیگراست ،
خرمن پنبه به ذریعهٔ یك جرقه به‌خاکستر مبدل میگردد .]

[دراثر عجز وناتوانی
مورچه‌جز پامال شدن چاره ای ندارد .]

(۱) در همانجا ، ص‌ص ۵۱-۵۳.

باز چنین می گوید:

گر زسختی الـــم نمی بردند		سنگ را همچو آب میخوردنــد

[اگر سختی آن به ایشان ناگوار نمی بود ـ
مردم سنگ را مانند آب بلع میکردند .]

باب سرم(۱) فیوض تجارت و بازرگانی را توصیف میکند. از سبب همین پیشه است که انسان به شهرهای جدید و سرزمین های نو ین سفر توانسته و ثروت تمام جهان رادر کشور خویش می آورد . علاوه بر آن بازرگانان ثـروتی از معلومات را باخود می آرند که بدیگر طریق میسر شده نمیتواند بیدل حکایت درازی رادر بارهٔ یك شخص عالم بیان میکند که محض دراثر اختیار نمودن پیشه تجارت به منبع رودخانه گنگ رسیده و علت شیرینی و صافی آب آن را کشف نمود. حکایت مذکور یك افسانه رومانتیك بارویداد های هیجان آمیز است که باعبارات موثری بیان گردیده و حکایت منظوم زیبایی را تشکیل داده است .نتیجه اخلاقی حکایت رااز بیت ذیل ملاحظه می توان کرد :

همت مرد اگــر کـمند شود		آسمــان تــا کــجا بلــنــد شود

[اگر نظر بلند انسان بحیث یك کمند خدمت کند ـ
آسمان هم بسیار بلند نمیتواند بود.]

طوریکه بیدل در این باب راجع بمردمان صاحب فضل سخن زده است ، باب چهارم (۲) وقف علم و شمار فوائد آن گردیده است . مخصوصاً بیدل اظهار می کند که زندگی جاوید محض بذریعه علم و دانش بدست می آید . دراینجا از اسکندر کبیر حکایت گردیده که میخواست از حیات ابدی متمتع گردد، بنابرین در

(۱) عرفان ، ص ص ۸۱-۹٤.

(۲) در همانجا ، ص ص ۹٤-۱۰۳.

جستجوی آب حیات بود . بیدل چنین استنتاج میکند که اسکندر نتـوانست آب مذکور را بدست آرد، اما توسط ارسطو که کتابی در باره کارنامه های جهان کشای مذکور نوشته مخلد گردید . در آغاز این باب بیدل استادی خودرا بذریعه بحث برمعانی تازه که توسط اشکال حروف دری بمیان آمـده آشکار ساخته است . باب پنجم (۱) بافلسفه ساینس (حکمت) سر و کاردارد . میدانیم که بیدل با اسماء آغاز کرده ومتدرجاً به عوارض میرسد . دراین باب بیدل اظهارمیکند که تجلی اول خداوند بـذریعه صفت « حکیم » صورت گـرفت . وبعد بذریعه علم وی متدرجاً افلاك عناصروموالـید سه گـانه خلق گردید . هنـگامیکه بیدل از علـم الاحجار سخن میزند علاقـه و دلچسپـی بیشتر میگردد . در اینجا بیان میکـند که چگونه احجار کریمه مختـلفه و فـلزات پدیدار گردیدنـد و نیـز دلایلی را ذکر میکند تا نشان دهد که جمادات نیز ذکاء و احساس عشق دارند بیدل درحالیکه از نباتات سخن میزند به اثبات میرساند که در آنها مرتبه ذکاء عالیتر است . ولهذا فعالیت باراده آغاز میگردد و نیز در آنها تااندازه ای حافظه حس سمع ، بصر و حیا قابل تشخیص می باشد(۲). بعقیدهٔ بیدل در این رو پدیدار تقایی رطوبت بصورت معجز آسا سبب تولید روح حیوانی گردیده و با آن حرکت و تغییر مکان آغاز میشود . سپس درجسم جوف پیدا میشودودر نـتیجه سیستم امعأ ریه ها ـ جگر ـ دماغ وسایر اعضاو استعداد ها انکشاف می یابد (۳). در این مرحله

(۱) در همانجا، ص ص ۱۰۳-۱۱۷ .

(۲) حکمت یاعلم خداوند یکی از صفات وی است که اساس نظریه آفرینش را تشکیل میدهد. مراجعه شود به مظفرالدین، افکار مسلم ومنشاء آن ص ۱۱۵. فصل ششم کتاب مذکور در باره حکمت بحث میکند برای فهمیدن بیدل قابل توصیه است.

(۳) ابن سینا مقاله ای درباره علم الاحجار نوشته بود که مدتها درغرب مطالعه می گردید مراجعه شود. به شوشتری ا.م.۱۰ اساسات ثقافت اسلامی، بخش اول ص ۱۸٤.

تنهافعالیت غریزه وی را مشاهده میکنیم. ارتقأدرانسان به اوج خود میرسدودر اینجا بیدل (۱) بازنیمتواند خود داری کند:

آنچه ازعلم رازمی گفتم		چون به آنجا رسیدم آشفتم
بر زبان نام آدمم آمد		در نظر هردو عالمم آمد

[هرچه ازعلم خویش که دربارۀاسرارداشتم گفتم-
چون به اینجارسیدم مبهوت گردیدم
نام آدم برزبانم آمد
فی الفور هردو جهان درمقابل چشمم نمودارشد.]

انسان عالی ترین مرتبه ارتقای عضوی است. وبنابرین اوصاف وکوایف جماد، نباتات وروح حیوانی به شکل اکمل آن هادرانسان موجوداست. بیدل می گوید که روح انسان به جهان معنوی تعلق دارد وجهد دایم وی سوی بالا به قصد رسیدن بخداوند اورا بر همه چیز تفوق بخشیده بیدل چند صفحه را وقف تناسخ روح نیز کرده ودوحکایت را به آن تخصیص داده. یکی از ین حکایات ازطرف یك نفر رفیق هندوی او که ازجنوب هند بود نقل گردیده و قصه دیگر رویداد واقعی ایست که درزیرنظرخود بیدل در بهارصورت گرفته. این واقعه بالای بیدل تاثیرافگنده است ولی درعین زمان شاعراظهارمیکند که اگرتناسخ ارواح صحت داشته باشد باید اقوام دیگرجهان نیزبه آن معتقد می بودند.

باب ششم دربارۀ سلاطین (۲) ورویۀ آنهاست. بعقیدۀبیدل پادشاهی که عادل است ورعایای خودرا دوست داردفی الواقع سایۀ خداوندبروی زمین است. راجع به تصمیم سلاطین چنین می گوید:

---

(۱) نظیرآن در صفحه ۲۱٤ همین کتاب مطالعه می رسد.

(۲) عرفان ص‌ص ۱۱۸-۱۳٤.

دوجهان گر به‌سیل خون برود دامن عزم شاه تر نشود .

[اگر دوجهان بذریعهٔ سیل خون از میان برود ـ
تصمیم شاه متزلزل نمیگردد.]

بیدل بــه تایید قول خویش دوحکایت بسیار نفیس رامی آورد . حکایت دوم دارای عناصر سلحشوری، رزمی، تراژدی، و مضحک است. که همه بامهارت کامل یکجا ساخته شده است. بیان آن بهمان اندازه زیباوموثر است که انسان از بیدل توقع دارد. جاه طلبی عالی و تصمیم سلاطین کیمیاگری را بیاد بیدل مــی آورد که بمنظور فواید بزرگ زر، بهمان اندازه ثبات بزرگ از خود نشان میدهد و تمام هستی خود را دراین راه فدا میکند. بنا براین باب هفتم (۱) مثنوی وقــف کیمیاگری گردیده و بیدل حکایت یك نفر کیمیاگر را بیان میکند که زحمت وی در دورهٔ پیری بعد از آنکه کیمیاگر خودرا در راه حصول مقصد خویش قربان میکند به ثمر می رسد .

درطول این باب بیدل همان اصطلاحاتی را که با کیمیاگری رابطه دارد استعمال کرده است .

باب هشتم (۲) راجع به افسونگری است و بیدل می گوید که این هنر نیز حقیقت دارد. بیدل اظهار نظر میکند که تخت ملکهٔ سبا توسط نیروی افسون بــه حضرت سلیمان آورده شد . دراینجا بیدل برای اثبات قول خود سه حکایت را ذکر میکند ویکی ازین حکایات راجع به یکی از دوستان وی بنام غنی است که شخص بینوایی از بالیسر بود. ودر زیر تاثیر افسون خود را در کوه‌های نیلگری منتقل یافت ودر آنجا یك سال تمام را دریك حصار با نعمت و کامرانی بسر برد .

---

(۱) عرفان ص‌ص ۱۳۵-۱۴۲.

(۲) عرفان ص‌ص ۱۴۲-۱۵۲.

باب نهم (۱) راجع به‌عقل و تعقل است. در اینجا بیدل مردم را به داشتن هدف های نجیب توصیه و از تعقیب وسایل و علوم پست مانند کیمیاگری و افسونگری منع میکند. بیدل به‌عقل نهایت ارزش قایل بوده می‌گوید که‌عقل آیینهٔ کائنات و پیکر روح است. بیدل اشخاص کوچك قانع را تحمل نمیکند، بلکه اشخاص دارای روح نجیب را که بمقاصد عالی معنوی عشق داشته و شیفتهٔ مجاهدات جسورانه باشد دوست دارد. بقول وی چنین شخص:

گه‌زمین گاه آسمان گردد هرچه شوقش پسندد آن گردد

[گاهی زمین است و گاهی آسمان ـ
هرچه آرزو کند همان میگردد]

بیدل در این فصل نیز به‌ذکر حکایات می پردازد. حکایتی راجع به یک برهمن است که‌در جستجوی تجلی وجود واجب تعالی بوده و به‌این نتیجه رسید که‌حقیقت معانی (۲) و افکاراند نه‌محسوسات.

حکایت دیگر راجع به‌یک نفر یهود است که به معراج پیامبر اسلام عقیده نداشت اما در اثر یک واقعهٔ عجیب مافوق طبیعی به قبول آن مجبور گردید.

این مباحثه همه به خورشید منسوب میگردد. انسان می‌خواست علت جمال وسبب ناراحتی را در کائنات بداند. خورشید پس‌از این همه بیانات بوی اظهار نمود که‌همه چیز بخود انسان وابسته‌است و برسبیل تمثیل حکایت ده پسر یک عارف رابیان کرد که پس‌ازوفات پدر باهم نشسته و در بارهٔ انتخاب پیشه سخن می‌زنند. و مذاکرات ایشان مارا باینجا رسانید. هرچه‌در این باره گفته شد، برادر ارشد آن را خاتمه بخشیده اظهار نمود که هنرهای متعلق به وجود مادی ایشان

(۱) عرفان صص ۱۵۲-۱۶۲.

(۲) راجع به اینکه خیالات اساس حقیقت اند به صفحه ۲۲ همین کتاب مراجعه شود.

محدود است و بنابراین ایشان باید استعدادهای قلوب و نفوس خویش را که آن ها را به آسمان ها بلند می برد انکشاف دهند . پس ایشان موافقه نمودند که فقر را پیشهٔ خود سازند و عشق ملک رهنمای ایشان باشد . این بود طریق فنا ی نفس ، اما معنی آن انجماد وافسردگی نیروی حیات نیست . بلکه بالعکس بیقراری روح مجادلهٔ متمادی وعشق جانگداز برای اشرف ایده آل ها ست . خورشید اظهار نمود که بدینطریق در یکسال جمیع خواهشات حسی و جاه طلبی های زمینی ایشان از بین رفت و برادران عشره به ملائک مبدل شدند . واکنون بحیث عقول ده گانه مشهور اند . این بود پایان باب دهم (۱) ومتعاقب آن ختم مقال (۲) می آید که در آن بیدل راجع به بی چونی خداوند (ج) سخن میزند و چنین می گوید :

او نه باغ و نه گل و رنگ و نه بوست هر قدر او کنی تصور اوست

[او نه باغ است و نه گل و رنگ و نه بو ـ
هرچه درینباره بگوییم که «او» چیست ، جز تصور او چیز دیگر نیست]

قرب تحقیق او مجال تو نیست غیر او گفتن احتمال تو نیست

[ناممکن است که به ادراك او قریب گردید و ممکن نیست که جز به ضمیر «او» طور دیگری اورا خطاب کنید .]

تا کجا حرف کبریا گو ییم سخت دوریم تا کجا گو ییم

[تا کجا دربارهٔ کبریا سخن زنیم ـ بسیار دور هستیم چگونه سخن زنیم .]

این بود خلاصهٔ مختصری از عرفان وگرچه ابیات بصورت آ ز اد ترجمه گردیده ، اما کوشش نمودم افکار شاعر را بصورت صحیح تعبیر وایضاح نمایم . شاید خلاصهٔ مذکور ناموزون باشد ، ولی تصور میکنم که جمیع نقاط عمدهٔ آن بااحتیاط تمام تحلیل شده است . دربارهٔ سبك عرفان باید اظهار نمود که مثنوی مذکور حاوی جمیع مزایای سایر مثنوی های بیدل بوده مناظر طبیعت ، و قایع

(۱) عرفان ص ص ۱٦۲-۱٦٥ . (۲) عرفان ص ۱٦٦ .

گزارشها وقصبه ها را توصیف کرده، حکایات مهیج را بیان، اشخاص و کرکترها راترسیم و ازاخلاق، فلسفه و تصوف بحث میکند. بدون شبهه مثنوی «مرآةالله» بسیار نیرومند وپرتاثیراست. ولی «عرفان» دراثر بیان کامل و برجستهٔ خـود واز سبب حکایات جالب وتصویر زندهٔ کرکترها وسودمندی درحیات روزانه بسیار دلچسپ می باشد. حکایات مردثروتمند (۱) که کنیزهاخرید وعالمی (۲) که بـه قصد پیدا کردن سرچشمهٔ رودخانهٔ گنگ سفر نمود و قصهٔ تراژیك(۳) کو میلك کامدی ومدن به شیوهٔ بـی‌مانندی بیان گردیده ودرآن‌هاهنر بیدل به‌اوج کمال‌خودرسیده است. علاوه برزیبایی ادبی شعر و مباحث آن که منبه‌اندیشه اند، طوریکه‌پیشتر اظهارنمودیم ارزش عملی آن بهیچ وجه قابل اهمال نمی باشد. شاعردرایـن مثنوی به‌حیات مملوباسعی ومجادله ارزش‌بزرگی‌راقایل‌است ودرآن‌روح‌تشبث به‌اندازه‌ای دمیده شده که انسان از تعریفاتی که بیدل برای صبروتوکل آورده چنین احساس میکند که معنی آن‌ها توصیف یك زندگی فعال ومشحون باجهد ومذمت، تنبلی ونکوهش ازبی علاقگی بزندگی است:

هر که تخمی ز صبر می کارد انتـظار نتـیجه ای دارد
کارناکرده مزد خواستنت داردازانفعال کاستنت
ای ز تد بیر جستجوعاری انفعال است مـزد بیکاری
کاهلی را کنی توکل نـام اینت گمـراهـی تصو رخام

[کسی که تخم صبر می کارد منتظر (نتیجهٔ زحمات) است.

خواستن مزدبدون اینکه کار کرده باشی نهایت خجالت آمیز است.

ای کسیکه اززحمت اجتناب می کنی‌ازبیکاری مزدگرفتن شرم‌آوراست.

توبیکاری‌راتوکل بخداوندمی‌نامی. افسوس افکاربیهوده‌ات تراگمراه‌ساخته.]

اگراین خصوصیات «عرفان» درنظر گرفته شود بیدل‌حق بجانب بودکه‌از آن برخود می بالید.

(۱)، (۲) و(۳) عرفان، بالترتیب صص ٦٦-٧٢-٨٣-٩٤-١٢١-١٤٣

مثنوی تنبیه المهوسین

این مثنوی کوچك مشتمل بر ۲۱۰ بیت و راجع به کیمیاگری است (۲). و کیمیاگران را از سبب مساعی بیهودهٔ آنها سرزنش کرده و بایشان توصیه میکند تادرعوض افکار و احساسات خود را تغییر داده و به تصفیه آنها سعی کنند. جمیع اصطلاحات که آن ها را کیمیادانان استعمال کرده اند از طرف شاعر بطریقی ذکر گردیده که بتفسیر و شرح نظریات بیدل راجع به حقایق زندگی کمك میکند. مثنوی مذکور دو قسمت دارد. در قسمت اول بیانات عمومی داده شده و در قسمت دوم حکایتی از یك کیمیاگر ذکر یافته که حیات خود را در دنبال هنر مردود و مشئوم خویش از کف میدهد. خوشگو می نویسد (۳) که بیدل هرگز به سودمند بودن این هنر معتقد نبود.

---

(۱) کلیات صفدری، قصاید، ص ص ۶۴-۶۷

(۲) خوشگو در معارف می ۱۹۴۲.

مثنوی توصیفی

در کلیات(۱) بیدل توصیف منظوم شمشیر و اسپ و فیل همه بیك وزن موجود است . مقصد شاعر وصف نمودن و طرز کار این سه چیز بوده. گرچه فعالیت آن ها در معرکه نیز ذکر گردیده ولی آنچه شاعر راجع به آن ها نوشته است غالباً تصوری و منحصر به خیال است . بادر نظر گرفتن تمام این مشابهت ها من به این عقیده هستم که این توصیفات اشعار مختلف و جدا گانه نبوده بلکه اجزای مختلف یك شعر اند . وچون مانند مثنوی قافیه تمام بیت ها مختلف است بنابرین به این نتیجه رسیدم که شعر مذکور یك مثنوی است . رویهمرفته در آن ۵۳٦ بیت است :

۳۹۱ بیت راجع به اسپ و ۱۰۰ بیت در بارهٔ فیل و ٤۵ بیت راجع به شمشیر سروده شده است . طوریکه از تعداد ابیات آشکار است ، اسپ مفصل تر از همه توصیف گردیده و در داخل آن تقریباً صد بیت نخست خصوصیات عمومی وسپس سر، گردن، یالها ، فربهی، شانه ها، دهن، دندانها، چشم ها ، گوش ها ، دم ، مو، و شیهه کشیدن آن یکایك توصیف شده است . توصیف مذکور بسیار موثر بوده ومحبت یك نفر مغول آسیای مرکزی را به اسپ نشان میدهد . تعداد اعظم ابیات آن که به ٤۹ می رسد در باره شیهه کشیدن اسپ است . ومقام دوم به یال های آن داده شده که در آن باره ۳۳ بیت انشأ گردیده است .فیل بما یاددهانی میکند که در محیط هندسیر میکنیم . درذیل نمونه هایی از آن تقدیم میگردد :

بهر جا کنی خلعت خون ببر — زشاخ زمرد چکد لعل تر

لبت گر شود تر بخون عدو — نماید شفق در دم صبح او

(۱) کلیات بیدل ،کتابخانه معارف کابل ، نسخه قلمی شماره ٤۰۵-۹ ، اوراق ۵۱-٦٦

[درهرجا که قبای خون را ببر کنی ـ
ازشاخ زمرد لعل ترفرو می چکد .
اگرلبت باخون دشمن تر گردد ـ
گویی شفق دردم صبح نمودارگردیده است .]
اسپ به تندی جولان میکند :

چو سر گــرم جولان گری میشود هوا شیشهٔ آن پری میشود
چو با وجه مستا نـه آیــد بــرون قیامت زمیخانه آید برون

[اگر به دویدن تند سرگرم شود ـ
هوا برای این پری شیشه میگردد .
چون به‌مستی رقص کنــد ـ
قیامت ازمیخانه سرمیزند .]
ایستادن متین وقدم زدن آرام فیل :

ستاده استهرجازطبع درشت زمین‌چارمیخ‌استوگردون‌دوپشت
قدم هرکجا در روانی فشرد به‌آوازپایشــ کســی پــی نبــرد

[درهرجابه متانت ایستاده شود ـ
زمین شکنجه میشود وآسمان خم میگردد .
دررفتارهرجا پا نهد
هیچکس صدای‌پای آن را نمی شنود .]

اشارات وحکایات

طوریکه ازضمیمهٔ الف آشکارمیگردد ، اشارات وحکایات اثر مستقلی نبوده ، بلکه متشکل از ابیات ، منتخب (۱) است از چهارمثنوی بیدل (محیط اعظم طلسم حیرت، طور معرفت ، وعرفان) ونیزازچهارعنصر که شرح حال شاعر بقلم خود وی به نثر می باشد .

چون منتخبات مذکورازیك شعر گرفته نشده است لهذا همه دارای وزن متحد نیستند . عنوان «اشارات وحکایات» افشأ می‌سازدکه این اثر با «نکات» (۲) که یك اثرمنثوردیگربیدل است رابطه دارد . ولی چون منتخبات مذکور غالباً ازمثنوی های شاعراست لهذا مناسب بود تادرهمین فصل دربارهٔ آن سخن زده شود امابحث مفصلی راجع به‌این اثرلزوم ندارد ، زیراآثاری که این انتخاب ازآن‌ها بعمل آمده‌هریك بصورت جداگانه دراین صفحات تحت بحث گرفته شده . معهذا درضمیمه بمقابل هربخش موضوع آن را ذکرنموده ام .

(۱)ـدرضمیمه‌درچند جاصفحات آثاری که‌اشعار ازآن‌هاگرفته‌شده ذکر نگردیده‌زیرا من صفحات مخصوص آن ها را پیدا کرده نتوانستم . اما وزن وموضوع اثری راکه ازآن اشعار مذکور اقتباس گردیده افشاء می سازد. دردوجااثر وصفحه هردو را نتوانستم تعیین کنم.

(۲)به صفحه ۲۷٦ همین کتاب مراجعه شود.

فصل ششم

قصاید، رباعیات، مخمسات، ترکیب بند
ترجیع بند، قطعات ومعماهای

بیدل

(۱) قصاید

هنگامیکه بیدل درسال ۱۰۵٤هجری(۱٦٤٤میلادی) تولدگردید، قصیده نیز مانند(۱)غزل ومثنوی به اوج انکشاف خودرسیده بود. سرازرودکی(۲) شعرای بی‌شماری قصاید نوشته بودند وحتی دردورهٔ مغول تاتولد بیدل، چندین شاعر نامدارمانند عرفی (وفاتش درسال ۱۵۹۰-۹۹۹) فیضی(وفاتش درسال ٦-۱۵۹۵-۱۲۰۰٤) نظیری (وفاتش درسال ۱٦٦٤-۱۰۲۳) طالب آملی (وفاتش درسال ۷-۱۱۲٦-۱۰۳٦) وقدسی (وفاتش درسال ۱٦٤٦-۱۰۵٦) درانشای مدحیه باموفقیت تمام قلم آزمایی کرده بودند. بنابرین نمونه های کامل این هنراعلی به مقدار کافی بدسترس بیدل قرارداشت. بدون شبهه بیدل از نوشتن قصیده به شیوهٔ استادان مسلکی این هنرتنفرداشت، (۳)چنانچه با اهانت تمام می گوید:

(۱) شبلی ، شعرالعجم - جزء پنجم ص‌ص ۱۸-۲۰، صفحات ۱۲۹ و۱۲۸ همین کتاب

(۲) در همانجا جزء اول ص۳۱ .

(۳) صفحه ٤۷ همین کتاب .

شعری که دردل آرزوی گدیه پرورد
بــرمعنیش بشاش و بــه الفاظ او بری

[شعری که دردل آرزوی گدایی را بپروراند -
برمعنی آن بشاش و برالفاظ آن گه کن.]

ولی نظر به امکانات(۱) وسیع قصیده که وسیلهٔ بسیار موثری برای بیان احساسات پرشور وافکارعالی می باشد، بیدل نتوانست از آن اجتناب کند. راستی نخستین احساس بیدل بودودرحالی که نظر خویش را دربارهٔ قصیده بیان میکند چنین می گوید:

مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

[من ازطبیعت ستایش میکنم، نه ظهیرهستم نه انوری]

بیدل ازروی حقیقت و بدون داشتن کدام مطلب دنیوی محض همان اشخاص را که باشورواشتیاق تمام پسندیده بودستایش کرده است. امابعضی اوقات بجواب (۲) قصاید معروف اساتیذ شعرا مانند انوری(سال وفاتش ۹۱-۱۱۸۹ میلادی) خاقانی (سال وفاتش ۱۱۸۵میلادی) ظهیر فاریابی (سال وفاتش ۱۲۰۱میلادی) امیرخسرو دهلوی (سال وفاتش ۱۳۲۵میلادی) ومحمدجمال الدین عرفانــی (سال وفاتش ۱-۱۵۹۰میلادی) پرداخته است. وطوریکه می بینیم دراثرمناعت وقوت معنی و بیــان هردودرمیان این نویسندگان بزرگ مقام ارجمندی حاصل نمود. قصاید بیدل در تعداد خویش قلیل اند ولی ازلحاظ کیفیت درصف بهترین نمونه های این هنرجا دارند. وقتیکه قصاید اورا یکایك مطالعهٔ کنیم این حقیقت روشن خواهد شد.

(۱) شبلی، شعرالعجم، جزء پنجم ص۱۹.
(۲) به بحث متعاقب آن مراجعه شود.

قصیدهٔ اول (۱):

این قصیده بیدل نظیر قصیده معروف « منطق الطیور » خاقانی می باشد که امیرخسرو نیز جوابی (۲) به آن نوشته است. خاقانی این قصیده را در ستایش حضرت پیغمبر سروده بود و دارای دو قسمت (دو مطلع) و مشتمل بر ۶۷ بیت است. در قسمت اول توصیفی از کعبه است و در قسمت دوم تشبیب متشکل از یك دیالوگ است، میان طیور مختلف که معشوقه های خود را می ستایند تا ققنس خلیفهٔ آن ها وارد میگردد و از ینجا شاعر به ستایش حضرت پیغمبر گریز میکند. قصیدهٔ بیدل نیز از دو قسمت متشکل است اما تعداد بیت های آن ۱۶۸ است. و با وجود درازی نیرو وروانی آن تا آخر بدون کاهش باقی می ماند. در قسمت اول توصیف مختصری از یك باغ در فصل بهار است و در قسمت دوم دوشیزهٔ رعنایی را در آن باغ بحال تفرج می یابیم. توصیف رعنایی وی نظیری ندارد و الفاظ زیبا و جملات باآب وتاب با نیرومندی تمام استعمال شده است. مثلاً:

جلوهٔ طرف عذار لمحهٔ چندین سحر　　حلقهٔ گیسوی ناز دام هزار آفتاب

[پرتو رخساره های وی مانند روشنایی چندین سحر بود و
حلقه های موی متکبر وی دام هزار آفتاب.]

جلوه تحیر گدا ز غمزه قیامت طراز　　حسن ادافتنه ساز طرز نگه شعله تاب

[پرتو وی حیرت انگیز ـ وغمزهٔ وی کشنده بود ـ
اداهای وی فریبنده ـ وطرز نگاهش در شعله تاب می خورد]

هنگا میکه دوشیزهٔ قشنگ باغ را ترك مینمود،

سبزه به پایش فتاد گل بگرفتش رکاب

(۱) کلیات صفاری، قصائد، ص ص ۲۱-۲۴. (۲) کلیات خاقانی ص ۷۸، امیرخسرو، نهایت الکمال ص ۴۸۰؛ صلاح الدین سلجوقی، افکار شاعر ص ۳۸ مصرع اول مطالع قصائد خاقانی، امیرخسرو و بیدل بالترتیب ازینقرار اند
۱ ـ زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب. ۲ ـ صبح چوآفاق را جبهه نمود از نقاب
۳ـ دی که زیاد سحر طره شب خورد تاب.

[سبزه به پایش افتاد و گل رکابش را گرفت .]

دراین وقت بلبل آمده به سخن آغاز کرد و بر کوتاهی حیات گل تاسف نمود :

گل که به سالی نزد خیمه به باغ وجود
باز بدشت عدم از چه نماید شتاب

[گل که در باغ هستی برای یکسال خیمه نیفراشت
چرا به این زودی به دشت نیستی رهسپار گردد ؟]

بلبل افسانهٔ الم انگیز خودرا مدتی دوام بخشید وگفت در صور تیکه همه چیز محکوم بمرگ است چگونه میتوان درزندگی خاطر خوش داشت. دوشیزهٔ دانا نخست این حقیقت عمیق جهان شمول را بیان نمود :

آنچه ندارد دوام نیست بغیر از تلف آنچه نه بندد ثبات نیست بجز انقلاب

[آنچه دوام ندارد جز تلف چیزی نیست ـ
و آنچه ثبات ندارد غیراز انقلاب چیزی نیست .]

وسپس علاوه نمود که مأمون ترین راه در میان حوادث جهان در نظر داشتن حسن دلکش حضرت پیغمبر است . ازینجا قصیده به ستایش آنحضرت آغاز میگردد و احساسات شاعر به طغیان می آید. درحرارت هیجان وعروج اندیشه هاییکه بوی الهام میگردد ابیات خود بخود دو نصف میگردد که گاهی هم قافیه اند وگاهی عاری از آن :

درهوس خدمتش نازش پست و بلند خاک ز نطع جبین چرخ ز وضع رقاب
ابر زهر قطره اش بسمل بوس قدم مهر زهر ذره اش کشتهٔ طوف رکاب

[بلندو پست یکسان از آرزوی خدمت نمودن بوی برخود می بالد ـ
خاک ازسفرهٔ جبین خود و آسمان از بر زمین گذاشتن گردن خویش .
ابرباهر قطرهٔ خویش مشتاق بوسیدن نقش های پای او ست و

آفتاب آرزوی شدید دارد تا با هرذرهٔ خویش رکاب اورا طواف کند .]

شاعر در این حالت هیجان القابی بس عالی برای حضرت پیغمبر ایجادمیکند:

خسرو وحدت کلاه شاه قدم بار گاه بدرتنزه ضیاء صدرتقدس جنا ب

[شاهی که تاج وی وحدت است، وسلطانی که بارگاه وی ازل می باشد وبدری که ضیاء آن تنزه است وجناب مقدس وعالی مقام می باشد .]

در حالیکه در ستایش شایستهٔ شان حضرت پیغمبر نارسایی خود را اظهار میکند ، تشبیهی بس زیبا و بکررا استعمال می کند .

یانبی الابطحی من کهومدحت کجا رشته نه‌بندد به چرخ سازطنین ذباب

[ای پیغمبر گرامی مکی ـ من کیستم تااز توستایش کنم ؟ طنین مگس باآسمان رابطه ای ندارد .]

قصیده ،فوق بسیار عالی است وچیره دستی کامل بیدل رادرزبان نشان میدهد، وهرچیز درآن بصورت بسیار موثر توصیف گردیده‌است . تشبیهات واستعارات آن تازه‌ومناسب بوده‌جملات جدید ونیرومند فی‌البدیهه خلق گردیده ومعانی نوو صنعت حسن تعلیل بصورت طبیعی انکشاف‌نموده است .

صلاح الدین سلجوقی نویسندهٔ افغانی اظهارنموده است که این قصیده ازهر نقطهٔ نظر برقصیدهٔ اصلی خاقانی (۱) تفوق دارد .

(۱)صلاح الدین سلجوقی ، افکار شاعر ، ص ۳۸.

قصیدهٔ دوم (۱) :

این قصیده تقلیدی از قصیدهٔ عرفی (۲) است و در ستایش حضرت پیغمبر انشأ گردیده . از ابتدا بدون اینکه رسم معمول داشتن تشبیب در نظر گرفته شود خطاب پرشوری به آنحضرت بعمل آمده . کلمهٔ «گل» بحیث یک بر گردان بعداز حروف قافیه تکرار شده است . و بنابرین ، تمام صنایع بدیعی به‌حدود تنگ یک باغ محدود ساخته‌شده است . باوجود این در ۷۵ بیت از نیروی قصیده در هیچ جا کم نشده بلکه بالعکس باهر بیت جدید شدت آن بیشتر گردیده و به رنگینی قصیده افزوده است . بیت ذیل که عشق شاعر را به حضرت پیغمبر بیان میکند قابل ملاحظه است :

یاد وصلش نورجان چون رونق آیینه آب
داغ عشقش زیب دل چون زینت دستار گل

[یادوصل اوروشنایی حیات است ـ طوریکه رونق آیینه آب و تاب آنست داغ عشق وی قلب رامزین میسازد طوریکه گل زینت دستار است .]

قصیدهٔ سوم (۳) :

در اینجا بیدل بجواب (٤) ظهیر فاریابی که در قصیده ای ازملك نصرالدین (٥) ستایش کرده وبمناسبت جلوس وی بر تخت عمش قزل ارسلان بوی مبارکباد می گوید، پرداخته است .

(۱) کلیات صفدری ، قصاید ص‌ص ٢٤-٢٥ (۲) عرفی ـ دیوان ص‌ص ٨٠-٨٣. عربی عرفی قصیده خود را در مدح اکبر امپراتور مغول نوشته‌است. مطلع آن چنین است.

نوبهار آمد که افشاند بحسن یار گل — چون وصال یار ریزد هرخس وهرخار گل

(۳) کلیات صفدری ، قصاید، ص‌ص ٢٥-٢٩.

(٤) قصاید ظهیرفاریابی ص ١٧. مطلع ظهیر این است .

سپیده دم چوزند ابر خیمه در گلزار — گل از سراچه خلوت رود به صفحه یار

عرفی نیز در همین وزن وقافیه قصیده‌ای در ستایش حضرت علی دارد.

عرفی در قصیده خویش به زیبایی تمام سوگند یادکرده ومحبت خویش را به حضرت علی اظهار کرده است ، اما معلوم میشود که بیدل در نوشتن قصیده خویش، عرفی را در نظر نداشته بود. برای مطالعه قصیده عرفی به قصاید عرفی ص ١٥-٢٤ مراجعه شود.

(٥) اتابک نصرت‌الدین ابوبکر آذربایجانی به (براون) ، تاریخ ادبیات فارسی جزء ٢ ، ص ٤١٦ مراجعه‌شود.

قصیدهٔ این شاعر مدیحه سرای نامدار بسیار شهرت دارد و شبلی نعمانی بیت ذیل را در شعرالعجم خویش از آن نقل کرده است(۱):

چمن هنوز لب از شیر ابر ناشسته چو شاهدان خط سبزش دمیده گرد عذار

[چمن شیر ابرها را هنوز از لبان خود نشسته است
و مانند خوبرویان بر گرد عذارش خط دمیده است].

قصیدهٔ ظهیر محض یك مطلع دارد اما قصیدهٔ بیدل دارای سه مطلع (سه بخش) است و مشتمل بر ۲۸۸ بیت باارزش ادبی ممتاز می باشد. ظهیر در اندیشه های بکر و ترکیبات زیبا و مؤثر و تشبیهات نفیس و دلکش خویش شهرت دارد (۲). در صفحات این کتاب بیدل نیز از سبب همین خصوصیات خویش بارها ستایش گردیده است و چون میدانیم که بیدل در این جوابیه به ظهیر فاریابی از پیغمبر اسلام که او را از هر چیز در جهان بیشتر دوست داشت ستایش نموده است به آسانی تصور میتوان کرد که باچه احساسات آتشین وچه نیروی بیان به انشای آن پرداخته است. من محض ابیات ذیل را از آن نقل کرده وقضاوت را بخوانندگان می گذارم:

بغیر درس تو علم جهانیان باطل
بغیر حکم تو اعمال انس و جان بیکار

تو هر طرف که هدایت کنی همان قبله
بسوی هر چه اشارت کنی همان دیوار

عطا همان که پسند د، توجه کرمت
خطا همان که تراش رد کنی زهی مختار

اگر یهود و نصاری خدا پرستانند
بداغ کفر اسیرند چون تویی بیزار

(۱) شبلی، شعرالعجم جزء پنجم ص ٥.
(۲) در همانجا ص ص ٤-٥.

سری که گرم هوای تو نیست شمع صفت
زشعلهٔ رگ گردن بسوزدش دستار

[بدون تعلیم توعلم مردم جهان باطل و بیهوده است-
بدون حکم تو اعمال انسان وجنی بی فائده است.
به هر راهی که تو هدایت کنی ، قبله همانجاست و-
بهر چیزی که تو اشارت کنی دیوار همان است.
هر چیزی را که توجه کرم تو پسندد عطا همان است و-
هر چه را که تو رد کنی خطا همان است، اختیار از تو است.
اگر چه یهود و نصاری بخیال خود خداوندرا می پرستند-
ولی چون تو از آنها بیزار هستی اسیر داغ کفراند.
سری که از عشق تو مانند شمع گرمی ندارد-
دستارش بذریعهٔ شعلهٔ رگ گردن خواهد سوخت.]

قصیدهٔ چهارم (۱) :

قصیدهٔ بکری در ستایش ابوالحسن اسدالله الغالب علی بن ابی طالب داماد نامدار حضرت پیغمبر می باشد. تشبیب آن مشتمل براظهاراتی راجع به تبه کاری آسمان است که در آن هلال به چنگال گرگ تشبیه گردیده است. بقول بیدل تنها کسی از آسیب چرخ در امان می باشد که به حضرت علی التجأ برد شاعر چون بدینطریق به مدح گریز میکند باقوت تمام از نیرو، شجاعت، عدالت پسندی، بلند همتی، راستی، دانش عمیق و وسیع و علم اسرار و خفیات وی ستایش می نماید. صدق و ارادت شاعر به این شخصیت مقدس از بیت ذیل استنباط میگردد:

عمرها شد چون نفس در یاد او پرمیزنم		سال ها بگذشت نبضم در خیالش می تپد

[عمرها می گذرد که مانند نفس به یاد او بال میزنم و-

(۱) کلیات صفدری قصائد ص ص ۲۹-۳۰

سال هاست که نبضم باجوش اخلاص به خیال او می تپد.]

قصیدهٔ پنجم (۱) :

این قصیده یك قافیهٔ بسیار تنگ و دشوار دارد و بجواب (۲) یك قصیدهٔ عرفی نوشته شده است . هردو قصیده دو قسمت دارد ، اما درحالیکه قصیدهٔ عرفی ۷٤ بیت دارد، قصیده بیدل مشتمل بر ۱۷۸ بیت است. هردو شاعر در قصاید خویش از اجسام سماوی یاد کرده اند، اما قصیدهٔ بیدل بیشتر نیرومنداست .

بیدل در قصیدهٔ خویش از حضرت علی ستایش نموده است .

قصیدهٔ ششم (۳):

این قصیده جواب شینیهٔ (٤) معروف خاقانی است که قبلاً جوابیه هایی به آن (٥) از طرف امیر خسرو ، جامی ، عرفی و دیگران نوشته شده بود . قصیدهٔ خاقانی یك مطلع و ۷۸ بیت دارد ، در حالیکه قصیدهٔ بیدل داری سه مطلع (سه قسمت) و ۱٤۹ بیت است . قصاید شینیهٔ خاقانی، امیرخسرو وجامی در ماهیت خویش تربیوی می باشد ولی قصیدهٔ بیدل درستایش حضرت علی است .

خاقانی در قصیدهٔ خویش به اصول وتعلیمات علوم مختلفه اشاره کرده است وبیدل به اکثر مسایل تاریخ و آیات مختلف قرآن عظیم و اقوال حضرت پیغمبر ومسایل گوناگون تصوف ،مابعدالطبیعه وفلسفه از لحاظ بیان قصیدهٔ بیدل فروتر

---

(۱) در همانجا ص‌ص ۳۰ - ۳۲.

(۲) عرفی ، قصائد ص‌ص ۵۱ - ۵۵ مطالع قصیده های عرفی وبیدل بالترتیب چنین است :

۱ - چهره پرداز جهان رخت کشد چون بحمل　　　شب شود نیمرخ و روز شود مستقبل

۲ - معزل ا لحوت هما منتسب نصب حمل　　　یافت طبع سمکی را به سمندر مبدل

(۳) کلیات صفدری ، قصائد ص‌ص ۳۲-۳٤. (٤) شینیه نظمی است باقافیه شین. (٤) شینیه نظمی است ، باقافیه شین

(٥) کلیات خاقانی جزء اول ص ۲؛ عرفی ، دیوان ٦١؛ امیر خسرو ، دیوان کتابخانه پوهنتون پنجاب نسخه قلمی نمبر ۲۰۳۷ ور «۱۸ الف .

صلاح الدین سلجوقی ، افکار شاعر ص ۳۷ وحید میرزا ، حیات وآثار امیرخسرو ص ٦١ .

نیست اما درزیبایی فوق تر بنظر میرسد ، مثلاً ابیات مدحیهٔ ذیل : (۱)

ترحم آفرین ذاتش شفاعت پروراخلاقش
کرم تصویر الطافش نجات ایجاد احسانش

[ذاتش دلسوزاست ، مشربش شفاعتی است
الطافش کریمانه است واحسانش نجات بخش .]

حیامنسوب آدابش وفاپیمان انسابش بهشت اطوار اصحابش جحیم آثار اعدایش

[اطوارش ازحیاسر چشمه گرفته دودمانش به وفاداری شهرت دارد .
اصحابش اطواردلپذیر دارند واعدایش چون جهنم نفرت انگیزاند .]

قصیدهٔ هفتم (۲) :

«سواد اعظم» نام‌دارد واین نام که‌در آخر قصیده ذکـر شده ، مادهٔ تاریخ آن می باشد وازآن سال ۱۱۸۲ هجری (۱۶۷۱-۲میلادی) برون می آید . به‌این حساب بیدل قصیدهٔ مذکوررا دربیست وهشت سالـگی نوشته است . اصل آن قصیدهٔ معروف دریا ی ابرار امیرخسرو است : بیدل اولین شخصی نبوده که ازآن استقبال (۳) کـرده است بلـکه پیش ازوی جامی (سال وفاتش ۸۹۸ هجری مطابق ۱۴۹۲ میلادی) وامیرعلی شیر نوایی (سال وفاتش ۹۰۶ هجری مطابق ۱۵۰۱ میلادی) نیزدرنوشتن قصـاید خویش کـه‌بـالترتیب «لجةالاسرار» و«بحرالافکار» بوده ازآن تقلید کرده اند .

قصاید فوق‌الذکر همه تربیوی بوده وبیدل نیزبه عنعنه وفادار بـوده است .

(۱) شبلی نعمانی ، شعرالعجم جزء پنجم ص۷.

(۲) کلیات صفدری-قصاید ص‌ص ۳۴-۳۶.

(۳) امیر خسرو دیوان ، کتابخانه‌پوهنتـون پنجـاب ، نسخه‌قلمـی شماره ۲۰۳۷ ورق ۳۶ الف علی شیر نوایی ، مجالس النفایس ص ۳۵۸ ، وحید میرزا ، حیات وآثار امیر خسرو ۱۶۱-پانوشت شماره مصرع اول مطالـع امیر خسرو ، جامی ، علی شیر نوایی وبیدل بالترتیب این است :

۱ ـ کوس شه خالی وبانـگ غلغلش درد سر است .
۲ ـ کنـگرهٔ ایوان شه کز کاخ کیوان بر تر است .
۳ ـ آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است .
۴ ـ در حریم خاك ما را موی پیری رهبر است .

امیرخسرو ودرهریك ازابیات «دریای ابرار» خویش در مصرع اول ادعایی (۱) کرده‌ودرمصرع دوم آنرابصورت مناسب ایضاح نموده‌است. این صنعت «مثالیه» یا «مدعامثل» درزمان بیدل توسط کلیم (سال وفاتش ۱۰۶۱ هجری مطابق ۱۵۹۱ میلادی) وصائب (۱۰۸۰ هجری مطابق ۱۶۶۹ میلادی) متداول (۲) گردیده‌بودو بیدل نیز به‌آن بیسار دلبستگی (۳) داشت بااین‌وصف برای بیدل طبیعی بودتابا امیرخسرو مسابقه کند چنانچه بعضی ازاساتیذنامدارهنر نیز درین میدان طالع خود راآزموده‌بودند.

قصیدهٔ بیدل مشتمل بر ۱۵۸ بیت در سه قسمت (سه مطلع) می باشد و بیدل نیز درآن استادی خویش را درصنعت «مثالیه» نشان داده است ابیات ذیل بحیث نمونه‌آورده شده است :

سعی عاشق را بـه جـهد مردم دنـیا مسنج
وجد طفلان دیگراست ورقص بسمل دیگراست

[سعی عاشق رابا جهد یك شخص دنیا یی وزن مکن ـ
رقص تقلیدی طفلان از تب وتاب پر جذبهٔ عاشقان تفاوت دارد .]

بردل آزادازعزلت مبند افسردگی هر کجاآب روان یخ بست سنگ مرمراست

[دلی که دوستدار آزادی است نبایدازگوشه‌گیری منجمد گردد ـ
هرجاکه آب روان یخ بنددبه سنگ مرمرمبدل میشود .]

دل چوروشـن گشت جاوشوکتی درکارنیست
بهرتسخـیرجـهان خورشید تنـها لشکـراست

[وقتیکه دل روشن گردد جاه وحشمت بی‌لزوم است ـ
برای تسخیرجهان آفتاب به تنهایی یك لشکراست .]

(۱) شبلی ، شعر العجم، جزء ۲ ص ۱۳۳.
(۲) شبلی ـ شعر العجم جزء ۳ ص‌ص ۱۶۵ ـ ۱۷۹ .
(۳) صفحه ۵۱ همین کتاب .

شبلی نعمانی بیت ذیل امیرخسرو را از «دریای ابرار» وی بحیث بهترین نمونهٔ این هنـر (۱) آورده است .

مـرد پنـهان در گلیـمی پادشـاه عالم اسـت
تیغ خفـته در نـیامی پاسـبان کشـور اسـت

[مرد پنهان در کلیم حکمروای جهان است همانطور که تیغ خفته در نیام پاسبان کشور می باشد .]

اگر این بیت با بیت آخر بیدل که من آنرا نقل کردم مقایسه شود، اهمیت خود را می بازد ازسبب همین موفقیت در نوشتن قصیده بود که بیدل بخود می گوید :

ترجمان اسرار بـی چونـیست ورنه نـزد عقل
نکته پردازی ز طبـعت اینـقدر کی باور است

[ترجمان اسرار ذات مطلق است ورنه تا جاییکه پرواز عقل میرسد ـ ایجاد اینقدر معانی از طبع تو قابل باور کردن نیست .]

قصیدهٔ هشتم (۲) :

این قصیده دارای ٥٤ بیت بوده و مـوضوع آن «عشق و ارزش عـالی آن در زندگـی» است . و بجـواب یـکی از مـدحیـه های انوری (۳) نـوشته شده است . پس از تـوجه به مسایل تربیوی در پایان به موضوع اصلی بر میگردد. در تمام قصیده چیز نوی بمشاهده نمیرسد بجز تشبیهات و استعاراتی که شاعر توسط آن ها مطالب خود را توضیح میدهد . مثلاً شاعر در بارهٔ تواضع که یك موضوع کهنه است سخن می زند، اما بذریعهٔ تشبیه زیاد آن را جالب دقت می سازد:

(۱) شبلی ، شعر العجم، جزء پنجم ص ۲٥.
(۲) کلیات صفدری، قصاید، ص ص ۳٦ -۳۷ .
(۳) دیوان انوری ص ۳٦٦ ، قصیده انوری با مصرع ذیل آغاز میگردد :
ای نهال مکرمت از عدل تو بر یافته .

چون مهٔ نوهر که آیین تواضع برد پیش
طلعت خود را چراغ هفت کشور یافته

[مانند ماه‌نو کسیکه مطابق اصل تواضع عمل کند ـ
چهره خود را چراغ هفت کشور می یابد.]

امادر اینجا یك بیت وجوددارد که فعالیت دماغ بیدل را آشکار می‌سازد. درجاییکه می‌گوید لیاقت آسان بدست نمی آید، اظهار میکند که برای شناختن استعدادهای یك نفر بصورت صحیح جاه و حشمت ابن سینا که درحیات خود بچندین پادشاه بحیث وزیر پیوندداشت درکاراست:

لاف دانش جز به سعی جاه نتوان پیش برد
بوعلی هم شهرت علم از کروفر یافته

[انسان نمی تواند لاف دانش زند تاز مانیکه مساعی وی او را به یك مقام بزرگ نرسانیده شهرت علم بوعلی نیز از پهلوی منصب بزرگ وی بوده است.]

قصیدهٔ نهم (۱):

تمام فلسفهٔ بیدل در اطراف عقیدهٔ عمیق وی به کرامت انسان دور میخورد. طوریکه دیدیم (۲) فلسفهٔ مابعدالطبیعهٔ وی وزن بی مانندی به عقیده وی افزوده است. و بنابراین هر وقت که دربارهٔ انسان سخن میزند فصاحت بیانش افزود میگردد. این قصیدهٔ بکر (۳) بیدل که مشتمل بر ۸۵ بیت است به محبوب ترین موضوعات وی یعنی «انسان» وقف گردیده است ومطلع آن نشان میدهد که بیدل باچه نیرویی انسان را مخاطب قرارداده است:

ای شمع بزم قدس ندانم چه مظهری کزوهم گاه روشن وگاهی مکدری

---

(۱) کلیات صفدری، قصائد ص‌ص ۳۷ ـ ۳۸.

(۲) صفحات ۱۸٤، ۲۰۵ ـ ۲۰٦ همین کتاب.

(۳) انوری نیز چهار غزل در همین وزن وقافیه دارد.
به دیوان انوری ص ۷٤۹ مراجعه شود.

[ای شمع محفل تقدس - نمیدانم چه میکنی ؟
ازوهم خویش گاهی روشن هستی وگاهی تاریک .]

وزن و قافیهٔ قصیده برای چنین خطاب نیرومند بسیار مناسب است و ازهمین سبب است که دراینجا با بعضی ازسخنان بسیار برجسته و نیرومند بیدل برمیخوریم بیدل به انسان چنین می گوید :

درملك بی تعینی افزون تری زچرخ		امـا بعالم هوس از ذره کـمتری

[درکشورهستی مطلق ازآسمان هاافزون تری -
امادرعالم حرص حتی ازیك ذرهٔ خاك پست تر.]

در لـفظ تست معنی کـونـین مندرج		بهر چه برحقیقت‌خود پی نمی بری

[درکلمهٔ تومعنی‌هردوعالم‌درج است -
چرا نمی کوشی تا به حقیقت خویش پی‌ببری ؟]

غافل زخودمباش که چون‌شمع آفتاب		اقبال‌هفت محفل‌ونه قصراخضری

[ازخود بی خبرمباش ،زیرا مانندآفتاب
روشنایی وجلال هفت محفل و نه قصر اخضرهستی .]

از هر شئی که عقل تـو فهمید افضلی		وزهرمکان‌که فهم‌توپی بردبرتری

[ازتمام چیزهاییکه عقل توفهمیده میتواند بهتری -
وازهرمکانی که فهم توباآن رسیده میتواند بلند تر.]

هرسو نگاه میرود آنجا تو رفته ای
هر جاخیال می‌پردآنجا تو می پری

[درهرطرف که نگاه می‌رودتو به آنجا رسیده ای و
هرجاکه بالهای خیال بحرکت می‌آید تو آنجامی‌پری .]

دراین ابیات خوددربارهٔ حود سخن می‌زنند ، اما ازتازگـی استعاره‌دربیت

ذیل بیشتر تمتع می توان برد :

بر نقش دل مبند که طاؤوس جنتی ... از لای سر برآر که ماهی کوثری

[هوس صورت را مداشته باش زیرا طاؤوس جنت هستی
سرت را از لای بیرون آر زیرا ماهی آب کوثر هستی .]

درهمین قصیده بیدل اظهار نموده که استعداد قریحهٔ خود را به بازاری که در آن هر کس و ناکس خریدار است ، عرضه نخواهد کرد ، بلکه محض دل خود را برحسب آرزوی خود تسلی خواهد کرد .

قصیدهٔ دهم (۱) :

این قصیده نیز به جواب انوری (۲) است. قافیهٔ آن بسیار مشکل است وموفقیت دراین قصیده استادی بیدل را در زبان نشان میدهد. قصیده انوری محض ۲۳ بیت دارد درحالیکه قصیده بیدل مشتمل بر ۶۱ بیت است . موضوع بیدل انتقاد برشیوه ورفتارمردم است .

قصیدهٔ یازدهم (۳) :

نام این قصیده « محیط بیکران » و ازمعانی و صنایع لفظی لبریز است باموضوعات تربیوی سروکار دارد. این قصیده بجواب (٤) قصیده خاقانی

---

(۱) کلیات صفدری ، قصاید ، ص‌ص ۳۷ - ۳۸.
(۲) دیوان انوری، ص ۷٤۲ بیت اول انوری اینست :

ای سپاهت را ظفر لشکر کش و دولت یزك
نه یقین برطول وعرض لشکرت واقف نه شك

مطلع بیدل اینست :

وقت آنست که از گردش گردون فلك
نقش مهر از ورق روی زمین گردد حك

درینجا تنها قافیه ها بهم مشابه اند.
(۳) کلیات صفدری، قصاید، ص‌ص ۳۸ - ۳۹.
(٤) کلیات خاقانی ، ص ٤۷۳ . مصرع اول خاقانی ومصرع اول بیدل اینست :

۱ـ الامان ای دل که وحشت زحمت آرد الامان
۲ حز تهی دستی ندارد نی سرو برگ فغان

که در آن استاد سخن از مسائل شخصی سخن زده ، انشاء گردیده . مطلع خاقانی بسیار زیباست ، از جنبه های دیگر هردو قصیده شایان تمجید می باشند . هردو شاعر از صنعت « مثالیه » یا «مدعامثل» استفاده کرده اند، گرچه بیدل آنرا بیشتر بکار برده . درهردو قصیده معانی وتخیلات موجود است ،ولی بیدل از ذوق وخیال کار گرفته است. بیت ذیل از هردو استادبه مقصد مقایسه نقل می گردد.

خــاقانی :

دل منه برعشوه های آسمان زیرا که هست
بی سروبن کارهای آسمان چــون آسمان

[به بازیهای معشوقانهٔ آسمان دل بسته مکن ، زیرا شیوه های آسمان مانند خودآن بی اساس است .]

بیدل :

ضعف رنگی هست وضع طالع طبع بلـند
نیست غیر از کهکشان نقش جبین آسمان

[کمرنگی برای طالع شخص بلندنظر یك امر طبیعی ست، چنانچه نقش پیشانی آسمان جز کهکشان چیز دیگر نیست.]

دربیت ذیل بیدل از برگ پان که محض باهند رابطه دارد .سخن می زند و این رنـگ آمیزی موضعی به قصیدهٔ وی تازگی بخشیده است :

برگ عیش سینه چاکان بی تلاش آماده است
زخمها ازخون خود دارند بر لب رنـگ پان

[برای ما که سینهٔ چاك داریم ، برگ عیش بدون کدام تلاش آمــاده است، همانطور که زخمها ازخون خود برلبهای خود رنـگ پان دارند .]

قصاید دوازدهم و سیزدهم (۱) :

هر دو قصیده مجموعاً ۶۸ بیت دارد و در ستایش شهزاده محمد اعظم که بیدل مدتی را در خدمت وی بسر برده است، انشاء گردیده. گرچه قصاید مذکور قافیه های متفاوت دارند، ولی هر دو در یك وزن بوده و بنا براین قصیدهٔ دوم دنبالهٔ قصیدهٔ اول بنظر میرسد. از قصیدهٔ دوم آشکار می گردد که بیدل می خواست شهزاده از وی حمایه کند و در حق وی لطف داشته باشد (۲). ابیات ذیل از قصیدهٔ مذکور نشان میدهد که شهزاده به شاعر وعدهٔ منصبی را داده بود ولی شاعر می گوید که وی خود بدون آن خان خانان قلمرو ادب است :

بی تکلف خان خانان جهان معنیم
تا به تشریف خطا بم کرده اند امیدوار
محو بودم کز چه خدمت قابل این منصبم
شد یقینم کاینقدرها بیدلی کرد ست کار

[اگر بدون تکلف گفته شود، خان خانان جهان معنی هستم
زیرا ایشان مرا نامزد منصبی کرده اند
من غرق اندیشه بودم که در پاداش کدام خدمت مستحق این منصب شده ام
یقینم حاصل شد که بیدلی من این اعجاز را بوجود آورده .]

اما چنین بنظر می رسد که چون شاعر بوضع عصبانی (۳) از خدمت استعفاء نمود، منصب بوی داده نشد .

قصیدهٔ چهاردهم (۴) :

در بارهٔ یك خیمهٔ کهنه است که در آن بیدل مدتی زندگی میکرد

(۱) کلیات صفدری، قصاید، ص ص ۴۰ - ۴۱ .
(۲) صفحه ۶۸ همین کتاب .
(۳) در همانجا .
(۴) کلیات صفدری ، قصاید ص ۴۱ .

قصیدهٔ پانزدهم (۱) :

شاید زمانی نوشته شده که نواب شکرالله خان بدهلی مو اصلت کرده بود .

قصیدهٔ شانزدهم (۲) :

شاعر تولد یك فرزند را درسال (۳) ۱۱۰۷ هجری (۱۶۹۵ میلادی) به شهزاده تهنیت گفته است .

قصیدهٔ هفدهم (٤) :

مسرت بیدل را بمناسبت ورود نواب شکرالله خان بیان میکند و سرمشق اخلاص است .

قصیدهٔ هجدهم (٥) :

بسیار نیرومند وجواب دوم به قصیده شینیهٔ خاقانی است . این قصیده در مدح نظام الملك است و پس از آنکه وی ازجانب امپراتور شاه عالم بحیث خان دوران مقرر گردید، نوشته شده است . مادهٔ تاریخ (٦) اعطای منصب مذکور «خان دوران بهادر» است . از ینجا سال ۱۱۲٤ هجری (۱۷۱۲ میلادی) برون می آید .

قصیدهٔ نزدهم (۷) :

که آخرین قصیده است مسرت بی نهایت بیدل را از شنیدن خبر ورود شاکرخان پسر نواب شکرالله خان بیان میکند.

---

(۱) در همانجا .

(۲) در همانجا ص ٤۲.

(۳) بیدل ماده تاریخ ذیل را داده است :

صبح مراد وملت دین قبله مراد.

(٤) کلیات صفدری، قصاید ص ٤۲.

(٥) آزاد بلگرامی ، سرو آزاد ص ۱۷٤ .

(٦) در همانجا ص ٤۲ .

(۷) کلیات صفدری ، قصاید ص ٤۳ .

رباعیات

صلاح الدین سلجوقی در «افکار شاعر» خویش از لحاظ ارزش هنری به رباعیات بیدل مقام چهارم (۱) را قائل شده و بالترتیب غزلیات، مثنوی ها و قصاید را از آن ها مقدم شمرده است.

شیخ سعدالله گلشن دوست و معاصر بیدل وقتی گفته بود (۲) که انشای رباعی حق مخصوص بیدل است یعنی رباعیات بیدل اگر باسه نوع اشعار دیگروی که در بالا ذکر شد مقایسه گردد شاید از آن ها بلندتر نباشد ولی بذات خود ارزش هنری آن ها را نمیتوان به نظر کم دید. صرف نظر از کیفیت تعداد زیاد آن ها نیز قابل ملاحظه است ایوانوف (Iwanov) از یك مجموعهٔ عظیم رباعیات بیدل یادمیکند (۳) ولی تعداد آن ها را ذکر نکرده است. اما بقول دوکتور ایته (Ethe) (٤) نسخهٔ رباعیات بیدل که هفت سال قبل از وفات شاعر رونویس شده است و در کتابخانهٔ اندیا آفیس موجود می باشد متشکل از ۳۵۰۰ رباعی به ترتیب الفبا است. نویسندهٔ فاضل معتقد است که مکمل ترین مجموعهٔ رباعیات وی همین است. اما بـه قرارحساب من در کلیات صفدری تعداد آن ها به ۳٦۱۹ بالغ (٥) میگردد. این امر نشان میدهد کـه بیدل نیز مانند فریدالدین عطار که رباعیات بسیار (٦) نوشته است از یك تعداد زیاد آن ها فروگذاشت کرده. باملاحظهٔ تعدادو ارزش بلنداد بی رباعیات بیدل کتاب

---

(۱) صلاح الدین سلجوقی ، افکار شاعر ص ٦۰.

(۲) خوشگو در معارف مـی ۱۹٤۲ ص ۳۷۷٦ مـی نویسد :

بقول شاه گلشن رباعـی گویـی حق او ست .

(۳) ایوانوف ، فهرست نسخه های قلمی فارسـی انجمن آسیایـی بنـگال در زیر شماره ۸٤۳.

(٤) ایته، فهرست نسخه های قلمی فارسـی کتابخانه اند یا آفیس در زیـر شما ره ۱٦۸۱.

(٥) در قسمت اخیر قطعات ۱۲۲ و در مجموعه جدا گـنه رباعیات در کلیت ۳٤۹۷.

(٦) سلیمان ندوی ، خیام ص ۲٤۸ .

جداگانهٔ در بارهٔ قضاوت آنها لازم است. معهذا در اینجا مختصراً از آنها بحث میکنیم. طوریکه میدانیم نخستین (۱) شعر بیدل رباعیی بوده که آنرا در خردسالی فی البدیهه سروده بود. بیدل در رباعی مذکور از رایحهٔ خوشی که از دهن یکی از همدرسانش بیرون آمده بود توصیف نموده است. این امر استعداد ذاتی بیدل را به این نوع شعر نشان میدهد. این استعداد از همان خردسالی ها در اثر روابط و علایق وی با متصوفین که از طریق عنعنه به رباعیات دلبستگی داشتند بیشتر تقویه گردیده بود. متصوفین نامدار از قبیل (۲) شیخ ابوالحسن خرقانی (سال وفاتش ٤۲٥ هجری مطابق ۱۰٤۹ میلادی) شیخ ابوسعید ابوالخیر (سال وفاتش ٤٤۰ هجری مطابق ۱۰۸۸ میلادی) خواجه عبدالله انصاری (سال وفاتش ٤۸۱ هجری مطابق ۱۰۸۸ میلادی) و شیخ فریدالدین عطار (سال وفاتش ٦٦۷ مطابق ۱۲٦۸ میلادی) از نوشتن رباعیات راجع به چشم دیدهای خویش و دیگر مسایل تصوف خود را مشهور ساخته اند. رباعی ظرفیت ذاتی برای بیان یك مفکورهٔ وسیع توسط چند لفظ قلیل دارد. بنا برین رباعی مخصوصاً (۳) مورد پسند متصوفین واقع گردیده بود، زیرا ایشان چون با کشتن نفس، مراقبه و تفکر سخت مصروف بودند کمتر فرصت می یافتند تا بذریعهٔ کدام نوع دیگر شعر مطالب خود را بیان کنند. ایشان یك فکر عالی و بزرگ را در ظرف چند دقیقه بذریعهٔ رباعی به سهولت افاده میکردند وسپس میتوانستند به تمرینات ریاضت و انضباط اخلاقی مشغول شوند. و نیز وزن ملایم و نفیس رباعی با مزاج آرام ایشان سازگار بوده. علاوه بر متصوفین فلاسفه (٤) نیز از قبیل ابن سینا (سال وفاتش ٤۲۸ هجری مطابق ۱۰۳٦ میلادی) و عمر خیام (سال وفاتش ٥۱٥-۳۰ هجری مطابق ۱۱۲۱-۳٦ میلادی) بغرض

(۱) صفحه ۱۰ همین کتاب.

(۲) سلیمان ندوی، ص‌ص ۲۳۱ - ۲٤۸.

(۳) در همانجا ص‌ص ۲۲۰ - ۲٤۸ - ۲٥٦.

(٤) Weir' T · W ، عمر خیام شاعر، ص‌ص ۲۱ - ۳۱ - ۷۷- ۸۰، سلیمان ندوی. خیام، ص ۲۳۸.

بیان افکارعمیق ترخویش به رباعی متوسل شده اند. بنا برین امری طبیعی بود که بیدل بحیث یك فیلسوف متصوف باید توجه بزرگتر به نوشتن رباعی میداشت. از همین سبب نظریات بیدل رادربارهٔ الوهیت، آفرینش انسان ودیگر موضوعات مربوط به آنهادررباعیات وی بصورت کامل افاده شده می یابیم. واگر نظریات اورادر این موضوعات قبلاً درمباحث غزلیات ومثنویاتش بیان نمیکردم دراینجا از آنها مفصلاً بحث می نمودم. معهذا برای تاییدآنچه دراینجا گفته‌شداشارات مختصر به عمل می آورم .

با نظریات بیدل راجع به نزول هستی مطلق آشناهستیم (۱) ولی شاعردرهیچ جابا ایجازی که دراین(۲) رباعی بمشاهد میرسد اظهارمطلب نکرده است :

بیدل از بسکه جلوه مشتاق شد م
بی پرده ز آیینهٔ اطـلاق شدم
پوشیدن خویشم این زمان ممکن نیست
عریان شدم آنقـدر کـه آفاق شد م

[ای بیدل آنقدر آرزومند نشان دادن خودشدم
که نقاب را ازروی آیینهٔ مطلق برداشتم .
دگر ممکن نیست که خودرا بپوشانم
آنقدر برهنه گردیدم که کائنات شدم .]

این مفکوره خیلی بزرگ است وبیانش عبارت بسیارمی خواهدولی بیدل توانست که آن رادرچهار سطر کوتاه رباعی اظهارکند . تصور هستی خالص و آرزوی جمال مطلق برای نمودار ساختن خویش ،درنتیجه ظهور کائنات ومقام حاکمهٔ انسان درجهان هستی ،تمام افکار بزرگ در اینجا بالهجهٔ شدید وحدت وجودی

(۱) صفحه ۱۸٤ همین کتاب .
(۲) کلیات صفدری، رباعیات ص ۷۸ .

بیان گردیده است . باز بیدل می گوید که خداوند وجود حقیقی است و کثرت محض وحدت را نشان میدهد. این مفکوره در رباعی ذیل (۱) با کلمات بسیار زیبا بیان گردیده است :

آن ذات خفی که نیست غیرش مشهود
در هر جزوی برنگ گل جلوه نمود
زآن گونه که صد میوه دهد یک دانه
و آن دانه به هرمیوه ببینی موجود

[آن ذات مخفی که جز او چیز دیگر عیان نیست ـ
خود را در هرجز ومانند رنگ در گل آشکار ساخت .
طوریکه یک دانه صد میوه می دهد ـ
ودر هر میوه همان دانه موجود است .]

این مفکوره در رباعی ذیل (۲) دنباله می یابد بااین قید که نیستی میخواهد وجود حقیقی را اثبات کند :

از نفی خود اثبات تو خرمن کردیم در رنگ شکسته سیر گلشن کردیم
خاکستر ما چو صبح اگر رفت بباد آیینهٔ آفتاب روشن کردیم

[از طریق نفی خود اثبات ترا انبار کردیم ـ
با باختن رنگ خویش از میان گلشن سیر کردیم .
اگر خاکستر ما مانند صبح به باد رفت
محض آیینهٔ آفتاب را روشن ترساختیم .]

اما بی چونی خداوند نیز یکی از موضوعات خاص وممتاز بیدل است . شاعر در رباعی ذیل (۳) اظهار می کند که برآمدن از عهدهٔ ثنای خداوند ناممکن است :

(۱) کلیات صفدری، رباعیات ص ۷۸.
(۲) کلیات صفدری ، رباعیات ص ۷۸ .
(۳) در همانجا .

خلق و حمد خدا محال است اینجا دعوی بگذر انفعال است اینجا
هرگز به لب ذره نگنجد خورشید بیدل تو کجایی چه خیال است اینجا

[محال است که مخلوق بتواند خداوند را ستایش کند.
لاف‌ها را کنار گذار - اینجا محض جای انفعال است.
خورشید هیچ گاه نمی تواند در داخل لبان یک ذره گنجد
ای بیدل تو هیچ هستی این چه خیال است؟]

بعد از توحید فلسفی موضوع دیگری که بیدل را مجذوب ساخته بود، انسان است. دیدیم که بیدل هنگامیکه دربارهٔ انسان به سخن آغاز میکند احساس رفعت نموده و به وجد (۱) می آید. این تمایل در رباعیات وی ادامه می یابد. اما چون بیدل مفکر مبتکر است، هرزمان معانی تازه ایجاد میکند. بیدل در یک رباعی (۲) بیان کرده که انسان بعد از تلاش مداوم و حیرت آوری از طرف طبیعت، در جهان پدیدار میگردد:

صد قطره و موج محو طوفان گردد کز دریا گوهری نمایان گردد
فطرت عمری کند تگ و تاز هوس تا نقش ادب بندد و انسان گردد

[قطرات و امواج بی حساب طوفانی ایجاد میکنند -
تا گوهری از اوقیانوس تولید گردد.
طبیعت عمر هالا ینقطع دیوانه وار تگ و تاز میکند تا
عاقبت معجزه ای رخ داده و نتیجهٔ آن انسان می باشد.]

نه تنها کائنات در تولید انسان مشغول است بلکه خداوند خود درجستجوی اوست.

---

(۱) صفحات ۲۱٤ و ۲۱۸ همین کتاب.

(۲) کلیات صفدری، رباعیات ص ۳٤.

اسرار قدم رفت به صد فاش و نهان تا یافت به جیب آدم از خویش نشان
عارف کاینجا نقاب تحقیق کشید طالب الله دید و مطلوب انسان

[اسرار ازل از میان صدها اشیای ظاهر و نهان عبور نمود تا بالاخر در جیب آدم از خود نشان یافت عارفی که اینجا نقاب حقیقت راکشود خداوند را بحیث عاشق و انسان را بحیث معشوق یافت .] (۱)

آرزوی خداوند برای مشاهدهٔ خویش در آفرینش انسان برآورده شده است وعلت تلاش او تعالی از پی انسان همین است . بیدل بصورت عتاب آمیز نصیحت می کند که اگر یك انسان این امتیاز قابل رشك را پیدا کند حتی احترام تربت وی برما حتمی است :

هر سایهٔ خاری که در این هامون بود لیلی کدهٔ تصور مجنون بود
تعظیم مزار اهل دل سهل مگیر این خاك دو روز پیش از ین گردون بود

[هر سایهٔ خار در این دشت گوشهٔ باصفایی برای تصور معشوق بود . آسان نیست مزار عرفارا بصورت شایسته تعظیم نمود این خاك چند روز پیش مانند آسمان رفعت داشت.] (۲)

بیدل شاعر رآلیست بود واگر در ینجا از نظریات حقیقت نگار اندیشه صرف نظر شود ، معلومات ما راجع به این عقاید تصوفی و مابعدالطبیعی نامکمل خواهد بود . بیدل در رباعی ذیل (۳) اصل بقای اصلح را تعلیم میدهد :

بیدل بر خلق کسر شان ننمایی تا تیر توان شدن کمان ننمایی
خاصیت این معرکه عاجز کشی است اینجا زنیهار ناتوان ننمانی

[ای بیدل نزد خلق کسر شان نکن تا زمانیکه تیر بوده میتوانی خود را کمان جلوه مده. در طبیعت این معرکه عاجز کشی وجود دارد هوشدار در اینجاخود را ناتوان نشان مده.]

این رباعی بیت مؤثر ذیل بیدل رااز غزلیات وی به یاد ما می آورد :

(۱) کلیات صفدری، رباعیات، ص ٤٤.
(۲) در همانجا، ص ۹۹ .

دراین ره شودپایمال حوادث چونقش‌قدم‌هر که خوابیده باشد

[دراین راه پایمال‌حوادث خواهدشد کسیکه‌مانندنقش‌قدم خفته باشد .]

دراین ابیات شاعرا دعادارد که‌ما باید مواظب باشیم‌ورنه دراثر راحت‌طلبی ازصفحهٔ هستی‌محوخواهیم شد یادراثر انحطاط وعدم دعوی حق واراده‌ٔ پیشرفت عاقبت‌مادنائت و پستی خواهدبود.

در ینجا تعداد زیـادی از رباعیات در این موضوعات تقدیم شده میتوا نند ولی به عقیدهٔ من برای اینکه مقـام شامـخ بیدل بحیث مفـکر وشاعر در آیینهٔ رباعیاتش‌نشان‌داده شده بتواند، بقدر کافی‌سخن زده‌شد. بیدل ازسبب بیان زیبا، معانی‌بلند وفلسفهٔ‌جامـع خویش درصف رباعی نویسان بز رگک ما نند ابو سعید ابوالخیروعمرخیام مقام منیعی‌رااشغال کرده‌است. ابوالخیرازانسان یك‌روحانی مقدس (۱) می سازد که فی الواقع بذات خودموفقیت قابل ستایش است امااز ین پیشتر نمیرود. امابیدل بذریعهٔ فلسفهٔ حیات بخش خویش مقدسین‌راقادرمی‌سازد که درجهان یك نیروی حیاتی باشند. بالعکس عمرخیام فلسفهٔ قنوطی (۲) دارد ومعمای کائنات رالاینحل گذاشته‌به باده پناه می‌برد. ولی ذکای تند وبرندهٔ بیدل دل های ذرات راشگافته وبسوی آسمان ها پروازمیکند . بید ل نظریهٔ مـکملی دربارهٔ حقیقت دارد، وبه‌انسان فلسفهٔ مثبتی جههٔ تحقق‌واثبات‌خودی‌وی‌می‌بخشد وبدینطریق انسان‌راآماده ومجهزمی سازد تانقش بسیار سودمندی رادرز ندگی بازی کند.

بنابراین اگرازمیان مجموعهٔ عظیم رباعیات بیدل بادرنظرگرفتن‌موضوعات مختلفی که درآن‌هابحث‌گردیده انتخاب مناسبی بعمل آید ویك کتاب زیباساخته

(۱) دراین مناسبت گزارش ابو سعید ابو الخیر که از طرف نیـکلسن بصورت استادانه در «مطالعات در تصوف اسلامی » ذکر گردیده مطالعه شود.

(۲) Weir.T.W عمر خیام شاعر، صص ۲۳ - ۲۴.

شود اثری گران بهاو بی مانند بجهان ادب تقدیم خواهد شد .

رباعی علاوه براینکه چنین افکارعمیق را بیان کرده درهرموضـوع (۱) که به انسان رابطه دارداستعمال شده است. قطعات تاریخ بمـنا سبت ولادت ووفات وفرصت های دیگر ، مسرت وآلامی که بمناسبت وصال وهجران‌عزیزان نزدیك‌احساس میگردد، تهنیت‌ها، شکوه‌ها، موضوعات باده گساری ، بیانات راجع به عقیده وایمان اشخاص وهزلیات وغیره همه موضوعات رباعی اند. اگر رباعیات بیدل رامرور کنیم به تمام این موضوعات بر می‌خوریم وباینطریق برحیات شخصی وخصوصی شاعرخیلی روشنی انداخته میشود . تقاضاهای دایمی از طـرف دوستان‌وآشنایان وسایراشخاص بغرض نوشتن قطعات تاریـخ اورابـه ستـوه آورده بودو بیدل‌چنین شـکایت میـکند(۲) :

بیدل افهام تاکجا کاسته است کاین عرضه بساط احمق آراسته‌است

عمریست که‌آشنا و بیگا نه‌زمن غیراز تاریخ وسجع کم‌خواسته‌است

[ای بیدل فهم چقدر کم شده است زمانه انجمنی ازابلهان آراسته است . مدتی‌است که‌آشنا و بیگانه غیرازقطعات تاریخ چیزی دیگرازمن نخواسته‌اند.]

روابط بیدل (۳) بانواب شکرالله خان وخانوادهٔ وی معلوم‌است. رباعیاتی موجوداست که محبت واحترام‌بیدل رابه این خانواده بیان‌میکند علاوه بـرآن بسیاررباعیات وجود دارد که راجع به‌ایمان‌وعقیده دینی شاعرمعلومات میدهد. بیدل ازیك‌محل بعضی از آثارحضرت پیغمبر را بدست آورده وبا مسرت تمام چنین‌می گوید:

---

(۱) سلیمان ندوی، خیام ۲۵۷.

(۲) کلیات صفدری ، رباعیات ص ۱۷.

(۳) کلیات بیدل، رباعیات ص ۸۸.

بیدل نازد جهـان ایجـاد بمـن	ز آن دولت عظمی که نبی داد بمن
یعنی چون دید دورم از طوف درش	آثـار مبارک کـش فرسـتاد بمـن

[ای بیدل جهان بمن می نـازد ـ
ازسبب گنج گران بهاییکه پیغمبر بمن بخشید.
چون دید که دورم و نمیتوانم درش را طواف کنم ـ
آثار مبارك خود رابمن فرستاد .]

(۱) دو رباعی دیگر نیزدرهمین موضوع قابل ملاحظه است :

بیدل رقـم خـفی جـلی می‌خواهی	اسرار نبی رمزولی می‌خـواهی
خلق آیینه است نوررحمت دریـاب	حق فهم اگرفهم علی می‌خواهی

[ای بیدل تواسرارظاهر ونهان را می‌خواهـی ـ
تومی‌خواهی اسرارنبی وولی را بدانی .
خلق آیینه است درآنجا نوراحمد را تماشا کن ـ
اگرمی‌خواهی علی را بفهمی هستی حقیقی را درك کن .]

آن تخم حقیقت که نبوت شجر است	پیش جمعی که دین شان معتبر است
بو بکرش ریشه شاخ و برگ است عمر	عثمان شگوفه مرتضایش ثمر است

[تخم حقیقت که شجر آن پیغمبر است ـ
بقول کسانیکه دین شان معتبر است .
ریشه های آن ابو بکروشاخ و برگ آن عمر ـ
شگوفه های آن عثمان وثمر آن مرتضی است .]

بیدل دربارهٔ شعرسرایی خویش نیز اظهاراتی نموده است وشکوه کرده کـه مردم ارزش اورانمی فهمند (۲) بیدل اظهارمیکند که هیچ کس را مدح نمیکند بلکه

(۱) کلیات بیدل ، رباعیات ص‌ص ۹۹ ـ ۱۷ .
(۲) کلیات صفدری، رباعیات ص ۵۰ .

محض برای خود شعر واز سبب مسرتی(۱) که از نوشتن آن بوی دست میدهد شعر می نویسد . اگر در اشعار خویش بعضی اشخاص را ستایش (۲) کرده است محض از سبب محبت وی بایشان بوده . در مجموعهٔ رباعیاتش یك رباعی (۳) وجود دارد که برای خاموش ساختن خرده گیران نوشته شده است :

بیدل سودای اجتهادم شان نیست		شوقم طرف کمال یانقصان نیست
بر پست و بلند شعرم ایراد مگیر		آخر سخن شافعی و نعمان نیست

[ای بیدل کار من پیشه فقها نیست ـ
به کمال یانقصان علاقه ودلبستگی ندارم .
به نواقص اشعارم خورده مگیر
آخر این ها که اقوال شافعی (٤) یا نعمان نیستند .]

بالاخره جای تأسف است که شاعری به مرتبه بیدل مجبور گردیده تا به سویه یك نفر هزل نویس تنزل کند . نوزده (٥) رباعی هزلی در پایان قطعات در کلیات

(۱) در همانجا ص ۷٦ .

(۲) در همانجا ص ١٦.

(۳) در همانجا ص ١٣.

(٤) دونفر از فقهای بزرگ اسلام که بالترتیب در سال ۸۲۰ ـ ٦٧٦ میلادی وفات یافتند .

(٥) کلیات صفدری ، قطعات ص ص ٥٨-٦٢ فهرست نسخه های قلمی فارسی وعربی در کتابخانه عامه شرقی بانکیپور جلد۳ درزیر شماره ۳۸۱ نشان میدهد که ازین نوع ابیات به تعداد ۳۰۰۰ وجود دارد خوشگو نیز می نویسد که تعداد این نوع ابیات به ۳۰۰۰ بالغ میگردد . داکتر ریومی نویسد که در برتیش موزیم نسخه قلمیی موجود است که حاوی هزلیات به شکل قصیده می باشد و هزلیات مذکور با این بیت آغاز میگردد :

این دور دور حیز است وضع متین که دارد
باد بروت مردی غیر از سرین که دارد

مراجعه شود به مقاله خوشگو در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳۷٥ . ریو ، ضمیمهٔ فهرست نسخه های قلمی فارسی در برتیش موزیم ورق ۲۱۲ الف . ✻

صفدری وجود دارد. زبان این رباعی‌ها بسیار زشت و موضوع خیلی قبیح است. چنین معلوم میشود که بیدل برای اینکه بیانات عالی خود را از گزند چشم بد محافظه کند بعضاً جلو چنین سخنان مغرضانه را آزاد گذاشته‌است. من نیز درینجا برای همین مقصد محض یکی ازین رباعیات (۱) را ذکر میکنم:

آن مفسده غـرهٔ تب و تـاب منـی		کزاهل تکبراست واصحـاب منی
یارب بـه لباس پـیر یش رسوا کـن		یعنـی ریشش بشوی بـا آب منی

[آن شخص مفسد مغرور و خودخواه ـ
که ازجملهٔ اشخاص متکبر و خود بین است.
خدا اورا بالباس سالخوردگی اش رسوا کند، یعنی ریشش را با آب منی بشوید.]

این رباعی نشان میدهد که بیدل فی‌الواقع بالای یك شخص سالخورده که ریش خاکستری دراز داشت قهر شده بود.

از لحاظ شکل مصرع اول، دوم و چهارم هر رباعی بیدل با یکدیگر هم قافیه‌اند و قافیه از یك حرف بسیط یا یك عبارت یا یك کلمهٔ مخصوص متشکل است که بعداز حروف خاص قافیه خواه مصوف و خواه مصمت بحیث بر گردان تکرار میگردد. رباعیاتی نیز وجود دارد که بیکی از حروف بی نقطه (۱) و یا بکلی از حروف با نقطه (۲) ساخته شده اند.

✲ من سه قطعه هزلیه را در کلیاتی‌که بقلم غلام حسین کابلی استنساخ گردیده در صفحه ۱۰۲۹ الف ملاحظه کردم. راجع به رباعی های هزلی زاهدی که بعد درفهرست کتابخانه بانکیپور در زیر نسخه قلمی فوق‌الذکر یاد شده ومصرع اول آن این است. : یاران درزندگی زهـر چیزرسا
چنین عقیده دارم که اقلاً بعضی ازآن‌هادر مجموعه رباعیات کلیات صفدری درج است. زیرا در صفحه(۵) آن مصرع فوق باسه مصرع دیگرآن بحیث یک رباعی کامل ذکر گردیده. همچنـان در صفحه ۹۷ رباعیات، کلیات رباعی هزلی ذیل ذکراست:

زاهد سخن از صدق وصفا می گویـی		لـیکن یکسـرهٔ خـطـا می پـویـی
ای مسخره آخر چه شعوراست اینجـا		می گوزدکون ودست وروی می شویـی

از مجموعهٔ رباعیات مذکور، عدهٔ زیادی ازین نوع رباعی نقل شده میتواند.

(۱) کلیات صفدری، قطعات ص ۶۱.
(۲) کلیات صفدری، رباعیات ص۵۱.	(۳)در همانجا، ص‌ص ۸۹-۹۶-۱۰۰.

مخمسات

جای تعجب است که هیچ یك از تذکـرۀ نویسان به مخمسات بیدل التفاتی نکرده اند. بسیار احتمال دارد علت این بوده که هدف ایشان محض دادن تذکرات مختصر درباره شاعر بوده است . معهذا در« **فهرست نسخه قلمی فارسی وعربـی بانکیپور** » (۱) مخمسات بیدل ذکر گردیده ولی دراین باره کـه آ یـا مخمسات مذکور در آن کتابخانه وجود دارد یا نه ذکری بعمل نیامده است . **طوریکه قبلاً (۲)** گفته شد بیدل ازین نوع شعر بتعداد زیاد نوشته است . ولی من تنها بمشاهده **۳۳** عدد آن **موفق** شده ام کثرت تعداد آن به ما نشان میدهد که بیدل بسیار **شیفتهٔ نوشتن** مخمس بوده چنانچه مرثیهٔ (۳) سوزناکی که درمرگ یگانه پسر خویش نـوشته است نیز مخمس بوده . زبان این اشعار بسیار بسیط وروان است ولی انسان درهر قدم احساس میکند که معنی بر بیان حاکمیت دارد . بنابر این علاوه برسادگی ،

---

(۱) مخمس غزلی است مرکب از چندین «بند» وهربند دارای پنج مصرع می باشد مصرع پنجم هربند مفکوره را خلاصه میکند .

(۲) فهرست نسخه های قلمی فارسی وعربـی متعلق به کتابخانه شرقی بانکیپور درزیر شماره ۱۳۸۱.

(۳) صفحات ۱۲۰و۱۱٦ همین کتاب .

(٤) کلیات بیدل ، جلد۲ ، نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۲٦٥ ، ص ص٤۳٥٦-٤۳۷ الف . دراین جلد مخمسات در بین صفحات ٤۳۳الف و ٤٦٤ الف است .

روانی ، حسن بیان ونیروی هیجان و معانی عمیق آنها نیز توجه مارا بخود جلب می کنند . شاعرخودازین حقیقت واقف است و می گوید :(۱)

چه سحرمشربی ای بیدل از بدیع نگاری قیامت انجمنی یا بهار فتنه غباری
هزار رنگ دردپرده تاگلی بدر آری زساز قلقل یك شیشهٔ دلی که نداری
به طبع تست خروشی که کوهسار ندارد

[ای بیدل چه سحری ازاشعاربکرت تولیدگردیده است ـ
نتیجه آن قیامت یا بهاریست که فتنه را برپا میکند .
پیش از آنکه گلی بوجودآوری بایدهزاررنگ پرده دریده شود ـ
ازسازقلقل یك شیشه دلی که ازآن محروم هستی ـ
درروحت تلاطمی برپاست که حتی کوه نیزازآن بی نصیب است .]

معلوم نمیشودکه بیدل درنوشتن این اشعارازشاعردیگری پیروی کرده باشد امادریك مخمس (۲) مصرع ذیل (۳) راکه ازشیخ احمد سر هندی میباشدداخل ساخته است :

باری به هیچ خاطرخود شاد میکنم .
[خلاصه خودرا به هیچ خورسند می سازم .]
این مصرع درمکتوب سی ودوم آسمانی ذکراست .

بیدل درتمام مخمسات خویش بغیرازسه مخمس ازهمان موضوعاتی سخن زده که دراین کتاب باآنهاآشناگردیده ایم . محض ازطریق اصالت بیان به اشعار تازگی بخشیده شده است که از نقطهٔ نظر ادبی موفقیت عظیمی بشمار

(۱) در همانجا ورق ٤٤٩ الف .

(۲) کلیات بیدل جلد ۲ نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۲٦٥ ،ورق های ٤٦١ الف الی ٤٥۲ الف .

(۳) احمد سرهندی، امام ربانی ، مکتوبات ص ٤٤.

می رود . مثلاً راجع به هستی اولی چنین می گوید : (۱)

آفتابم تافتنها داشت بی ننگ‌زوال سال‌وماهم‌موج میزدبی غبارماه وسال
نی ز دوران زمانم یـاد تغییرخیال نی‌زگردشهای‌چرخم‌انقلاب رنگ‌حال
مرکـز پر کارخود بودم جها نـی داشتم

[آفتابم بدون خوف زوال می‌تابید ـ
سال ها وماهایم بدون عبارماه وسال می گذشت .
نه ازدوران زمان تغییرخیالات را می‌دانستم
ونه ازگردش‌آسمان احوالم‌تغییر می‌یافت
مرکزپر کارخود بودم وجهانی برای خویش داشتم .]

بیدل این‌ابیات رادرحالی نوشته‌است که دربارهٔ مبدأانسان سخن مـیز نـد . همچنان به‌بشر ازتفوق‌وی در کائنات یاد دهانی نموده وبوی توصیه مـی کـند تاخودی خویش‌را تحقق بخشد .

اگرراجع به‌این‌موضوع وموضوعا تی که باآن ها آشنا شده‌ایم بازازبیدل نقل قول کنیم ،مساعی ما به تکرار خستگی‌آورخواهد کشید، معهذا دیده میشود که‌موضوع تفوق‌انسان درسطور ذیل(۲) چقدر تازه‌جلوه میکند:

گـرصبح کشد بال زیاد مژهٔ تست ورشا م دمد موی زیـاد مژهٔ تست
هرسوفـگنی چشم سواد مژهٔ تست رمز دوجهان‌بست‌وکشاد مژهٔ تست
صحرا دمد از خانه چودیوار نما ند

[اگر صبح بال های خود را می کشاید بیاد مژگان تست
واگرشام موهای خود را بازمیکند ، باز بیادمژگان تست

(۱) کلیات بیدل جلد۲ ،نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۲٦٥ورق۳٦۰ الف.

(۲) کلیات بیدل‌نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب ، شماره ۲٦٥٥ ،ورق۰٥٤ ب .

هرسو چشمانت را بکشایی سواد مژگان تست

اسرار هردوجهان بستن و کشادن مژگان تست

اگر دیواری درخانه باقی نماند نتیجهٔ آن صحر است .]

علاوه برحدت و زیبایی بیان طوری که قبلاً اظهار گردیده این ابیات دارای نیروی بزرگ هیجانی اند .درسطور (۱)ذیل به‌شیوهٔ موثری ازمادعوت میگردد تادرتلاش حقیقت نهایی صادقانه‌جهد کنیم وشاعر علاوه میکند که این حقیقت از ما دور نیست :

ای هرزه دماغان سخن یأس مگویید گل مفت تماشاست ببینیدو ببویید

آن گوهر نایاب که سرگشتهٔ اویید از پیش نظردور نرفته‌است بجویید

آخر بخیال آن‌همه ششدر نتوان شد

[ای مردم بی معنی بحالت یأس سخن مزنید گل رامفت تماشامیتوان کرد آنرا تماشا کنید وببویید آن گوهر نایاب که‌در پی آن‌می گردید از نظرتان دور نرفته است آن‌را جستجو کنید آخر نباید آشفته وحیران گردید .]

بیدل دریك مخمس دیگر احساساتی را که ازدیدارحقیقت نهایی بوی دست داده‌بود توصیف میکند .او تصور نمیکرد که‌این دیدار نصیب وی خواهد شد وبنابراین چون آن‌چیز غیر مترقب صورت گرفت بسیار متعجب گردید :

هر چند که‌من طاقت‌دیدار ندارم قانع به‌خیالی وتماشای بهارم

افگند تحیر به قفای مژه کارم کردی تو به‌آن گلشن‌مقصود دچارم

ای دیده هزار آیینه قربان نگاهت

[گرچه‌من طاقت‌دیدار را ندارم‌و

محض باخیال وتماشای بهار قانع هستم

(۱) در همانجا ورق ۴۵۰ الف .

بسیار متحیر گردیدم چون دیدم
که تو مرا به گلشن آرزوهایم روبرو کردی
ای چشمهایم هزارها آیینه قربان یك نگاه شما باد.]

علاوه بر احساس مسرت عارف ما به این مناسبت احساس غرور نیز نموده است:

بیدل خبر از عشرت جاوید رساندی جامی زدی و نشهٔ جمشید رساندی
زیروبم اقبال به ناهید رساندی ای ذره سرناز به خورشید رساندی
ما اینقدر آگاه نبودیم زجا هت

[ای بیدل خبر سعادت جاوید را آوردی یك ساغر نوشیدی و مانند جمشید در نشه فرورفتی صدای زیروبم سعادتت به گوش زهره رسید ای ذره سرمغرورت به خورشید تماس نمود ما از مقامت اینقدر آگاه نبودیم.]

این بود نمونه هایی از کلام مهیج بیدل. بهترین مثال افادهٔ احساسات درهم شکسته شاعر مخمس(۱) موثر اندوهناکی است که در وفات پسر خویش سروده است. این مخمس قبلاً درفصل (۲)سوم نقل گردیدودر آنجا ملاحظه شده میتواند.

چون در مخمسات نقاط ادبیی را که مورد علاقهٔ مزید واقع میگردد، ذکر نمودیم باید عنصر نظری و فلسفی را در آن ها مطالعه کنیم، تا ببینیم که شاعر چه ساحه های جدید را پیموده است. هنگام مداقهٔ آنها انسان در چندین جا احساس میکند که بیدل برای تکمیل و قابل استفاده ساختن فلسفهٔ خویش تفصیلات لازمه را بهم جمع نموده و قیود وشرایط ضروریه وضع نموده است. در اینجا با یك مثال قناعت می کنیم میدانیم که

(۱) صفحه ۹۸ همین کتاب.

(۲) صفحه ۹۸ همین کتاب.

بیدل درشرح فلسفهٔ تصوفی خویش اصرار میکند تامردم خواهشات دنیوی را ترك وفقر را پیشه کنند. انسان میتوانست ادعا کند که مقصد بیدل این است تا مردم دنیار اماننگوشه نشینان وزهاد ترك کنند، بنابراین بیدل برای جلو گیری از سؤتفاهم وروشن ساختن نظرات خویش دریـن باره مخمسی (۱) بـا مطلع ذیل نوشته است :

نـگویمت کـه بیکـبار ز اشتغـال بـر آ

[نمی گویم که مشاغل خودرا کاملاً کنار گذار.]

بیدل دراین شعر تأکید میکند که انسان باید متدرجاً ذهنیت خاصی پیدا کند که به حیات معنوی بیشتر اهمیت را قائل باشد. در اینجا قطعه ای را ذکر میکنیم که درآن مفکورهٔ اساسی بیدل چنین بیان گردیده است :

تـو جوهـر نفسی تا بکـی تعشق جسم فسردگی مکش از الفت تعلق جسم

بپایت این همه چسپان مخواه چارق جسم چو نیست وحشت یکبارت از تعلق جسم

چو آب کـم کـم ازین کوزهٔ سفال بر آ

[اصلت جوهر است، تا کی جسم خودرا دوست میداری؟

بنابراین ازسبب تعلق به جسم خودرا پژمرده مساز

این پاپوش جسم را به پایت بسیار چسپیده مخواه

اگر تعلقت بجسم بتو اجازه نمیدهد که آن را فی الفور ترك کنی

مانند آب آهسته آهسته ازین ظرف سفالین بیرون آ.]

عملیهٔ تدریجی که در مصرع پنجم ذکر گردیده نشان میدهد که شاعر اشتیاق داشت تاجمیع دشواری هایی را که مردم در عملی ساختـن فلسفهٔ وی درپیش داشتند برطرف سازد.

نقطهٔ دیگری نیز در بارهٔ مخمسات بیدل قابل تذکر است. شاعردو نظم

(۱) کلیات بیدل‌جلد۲، نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۲۶۵ ـ ور «های ٤٣٤٦ ٤٣٥٦.

شهرآشوب (۱) نوشته ودرآنها به عصر و زمان خود انتقاد کرده است. بیدل دوره زرین امپراتوران مقتدری مانند شاه جهان و اورنگ زیب را دیده بود اما چون تاج و تخت پس از دورهٔ کوتاه شاه عالم (۱۷۰۷-۱۷۱۲ میلادی) که بالنسبه بی‌نبود بدست حکمروایان (۲) شهوت ران و تن پرور افتاد ازمشاهدهٔ فساد وانحطاط بی سابقهٔ دورهٔ جدید بسیاردرد ورنج می کشید وبااندوه تمام رویه ومشرب جامعهٔ آن ایام را شرح داده وازسقوط مغول ها پیشگویی میکند. نظربه اهمیت تاریخی این شرح خلاصهٔ آن درپایان آورده میشود. باید بخاطر داشت که این شرح مشاهدات یك نفرشاعرعادی نیست که معمولاً ازمعاصرین خویش شکایت میکند. بلکه بالعکس در اینجا بانظریات سنجیده شده متفکری آشنامی شویم که بحیث یك فیلسوف اجتماعی از روش عصر خویش بکلی واقف بود:

امپراتوران شهوت پرست وتن پرور بودند. درباریان ایشان نیز بی‌ارزش وبداخلاق بودند. روزگار درخشانی که اشراف ازمردان درستکار متشکل بود بسر رسیده بود ودرعوض اشخاص ناز پرورده، بی‌شعور، پوچ ومغرور به مناصب عالی ترقی کردند. ایشان فطرت پست، عقل سبك واخلاق فاسد داشتند. یگانه

(۱) کلیات بیدل، کتابخانه، معارف کابل، نسخه شماره ۵۰٤/۹ منضبطه های ۱۰٦۰ - ۱۰٦۵.

(۲) جهاندار شاه جانشین شاه عالم همخوا به ای بنام لعل کنور داشت که در اصل یك دختر موسیقی نواز بود لعل کنور شاه مورد عزت و احترام بی مانندی شاه واقع شده واقارب وی به مدارج بلندی ارتقا یافته بودند. در این باره به مقاله من که در مجله «یثرب» شماره سپتامبر ۱۹۵۱ نشر گردیده مراجعه شود. راجع به اقارب پست لعل کنورو بد بختی هاییکه بذریعه آنها بوجود آمد خافی خان در منتخب اللباب جلد ۲ ص ٦۸۹ چنین می نویسد:

چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت ودها دهی گرم گردید که نزدیك بود قاضی قرا به کش ومفتی پیاله نوش گردد. وهمه برادران وخویشان دور ونزدیك لعل کنور به منصب چهار هزاری وپنج هزاری وعطای فیل ونقاره وجواهر بیش بها سر فرازی یافته میان هم قوم خود سر فراز گردیدند واعتبار خانه زادان ودیگر صاحب کمالان وعلماء از میان برخاست.

علاقهٔ ایشان اندوختن مال وافزودن تعداد قصور باشکوه واسپ ها وفیل های ایشان بود. آنلافزن های خودبین از قدرت وشجاعت خویش مغرور بودند. ولی در حقیقت زن صفت نشو ونما یافته ومانند زنان درجلو آیینه مشغول آرایش خویش بودند. ایشان نسبت به زنان بیشتر ستیزه جو بودند ولی بذریعهٔ شکم های بزرگ، بروت های دراز چهره های غضبناك ووضع مغرور می کوشیدند مردم را بترسانند. هیچ کس بایشان اهمیتی را قایل نبود گرچه تصور میکردند که قدرت دارند. اکثریت مردم نیز شیوه ومشرب آن هارا اختیار نموده بود ومردها بیکه نیروی (۱) بزرگتر جنسی داشتند در جامعه به نظر احترام دیده میشدند.

روابط جنسی غیرطبیعی آنقدر عام گردیده بود که لواطت بصورت علنی صورت میگرفت. وزنان درجستجوی (شوهر) برای مردهای خودبودند، وچون شوهران زیر نفوذ زنان واقع بودند چون جامعه ازهر جنبه خالی (۲) وپوچ گردیده بود بیدل چنین پیشگویی نمود:

گردش احوال نامردان نمی خواهددرنگ   زودبرهم می خورداین مجمع آثارننگ

قلتبان تاکی بهادر زنجاب تاچند شاه

[دراحوال نامردان بزودی تغییر رخ خواهد داد

این مجمع بی شرم عنقریب ازمیان خواهدرفت.

تاکی قلتبان ها بهادر باشند وزنجلب ها پادشاه.]

ومسلمانان هند به چشم خویش دیدند که این پیشگویی چقدر بجا بوده است.

---

(۱) این کلمات وقیح بنظر می آید اما من آنهارا از متن اصلی گرفته ام.

(۲) معلومات مزید در این باره در «مرقع دهلی» اثر درگاه قلی خان که چند سال بعد از وفات بیدل نگارش یافته موجود است.

در صفحه ۱۶۷ و ۱۶۶ همین کتاب از اثر مذکور نقل قول بعمل آمده.

ترکیب بند

این نظم(۱) بیدل مرکب از سی بند بوده و قافیهٔ آن در هر بند مطابق ترتیب الفبا بیک حرف(۲) دیگر تبدیل میگردد، و هر بند مشتمل بر بیست و یک بیت است. سه بند اول ستایشی بوده و خداوند را بحیث حقیقت بی نیاز که هر چیز از آن نشأت کرده و اکنون همه مشتاق وی اند حمد و ثنا می گوید. بند چهارم بحثی در بارهٔ ابد و ممکن است و دو بند متعاقب آن از لحاظ مضمون تربیوی بوده به انسان اصرار میکند تا بیشتر به دل خویش متوجه گردد : بغیر معنی، دل نیست هیچ جا مفهوم

[بدون معنی دل هیچ چیز قابل افهام نیست .]

بند هفتم، هشتم و نهم وقف ستایش پیغمبر مقدس اسلام گردیده و در چهار بند متعاقب چهار خلیفهٔ ارشد حضرت پیغمبر یعنی حضرت ابو بکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی ستایش شده اند. در بند چهاردهم شاعر آنچه را در بارهٔ خلفا در چهار بند پیشتر گفته است جمع نموده و مفکورهٔ مرکزی را در بیت ذیل بیان میکند:

یکی سپهر صداقت دوم حقیقت عدل سوم محیط حیا چهارم آیهٔ اخلاص

[یکی سپهر صداقت دوم جوهر عدل است سوم بحر حیا است و چهارم علامهٔ اخلاص.]

---

(۱) کلیات صفدری ، ترکیب بند(درقصاید) ص۲-۱۱ ، ترکیب بند نظمی است متشکل از چندین بند دارای طول مساوی ، در ترکیب بند بیدل مصرع آخر هر بند با یکدیگر هم قافیه می باشد .

(۲) اما هیچ بند آن به حروف پ، چ، ژ و گ قافیه ندارد .

پانزده بند دیگر آن باز تربیوی بوده وحدت رعشق، انکار نفس و تحقق خودی را تعلیم میدهد. بند آخر یعنی بند سی ام بیان رقت انگیزی است که مردان بزرگ، بزرگ از حیث ذکاوت، از حیث معنی و از حیث مقام هنگام موت چقدر احساس بیچارگی میکنند و ازین سبب بیدل اصرار میورزد :

تو دل به بند به شاهی که از کمال کرم		نخواهدت بچنین روز عاجز و مضطر

[به قادری دل بسته کن که از نهایت کرم

نخواهد که درچنین روز مضطرب و بیچاره باشی.]		:

بعضی از ابیات ترکیب بند نهایت زیبا ست مثلاً :

طراوت لب معشوق اگرنه در نظر است		زدیدن گهر و لعل آبدار چه حظ

[اگر طراوت لبان معشوق در نظر نباشد ـ

از تماشای گهر و لعل نمیتوان حظ برد.]

بجیب خویش صدف وار گوهری داری		برنگ موج دویدن بهر کنار چه حظ

[مانند صدف گوهری در سینهٔ خود داری ـ

پس چون موج به هر ساحل دویدن چه لذتی دارد]

چو جمع گشت دلت حسرت تپش تا کی		گهر بدست تو آمد دگر بسنگ مزن

[چون دلت جمع گردید مشتاق ناراامی مباش ـ

گوهر بچنگت افتاده است آن را بسنگ مزن.]

ترجیع بند

این نظم (۱) یکی از بهترین تصنیفات بیدل است و معلوم میشود که در اوج حالت الهام انشأ گردیده است. شعر مذکور متضمن جمیع پرنسیپ های اساسی فلسفهٔ تصوفی شاعر است و بیدل در آن بر نیرو و صرافتی تسلط دارد که نظیر آن در جای دیگر خواه در آثار خود وی و خواه در آثار سایر شعرا به ندرت دیده میشود. این نظم بجواب (۲) ترجیع بند معروف اعراقی (سال وفاتش ۸۸-۱۲۸۹) که بند گردان (۳) آن بیت ذیل است نوشته شده است:

که بچشمان دل مبین جز دوست   هر چه بینی بدان که مظهر اوست

[باچشمان دل جز معشوق چیز دیگری را مبین -
هرچه را که می بینی بدان که مظهر او تعالی است.]

در اینجا به نقل قول خوشگو می پردازیم. وی می نویسد: «چون عراقی مانند یک صوفی که هنوز در طریق سلوک روان است سخن زده می گوید که هر چیز مظهر خداوند است، درحالیکه یک نفر عارف معتقد است که اشیاء خود ذات اند» بنا برین بیدل گفته است:

که جهان نیست جز تجلی دوست   این من و ما همه اضافت اوست

---

(۱) کلیات صفدری، ترجیع بند (درقصائد) ص۱۱-۲۱، ایوانوف از یك سلسله ترجیع بند های بیدل یاد میکند. مراجعه شود به W.Iwanov، فهرست موجز توصیفی نسخه های قلمی فارسی درمجموعه انجمن آسیائی بنگال درزیر شماره ۸۴۳.

(۲) خوشگو درمعارف می ۱۹۴۲ ص ۳۷۲.

(۳) من نتوانستم این ترجیع بند را درکلیات مطبوع عراقی پیدا کنم پروفیسر اربری «عشاق نامهٔ» براون نیز در (تاریخ ادبیات ایران) درباره آن چیزی اظهار نکرده است، اما ترجیع بند دیگری از عراقی وجود دارد که دارای وزن ترجیع بند بیدل بوده وبند گردان آن این است.

که همه اوست هر چه است یقین   جان و جانان ودلبر ودل ودین

بند اول این ترجیع بند از طرف براون به انگلیسی منظوم ترجمه گردیده. مراجعه شود به کلیات عراقی، نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۲۳۷ مضبطه های ۳۳ الف ۳۶ الف، کلیات عراقی طبع نول کشور، صفحات ۳۹ - ٤٤ براون، تاریخ ادبیات ایران، جزء۳، صص ۱۲۸ - ۱۳۰. آربری، «عشاق نامه».

[که جهان جز نور خداوند چیز دیگر نیست ـ
این من و دیگران همه یک هستی اضافی دارند .]
طوریکه این بندگردان نشان میدهد ، بعقیدهٔ بیدل کائنات و تمام اشیایی که در آن شامل اندیک هستی اضافی دارند ، یعنی اشیاء همه محض بنام وجود دارند نه در حقیقت :

نیست جز اسم بال پرو ازش		فهم کن آشیان عنقا را

[بال پروازش جز نام چیز دیگر نیست ـ
آشیان عنقا را فهم کن .]

بنابر این تنها خداوند وجود دارد و جهان با این وصف محض لفظی و غیرحقیقی است . هرحقیقتی که بجهان منسوب گردیده از سبب نزول آن از خداوند است و بدین معنی باخداوند یکی است . ولی باوجود این عینیت ذاتی محال است که بعد از نزول آن از هستی مطلق امکانی برای عودت آن به مبداء اصلی آن موجود باشد . موجی از محیط جدامیگردد ولی نمی توان تصور کرد که باوجود سعی و تلاش آن دو باره محیط گردد .

روز گاریست از محیط بقا		همچو موج او فتاده ایم جدا

[مدتیست که از اوقیانوس ابدیت ـ
مانند موج جدا شده ایم .]

بتر دد محیط نتوان شد .		موج بهوده درد سر دارد

[محال است که از راه تلاش محیط گردد ـ
موج بیهوده خود را زحمت میدهد.]

پس از نگاه بیدل جهان از خداوند بکلی متفاوت است بنابر این وی مانند (۱) ابن العربی نمی گوید که «جهان خداست» و خدا نباید جز در این جهان جای دیگری جستجو شود . بیدل این فکر را در یک جای دیگر این نظم در حالیکه به انسان خطاب میکند مفصل تر بیان می نماید .

ای تراشیده نسبت مظهر		دور عینیت نماند بنال

[ای کسیکه نسبت مظهر را تراشیده یی		بنال که دور عینیت باقی نمانده است .]

(۱) فاروقی ، مفکوره مجدد در باره توحید ص ص ٦١ – ٦٢.

آیینه گر همه حضور شود　　　نه نماید ز شخص جز تمثال

[اگر آیینه سرتاپا حضور گردد
جز تمثال چیز دیگری در آن پدیدار نخواهد شد.]

با این وصف بیدل اظهار میکند که انسان به عنوان اینکه مظهر و تمثال خداوند است نمی تواند دعوی عینیت باوی کرد. این امر نشان میدهد که بیدل برضد آنچه خوشگو ادعا کرده است وقول وی در بالاذکر گردید بکلی طرفدار وحدت وجودی نبود. پس به عقیدهٔ بیدل جهان یك هستی اضافی دارد، ولی طوریکه هست از خداوند متفاوت است. به عقیدهٔ من این نکته اختلاف اساسی را میان بیدل وعراقی تشکیل داده زیرا عراقی صد درصد «همه اوستی» یعنی طرفدار وحدت وجود و پیرو (۱) ابن العربی بود.

در ترجیع بند (۲) عراقی محض عرض نظریات وحدت الوجودی شاعر را می بینیم نه چیز دیگر را. درفلسفهٔ عراقی برای انسان محلی وجود ندارد تا او را نمایندهٔ تمام آفرینش سازد. علاقهٔ عمدهٔ «عراقی» توحید فلسفی است ولی بیدل درمقیاس اشیاء مقام افضلی را برای انسان تعیین کرده. همان بیت اول ترجیع بند بیدل ستایش نیرومندی از انسان است. محض چهار بیت ذیل آن جهة مطالعه تقدیم میگردد:

ماحریفان بزم اسراریم　　　مست جام شهود دیداریم

جوش بحر محیط لاهوتیم　　　فیض صبح جهان انواریم

جلوه فرماست حق بکسوت ما　　　لاجرم طرفه رنگ هاداریم

برق عشقیم شعله می خندیم　　　ابر شوقیم ناله می باریم

[مامعاشران جمعیت اسرار مخفی هستیم، ما مست شراب دیدار خجسته هستیم.

---

(۱) آربری، عشاق نامه مقدمه ص ۱۸.
(۲) مقصدم همان ترجیع بندی است که درپانوشت شماره (۱) صفحه ٤٥٢ همین کتاب از آن تذکر بعمل آمده.

ماجوش او قیانوس لاهوت هستیم
مافیض صبح جهان روشنا یی هستیم.
خداوند به شکل ماخودرا جلوه‌گرساخت
بدون شبهه رنگ های عجیب بخودگرفته ایم
برق عشق هستیم وشعله می خندیم
ابرشوق هستیم وناله می باریم.]

تمام ترجیع بند ازمقام بی مانند انسان توصیف میکند. ازاستعدادهای وی سخن میزند ومی گوید که چگونه این استعدادها رابایدبفعل آورد وقدرت‌های معجزه نمای انسان مثالی بیدل‌را بیان میکند.

بیدل درحالیکه انسان راباسایراشیا مقایسه‌میکند ومی‌گوید که مبدأ اشیای دیگرنیزهمان یك حقیقت است. ولی آن‌ها نمیتوانندباانسان دعوی‌همسری کنند:

نبودهم ترازویی یاقوت سنگ وآهن‌اگرچه‌از کان است
درشبستان غفلت آفاق آدمی آفتاب تابان است

[آن ها نمیتوانند بایاقوت‌هم ترازوشوند
گرجه سنگ وآهن هردواز کان می آیند.
درشبستان فراموش کاری کاینات
انسان آفتاب تابان است.]

بیدل مکرراظهارمیکندکه انسان قدرت نامحدود دارد وازارادهٔ آزاد متمتع است:

گرخداوندی‌است‌سلطانی بندگی‌هم وزارتی دارد

[اگرخداوندی سلطانی است ـ
بنده بودن نیزوزارتی دارد.]

گرنگاه تو بالیقین جوشد هرچه خواهد دلت همان بینی

[اگر نگاهت بایقین متفق گردد ـ
هرچه آرزو کنی همان راخواهی یافت.]

خواه‌جنت‌گزین وخواه‌سقر که تودر اختیار مختاری

[خواهی جنت وخواهی دوزخ اختیار کن
زیرا درارادهٔ خودآزادهستی.

انسان با ارادهٔ آزاد وامتیاز مخصوص خــویش سرنوشت کائنات را کنترول میکند:

ساز آفاق‌جمله‌خامــوش‌است اینقدرشور زیروبم مایــیم
غیب عرض‌شهادت‌است‌اینجا هستی ظاهــرازعــدم ماییم
سرنوشت رموزهرد و جهان گرکسی میکند رقم ماییم
ابرتحقیق فیــض مــی‌بــارد عالمی سائل و کرم مــاییم

[آلات موسیقی کائنات بکلی خاموش است ـ
شورزیروبم‌آن مــاهستیم.
اینجــا غیرمــرئــی است
هستی که ازعدم ظاهرمیگرددازماست.
سرنوشت اسرارهردوعالم
بذریعهٔ مانوشته شده است.
ابرتحقیق فیض می‌بارد
عالمی جهة تگدی به دروازهٔ مامی آید ومابذل میکنیم.]

تکرار کلمهٔمصمت«م»درقافیه‌وبندگردان‌این ابیات نشان میدهدکه بیدل‌باچه تاکید وشدتی خواسته است نظریات خود را بیان کند. بیدل می‌گویدکه انسان

درحالیکه چنین قدرت ومرتبهٔ عالی دارد جای تأسف خواهد بـود که پس از رسیدن بخود مغرور نشود :

داغم ازوضع بی نیازی دل　　　که بخود وارسید و نازنکرد

[ازوضع استغنای دل خویش اندوهناك هستم ـ
که بخود رسیده ولی نمی‌نازد .]

بنابرین احساس علو نتیجهٔ طبیعی بخود رسیدن است .ودراین همان احساس مثبت «محافظت خودی» است که دوکتوراقبال آن راتأ کید (۱) نموده است .

اشارات فوق‌الذکرخلاصهٔ خصوصیات عمدهٔ «ترجیع بند» بیدل است ونشان میدهد که از«ترجیع بند» عراقی چه تفاوت دارد . ونیز اشکاراست که خوشگو درحالیکه هندوبـوده وبنابراین طبعاً به عقیدهٔ وحدت وجود تمایل داشته‌اهمیت واقعی «ترجیع بند» بیدل را درك نکرده بود . ونیزواضح است که سهم بیدل در انکشاف‌اندیشهٔ تصوفی بصورت مؤکد به راهی اشاره میکند که به داکتر اقبال منتهی میگردد ، وبدینقرار بیدل بحیث یك مفکر، پیشقدم شاعرشرق (۲) یعنی اقبال است. بالاخره تمام این مقایسه واختلافات نشان میدهد که«ترجیع بند»بیدل که دارای سی‌وچهاربند وهربند بدون از بندگردان متشکـل از بیست بیت است بحیث یك اثرشگفت آوروبرجستهٔ شاعر امتیـازدارد.

قطعات

درکلیات صفدری بمبئی بعد (۳) ازقصاید ، قطعات زیادی وجود دارد . تمام آن‌ها به وقایع مختلف حیات شاعرنسبت دارد و بنابرین هنگامیکه شرح حال

(۱) اقبال، ساختمان مجدد فکر دینی اسلام، ص۱۶۵ ، اقبال میگوید که‌پرنسیپ کردار«محافظت خودی » احترام خودی در وجود خویش و در وجود دیگران است .

(۲) مراجعه شود به اثر عبدالله‌انور بیگ بنام «شاعر شرق» ص ۱.

(۳) کلیات صفدری، قطعات ص‌ص ٤٤ ـ ٥٨.

شاعر را در این اثر می نوشتم راجع به قطعات مذکور نیز سخنی زده ام. و لی اینقدر باید علاوه کرد که «قطعات» نمونهٔ زیبایی از اخلاص و صرافت بوده و آزادگی قلب و علو نظر شاعر را اعلام میکند. یکی از قطعات در بارهٔ محبوب شاعر است. و توصیف میکند که دست ها و پاها پس از انکه با حنا رنگ گردد چقدر زیبا معلوم میشود (۱) قطعهٔ مذکور سر تا پا ارزش هنری دارد و چون آنرا پیشتر ذکر نکرده ام مطلع و مقطع آنرا در اینجا ذکر میکنم:

ان رنگ که میداشت دریغ از ورق گل　　　ازدور کف دست تو بوسید و به پا بست

[رنگی که خود را از گل دور نگهمیداشت ـ دستانت را ازدور بوسید و بپایت چسپید.]

بیدل تو هم از شوق چمن شو که به این رنگ　　　شیر رازهٔ دیوان تو امروز حنا بست

[ای بیدل تو نیز باید مانند باغ شگوفه کنی زیرا این رنگ ـ شیرازهٔ دیوانت رنگ گردیده است].

معما ها

کلیات صفدری حاوی چهار معما (۲) نیز می باشد. در معمای اول از تکرار یك لفظ «لااله الاالله» حاصل میشود این لفظ «هلال» است. معمای دوم در بارهٔ تخمهاست که بدون افشانده شدن می رویند و چون باهم یکجا شوند مانند آسیاب پوزخند میکنند این تخم ها عبارت ازدندان هاست.

معمای سوم دربارهٔ زبان است وچهارم آن راجع به یك آسیاب.

معمای چهارم در ذیل تقدیم میگردد تاماهیت این نوع شعر آشکار گردد. (۳)

شخصی دیدم نه سر عیان نی گردن
لب ها برهم نهانده وامانده دهن
دندانش هزار لیك پنهان به شکم
کارش همه وقت خوردن و نالیدن

(۱) شیرخان لودی میگوید که این قطعه زیبا هنگامی انشا گردیده که میرلطف الله پسر نواب شکرالله خان عروسی نموده و بدست ها وپاهای خویش حنابسته بود. به مرآة لخیال اثر شیر خان لودی ص۲۹۲ مراجعه شود.

(۲) کلیات صفدری، قصاید ص ٦٤.

(۳) این رباعی لغز یعنی چیستان است نه معما زیرا معما مخصوص نام میباشد. (مترجم)

فصل هفتم
آثار منثور

چهار عنصر :

«چهارعنصر» اثر عمده منثور بیدل است و چنانچه قبل از این ذکر گردید (۱) نخست شرح حال شاعر بقلم خود وی می باشد . گرچه به ترتیب تاریخ نوشته نشده است بنا براین شرح حال مکمل شاعر باید ازمنابع دیگر تکمیل گـردد . کسیکه ازهمه اولتراظهارنموده (۲) که بعضی از رویداد های حیات بیدل توسط خود وی در« چهارعنصر» ذکر گردیده است سراج الدین علی خـان آرزو بود . معهذا اثرمذکور بحیث یك مأخذ مفید در بارهٔ حیات شاعر تـا سال ۱۱۰۰هجری (۳) (۱٦۸۸ ـ ۹ میلادی) خدمت میکند . بنابر این برای رویداد هاییکه درسال های بعد ترزندگانی او بوقوع پیوسته است باید به مأخذ دیگـر مراجعه شود . نوشتن چهارعنصردرسال ۱۰۹۵ هجری (۱٦۸۳ ـ ٤ میلادی)آغاز(٤) گـردید و درسال ۱۱۱٦هجری (۱۷۰٤ میـلادی) به پایـان رسید (٥) بنابـر این نوشتن « چهارعنصر» بیشتر ازبیست سال حیات بیدل را در بر گرفت . کتاب مذکـور

---

(۱) صفحات ۲۱ و ۹۱ همین کتاب.

(۲) خان آرزو ، مجمع النفایس ، نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ۱٤۸۹مضبطهٔ ٥٦.

(۳) صفحه ٦۷ همین کتاب.

(٤) صفحه ٥۸ همین کتاب .

(٥) صفحه ۹۱ همین کتاب .

به چهار قسمت یاچهار عنصر تقسیم شده (۱) است بیدل درعنصراول خصوصیات اخلاقی ، احساسات دینی وجولان ادبی اشخاص مختلفی راکــه باآن ها دورهٔ اول زندگی خود را بسربرده بود ، بوضوح (۲) بیان میکند . عنصر دوم وقف توصیف احوالی شده است که درآن بــیدل بعضی ازاشعارخود را نوشته است . عنصر سوم شرح میدهد که چگونه بعضی از پارچه های نثری کــه دراین قسمت ذکر گردیده بوجود آمده است . وعنصر چهارم درذکر بعضی از پیش‌آمد های معجز نمای زندگانی اوست . مــن درنوشتن شرح حــال بیدل گــاه‌گــاه از «چهارعنصر» استفاده میکردم . ولی چون پلان عمومی این کتاب به خوانندگان ما معلوم نیست وبعضی ازموادآن نمیتوانست‌درشرح حال داخل باشد به‌بحث هر قسمت‌آن بصورت‌علیحده وحتی‌الوسع مختصر مبادرت نمودم .

کتاب بایك مقدمهٔ منثور آغاز گردیده‌و در آن بیان میگردد که‌خداوندماورای جمیع توصیفات بوده ناقابل فهم‌است ،نه‌ذات ونه صفات‌وی بـما معلوم است. سپس بیدل بعد ازستایش حضرت پیغمبر واظهار مقصدخویش که با چه پلانـی کتاب رانوشته‌است به‌عنصر (۳) اول‌آغاز میکند . نخست‌درباره‌ٔطفولیت‌و کودکی خویش ، راجع به‌مرگ‌پدرش وشامل شدن به‌یك مکتب وذکای تیز خویش که درهمان خوردسالی خود راآشکار ساخته‌بود، سخن میزند . بعد ازآن یـکایك دربارهٔ شیخ کمال ، شاه‌ملوك ، شاه‌یکه‌آزاد ، شاه‌فاضل ، میرزاقلندر وشاه قاسم هواللهـی واشخاص معروفی که‌همه معلمان روحانی بیدل‌بودند مینویسد . همچنان که‌فریدالدین عطار هرفصل «تذکرة‌الاولیای» خودرا باوصف موزون(٤) همان

(۱) کلیات صفدری ، چهار عنصر ص ٤.

(۲) فهرست کتابخانهٔ بانـکیپور ، نسخه های قلمی فارسی ، جلد ۳ تحت شماره ۳۸۱.

(۳) کلیات صفدری ، چهار عنصر ، ص‌ص ۱ - ٤۷.

(٤) محمد تقی بهار ، سبك شناسی ، ۲ ، ص ۲۰۵.

ولی‌ایکه دربارهٔوی سخن می‌زند آغاز کرده است. بیدل نیز درستا یش هر یك از ین اولیاء صفات مطنطنی رااستعمال کرده . بیدل‌درحالیکه بهمین‌طریق به کلام آغاز میکند باشیوهٔ مصنع ومزینی به‌سخن ادامه بخشیده ومطالب خود را تو سط مثنوی ها ،غزل ها ، قطعات ، افراد ورباعی ها توضیح میدهد. غالباً وقتیکه بیان یك واقعه‌به‌یك نتیجهٔ عمیق منجرمی‌گردد، بیدل به‌شیوهٔ خاص خویش بحث یك موضوع بسیار پیچیده راکه باما بعدالطبیعه ویا فلسفهٔ تصوفی پیوند دارد آغازمیکند ،این امر نشان میدهدکه چرا بیدل بر«چهارعنصر» گلستان تصوف نام‌نهاده (۱).

دربارهٔ اولیایی که‌دربالاذکرگردید تفصیلات لازمه درفصل های‌اول ودوم این‌اثرداده شده ودراینجا آنرا تکرار نخواهم کرد ولی می‌خواهم راجع به‌شاه‌قاسم حقایق مزیدی‌راکه دراین‌عنصر ذکرگردیده‌بیان کنم . سید محمود یکی ازاحفاد خواجه‌یعقوب‌چرخی (۲)دروقتیکه شاه‌قاسم و بیدل دراوریسه(۳) بسرمی‌بردند والی آنجا بود، سید به درد وخیمی مبتلابود . میرزا ظریف مامای بیدل ازشاه قاسم تمنانمود درحق سیددعا کند درنتیجه سید بزودی شفا یافت . سه کرامت دیگرنیز ازولی‌مذکور به‌مشاهده‌رسیده است وقتیکه‌شاه برای صحت سیدمحمود دعا میکرد شخصی اسدنام‌از رفضهٔ دائم الخمر درحق شاه قاسم به بی‌حرمتی‌سخن‌میزد. متعاقب آن هنگامیکه‌اسددرپالکی‌خویش‌سوارمیشدپالکی خود بخود منقلب گردید ودرآب‌روی کثافات افتاد . یکنفرازرفضه‌دیگر

(۱) کلیات صفدری ، چهار عنصر ص٤.

(۲) خواجه یعقوب یکی از شاگردان بهاوالدین نقشبندی (سال وفاتش ۱۳۸٤ - ۷۹۱) از چرخ یکی از روستاهای لوگر بود . وی در سال ۱٤٤۷ ۸۵۱ هنگامیکه شهرتش بحیث یك نفر ولی در دور و نزدیك نشر گردیده بود وفات یافت . مراجعه شود به «خزینة الاصفیا» اثر غلام سرور، جلد اول، ص ٥٦٦.

(۳)صفحه ۲٦ همین کتاب.

بنام حکیم طاهر گیلانی وجود داشت. وی شخصی بسیار مهذب و طبیبی نامدار بود و شاه قاسم باوی بسیار خوش بود. روزی شاه صاحب فرمود که وی بخدا التجا نموده است تادرون حکیم را نیز مانند بیرونش صفاو پاك سازد، ولی نمیداند چرا دراین کار تأخیر گردیده است. درهمان شب حکیم طاهر گیلانی برحسب معمول بر تربت پدر خویش حکیم نورالدین شتافت تابرروانش دعافرستد. درآنجا نخست بوی زشتی بدماغ حکیم آمد و سپس دید که شجی از قبر بلند میشود. طاهر گیلانی بخوف افتاد ودرشرف پس گشتن بود که این کلمات بگوشش رسید: «ای طاهر من نورالدین پدرت هستم. این خودی حقیقی من است. پندی ازمن آموز. عقیدهٔ باطلم مرابه این بدبختی دچارساخته است» این واقعه حکیم طاهر گیلانی را به ترك مذهب وی هدایت نمود. چون حکیم مذهب خویش را تغییرداد، شاه قاسم ابیات ذیل را که ازمولینامغربی (۱) است قرائت نمود:

ماجام جهان نمای ذاتیم   ما هادی عالم صفا تیم
گومرده بیاکه روح بخشیم   گو تشنه بیا که مافراتیم

[ماجام جهان نمای ذات اوهستیم ـ
ماهادی درقلمروصفات اوهستیم.
به مرده بگوییدکه بیاید تابوی حیات بخشیم ـ
به تشنه بگویید بما وصل گرددکه مافرات هستیم.]

کرامت آخر شاه قاسم دربارهٔ یك ثروتمند بنام تورانی بیگ است (۲). تورانی بیگ به مرض سل مبتلا بودوتازمانیکه در کتلك بسر برده و به توصیه های شاه صاحب عمل میکرد سالم وقوی بود اماچون به سفرجانب توران آغاز نمود فی الفور وفات یافت. بیدل درپایان عنصر اول ازولی مذکور به فصاحت و بلاغت تمام ستایش میکند:

(۱) یك نفر شاعر وحدت الوجودی از تبریز در سال ۱۴۰۶ ـ ۸۰۹ وفات یافت.
(۲) مراجعه شود به براون، تاریخ ادبیات ایران، جزء ۳، ص ص ۳۳۰ ـ ۳۴۴.

وصف این طایفه تفسیر کلام‌الله است
[ستایش این اشخاص تفسیر قرآن کریم است .]

و بیدل بر آن شعرایی سخت می‌تازد که به ستایش پادشاهانیکه محض جلال وحشمت دنیوی را دوست دارند مبادرت می کنند .

درعنصر دوم (۱) بیدل بیان میکند که در وهله های مختلف چگونه بعضی از اشعار مخصوص را انشاء کرده است. نخست ذکر میکند که چگونه اولین (۲) رباعی خود را درسن ده سالگی نوشته بود و سپس بیان میکند که چگونه به امر شاه فاضل وقتیکه یک نفر از شاه صاحب خواهش میکند خانه‌اش را از قدوم خویش مبارك سازد جواب (۳) منظوم میداد. بیدل می گوید که شاه فاضل در این موقع اظهار نمود که انسان متضمن جمیع اسرار هستی است و بنابرین سزاوار تمام فضایل دنیوی و آسمانی می باشد . درهمین موقع شخصی سوال میکند که میان دعوی فرعون و دعوی منصور حلاج چه تفاوت بوده ؟ شاه فاضل پاسخ داد که منصور بعد از آنکه نفس خود را بکلی فنا ساخت واز حقیقت وحدت بکلی متیقن گردید « انالحق » گفت اما فرعون در حالی که هنوز در جنگل کثرت سرگردان بود ادعای خدایی می نمود . بنابرین برای امتحان حتی قطرات خون منصور به صداقت وراست گویی وی گواهی میداد ، درحالیکه فرعون چون خود را در تلاطم آب‌های نیل مشرف به غرق شدن یافت ، فریاد نمود که ایمان آوردم بخدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان دارند(٤).

(۱) کلیات صفدری، چهار عنصر ٤٧ - ٧٣ .

(۲) در همانجا ص ٤٧.

(۳) در همانجا ص ٤٨ - ٥٠

(٤) مراجعه شود به قرآن مجید، سوره ۱۰ -آیه ۹۰ باید تذکر نمود که استشهاد قولی که در چهار عنصر بعمل آمده صحیح نیست.

بیدل بعد از شرح احوالی که در آن به امر شاه فاضل قطعه ای را تصنیف نمود از ملاقات شاه ابو الفیض در اقامتگاه میرزا ظریف توصیف می کند که در آن مسایل مختلف مابعد الطبیعه موضوع بحث بود و در پایان ملاقات یک رباعی از طرف بیدل ساخته شد (۱). رهلهٔ چهارم (۲) که در آن بیدل فی البدیهه شعر ساخته است ضیافتی در کنار برکه ای در رانی ساگر بوده است. تصنیف پنجم (۳) شعری بوده است که جمیع حروف آن نقطه دارد و در اورسیه در حضور شاه قاسم و واله شاعر هراتی نوشته شده است.

تصنیف ششم وی (٤) مشتمل بر ۵۷ بیت است که بیدل آنرا به مقدمهٔ مجموعهٔ اولیاء که آن را در اوریسه نوشته بود، افزوده بیدل اظهار میکند که شاه قاسم مجموعهٔ مذکور را به یك نفر ولی دیگر بنام شاه نعمت الله فیروزپوری فرستاد و اشاره نموده بود که این کتاب تصنیف یك نفر مبتدی در تصوف است. در جواب شاه نعمت الله از بیدل ستایش و پیشگویی نمود که آیندهٔ درخشانی نصیب وی میگردد. تصنیف هفتم (۵) در بیان آن است که یك فرد بیدل جنی را از دژی واقع متهورا خارج ساخت. در اینجا بیدل با حرارت تمام می گوید که حتی کلمات شخصی که از لحاظ روحانیت تنویر شده باشد دارای یك قوهٔ مرموز است. تصنیف هشتم بیت ذیل است:

از هر چه سرایمت فزونی	خود گوی چه گویمت که چونی

(۱) چهار عنصر ۵۰ - ٥٤.

(۲) چهار عنصر ٤٤ - ۵۵.

(۳) چهار عنصر ٥٦ - ٥٧.

(٤) چهار عنصر ص ٥٧ - ٥٩.

(٥) چهار عنصر ص ٥٩ - ٦٢.

[تو ماورای چیزی هستی که راجع به تو بسرایم خود بگوی که چگونه هستی؟]

بیدل هنگامیکه دراو ریسه بسر می برد و قلبش از محبت خداوند لبریز بود آن را برحسب عادت می سرود همین بیت بود که بیدل را در دهلی در یك فضای نهانی به شاه کابلی معرفی نمود (۱). سه بار ملاقاتی که میان بیدل و شاه کابلی صورت گرفت قبلاً پیوسته با همین بیت بیان گردیده است. تصنیف نهم (۲) بیتی است که بیدل آن را در خواب به شاه قاسم قرائت کرده بود، و در موضوع حیا است. تصنیف دهم (۳) قطعهٔ تاریخ وفات شاه قاسم است که بیدل آن را در خواب به ملائك سروده است.

بخش سوم که آن را بیدل عنصر سوم نامیده حاوی شش قطعه نثر دارای ارزش مابعد الطبیعی، اخلاقی، تصوفی و ادبی می باشد. در آغاز بیدل اختلاف میان نثر و نظم را شرح داده و اظهار میکند که اساساً هر دو یك چیزاند و تنها تفاوت در کمیت آن ها ست. نثر نظم مفصل است و نظم نثر مختصر. بنا بر این به عقیدهٔ بیدل نثر و نظم در ذات و ماهیت خویش مشابه اند. پس اگر در نثر بیدل پیرایه هایی از نظم می یابیم نباید تعجب کرد. بیدل بعد از ایضاح نظریات خویش در بارهٔ این مفاهیم ادبی

نخستین (٤) تصنیف منثور خود را با این کلمات آغاز میکند:

---

(۱) چهار عنصر ص ٦۲ - ٦۹.

(۲) چهار عنصر ص ۷۹ - ۷۱، صفحه ۲۸ همین کتاب.

(۳) در همانجا ص ۷۱ - ۷۲.

(٤) چهار عنصر ۷۳ - ۷۸.

نیستی آهنگان محفل اعیان بویی از قانون وجود نه برده اند .

[آن اشخاص فانی که محفل جواهر اشیأ را تشکیل داده اند کمترین بویی ازوجود نبرده اند .]

این ترجمهٔ دری قول ذیل است که در شرح فصوص الحکم ازطرف کاشانی (۱) داده شده است:

الاعیان ماشمت رایئحة من الوجود

[اشیأ بویی ازوجود نشمیده اند .]

فرصت بحث دربارهٔ این موضوع مابعدالطبیعی هنگامی دست داده بود که درمجلسی باکمال اندوه وتأثردربارهٔ مرده سخن زده می‌شد وبیدل اظهار نمود:

هر نقشی که می بینی حرفیست که می‌شنوی .

[هرچه می بینی کلمه ایست که می‌شنوی .]

فهمیدن این بحث دشوار است بنابرین خلاصهٔ آن راحتی الوسع به کلمات روشن و فهمیدنی بیان می کنم . بیدل می گوید که تنها خداوند وجود حقیقی است وهرچیز غیرازوی هستی اضافی داردو آفرینش محض مظاهر اسمأوصفات خداوند است چنانچه انسان مظهر اسم «جامع» است . بیدل معتقد است که چون یك اسم یعنی کلمه اصل و مبدأ هرچیزاست ،هرچه می بینیم حرفیست که می شنویم . جوهرتمام اشیا ازازل بخداوند معلوم بود و کلمهٔ خلاقهٔ وی یعنی «کن» هستی آن ها را به ظهوررسانید ، پس افرینش به علم یاتنها به فکر وابسته است . بنابرین بیدل به این عقیده است که انسان نباید درمرگ یك نفراحساس محرومیت وداغدیدگی کند ،زیرا شخص متوفی دراصل یك فکر بوده وازوجود حقیقی مبرا بوده است .

---

(۱) کاشانی ، شرح فصوص الحکم ص ۶۳ ، فاروقی ، مفکوره مجدد درباره توحید ، ص ۶۱.

نثر دوم (۱) آن تصنیف کوتاهی در بارهٔ سخاوت است و بنام «ایثاریه» ذکر گردیده. بیدل آنرا پیش از آنکه با«عنصر» مذکور مشغول گردد نوشته بود، و آن را در اینجا ضمیمه ساخته است تا سخی را ستایش و لئیم را نکوهش کند. بیدل می گوید که حضرت پیغمبر علیه السلام ازسبب اطوار عالی خویش ستایش گردیده (۲) وطوریکه ازمطالعهٔ زندگی او می آموزیم حسن اطوار و اخلاق در سخاوت است ولی معنی سخاوت همیشه و درهمه احوال کوشیدن است تا بردل مردم ازطریق مسرورساختن آن ها راه یافت. بیدل در گفتارخویش بیش رفته وچنین شرح میدهد :

«کیفیت سخارا بهنزاکتی سرشته اند که تاکریم سائل را ممنون تصور نماید جوهرمروت گداخته است و تاباذل خود را مصدراحسان گمان می برد معنی حیا رنگ باخته.»

[کیفیت سخاچنان به نفاست سرشته شده است که اگر سخی تصور کند که سائل زیربارمنت اوست جوهرسخاوت ازمیان رفته است واگربادل گمان برد که مصدراحسانی شده است معنی حیااهمیت خود را باخته.]

سخابه طریقی شرح دادهشده است کهدرآن عقل، حیا و ایمان نیز شامل می باشد. بیدل از شخص لئیم و خسیس به اهانت سخن زده ومطلب خود را بذریعهٔ دوحکایت یکی حکایت یکنفر بازرگان لئیم و دیگر حکایت یکنفر زاهد خسیس واضح می سازد.

نثر سوم (۳) یك تصنیفیکلی ادبی بنام «بهارستان جنون» است چون بیدل

---

(۱) چهار عنصر ۷۸ - ۸۵.

(۲) قرآن مجید ۱۸ - ٤ و انك لعلی خلق العظیم(یعنی بدرستیکه تو دارای فطرت عظیم هستی.

(۳) چهار عنصر ۸۵ - ۹۲.

بهاریهٔ (۱) خود را درمحیط اعظم نوشت ، همان دوستان وی که به محا سن نثر دلچسپی داشتند ازوی تقاضا کردند که ما نندآن اثری به نثر نیز بنویسد گر چه این موضوع را پیشینیان بیدل مبتذل ساخته بودند ، معهذا بیدل راضی گردید لطافت های بهاررا به نثرتوصیف نموده وبازاظهار کند که نثرنظم مفصل است زیبایی الفاظ ، تازگــی تشبیهات و استعارات ،رنگینی تصورات ووفورمعانی غریب به تصنیف مذکوردلربایی جدیدی بخشیده که آنراازعبارات ذیل میتوان درك نمود :

«نگاه چون طوطی هرقدربه پروازآید محو سبزه زار است واندیشه برنگٹ طاؤوس چندانکه بال برهم زند مقیم گلزار » .

[نگاه مانند طوطی هرقـدردور پرواز کندخودرا باسبزه زارمواجه می بیند و تخیل هرجابال زند خود را درگلزارمی یابد .]

در پایان این تصنیف یك مثنوی مشتمل برهفتاد وسه بیت‌وجوددارد که در آن بازمنظرهٔ دلفریب بهارتوصیف شده است درتشبیب آن تا یید میگردد که انسان خود بهار است .

«هجوم حیرت» پارچهٔ چهارم (۲) نثر در«عنصر» مذکوراست این پارچه یك تصنیف فلسفی و تصوفی بوده و دلربایی آن باموفقیت تمام محافظه شده است در این پارچه به رابطهٔ نزدیك وجاویدانی که میان جمیع اشیای طبیعت وجود دارد اظهارحیرت گردیده واهمیت عزلت تاکید شده است .

پارچهٔ پنجم(۳) بازیك اثرادبی بنام«سرمه اعتبار » است . چنانچه قبلاً (٤)

---

(۱) صفحه ۱۸۲ همین کتاب.

(۲) چهار عنصر ص ۹۲ - ۹٤.

(۳) در همانجا ص ۹٤ - ۹۷.

(٤) صفحه ۵۰ همین کتاب.

به آن اشاره گردید ، این پارچه در زمانی نوشته شده است که بیدل با کامگارخان در اکبرآباد زندگی میکرد . این تصنیف یك تبریك نامه دارد و شیر خان لودی راجع به آن چنین اظهار میکند : (۱)

« الحق اگر صاحب نظران سرمهٔ سواد این کلمات رادر دیدهٔ اعتبار کشند ـ رواست واگربه تایید این سرمه اعتباری از بلندی های فطرتش گیرند سزاست . امروز اگر ظهوری درعرصه ظهور میبود خفایی تخلص می یافت و بدست انصاف ادعای نثرنویسی از جادهٔ سخنوری می تافت .[فی الواقع اگر اشخاص عاقل و دانا سرمه سیاهی این کلمات رادر چشمان روشن کنند،جا دارد . واگر ایشان از برکت این سرمه به نبوغ عالی وی (بیدل) احترام کنند ، کار بسزایی است . اگرامروزظهوری زنده می بود ، «خفایی » تخلص میکرد وازروی انصاف ادعای نثرنویسی راترك می نمود .] پارچه ششم(۲) که آخرین پارچه منثوراست دربارهٔ فوائد خاموشی میباشد . اگرچه این پارچه اهمیت تصوفی دارد، ولی خرد عملی بیدل نیزدر آن مضمراست . بیدل باتأکیداظهارمیکند که هنگامیکه این اصل اخلاقی بعمل درآورده شود باید اعتدال را مراعات نمود ،ورنه خون حیات درعروق انسان منجمدخواهد شد . و نیز می گوید که دراینجا بایدمصلحت اندیشی رهنمای انسان باشد . انسان بایددروقت ضرورت سخن زند و اگرموقع تقاضا کند خموشی اختیار کند ،و نیز بیدل اشاره میکند که« عنصرسوم »بصورت مناسب وقف «خموشی»شده است .

عنصرچهارم (۳) : دراین عنصر بیدل بعضی چیزهای عجیب وغریبی را

---

(۱) شیر خان لودی، مرآة الخیال، ص ۳۹۶.

(۲) چهار عنصر ص ۹۷ ـ ۱۰۰.

(۳) چهار عنصر ص ۱۰۰ ـ ۱۳۵.

که در طول حیات خویش مشاهده نموده بود بیان میکند. تعداد کلی این وقایع وسرگذشت‌های عجیب دوازده است. بیدل می گوید که‌این واقعات شاید بحیث رویدادهای فوق طبیعی پنداشته شود، ولی درحقیقت نتیجه‌استعداد ها و نیروهایی است که درطبیعت یافت میشود. بیدل بعدازین توصیف نخست (۱) به بیان عجائب حیات پرداخته اظهارمیکند که چگونه‌حیات ازذرات میکروسکوبی خاك که در «روح مطلق» حرکت دارند آغاز نموده و به شکل رطوبت از خاك متصاعد می گردند. سپس شرح میدهد که چگونه حیات قدم بقدم درجمادات، نباتات‌وحیوانات وعاقبت به شکل کامل درانسان پدیدارمیگردد. بیدل ایضاح نموده است که‌علت نمودگوش، چشم، زبان، دست ها، بینی ودیگر اعضای انسان اراده‌می باشد وبه‌این نظریه است که حوادث برای ابد فعال بوده ترکیبات گوناگون واشیای‌جدید ایجاد میکنند و از همین سبب سلسلهٔ آفرینش پایان ناپذیراست.

بعد ازین بیدل یکایك نگاه های (۲)مقناطیسی یك‌نفر آهنگر را درسرای نیکادر، نگاه‌های سوزندهٔ(۳) یك‌نفر سادهو را دراکبرپور، ونزدیك متهورا، تغییرشکل(٤) تصویرخودرابصورت‌مرموزدرسال ۱۱۰۰هجری (۱٦۸۸-۹میلادی) هنگامیکه بیمار بودو سپس برگشتن تصویررابه‌شکل سابق آن بعدازاعادهٔصحت خویش بیان میکند. متعاقب این‌وقایع دو پیش‌آمددیگر که‌حاکی ازمهارت بیدل درموضوع تعویذ وعزایم‌است، ذکر گردیده. یکی از آن‌ها‌حاکیست که‌چگونه یك کنیز مرده دوباره زنده‌ساخته (۵) شد وواقعهٔ دیگر نشان میدهد که چگونه

(۱) چهار عنصر ص ۱۰۰ - ۱۰۷.
(۲) چهار عنصر ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
(۳) چهار عنصر ص ۱۰۹ - ۱۱۰
(٤) چهار عنصر ص ۱۱۰ - ۱۱۲
(۵) چهار عنصر ص ۱۱۲ - ۱۱٤

جن هاییکه در یکی از خانه های دهلی رفت و آمد داشتند ذریعهٔ عزایم بیدل فرار کردند. (۱) بعد از آن بیدل بیان میکند که روزی در دهلی درحالیکه بوقت شب از میان بازار به خانه بر می گشت خودرا فی الواقع درهوا بلند (۲) یافته بود. واقعهٔ هشتم در اکبرآباد اتفاق افتاده که در آن بیدل یك سکهٔ (۳) طلا را متعلق به زمان اکبر یافته بود. واقعهٔ نهم درتر هوت نزدیك محلی بنام چاند چور رخ داده و درآن بیدل بمع دو نفر دیگر که سرمست خان ومبارزخان نام داشتند یك پری (٤) را دیده بود بعدازآن بیدل دوسفر خودراکه دراوقات بسیار خطرناك انجام داده بود شرح میدهد. یکـی ازین (٦) سفر ها در سال ۱۰۷۰ هجری (۱٦۵۹ـ٦۰ میلادی) از پتنه به مهسی صورت گرفته بود وسفر دیگر (۷) درسال ۱۰۹٦ هجری (۱٦۸۵) میلادی) ازمتهو را بدهلی واقعهٔ دوازدههم (۸) که آخرین واقعهٔ شگفت آور است خواب بی‌ما نندی است که دراکبرآباداتفاق افتادودران بیدل جهان تشبیه رامشاهده نمودوبملاقات حضرت پیغمبر وحضرت علی نایل گردید. در اینجا چهار عنصر خاتمه می یابد و بیدل (۹) دوقطعهٔ تاریخ به مناسبت اختتام کتاب مذکور آورده است که ازآن سال ۱۱۱٦ هجری (۱۷۰٤ ـ ۵ ـ میلادی) برون می آید.

---

(۱) چهار عنصر ص ۱۱٤ ـ ۱۱٦

(۲) چهار عنصر ص ۱۱٤ ـ ۱۱٦

(۳) چهار عنصر ص ۱۱٦ ـ ۱۱۸

(٤) چهار عنصر ص ۱۱۸ ـ ۱۱۹

(۵) در همانجا ص ۱۱۹ ـ ۱۲٤

(٦) در همانجا ص ۱۲٤ ـ ۱۲۸

(۷) چهار عنصر ص ۱۲۸ ـ ۱۳۲

(۸) درهمانجا ص ۱۳۲ ـ ۱۳٦

(۹) چهارعنصر ص ۱۳٦ صفحه ۹۱ همین کتاب.

نوشتن چهـار عنصر درسال ۱۰۹۵ هجری آغاز گردیده بود ، بنابراین بیدل تقریباً بیست سال خودرا صرف تکمیل آن نمود، ولی این هم چنین معنی ندارد کـه بیدل آن را بـاسرعت یـک نواخت نوشته است . درقسمت هـای آخر «عنصردوم» موقـع بیان ملاقات سوم باشاه کابلی که درسال ۱۰۸۰ هجری (۱۶۶۹ـ۷۰ میلادی)صورت (۱) گرفته بود بیدل چنین اظهارمیکند : (۲) «امروز بیست سال است مست آن ساغرم . »

ازینجا استنباط مـیگردد که بیدل این جمله را درسال ۱۱۰۰ هجری (۱۶۸۸-۹ میلادی) نوشته است یا بعبارت دیگر دوفصل این کتاب در مدت پـنج سـال (۵- ۱۰۹۵ ـ ۱۱۰۰)انشاء گردیده است. بازدرآغاز «عنصر چهارم »درموقعیکه بیدل حکایت میکند که زمانیکه پس ازازدواج (۳) درسال ۱۰۷۹ هجری در دهلی اقامت داشت چگونه یـک کنیز رابـه طریق معجز نمـا از مرگ نجات (٤) بخشید بهاظهار مطلب مهـم ذیل می پردازد : (۵)
«از آن تاریخ تاامروز کهسیوپنـج سال محسوب فرصت شما ریستآن خادمه از مقیدان سلسلۀ زندگـیست . »

ازینجامعلوم میشود کهبیدل این عبارات راقبل از ۱۰۷۹ـ۱۱۱٤ هجری (۱۷۰۲ ـ۳ میلادی) نـنوشته است . لهذاواضح است که در نوشتن عنصرسوم اقلاً چهارده سال بیدل صرف شده است .

(۱)صفحه ٤٥ همین کتاب.

(۲)چهار عنصر ، ص ٦٩

(۳)صفحه ٤١ همین کتاب

(٤)صفحه ٤٢ همین کتاب

(۵)چهار عنصر ص ۱۱٤

وچون میدانیم که این عنصر غالباً مشتمل برهمان نثرهایی است که درمواقع پیشتر (۱) نوشته شده است لهذا باین نتیجه میرسیم که در ظرف چهار ده سال اول سدهٔ دوازده هجری بیدل نوشتن چهار عنصر را تقریباً متوقف ساخته بود. پس آنرا در سال ۱۱۱٦ هجری (۱۷۰٤ ــ ٦ میلادی) به پایان رسانید. این امر به اثبات میرساند که بیدل عنصر چهارم را سریعتر نوشته است. ولی اگر بخاطر آریم که کتاب مذکور محض ۱۳٦ صفحه (۲) دارد واضح میگردد که بیدل آن رابدون عجله و به فراغت خاطرانشانموده؛ بعضی اوقات آن را کنار می‌گذاشت و پس از وقفه طولانی بازیك یادوصفحه می نوشت. شایدعلت این بوده که بیدل در آن وقت به نوشتن «مثنوی عرفان» خویش مشغول بود(۳).

چهار عنصر اثر عمدهٔ منثور بیدل است ازاین‌سبب معرف سبك خاص وی درانشای نثر می‌باشد. بنابراین‌مصلحت دیده میشود تااشاراتی دربارهٔ‌سبك این کتاب بعمل آید. منتقدین بیدل درارزیابی نثروی بدودسته مخالف تقسیم شده اند. یك‌دسته ازآن سخت بدگویی می کند درحالیکه دسته دیگرآن راستایش‌میکنند. یکی‌از بدگویان‌بزرگ آن‌شیخ علی‌حزین (سال وفاتش۱۷٦٦ـ۱۱۸۰) چنین‌می گوید: (٤)

«نثر بیدل به فهم نمی آید اگر مراجعت به ایران دست دهد برای ریشخند بزم احباب ره آوردی بهتر ازین نیست.»

---

(۱) صفحه ۵۰ و ۲٦۷ همین کتاب. «سرمه اعتبار» در اکبر آباد درسال ۱۰۸۱ هجری زمانیکه بیدل با کامگار خان زندگی میکرد نوشته شده است و «بهارستان جنون» بعد از تصنیف محیط اعظم در سال ۱۰۷۸ هجری. مداقه در محتویات عنصرسوم به عین همین حقیقت در باره سائر تصنیفات نیز اشاره میکند

(۲) مقصدم چهار عنصر کلیات صفدری‌است

(۳) رقعات‌بیدل

(٤) محمد حسین آزاد، نگارستان فارس ص۲۱۲

محمد حسین آزاد (سال وفاتش ۱۹۱۰میلادی) به پیروی ازحزین چنین گفته است: (۱)

«چهارعنصر بیدل نمونهٔ مشهوری ازمعانی خیالی است. انسان ازخواندن آن متعجب میگردد. ازاضافات واستعارات مملواست. حاوی جملات ومعانی درمیان معانی است. علاوه بر آن جملات بایکدیگر هم قافیه ومطنطن می باشند. معانی آنقدر لطیف است که از نظر انسان فرارمیکند واگر کسی آنرا بفهمد حقیقتی ندارد.

بیان آن خیلی زیباست ولی فاقد مفهوم است. انسان متحیرمیگردد ونمیداند که چه نوشته است وچرا نوشته شده است. اگر یك کتاب تاریخ یارساله ای در بارهٔ اخلاق یا کتابی دریکی ازعلوم ویا کدام فرمان حکومت به این سبك نوشته باشد حال خوانندگان چه خواهد بود؟»

معلوم میگردد که احساس مولینا آزاد بسیارخشن است ونمیتواند فضیلتی در نثر بیدل مشاهده کند. الطاف حسین حالی (سال وفاتش ۱۳۳۳ـ ۱۹۱٤) بجواب این افتراکنندگان چنین می نویسد: (۲)

«دراثرذوق روزافزون به یك سبك طبیعی وساده، این لطافت پردازیها شاید مورد پسندمردم واقع نشود، ولی روش زمانه چنین است که دایماً درحالت تغییر می باشد. لهذا این امر نمیتواند از موفقیت های بزرگ استادانی که یك سبك جدید را اختراع کرده اند بکاهد.»

پس بقول حالی مقیاس صحیح برای قضاوت ارزش نثر بیدل اینست تا آن را درپرتوروش ها وتمایلات ادبی زمان وی مشاهده کرد. دراینصورت خود

(۱) محمد حسین آزاد، سخندان فارسی ص ۹۳ - ۹٤

(۲) حالی، الطاف حسین: یادگار غالب ص ۱۲٤

بخود واضح میگردد که چرا نثر بیدل مورد پسند معاصرین وی یا آنهاییکه باوی چشم به‌چشم بودندواقع گردیده بود .

ظهوری (سال‌وفاتش ۱۰۲۵-۷-۱۶۱۶) یك‌سبك‌جدید نثرشاعرانه‌رادر «نورس» « گلزارابراهیم »و «خانهٔ خلیل »خویش بکار برده بود(۱) که‌درهندبسیارشهرت یافت.ظهوری از کلمات مطنطن‌عربی اجتناب کرده کلام‌خودرا بذریعهٔ تشبیهات واستعارات جدید مزین ساخته تلمیحات ومبالغه ها را استعمال نموده . ولی تنها بازیبایی بیان قانع نبوده به لطافت معنی نیزاهمیت زیادرا قائل بود . بنابرین افکار لطیف را بطریق بسیار زیبا بیان نموده ودراختراعات لفظی وادبی خویش دایماً عنصری ازتازگی راداخل میکرده . علاوه‌برین ظهوری جملات آهنگدار متوازی را استعمال می‌نمودواین موازات آنقدر کامل بود که هیچ جملهٔ آن نمیتوانست تعویض گردد .

اکنون‌طوریکه خوشگودر«سفینهٔ» خویش‌اظهار کرده است(۲)اگرنثر بیدل‌را بدقت مطالعه کنیم باین نتیجه میرسیم که‌سبك‌وی‌درنثر تقلیدسبك ظهوری است واگرعمیق‌تررفته‌وهردورا مقایسه کنیم می بینم که‌سبك بیدل شکل‌اصلاح‌شدهٔ (۳) سبك ظهوری است . کلام بیدل بیشترزیباو بکراست . ومخصوصاًذوق بدیعی وی مراتب عالی تکامل راطی کرده است. برای ایضاح این‌مطلب عبارات‌ذیل مطالعه گردد :

«آسوده ترازعکس درفضای آیینه می تاختیم و بی‌لغزش ترازصدا درساحت هوا عنان می‌انداختیم .»

---

(۱) قتیل، چهار شربت ص ٦٧

(۲) خوشگو، سفینه، نسخه قلمی ، کتابخانه پوهنتون‌پنجاب شماره ٤٥٤٠ مضبطهٔ۱۲٦ الف

(۳) شیرخان لودی،مرآة الخیال، ص ۳۹٦، وحید قریشی ، ادبیات انشاء نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ٦٨٣٥ - مضبطهٔ ۲۰۰ .

«پریزادی از آن طلسم بی نقاب گردید چون طراوت برفرش سبزه نشسته .»

«چمن تارنگ پریده راشکار نمایداز رگ های گل دام نهاده و بلبل تا نالۀ رمیده را در کنار گیرد، از منقار آغوش کشاده گردش چشم نرگس نگاه رفته را ازعدم برمی گرداند و پیچش زلف سنبل سررشته نفس گسیخته را باز بخود میرساند .»

من قصداً از ترجمۀ این جملات اجتناب نمودم زیرا کلامی چنین پاك وترکیباتی چنین رعنا وبکر بکدام زبان دیگر ادا شده نمیتواند دراثر همین خصوصیت های نثر بیدل بود که معاصرین وی سبك او را بسیار دوست داشتند . حریف (۱) وی سرخوش می گوید . (۲)

بیدل نثر های رنگین می نگارد .

[بیدل نثرزیبا می نویسد .]

عبدالوهاب افتخار(۳) چنین اظهار میکند .

«ذهن سخن بافش براقمشۀ نثردولت خانه سلطان معنی راآذین می بندد»

[تخیل برومندش قماش های زیبای معانی را به نثرمی بافد .]

وحسین قلی خان که در۱۲۳۳ هجری (۱۸۱۷-۸ میلادی) میزیست (٤)، اظهار نموده است:

بیدل طـرز جـدیـد ومسلـك نواختدیار کرده
درنـظم ونثـر بـغایت دست قـدرت دا شـته
[بیدل سبك جدیدی اختیار کرده و درانشای نظم و نثر
هردو مهارت بزرگ داشت.]

(۱) صفحه ۷۵ همین کتاب .

(۲) سرخوش، کلمات الشعراء ص ١٤.

(۳) عبدالوهاب افتخار، تذکره بی نظیر ص ۳۹ .

(٤) حسین قلی خان، نشتر عشق، جزء اول، نسخه قلمی کتابخانه پوهنتون پنجاب شماره ١٤٨٧ مضبطۀ ٢٠٥٦ .

حتی یك نفر نقاد جدید، یعنی نیاز فتح پوری، از نثر زیبای بیدل ستایش کرده (۱) و می افزاید که هر لفظی که بیدل استعمال کرده حیات دارد و باید بهمین حیث از آن ها تقدیر نمود یك خصوصیت دیگر در نثر بیدل وجود دارد که از طرف شخص دیگری به آن اشاره نشده است بیدل مانند سعدی شیفتهٔ جملات موجز و مختصر و مشابه است مثلاً: «مغفرت پربهانه جوست و کرم سخت التفات خو»

[مغفرت بسیار درپی عفو است و معنی بسیار مهربان .]

«دو یی صورت اعتبار است نه معنی اعتقاد و کثرت غبار بیرون در است نه چراغ خلوت اتحاد .»

[غیریت محض صورت اشیأ است نه معنی اعتقاد و کثرت خاك بیابان است نه خلوت وحدت .]

و نیز طوریکه هویداست، بیدل در جملات متوافق از آوردن افعال صرف نظر می کند. این ها همه نشان میدهد که بیدل نثر هنرمندانه می نوشت و طوریکه در مورد جمیع هنرمندان دیده میشود بیدل در «چهار عنصر» اظهار نموده که در نوشتن آثار خویش بسیار محنت های سخت روحی را متحمل شده .

هر نقطه که از خامه ام آید به چکیدن
اشکیست به پای مژه بیتاب دویدن
گر داغ نوشتم ز کباب جگری بود
ور آه رقم شد ز دلی دشت دمیدن

[هر نقطه که ریخته خامهٔ من است ـ
اشکیست که مشتاق چکیدن از مژه می باشد .
اگر کلمهٔ «داغ» را نوشتم از جگر کبابم بود ـ
و اگر آهی نوشته شد از دلی سرزده است .]

(۱) نیاز فتح پوری، مکتوبات جزء اول ص ۱۱۹.

به‌طرفداری از نثر بیدل چیزهای لازمه همه گفته‌شداما در ینجا یک نکتهٔ دیگر نیز باید ناگفته نماند و آن اینست که زبانی که به‌تمام ضروریات مطابقت کند ودرهر مورد مناسب باشد نباید باین درجه آراسته ومزین باشد.

آنچه گفتیم راجع به عبارت نثر بیدل بود ولی از لحاظ متن ومعنی نظیراین نثر بکلی دیده نشده‌است. ابوالفضل (سال وفاتش ۱۰۱۱-۱۶۰۲) تمام ثروت(۱) ترکیبات مطنطن وبارهای توصیفات خود را در تأئید وپشتیبانی از کرامت وبزرگی اکبرامپراتور مغول استعمال کرده است همچنان سبک مزین ظهوری محض درستایش وارزیابی ولی نعمت(۲) وی ابراهیم‌عادل شاه‌خدمت کرده‌است اما کسانی را که بیدل در نثر خود ستایش کرده، همه صاحبان ولایت بوده وبه‌عقیدهٔ بیدل ستایش چنین اشخاص‌عیناً تفسیرقرآن‌است.علاوه‌بران طوریکه‌در «ماثرعجم» (۳)ذکرگردیده بیدل‌مهارت خودرا به‌سببی وقف انشای نثر زیبا کرده بود تابذریعهٔ آن مسائل اخلاقی، تصوفی وفلسفی راشرح‌دهد.

بیدل‌در«عنصرسوم» خویش‌پنج نمونهٔ نثرادبی خالص را آورده است که ازمفاخر خالدهٔ وی‌محسوب میگردد. پس‌این‌حقایق‌پیشرفت بزرگی رادرساحهٔ استعمال نثر برای مقاصدبهتروغایه‌های‌عالی نشان میدهد. بادر نظر گرفتن این خصوصیات «چهار عنصر»راباید در ردیف «کیمیای سعادت»الغزالی، «تذکرةالاولیای» عطار، «گلستان» سعدی و«نفحات»جامی جاداد. گرچه سبک آن از سبک کتاب های فوق‌الذکر متفاوت است ولی یقیناً بهمان دسته تعلق‌دارد.

---

(۱) عبدالغنی، تاریخ زبان و ادبیات فارسی ۲۳۹ - ۲۴۳.

(۲) در همانجا ص ۱۹۴.

(۳) جنیدی، محمد عظیم الحق، ماثر عجم.

رقعات

طوریکه‌ازضمیمهٔ (ب)دیده‌میشودتعداد (۱) کلی‌نامه‌های بیدل۲۷۳ است . این نا مه ها به سی‌ونه شخص مختلف نـوشته شده است. درجملهٔ آن هانه نامه بی‌عنوان است. ونیز بعضی‌ازین‌نامه‌ها ازطرف بیدل دراثرتقاضای (۲)اشخاص دیگرنوشته شده‌است . تعداد اعظم رقعات به نواب شکرالله خـان وپسرانش تحریر گردیده . ۹۳ نامه به عنوان شکرالله خان، ٤۸نامه‌به پسرش‌میرعنایت‌الله شاکرخان،۳٦ نامه‌به پسرارشد وی میرلطف الله شکرالله خان ثانی و۱٥ نـامه‌به جوان ترین‌پسروی میرکرم الله عاقل خان نـوشته شده است . میرکرم‌الله خان درجوانـی از جهان‌چشم (۲) بست وازین‌سبب تعداد نامه ها ییکه بوی نوشته شده است ، کم می‌باشد . گرچه‌بیدل اورابسیاردوست داشت . به‌عـاقل‌خان راضی‌وقیوم‌خان فدائی پسرش بالترتیب ۱۰و٥ رقعه تقـابل میکند . مقام ششم ازین لحاظ‌به حسین قلی خان، خان دوران میرسد. این حقـایق وسعت روابط بیدل را بااشخاص مختلف نشان میدهد .

ازسببیکه دو نفرشکرالله خان وهمچنان دو نفرعاقل خان وجود داشتـه است

---

(۱) من تعداد نامه ها را در رقعات بیدل وطبع نول کشور که در سال ۱۲۹۲ . هجری به طبع رسیده است حساب کردم . طبع های مطبعه حسنی و مطبعه احمدی نیز همان تعداد را نشان میدهد .

(۲) رقعات . طبع لکنهو، ص ص ۳۷، ٥۰ ، ٦۷ ، ٤۸ ، ۸٥ ، ۹۱.

(۳) صفحه ۹٥ همین کتاب.

انسان در رقعات به‌اشتباه (۱) دچار میشود. ولی این اشتباه به‌سهولت رفع می‌توان شد. نواب شکرالله خان اول و نواب عاقل خان راضی هردو در سال ۱۱۰۸ هجری (۱۶۹۶-۷ میلادی) وفات (۲) یافتند. بنا برین جمیع رقعاتی که وقایع سال های بعد تر را ذکر میکند به‌عنوان این دوشخص محترم نوشته نشده است. علاوه بران بیدل در رقعات خویش با این دوشخص عالی مقام بااحترام بیشتر پیش آمده‌است.

در نوشتن شرح حال بیدل عندالموقع از رقعات وی نقل کرده ام، در اینجا به بحث دربارهٔ مطالب آن هاضرورت نمی بینم ولی همینقدر علاوه میکنم که ازسبب اشارات تاریخی که ازطرف بیدل بعمل آمده است وماده های تاریخ هاییرا که ذکرنموده ونیز به کمك معلومات اضافی ایکه از تذکره های مختلف و تاریخچه های معاصر دستیاب میشود امکان دارد که رقعات مذکور رامطابق تسلسل تاریخ آن ها ترتیب نمود. امیدوارم مطالعهٔ این نظریه درزمینه سودمند واقع گردد.

دربارهٔ سبك رقعات بایدباعبدالغنی نویسندهٔ فاضل «تاریخ زبان فارسی و ادبیات دربارمغول» (۳) هم عقیده بود که بیدل در «رقعات» خویش به‌سبب اغراق در آراستگی های ادبی و لفظی کوشش کرده است معنی آن ها را مبهم تر بسازد تاروشن. ونیز باید تذکرنمود که اعتراض شدیدی که از طرف محمدحسین آزاد بعمل آمده ومن آن را هنگام بحث سبك «چهارعنصر» نقل نمودم بیشتر به «رقعات» راجع است، زیرا آزاد یکی ازرقعات بیدل را جهة تقویه ادعای خویش نقل کرده

(۱) از سبب همین اشتباه است که خواجه عبادالله اختر که کتابی به بیدل نوشته میگوید که نواب شکرالله خان در سال ۱۱۱۴ هجری بحیث صوبه دار میوات مقرر گردید. مراجعه شود به خواجه عبدالله اختر، بیدل، صفحه ۱۴، رقعات بیدل، طبع لکنهو ص ۴۶.

(۲) صفحه ۷۹ همین کتاب.

(۳) پا نوشت صفحه ۲۸۷ کتاب مذکور.

است . احتمال میرود همین سبك مبهم بیدل در رقعات بوده که از شهرت «چهارعنصر» ممانعت کرده است. علاوه بر آن در رقعات دو نامه وجود دارد که در آن ها جمیع الفاظ مستعمل بدون نقطه است . این صنعت گرچه استادی بیدل را در زبان نشان میدهد ، امانظر بذوق امروز بیهوده معلوم میشود .

معهذا نباید پهلوهای خوب سبك رقعات را از نظر انداخت . هروقت که بیدل نامه‌ای را به‌انجام میرساند به طرق مختلف که با روحیه ومطالب عمومی آن مطابقت دارد ، دعا میکند . علاوه بر آن در آن ها تشبیهات ، استعارات ومعانی بکر وجود دارد . عنصر هیجانی نیز موجود است احساس بیچارگی وحزن از عبارت ذیل بمشاهده میرسد :

«ما بی مایگان ازعدم چه آورده بودیم وازهستی چه خواهیم برد
تا بوسوسهٔ این و آن غم حاصلی که نداشتیم ونداریم بایدخورد»

[ما مردم فقیر از نیستی چه آورده ایم وازدنیا باخود چه خواهیم برد ـ
که از باختن آنچه نداشته ایم یا آنچه نداریم غمگین باشیم .]

استدلال فلسفی دراین جملات محض ازسببی بعمل آمده‌است تا قلب‌متألم را تسلی دهد ، اما احساس غمگینی آنقدرغالب است که فلسفه را پامال ساخته .

خصوصیت ادبی دیگر «رقعات» اینست که در آن بعضاً باهمان بیانات بکری برمی‌خوریم که‌نظیر آنهارا غالباً در « چهارعنصر » می‌یابیم . جملات ذیل که ازترجمهٔ آن ها بازصرف نظر گردیده مطالعه‌شود :

«شمع تانظرمی کشایدچشم برسفرروشن کرده است و موج تاسربرمی آورد جادهٔ رفتن بعرض آورده . »

« زندگی بسر آمده چون نسیم در گذشتن ناچاراست وپیمانهٔ پرشده چون اشك درچکیدن بی اختیار . »

رقعات دارای بسا ابیات بکروفی البدیهه نیزمی باشد. نظر به همین خصوصیت های رقعات بودکه زمانی مردم بااشتیاق آن ها را مطالعه میکرد.

دررقعات بیانات فلسفی و بحث‌های‌ادبی نیزوجودداردودرجایی(۱) بیدل می‌گویدکه در زبان کتابت دری باید لهجه هاوزبان عامیانه ای راکه ازطرف مردم ایران استعمال میگردد دایماً در نظرگرفت‌زیرا درهند دری زبان مادری نیست ولی این چیزها نباید مارا درینجا مشغول سازد.

(۱) رقعات ـ طبع لکنهو ص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

نکات بیدل

طوریکه ازضمیمهٔ «ج» برمی آید نکات بیدل یعنی افکاراستادانهٔ وی عبارت ازاقوال مختصر ومغزداریست که غالباً از«چهارعنصر» انتخاب گردیده تعداد و همچنان موضوعات آن ها در طبع های مختلفی که از مطابع مختلف سنگی نشر گردیده اختلا ف دارند . «کلیات »که در مطبعهٔ صفدری بمبئی چاپ شده‌است، دارای ۷۰ نکته می باشد وبعد از هر نکته یعنی فکر باریک که به نثر نوشته‌شده یک رباعی وسپس یک غزل یا یک مخمس می آید.

طبع نول کشور ۶۹ نکته‌دارد که درترتیب بلکه یگان‌جادرموضوع نیزاز نکات کلیات صفدری اختلاف دارد. علاوه براین دراین طبع هرنکته دارای همان «اشارات وحکایات» مربوطی است که‌در کلیات‌صفدری بصورت‌علیحده(۱) طبع گردیده و نیز مخمسات در آن‌وجودندارد. طبع سومی از نکات نیزوجود دارد که درمطبعهٔ سنگی احمدی نشر گردیده این‌طبع مشتمل بر ۷۶ نکته است ودر آن‌مانند طبع نول کشور بعد ازنکات اشارات وحکایات درجاهای مناسب آن‌ها ذکرشده است‌این اختلاف درتعداد، ترتیب ومحتویات نکات که درطبع های مختلف به مشاهده رسیده نشان میدهد که نقل های مختلفی‌ازنسخه های دست نویس نکات وجوددارد ولی متأسفانه‌من بدیدن‌یکی از آن‌ها نیز موفق نشده‌ام.

طوریکه ایوانوف (۲) اشاره نموده این افکارباریك وعالی به یك سبك نهایت مطنطن وخیلی مبهم که بیدل برحسب عادت در موقع بحث های فلسفی به

(۱) از همین سبب من آن را در زیر مثنوی ها آورده ام .

(۲) ایو انوف ، فهرست موجز توصیفی نسخه هـای قلمی فارسی در کلکسیون انجمن آسیایی بنگال ـ در تحت شماره ۳۸٤.

آن متوسل میگردد نوشته شده است علاوه براین در بعضی جاهادراثرخطا های نساخان نکات بکلی قابل فهم نمی باشد مثلاً در نکتهٔ شصت وسوم در کلیات صفدری کلمات(۱)«آشنا»،«عبرت» و «غیبت» بعوض کلمات «اشیا»،«غیریت» و «عینیت» نوشته شده است این امر نشان میدهد که نساخ بااصطلاحات فلسفیی که بیدل استعمال کرده است آشنا نبوده است.

بنابراین قابل توصیه است که نکات باید نظر به قراین آنها مطالعه گردد و این امر توسط ضمیمهٔ (ج) آسانتر صورت گرفته می تواند.

خود نکات از نظر کلمه بندی شاید چندان مزه نداشته باشد، ولی رباعی ها، غزل ها، مخمسات، اشارات وحکایاتی که در آن هااست نفیس ترین نمونه های نوع هنر خویش اند. تقریباً هر نکته دارای یك غزل در بحر طویل است. ومیدانیم که(۲) این نوع غزل ها چقدر آهنگ دار و نفیس و آبدار اند. دراثر همین ابیات ملیح نکات بسیار دلچسپ گردیده وانسان امیدوار می گردد که بعدازعبارات مختصر بی مزهٔ یك نکته بانفیس ترین شگوفه های عالیترین هنری برخواهدخورد.

تمام افکار استادانه وحکایات کوچك کنایه دار به موضوعات دینی، اخلاقی وفلسفی ایکه توسط شاعر بارها در آثار وی بحث گردیده است راجع میگردد. نکات را باید دریك بحث مفصل وعمیق در بارهٔ افکار بیدل تحت مطالعه گرفت ولی هنگامیکه در بارهٔ آثار مختلف بیدل بحث میکردم اشاراتی راجع به افکار وی نیز نمودم، بنابر این دراینجا محض دربارهٔ همان نکاتی سخن خواهیم زد که مفکورهٔ اساسی آن ها تاکنون کمتر مورد توجه واقع گردیده است. گرچه

(۱) کلیات صفدری، نکات ـ ص ۲۵.

(۲) صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴ همین کتاب حتی محمد حسین آزاد که از نثر بیدل به سبکی یاد میکند از اوزان نکات بسیار ستایش میکند مراجعه شود به آزاد، سخندان فارس ص ۲۶۲.

دراین باره بصورت مختصر اظهار نظر خواهیم کرد، ولی ممکن است تصوری دربارهٔ محتویات نکات حاصل گردد. معهذا علاوه می‌سازم که اگر شرح مفصلی از نکات بعمل آید دیده خواهدشد که تمام فلسفهٔ بیدل در آنها مضمر است.

نکته اول راجع به خطرات یعنی اندیشه ها ییست که در دل وارد میگردد وبنا براین به بحثی آغاز می کند که معمولاً توسط مفکرین اسلامی راجع به الهام بعمل آمده چه الهام به اولیاء وچه به انبیاء باشد. بعقیدهٔ بیدل الهام اولیأ والهام انبیا درذات خود تفاوتی دارند ودراینجا دلیلی سراغ نمیشود که چرا بیکی ازان ها معتقد باشیم وبه دیگران یقین نداشته باشیم بیدل در نامه ای (۱) به قاضی عبدالرحیم (۲) پدرحضرت ولی‌الله دهلوی می نویسد که اندیشه هاییکه دردل اولیأ پیدا میشود الهامات مستقیم ازجانب خداوند است صوفیان (۳) می گویند که این اندیشه‌ها برچهار نوع اندرحمانی، ملکی، نفسانی وشیطانی، اما بیدل تنها از نوع اول آن سخن میزند چون بیدل بیك موضوع آغاز کند درنکات بارها به آن برمیگردد. وی می گوید (٤) که انبیأ بعد از اخذ واردات مذکور آن هارا بااوضاعی که درجهان وجود داردمقایسه میکنندواگر آنها را برای نوع بشرمفید یافتند بفعل تبدیل میکنند ولی درمورد اشخاص دیگرچنین نیست ایشان بعد ازهمان انگیزهٔ اول بدون اینکه دراطراف خطرات دل های خویش تعمق کنند ولوخطرات مذکورمتضمن زیان یانقصانی باشند دست بعمل می زنند(۵). علاوه بر آن بیدل معرفتی راکه ازطریق این عضو روحانی یعنی دل حاصل میشود

(۱) رقعات، طبع لکنهو ص ۱۱۲.

(۲) صفحه ۱۰۵ همین کتاب.

(۳) تانوی، محمد علی، کشف اصطلاحات، جزء اول ص ٤١٥.

(٤) کلیات صفدری، نکات، نکته سیزدهم ص ٦.

(٥) کلیات صفدری، نکات، نکته سی وپنجم ص ۱۵.

باعلمی که‌از راه خواس بدست می‌آید مقایسه میکند . به عقیدهٔ وی یک ذره از علمی که بدینطریق حاصل میشود محو ناشدنی است درحالیکه اگر ازطرق دیگر کتاب های ضخیمی از معلومات بدست آید همه نابود شدنی است . علاوه براین بیدل اظهار میکند که‌اگر انسان از طریق مشاهدهٔ با طنی به معرفتی نایل گردد از تهمت تقلید (۱) از دیگران مصون بوده وبد ینطریق دماغ وی از یک چیز کا ملاً بکر مملو می باشد . بنابراین بیدل توصیه‌میکند که انسان باید‌جهة مراقبه به انزوا پناه برده ودل یعنی ضمیر خود رامطالعه کند . دریکجای‌دیگر نکات می‌گوید که‌این توجه به‌دل عبارت(۲) از مطا لعهٔ نفس وتفکر دربارهٔ حقیقت است . بیدل متنبه‌می سازد که دراین صورت باید از اوهام‌وازخیالات‌خام اجتناب نمود ودا یماً حقیقت رادرنظر داشت . و نیز علاوه می‌سازد کهاگر کسی بد ینطریق به‌مراقبه‌ادامه دهد (۳) عاقبت به حقیقت میرسد وباآن وصل میگردد . دراین وقت دویی ازمیان‌رفع ووحدت قائم میشود . (٤) گرچه هردل استعداد نهانی برای رسیدن به این مرتبه دارد ، ولی باید‌توسط ریاضت نفس خودرا تزکیه نمود (۵) وتنها ازین‌راه‌نیروهاییکه دروی بودیعه گذاشته شده است شکل واقعیت را بخود می گیرند . دل‌محض پس از تزکیه قادر خواهد شد تاالهامات را به خالص ترین شکلی اخذ نماید .اما بیدل بازدراینجامتنبه می‌سازد که‌ریاضت‌نفس نبایداز حداعتدال (٦)

(۱) در همانجا نکات هشتم‌ونو زدهم ص ص ٤ ـ ٨.

(۲) در همانجا نکته سی وهشتم ص ۱۷.

(۳) در همانجا نکته ۷ ص ٤.

(٤) در همانجا نکته ٤٠ ص ۱۷.

(۵) نکته ۳۲ ص ١٤.

(٦) نکته ٦ ص ۳.

تجاوز کند زیرا حضرت پیغمبر که برای هر چیز نمونه ودستوری بجا گذاشته است همانقدر به ریاضت مشغول می گردید که جهة تزکیهٔ روح لازم بود. ونیز ادعا میکند (۱) که جهة نشو ونمای صحیح شخیصت باید تفکروانکشاف روحانی باتربیهٔ نیروهای فزیکی متوافق باشد. این بود ایضاح بعضی از موضوعاتیکه باخطرات پیوند دارد. چون فرصت نداریم تادربارهٔ کلیه موضوعاتی که درنکات بحث گردیده است سخن زنیم، بنابراین به مطالعهٔ اثرمنثوردیگر بیدل می پردازیم.

(۱) نکته ٤ ص ۳.

بیاض بیدل

این اثر عبارت از منتخبات دری است که توسط میرزا بیدل گرد آورده شده است . ازین منتخبات تنها دو نسخه در جهان وجود دارد و هر دو در بریتش موزیم لندن محافظه گردیده. دوکتور ریو (Dr.Rieu) در فهرست نسخه های خطی دری متعلق به بریتش موزیم شرح (۱) مختصری دربارهٔ محتویات بیاض مذکور نوشته است و تفصیلات ذیل از همانجا گرفته شده است .

منتخبات حاوی اشعار برگزیدهٔ عدهٔ زیادی از شعرا از عصر خاقانی تا زمان مؤلف آن می باشد که مطابق سبك های مختلف تصنیفات شاعرانه طبقه بندی گردیده و هر طبقه به ترتیب الفبا مطابق قافیه ترتیب داده شده است . اشعاری که توسط شعرای مختلف در یك بحر و با یك قافیه انشا گردیده باهم یك جا گرفته شده اسمای شـ.ـرا درعناوین منظوم ذکر گردیده است مثلاً :

پادشاه سریر معنی اسیر و معراج سخن کلام قدسی

هر دو جلد بیاض که هم شکل اند دارای ۴۲۹و۴۵۳ ورق می باشند و به خط شکست آمیز زیبا در لاهور بتاریخ ذوالقعده ۱۱۵۲ هجری و محرم ۱۱۵۳هجری (۱۷۴۰میلادی) نوشته شده‌اند در آغاز آن‌ها قصاید، غزل ها، معماها، رباعی‌ها مستزاد و پارچه های کوچك به وزن مثنوی نوشته شده است . قافیهٔ مثنوی های طویلتر از شعرای ذیل در آن ها وجود دارد :

۱ـ محمدقلی سلیم از اهل تهران.

۲ـ محمدسعید اشرف از مازندران، معلم زیب النسا و از مقربان بهادرشاه .

۳ـ میر یحیی، از اهل کاشان بود و در هند آمده شاهنامه ای برای شاه جهان و ایهامات در وصف دارا شکوه نوشت و درسال ۱۰۷۴هجری وفات یافت .

۴ـ حکیم رکنی .

۵ـ طالب آملی

---

(۱) ریو، فهرست نسخه های قلمی فارسی دربریتش موزیم مضبطه‌های ۷۳۷ الف ۷۳۸ ب

بعد از ین مثنوی ها، مخمسات ومثنوی هایی در توصیف جمال زنان وموضوعات اخلاقی ازطبع خود میرزا بیدل درج است. سپس نامه ودیگر تصنیفات منثور از بیدل و نویسندگان دیگر، مسدسات، معماهای منثور و قطعات تاریخ منظوم که غالباً در وفات شعرا تا سال ۱۱۲۱هجری نوشته شده وجود دارد. بعد ازین حکایت یك برهمن ساده لوح وحیله‌های زن مکاروی نوشته شده است. حواشی بیاض علاوه برنظم های کوتاه، حاوی پارچه های ذیل است:

۱ ـ زادالعارفین، رساله ای درشش باب که به‌صوفی معروف خواجه‌عبدالله انصاری‌منسوب میگردد.

۲ ـ لطائف، مشاهدات استادانه از عبدالله وحدت.

۳ ـ نصائح ومواعظه از نخشبی.

٤ ـ معراج‌خیال، یك‌شعرعشقی‌از ملاعلی‌رضاء تجلی‌ازاهل‌اردکان‌درعلاقهٔ‌یزد که‌در دورهٔ امپراتوری شاه‌جهان بعضی‌اوقات درهنداقامت داشت ودورهٔ بعدتر زندگی خودرادرزمان شاه‌عباس‌ثانی‌وسلیمان‌دروطن‌اصلی‌خویش بسر برده‌ودر سال۱۰۸۸هجری‌درهمانجا چشم از جهان بربست.

۵ ـ مباحثهٔ کوکنار وتنباکو، یک مثنوی ازمجرم.

٦ ـ نامهٔ نعمت خان‌عالی به‌ارادت‌خان‌واضح.

۷ ـ نقلیات بزرگان.

۸ ـ خلاصهٔ رسالهٔ «جشن حسن وعشق» ازنعمت خان‌عالی.

۹ ـ گلشن راز، ترجیعی ازعرفی‌ودیگر منظومه های شبیه آن.

طوریکه‌از بیانات‌فوق برمی آید بیاض مذکور بسیارمهم است، مخصوصاً از رهگذرمعلوماتی که‌دربارهٔ شعرای معاصر بیدل‌ازآن بدست‌می آید و بنا برین هر کتابخانهٔ شرق باید نقلی از آن‌راداشته‌باشد.

چون‌دربارهٔ محتویات آن عندالموقع در این‌اثر اشاره نموده ام به‌تبصرهٔ مزید ضرورت نمی بینم.

مقد مه ها

بعضی از آثار بیدل مقدمه‌هاي منثور دارد وازین سبب اگر اشارات مختصری دربارهٔ آن‌ها بعمل آید بیجا نمی باشد .

۱ـ مقدمهٔ محیط اعظم(۱): بعداز حمدوثنای متعارفی بیدل اظهار میکند که این منظومه مانند ساقی نامهٔ ظهوری نیست بلکه « خمخانهٔ حقا یق ظهور » است و نیز می گوید که شعرایی (۲) ازقبیل هلالی ، زلالی ، سالك ، طالب، صامت وشیدا نمیتوانند معانی آن را درك کنند ، تنها کسانیکه مانند سلیم وصائب قضاوت پخته دارند قادرخواهند بود ارزش آن راتخمین کنند .

۲ ـ مقد مهٔ دیوان قدیم (۳) : این مقدمه که در فهرست نسخه ها ی خطی فارسی در اندیا آفیس وکتابخانهٔ بانکیپور نیزذکرگردیده (٤) است یك انشای بسیارعالی‌وزیباست واندیشه و کلام نویسند ه را به بهترین وجهی نشان میدهد بیت ذیل به‌دردهای‌شدیدی‌اشاره میکند که نویسنده درحال ثناوستایش باریتعالی به قصد نوشتن یك چیزواقعاً برجسته وعالی متحمل گردیده :

گل از گلزارحمد او کسی چید　　　　که چون زخم‌ازلب خون‌بسته نالید

[تنهاهمان شخص می تواند ازباغ ثنای اوگل چید که مانند زخم بالبان خون‌بسته بنالد .]

---

(۱) کلیات صفدری ، محیط اعظم ص ۲ـ۳ .

(۲) بمقصد شناختن این شعر ا به صفحه ۳۳ همین کتاب مراجعه شود.

(۳) کلیات صفدری ، سه صفحه اول.

(٤) درزیر نسخه های قلمی شماره ۱٦۷٦ جلد اول شماره ۳۸۱ جلد سوم .

همچنان نعت حضرت پیغمبر علیه السلام به نثر و نظم هر دو شایستهٔ تجمید خوانندگان است. دو بیت ذیل از نعت حضرت اوست:

از لب او دم زدند آیات قرآن ریختند		نام او بردند اسمای قدم آمد بحرف
وز کمالش معنی تحقیق انسان ریختند		از جمالش صورت علم ازل بستند نقش

[چون نامش گرفته شد اسمای قدم به زبان آمد و چون از لبان وی سخن زده شد آیات قرآن بظهور رپیوست از زیبایی وی تصویر علم ازل ساخته شد واز کمال وی معنی حقیقت انسان معلوم گردید.]

نویسنده اظهار میدارد که محتویات دیوان بیشتر نتیجهٔ مجاهدات سابق وی درراه انشای شعر می باشد، وطبعاً در بعضی جاها باید عبارات آن سست هایی باشد ولی وی همهٔ چنین اشعار را دردیوان بهسببیداخل ساخته است که هرکس میداند «آب‌های صاف گوارا درامواج خشن متلاطم پنهان می باشند»

۳- مقدمهٔ رقعات(۱): طبع های مختلف «رقعات» همه حاوی مقدمه‌اند ولی کلیات صفدری مواد علاوگی زیاد دارد. در آن نخست مقدمه‌ای راجع به یك کتاب مجهول وجود دارد. اما معلوم میشود که رساله‌ای راجع به تصوف و به احتمال غالب مجموعهٔ اقوال تصوفی بوده که در اثر پیشنهاد شاه قاسم از طرف بیدل ترتیب یافته است.

بعد ازین جملاتی چند ذکر گردیده که در آنها ازمکتبی بنام «زاویهٔ عزیزیه» یاد شده است. این مکتب درجوار تربت عبدالعزیز عزت استاد بیدل در سال ۱۰۹۲ تاسیس گردیده و مادهٔ تاریخ آن «مقام فضلاء» است. سوم مقدمه‌ای بیك رساله درباره رمل است. این رساله را بیدل بعداز ملتفت شدن به این حقیقت که کتب باارزش درموضوعات این علم همه دراثر سهوهای قلم نساخان ضایع گردیده است، تألیف کرده بود. چهارم مقدمهٔ رقعات اصلی است و چیز قابل ذکری در آن وجود ندارد.

---

(۱) کلیات صفدری، رقعات ص ۲-٤ .

فصل هشتم

شخصیت و نبوغ شاعرانهٔ بیدل

بیدل در اواسط سدهٔ هفدهم مسیحی . زمانیکه شاه‌جهان صاحب تخت طاؤوس درهند حکمروایی داشت در پتنه چشم بجهان کشود دورهٔ سلطنت شاه جهان دورهٔ عظمت و کامرانی بود و درسراسر هند صلح کامل حکمفرما بود تجارت و صنعت پیشرفت کرده و هنرهای مختلف چه از طریق مستقل و چه از راه حمایهٔ دربار امپراتور ترقی یافته بود . علوم و ادبیات نیز مراحل ارتقای خود را می‌پیمودند و در تاریخچه های آن وقت با اشخاص متعدد صاحب فضل، شعر او نویسندگان با استعداد بر می خوریم . علاوه بر آن جاییکه در آن طفل با استعداد متولد شده بود نه تنها از قدیم درجوار نه‌لندا (Nalaunda) مرکز معروف تعلیمات بودائیت در قرون وسطی واقع بود بلکه درهمسایگی جونپور (Jaunbur) نیز که زمانی پای تخت شاهان شرقی بود و در عصر شاه جهان بحیث یك مرکز بزرگ فرهنگی که در آن علوم مختلف اسلامی تدریس میگردید شهرت داشت . با در نظر گرفتن تمام این حقایق پتنه از نعمت های رفاه و انکشاف فرهنگی که زمانه به آن ارزانی نموده بود متمتع بود(۱). پس محیطی که بیدل در آن متولد شده طوری بود که با نیروی روز افزون وی مناعت اندیشه و تندی ذکای وی نیز رشد می یافت .

بیدل نسب خود را مغول گفته و نیاکانش همه سرباز بودند . عمش میرزا قلندر

---

(۱) برای فهمیدن مقصد این فصل باید فصل اول این کتاب مطالعه شود.

(که بیدل پس از وفات والدین تحت نظروی تربیه میگردید)«۱» در دلیری ومهارت درفنون جنگ شهرت داشت والبته بیدل نیز ازایام کودکی به تربیهٔ بدنی دلچسپی پیدا کرده بود. چون درسال ۱۶۵۷ میلادی در اثر بیماری شاه جهان آتش جنگ های جانشینی مشتعل گردید آن طفل نورسته که تازه پا به عشرات عمر گذاشته بود باسپاه شهزاده شجاع بجنگ رفته وفعالیت های نظامی را بچشم خود مشاهده می نمود. بعد ازین آن زادهٔ نسل سرسخت ورشید مغول منظماً درطول دورهٔ زندگی به ورزش های بدنی اشتغال داشت تا تندرستی ونیرومندی خودرا محافظه کند چنانچه در پتنه با یك اسپ مسابقه نموده ودر آن فیروزی حاصل کرد با اسپ تنومندی که آنرا به قصد کشتی گرفتن نگهداشته بودند پهلوانی میکردو وقتیکه درخدمت شهزاده اعظم شاه بسر می برد پلنگی را به زور بازوی خود به قتل رساند. ازین لحاظ بیدل درعصرخویش بی همتا نبودزیرا بسا اشخاص درزمان وی می زیستند که در رشادت ومهارت های دلیرانه شهرت داشتند(۲). اورنگ زیب که بیدل تقریباً پنجاه سال زندگی خودرا دردورهٔ سلطنت طولانی وی سپری ساخته است خود شخصی بسیار شجاع ودلیر بوده. درایام سال خوردگی خویش هشت قلعه را فتح نمود وجنرال های خود را دچار حیرت ساخت. ونیز دورهٔ همان امپراتور بود که جنرال های رشید ی مانند ذوالفقار خان، فاتح جنجی (Jinji) و حسین علی خان وسادات برهه ظهور نمودند. بنابرین نیروی فزیکی ودلیری شاعر ما با خصوصیات طبایع مشابه بوی که درمیان معاصرین وی پیدا میشد مطابقت داشت. ولی بیدل باوجود نیروو توانایی جسمی خویش پیشهٔ نیاکان خودرا اختیار نکرد. وی مدت کوتاهی سپاهی بود وسپس ازخدمت استعفا نمود تاحیات درویشانه

(۱) N.j.sarkar تاریخ مختصر اورنگ زیب، ص ۳۱۹.

(۲) در همانجا ص ۳۱۷.

بسر برد. دراین امر ازپدرش میرزاعبدالخالق که بسیار قبل ترك دنیانموده وزندگی صوفیانه را اختیار کرده بودپیروی کرد. میرزا قلندرعم بیدل نیز یك شخص متصوف بود. پس بیدل درخوردسالی احساس نموده بودکه محیط وی باتصوف مشبوع است وچون بحیث یك پسر حساس بامتصوفین پرهیزگار، فاضل وسرمست نشۀ محبت که درآن زمان در بهارزندگی داشتند به تماس آمد این تاثیرات شدید تر گردید. بدینطریق بیدل تمایلی آمیخته باهیجان بسوی وجودحقیقی پیداکرد وریشه های این تمایل در اعماق روح وی نفوذ نمود تا نیروی وی را درطول دورۀ زندگانی رهنمایی کند. این احساسات عاشقانه دربرابر حقیقت مطلق بذریعۀ واقعات چهارجنگ خونین جانشینی که بمقصدجلوس برتخت طاؤوس در دورۀ حیات بیدل رخ داد وحتی امپرا توران، شهزادگان ووزرای اعظم درآن ها حیات خود را ازدست دادند بیشترتقویه گردید. تماس بسیار قبل بیدل با متصوفین صاحب‌علم وفضل به تمایلات تصوفی وی یك اساس فلسفی نیز بخشید وازاین راه بیدل باما بعد الطبیعه آشنا گردید. مطالعات وی درآثار الغزالی ابن العربی، رومی والمجدد بر ذخیرۀ معلوماتش افزود. بدینطریق تصوف وی ازلحاظ هیجان وفکر، بارشدسن نشوونما می‌یافت.

خصوصیات نژادی شخصیت بیدل را دینامیك ساخته بود اگرچه شاعر تصوف راکه اکثراً انسان را به زندگی مستقر رهبری می کند اختیار کرده بود ولی درواديهای سند وگنگ آزادانه به‌سیروگردش اشتغال داشت. مدتی باسپاه شجاع در بهارمسافربود وباعم ومامای خویش درراني ساگر، آرا مهسی کتك وکساری‌سفرها نمود. بعد ازآنکه ایالت بهارواوریسه راترك نمود بیست سال دربین دهلی، اکبرآباد ومتهو را در گردش بود وحتی به پنجاب نیزرفته ازحسن‌ابدال که درنزدیك اتك واقع استدیدن نمود پس‌ازآنکه بالاخره بعد ازسال ۱۰۹۶ هجری (۱۶۸۵ میلادی) دردهلی مقیم گردید با

آنکه جت ها در بیرات علم بغاوت برافراشته بودند ومسافرت به آنجا غیر مامون بود سفر بیرات را درپیش گرفت. آخرین سفروی باز به پنجاب بود وتقریباً در هفتادوهفت سالگی شاعرصورت گرفت بیدل درآنجااز دست برادران سادات که قصد قتل اورا داشتند نزد نواب عبدالصمد خان پناه برده بود بنابراین در اثرگردش هاوسفرهای متداوم تجارب شخصی از هروضعیت حاصل کرده ، باهرنوع اشخاص دارای افکار گوناگون و پیرومذاهب مختلف برخورده وبا ایشان صحبت های صمیمانه کرده بود کسانیکه باوی برخورده بودند فقیروغنی وهندو ومسلم بودند ، وبیدل باایشان علایق صادقانه داشت بیدل تلخی های جنگ و لذات صلح هردورا چشیده بود مناظر گوناگون را مشاهده کرده وانطباعاتی را که ازمشاهدهٔ آن صحنه هابوی نصیب گردیده بحافظهٔ خویش ذخیره کرده بود بدینطریق بیدل صاحب تجارب فوق العاده وگوناگون بود .

تاثیری که شخصیت این مغول میانه قدوشانه عریض وخوش چهره بر اشخاص می افگند بی نظیر بود. درسن بیست ویک سالگی زمانیکه بهاررا ترک نمودوبه دهلی آمد هنوز گمنام بودوبکلی دوست وآشنایی نداشت. اماقبل از آنکه بیست وشش ساله شود به اشخاص عالی رتبهٔ جامعه دردارالسلطنه راه یافته ومورد عزت واحترام واقع گردید عاقل خان راضی ونواب شکرالله خان دو نفر از اراکین سلطنت اورنگ زیب بصورتی فوق العاده صوفی جوان را قدردانی نموده وتازمانیکه حیات داشتند التفات احترام کارانهٔ آن هادر برابر روی رو به فزونی بود قبل از آنکه بیدل به سپاه بپیوندد ومنصبی پیدا کند عزت بخش رضا یکی از شعرای معاصر باوی برخورد وموصوف تاثیری راکه شخصیت بیدل بروی افگنده بود باالفاظ ذیل بیان کرده.

«بیدل همه دل را دیدم»

این امر نشان میدهد که عشق عمیق بیدل به باریتعالی. هیجانات ژرفی که با آن سخن میزد وبیانات مغزداری که استعمال می نمود برتمام کسانیکه باوی

به‌تماس می آمدند تا ثیر می افگند.

تا ثیر شخصیت وی بذریعهٔ کرکتر وی بیشتر گردیده بود. با اندیشه های عالی وفطرت آزادوهمدردی‌های زیادبامردم زندگی ساده ای داشت صفای اخلاق را از هر چیز بیشتر دوست داشت و وقتی چون ملتفت گردید که سلمانی پسری که اورا دوست داشت به‌کارهای ناشایسته آغاز کرده است از قهر اورا بضرب مشت جا بجاهلاك ساخت(۱). بغیر از یکبار که‌در عشرات سن دریك محفل باده گساری(۲) درانی ساکر اشتراك نموده بود باقی ریکارد(۳) زندگانی وی به‌اثبات میرساند که ازاستعمال مسکرات بکلی پرهیز میکرده، ونیز نمیتوان تصور نمود شخصی که مطابق ایده آلی زندگی کند به خوشنودی نفس پرداخته وبی قید باشد. بیدل از ثروت ، منصب جاگیر وحیات مجلل لذت نمی برد بلکه بحیث یك صوفی‌متواضع ومتکی بخداوند درویشانه زندگی میکردوازین سبب نزد وی یك شخص فقیر ویك شخص منسوب به‌طبقهٔ اشراف قرب مسا وی‌داشتند . وقتیکه‌مغول‌ها ووزرای اعظم آن‌ها بوی اظهاراحترام میکردند، احساس غرور نمی نمودوچون با اشخاص طبقهٔ پایین می نشست تصور نمیکرد که‌حقیر وذلیل گردیده‌است. بیدل باهمه صمیمیت داشت با هر کس به لطف سخن می‌زد ودر برابر تمام اشخاص متبسم می بود. ازسبب صفات نجیب وجاذبهٔ شخصی‌وی بود که خانه‌اش در دهلی مرجع مشترك اشخاص بلندو پست غنی وفقیر وشریف ووضیع بود . بیدل طرفدار عدل بود وهرگاه وضعیت سختی بوجود می آمداز مظلوم طرفداری میکرد . این امر دال

(۱) خوشگو ، در معارف می ۱۹٤۲ ص ۳٦۳.

(۲) صفحه ۲۲ همین کتاب .

(۳) خوشگو می نویسد که بیدل به‌حشیش عادت داشت ولی ثبوت این قول دشوار است .

بر اینست که بیدل از بشر دوستان درجه‌اول بود واز ین‌لحا ظ د ر عصر خو یش همتایی نداشت .

بیدل بی تعصب بود وطبع کریم و بلندی داشت .چندین تن‌ازاهل هنود باوی نسبت شاگردی داشتند و بیدل آن‌ها راگرامی میداشت .ایشان نیز به احسا سات بیدل پاسخ بالمثل میدادند ومخصوصاً بندرابنداس خوشگو و آنند را م مخلص در بارهٔ وی با نهایت احترام سخن زده‌اند .

آنچه باسخاوت بیدل رابطه دارد این‌است که‌زمانی یکی از تاجران کا بل انار وارد کرده بود و تقریباً تمام آن گنده شده بود .تا جر مذکور چند دا نه اناری راکه‌سالم مانده بودبه‌بیدل آورد وقصه‌اند وهناك خودرا بوی حکا یت نمود . بیدل‌فی الفور بیت‌ذیل‌را به‌نواب‌لطف‌الله‌خان‌پسر ارشد نواب‌شکرالله خان نوشت :

بخیهٔ کفشم‌اگر دندان‌نماشدعیب نیست
خنده می‌آید وراب‌رهرزه گردی‌های من

نواب تصور نمود که کفش‌های‌بیدل کهنهٔ گردیده‌وشاعرازوی‌پول‌خواسته‌است. بنا براین‌فرصتی‌طلایی‌میسرشده بودتانواب‌به‌آن فقیربزرگ خدمتی‌انجام بدهد. نواب‌مبلغ یک‌لک روپیه فرستادو بیدل‌آن‌رامستقیماً به‌همان‌تاجر(۱) تقدیم کرد. وقتی دیگر چون میر کرم‌الله‌خان‌پول ضرورت‌داشت بیدل بوی‌دوصد (۲) عدد طلای مسکوك‌راکه‌نواب‌ذوالفقارخان به‌شاعر تقدیم کرده بود ار سال‌نمود بیدل بحیث‌رئیس‌خانواده شخصی‌بسیارمهربان‌بود. چون پسرش‌عبدالخالق‌به‌جهان آمد

---

(۱) آزاد، محمد حسین ـ نگارستان فارس ص ۱۸۰

(۲) صفحه ۹۴ همین کتاب .

فوق‌العاده شادمان گردید و بمناسبت آن‌چندین قطعهٔ تاریخ پیدا کرد و آن خبر خوش را به‌نواب‌لطف‌الله‌خان که‌در آن‌وقت‌در دکن به مقابل کام بخش‌ می‌جنگید فرستاد و وقتیکه‌متأسفانه پسرش ازجهان چشم بست اندوه تلخ خویش را بذریعهٔ یک‌مرثیهٔ‌بسیار‌حزن‌آور بیان‌نمود. پیش‌آمدوی بااقارب‌نیز بسیار محبت آمیز بود. چقدر بااشتیاق تمام‌ازنامه‌های میرزا عباد‌الله پسرعم خویش انتظار می کشید و گاهی که‌نعمت‌ملاقاتش‌بوی دست میداد چقدر احساس مسرت میکرد. بیدل بادوستان‌خویش‌نیز روابط بسیار صمیمانه‌داشت. همه میدانیم که‌تعلق‌وی بانواب شکرالله‌خان‌وخانوادهٔ وی بسیار‌صادقانه‌بود. حتی اطفال خانوادهٔ مذکور تحت تاثیر بیدل بوده و باقلم‌ودوات‌وی‌حتی دروقتیکه شاعر مشغول نوشتن می بود بازی میکردند. چون اطفال باوالدین خویش دورمی‌بودند‌بیدل‌محبت خویش رابذریعهٔ نامه‌ها بادلی‌پراز تپش بیان‌می‌نمود.

اماشخصی که‌باچنین‌حرارت دیگران رادوست‌میداشت‌هرگاه کدام‌چیز ناخوش آیندی درمیان می آمد باهمان‌شدت‌اظهار تنفرمی‌نمود. چون‌بیدل مرد باجرئتی بودنفرت خودرانیز آزادانه اظهار میکرد ولی‌انگیزهٔ این‌احساسات نفرت آمیز خودخواهی یا بدخواهی نبود. بیدل بحیث یک شخص عالی نظرتنها از اشخاصی متنفر بود که از طریق عدل، عقل یافضیلت منحرف می‌بودند. این‌امر نشان‌میدهد که احساسات تنفر وی‌تنهاعواطف پاک اورامحافظه میکرد. نفی‌اعمال ناشایسته و بی مقدار از طرف بیدل محض مؤید اندیشه های قیمتدار اوبود. شاعر ماازخوردسالی‌به‌تفکر خو گرفته بود. عمش میرزا قلندر بوی امر نموده بود مکتب راترک کرده و آثار اساتیذ نویسندگان دری را در خانه مطالعه کند. این امر نخستین قدم بسوی‌انکشاف طریق تفکردروجود آن خورد سال بوده.

سپس بیدل با متصوفینی به‌تماس آمد که دایماً بوی توصیه میکردند بسوی «دل» یعنی نفس کـه چشمهٔ جمیع مکاشفات و واردات است متوجه گـردد. دردهلی با نواب عاقل‌خان راضی و نواب شکرالله خان که هردو اشخاص متصوف بودند آشنایی پیدا کرد و بدینطریق تمایل وی بسوی توجه به «دل» بیشتر تقویه گردید. خوشگو نوشته است که بیدل تمام‌روز رادرخانه به تفکر وافادهٔ اندیشه های‌خویش به‌شعر سپری می‌ساخت. درحیات بیدل لحظات تفریح وغیرجدی‌نیز وجود داشته. بیدل شیفته موسیقی بود واز آهنگ‌های شیرین آلات طرب‌لذت می‌برد. نامه ای (۱) وجود دارد که‌در آن بیدل از یکی‌از دوستانش بنام‌میرزا افاضل یک ویلون ایرانی خواسته بود بعضی اوقات درمجالس شبانهٔ خویش نیزساعاتی را به‌بذله‌گویی‌سپری‌می‌ساخت. هروقت‌شاگردش عطابدیدن وی مـی‌آمد اشعار شوخی آمیز خود را قرائت می کرد واز شنیدن آنهااحساس سرورمی‌نمود. این امر نشان‌میدهد که بیدل‌باوجود اندیشه های عالی وطرززندگی نجیبانه ما نندما به «نمکی» محتاج بود تاحیات اورامزه‌دارسازد.

در بالا در بارهٔ شخصیت بیدل بیانات مختصری داده شد. اکنون نبوغ شاعرانهٔ او را زیر بحث می گیریم. دراینجا باید اظهار کـنیم که در زمینه بیشتر توسط خود بیدل رهنمایی شده ایم، زیرا بیدل عادت داشت عندالموقع راجع به کلام و بیان و مشاهدات‌خلاقه و کارهای ابداعی‌خویش اشاراتـی دهد. حقیقیت اساسی دربارهٔ رابطه‌ایکه میان شاعر و کلام وی موجود است ازطرف خودوی‌درمصرع ذیل بیان‌گردیده.

گر کشای سخنور سخن بود بیدل

(ای بیدل شاعر را سخن‌وی آشـکارمی سازد.)

(۱) رقعات ـ طبع نول کشور ص ۱۲۱.

پس بقول بیدل شخصیت شاعر از تصنیفات شاعرانهٔ وی منعکس میگردد. اکنون اگر بخواهیم که بیدل را بشناسیم باید آثار اورا بدقت مطالعه کنیم. اگرچه فعلاً امکان ندارد به این جنبهٔ مبهم مطالعات خویش طوریکه لازم است روشنی اندازیم معهذا سعی نموده ایم تا چیزهای اساسی ایرا که با موضوع رابطه دارد، تذکر دهیم. بیدل درسن ده سالگی راجع به بوی خوشی که از دهن یکی از هم سبقان خویش شمیده بود یک رباعی انشاء نمود. این رباعی گرچه اتفاقی بود ولی ثابت نمود که بیدل برای شعر گفتن استعداد فطری دارد. از اینجا بیدل حقیقت بزرگی را کشف کرد و به آنچه درابتدا بصورت اتفاقی موفق گردیده بود چندین بار دیگر عمداً موفق شد. حتی اشعاری راکه در آن ایام انشاء میکرد از درجهٔ اوسط بلندتر بود. این حقیقت نشان میدهد که بیدل از جملهٔ همان اشخاص نادری بود که هوش فوق العاده و مهارت بیان بی نظیری دارند متصوفین که بیدل سالهای طفولیت رادر بهار واوریسه تحت نفوذ ایشان سپری ساخته بود نه تنها بوی حس تصوف راکه منبع الهامات او بوده بخشیدند، بلکه مهارت بیان اورا نیز اصلاح نمودند. طوریکه میدانیم انکشاف این حس درسال ۱۰۷۶ هجری (۱۶۶۵-۶ میلادی) در دهلی وقتی به اوج اعتلای آن رسید که بیدل باشاه کابلی مصادف گردید. شاه کابلی در حالت بیداری بیتی را تکرار می نمود که بیدل آن رادر اوریسه زمانیکه روحش بکلی از عشق حقیقت نهایی مشحون گردیده بود درعالم رویا شنیده بود. پس از آن بیدل از موقفی که درزندگی اختیار کرده بود بکلی متیقن گردید واین یقین واطمینان درقدرت بیان وکلامش سهم بزرگی داشته معهذا این چیزها هنوز کافی نبود تا بیدل را یك شاعر بزرگ سازد، شاعری که بر تمام اعصار تفوق داشته باشد. وی هنوز به یك انگیزهٔ درونی ضرورت داشت که بدون آن هر تصنیف بی جان می باشد. بیدل نخستین مثنوی خود راکه عبارت از

«محیط اعظم» است در سال ۱۰۷۸ هجری (۸-۱۶۶۷ میلادی) نوشت. اگر از شعر مذکور مرور کنیم می بینیم که درانشای آن عمیق ترین چشمه‌های حیات شاعر به طغیان آمده است ودرنتیجه کلام وی از نیروی جان لبریز می باشد. کلید این حالت حسی سوالیست که آن رابیدل در بیت ذیل اقامه نموده است:

اگر عالم این است آدم کجاست

اگر هست آدم بعالم کجاست

[اگرعالم همین است آدم کجاست؟

اگردرعالم آدم وجود دارد پس در کجاست]

ازین بیت استنباط می گردد که صوفی جوان ازاوضاعی که دراطراف وی وجود داشت کاملاً ملول وبیزاربود وآرزوداشت انسانی راکه دراندیشه‌های خویش میدید درخارج از آن نیز مشاهده کندولی این انسان درهیچ جا به نظر نمیرسید.

بیدل دردهلی دارالسلطنهٔ امپراتوران مغول تقریباً سه سال را سپری نمود وباندوه تمام مشاهده نمود که جامعهٔ دارالسلطنه دستخوش انحطاط است. درجلو چشمش محض منظرهٔ زوال وفساد پهن بود. از شاعران معاصرراضی نبود (۱) زیرادراحساسات وتفکرات آن ها نجابت وحقیقت وجود نداشت وآن ها محض ازهمان کلام متعارف لذت می بردند. ازروحانیون به‌سببی بیزاربود که آن‌ها در ایمان خویش صادق نبودند وچون میدید که طبقهٔ اشراف ودستهٔ حاکمه بی‌انصاف وستمگاراند مضطرب میگردید. در شعری چنین اظهارمی کند:

زدوران گیتی دلم ساده نیست

زعدلش عنان عبرتی داده نیست

[دلم ازاثرهای زمانه آزاد نیست

وعنانی وجود ندارد تاآن را به‌راه عدل رهبری کند.]

(۱) مخصوصاً به مقدمه محیط اعظم رجوع شود.

به نیرنگ عدلش نظرها پر آب
زبیداد ظلمش جگرها کباب
[از نیرنگ عدلش چهره پرآب است و
از بیداد ظالمانه اش جگرها کباب .]

بیدل هوشیار بود واز غفلت دور. چون درد ارا لسطنه تازه وارد شده بود اوضاع شهر اضداد فاحشی را به نظروی جلوه می داد . همین منظرهٔ یأس عمومی بود که اورا به تغییر بنیان جامعه تحریك می نمود . درنتیجه بیدل درتمام دورهٔ زندگانی خویش بانهایت حرارت سعی داشت به معاصرین خویش فلسفهٔ جامعی دربارهٔ زندگی تقدیم کند .

بدینطریق بیدل موضوعی برای تصنیفات شاعرانهٔ خویش پیدا کرد و در انکشاف این موضوع آشنایی بسیارقبل وی باتصوف ومذاهب مایوس کنندهٔ معاصرین وی هردو سهم مساوی داشته اند . یکی از آنها موادمنفلقه را گردآورده بود ودیگری به آن آتش زد بیدل چنین تصور میکرد که وی برای اعادهٔ عظمت پیشین معنوی واخلاقی انسان گماشته شده است . بنابرین تمام جرئت اعتقادات ، کافهٔ قدرت بیان وجمیع ثروت معرفت مابعد الطبیعهٔ خویش را وقف آن ساخت تا انسان رادرراه انجام وظیفه وتکالیفش درجهان ترغیب کند . بیدل وظیفهٔ خود میدانست بشررا واپس بسوی خداوند متوجه سازد و بوی بگوید که بعد ازخداوند انسان یگانه موجودی است که درتمام کائنات اهمیت دارد .

بیدل هرنوع دلایل راپیش نمود . آیاتی از قرآن پاك واقوالی ازحضرت پیغمبر (ص) رانقل کرد ، نظریات مفکرین مختلف اسلامی راذکرنمود و به حس مشترك متوسل گردید . فی الواقع تشبث وی بسیاربزرگ بود . موضوعی را که بیدل انتخاب نمودن بدو شبهه نجیب ترین موضوعی بوده که یك شاعر تصور کرده بتواند . ممار ست بسیارقبل او بحیت صوفی بوی آموخته

بود تا دایماً متوجه خطرات دل گردد ، بنابراین هنگامیکه می‌خواست نوع بشر را مخاطب سازد از اعماق دل خطاب می‌نمود . این امر نشان میدهد که شاعر مابچه صورت نجیب ترین موضوعات رادرقالب نفیس‌ترین الفاظ بیان می‌کرد . برای یك موضوع عالی یك زبان عالی لازم است اماچنین زبان‌بصورت تیار به شاعر داده نمیشود، بلکه شاعرخودآن راایجادمیکند. بدون شبهه بیدل درزبان و سبك مرهون پیشینیان خویش است ولی چون شخصیت وافکاروی ازشخصیت وافکار دیگران تفاوت دارد کلام وی نیز ازکلام دیگران مختلف است درحالت الهام هنگامیکه شاعر ازمیان تجربهٔ خلاقه می‌گذرد احساس میکند که ترکیبات سابق الفاظ نمیتوانند احوال دومی او را یا نفاستهای معانی را بیان کند. بنا بر این شاعر الفاظ جدیدی ایجاد می‌کند که‌بتوانند مطلب‌اورا افاده کنند و برای آن‌ها در میان کلمات دیگر مقام جدید تعیین میکند . این امر نشان میدهد که الفاظ از معانی ییکه شاعر آرزوی بیان آن ها را دارد نشأت می کند .
بیدل چنین می‌گوید :

اصل معنی‌است کز تقاضایش لفظ می بالد واداهایش

[اصل معنی‌است که ازتقاضای (طبیعی) آن
لفظ وخصوصیات آن بوجود می‌آید .]

محض یك نویسندهٔ مقتدرمی تواند نظریهٔ‌سبك وعلت رغبت یك شاعررا به الفاظ مخصوص به همان طریق استادانه‌ای که بیدل دراین بیت ازعهدهٔ بیان‌آن برآمده است بیان‌کند این امرروشن می سازد که بیدل بحیث یك شاعربزرگ به ذخیرهٔ لغات دری افزوده است .

دراینجا باید باردیگرتذکر نمود که شرط لازم جهة تازگی بیان یك فکر جدید نیست. بقرارمطالبی که دربالا بیان‌گردید اگریك شاعر همان اندیشه هایی

را که در آن زیسته است بیان کند ، هنروی حتماً دارای خصوصیات تازگی می باشد. میدانیم که بیدل آثار فلسفی متصوفین وسایر مفکرین را مطالعه کرده بود و پس ازمقایسه می یابیم که خود چیز جدیدی به آن هانیفزوده است . اما چون در اثر مشاهدات تصوفی تمام آن افکار باهیجانات مشبوع گردیده بودلهذا قادربود آنهارا بزبان بسیارشاعرانه بیان کند و نیز بیدل غالباً همان تأثرات، هیجانات و اندیشه هارا بیان نموده که خود درنتیجهٔ آشنایی بالفعل بازندگی پیدا کرده بود یعنی از مشاهده واقعی جهان درقیافه های گوناگون آن این هاهمه چیزهای تازه بوده و بنابراین بیدل آن هارا به یك سبکی که از ترکیبات تاره و پاکیزه لبریزاست بیان نموده .

بیدل درطی جستجوی الفاظ مناسب غالباً برای یک معنی لفظی راپیدا کرده که مخصوص همان معنی می باشدو آن را چنان به مهارت استعمال نموده که معنی مذکورمال مخصوص وی گردیده بیدل درمثنوی «عرفان» خویش هنگامیکه در بارهٔ هبوط آدم سخن میزند بیت ذیل را می نویسد :

چون دراین تیره خاکدان افتاد   آفتابی زآسمان افتاد

[چون آدم دراین خاکدان تیره افتاد
آفتابی بود که از آسمان به زمین افتاد .]

الفاظ زنده و مجسمی که بااین تاثیراستعمال گردیده این معنی رامال مخصوص بیدل ساخته است . استعارهٔ مذکور آنقدر مناسب است که نمیتوان آن را تعویض نمود . معنی و بیان آن مانند جسم وجان باهم رابطه دارند :

بیدل ازرابطهٔ نهاییکه میان صورت ومعنی موجوداست بکلی آگاه بود،واظهار می کند که همچنانکه بهار رنگ و بورا باهم طوری یکجا ساخته که نمیتوانند از هم جداشوند معنی و بیان نیز باهم چنان رابطه دارند.

زرمز صورت و معنی دل خود جمع کن بیدل
بهار اینجاست سامانش درون بوبی برون رنگی
[ای بیدل دلت را از اسرار صورت و معنی آسوده دار
اینست ظهور بهار بوی شیرین درداخل و رنگ دلربا در بیرون .]

بخشیدن شکل زیبا به یك معنی زیبا شباهت به توحید نمودن روح و تن دارد . بیدل ازین قاعدهٔ سبك در تمام دورهٔ زندگی خویش متابعت می نمود و تشبیهات واستعارات موافق را نیز مطابق آن استعمال میکرد . همچنان اوزان وی نیز باروح عمومی معانی وی هم آهنگی داشته ، ساده و بی تکلف ولحن طبیعی حال شاعر بوده است . مثلاً وزن بیت ذیل حزن و دلتنگی راکه حالت روحی شاعر هنگام انشای شعر بوده افاده میکند :

چیست این باغ و این شگفتنها   سر آبی و سیر روغن ها
[میدانی که این باغ و شگفتنهای آن چیست؟
روغنی است که بر روی آب ریخته شده .]

بدینطریق بیدل اوزانی را استعمال میکند که با احوال مختلف روحی سازگار باشد.

پس طوریکه بیدل خود می گوید معنی و بیان آن که عبارت از الفاظ ، تشبیهات استعارات و اوزان اند همه خود بخود نمو و انکشاف می نمایند .

در سبك بیدل نیرو و شدت نیز به مشاهده میرسد . این نیرومندی معلول علل گوناگونی است . اعتقادات متین و موضوع بلند وی دو عاملی است که همین اکنون راجع به آنها اشاراتی نمودیم . اما یك جزء اساسی دیگری در روح شاعر وجود دارد که در اینجا نباید آنرا از نظر دور داشت . و آن عبارت از مردانگی اوست . نژاد ، عنعنهٔ خانواده و جرئت شخصی وی روح او را بسیار مردانه ساخته بود . و این خصوصیت طبعاً در کلام او نفوذ داشته . علاوه بران بیدل مهارت های مختلفی را بکار برده

تاسبك خویش‌را زورمند و برجسته سازد. هنگامیکه خصوصیات ادبی غزل‌های بیدل‌را میشمردیم ازین مهارت ها تذکر نمودیم. درینجا باید علاوه نمود که بیدل برای این مقصد بسیار شیفتهٔ تکرار یك کلمه‌است. چنانچه درمثنوی «طورمعرفت» انسان‌را مخاطب ساخته واورامعمایی چشم براه کشوده شدن می نامد و صنعت تکرار کلمات را به‌مقصد زورمند ساختن کلام‌خویش استعمال میکند.

معمائی‌معمائی معما اگرخواهی کشودن چشم بکشا

[تو یك‌معما هستی یك‌معما یك معما

اگر می‌خواهی آن‌را بکشایی چشمت‌را باز کن.]

دراینجا صوت «میم» خودبسیار برجسته‌است ودرمصرع اول بالای کلمهٔ «معما» تاکید بعمل آمده تاتوجه‌را بانچه درمصرع دوم بیان گردیده‌جلب کند. ازین‌قبیل ابیات به تعدادزیادمی‌توانیم ازآثاربیدل نقل کرد. تاکنون راجع به اینکه‌چرا بیان بیدل‌روح و نیرودارد سخن زدیم. اکنون ببینیم که‌هنگام نوشتن اشعارچگونه بوی الهام میرسید. برای این‌مقصد باید شرایطی راکه‌درتحت آن بیدل اشعارخود را انشاءمیکرد ذکر کنیم بیدل «طلسم حیرت» خودرا درسال ۱۰۸۰هجری (۱۰-۱۶۶۹ میلادی) نوشت ودرآنجا ذکر کرده است که چگونه اندیشهٔ مرکزی مثنوی مذکوردردماغ‌وی انکشاف نمود. شبی بیداربود وسعی داشت‌انگیزه ای‌پیدا کند، تاآنکه اندیشه‌ای پدیدار گردید ولی‌این‌اندیشه‌درابتداچندان زنده‌وروشن نبود. بیدل‌توجه‌خود را به‌آن متمرکزساخت تا آنکه خیال مذکوردرچشمش واضح گردید. این تجسم خیال او را به جنبش‌آورد وفی‌الفور راه الهام باز گردید. از اینجا می‌بینیم که تمرکز خیال علت و ارادات قریحهٔ خلاقهٔ او بوده. اکنون به‌یك‌نوع‌دیگرالهام شاعرانه متوجه می‌شویم. بیدل به‌همراهی نواب‌شکرالله‌خان به‌بیرات رفته‌بود ومنظرهٔ‌طبیعی آن‌مکان‌چنان‌بروی‌اثرافگنده

بود که‌معلول آن مثنوی زیبای « طور معرفت » گردید. در مورد این شعر می بینیم که انگیزهٔ خلاقه‌موثرات خارجی بوده. عدهٔ زیادی از ین قبیل اشعار وجوددارد که بیدل پس از دیدن کدام صحنه یامطالعهٔ بعضی از اشعار و بیت های شعرای دیگر بانشای آن‌ها پرداخته است. اگر اشعار بیدل رایکایك مطالعه کنیم می بینیم که الهام بوی یانتیجهٔ تفکر یامعلول تاثیر کدام‌شی یاواقعهٔ خارجی بالای شخصیت شاعر بوده که‌وی‌را به‌فعالیت اعلای‌شاعرانه برانگیخته‌است. اما چون‌شخصیت شاعر دارای ربط بود موضوع اساسی وی تغییرنخورده. درپایان دوبیت بیدل را می آوریم که به‌دورویداد متفاوتی که‌دراینجا به‌آن‌ها اشاره‌گردیددلالت میکند. بیت‌اول آن چنین است:

شب مهتاب ذوق گریه داردفیض‌ها بیدل
کدامین بی خبرروغن نگیرد ازچنین شیری

[دریك‌شب‌مهتاب‌ذوق گریستن فیوض بسیاردارد —
آیا کدام‌شخص‌جاهل‌است که‌از چنین‌شیرروغن نگیرد ؟]

این بیت‌ماهیت آفاقی‌الهام‌خلاقه راتاکید میکند. بیت‌دوم آن اینست:

گرهمه برخاك پیچد عشق حسن آرد برون
کوشش فرهاد آخر کرد شیرین سنگ را

[اگر عشق برخاك غلتد بازهم‌حسن ایجاد میکند.

مساعی خستگی ناپذیر فرهاد عاقبت سنگ‌را به‌شیرین (معشوقه‌اش) مبدل ساخت.]

این بیت به‌عنصر عندی‌درجمیع آفرینش‌های هنری‌دلالت‌میکند. باید تذکر نمود که بیدل بکدام نظریهٔ‌مخصوص سهم نداشته ولی اهمیت‌مبداء آفاقی و عندی هنر هر دو را تحقق بخشیده است.

دراینجا به‌مرحله‌ای‌رسیده‌ایم تاجریان عمل تخلیقی بیدل‌راکه خود عندالموقع درآثارخویش(۱) به‌آن‌اشاره‌نموده در نظرمجسم سازیم. یک واقعه یا یک شعر یا یک بیت یا یک فکر ارتعاشی درسراپای‌شاعر تولید کرده‌تخیل‌اورا به‌هیجان می‌آورد وشاعر همان احساس حقیقی‌وواقعی راکه در این وقت از میان آن‌سیر میکند به‌کلمات والفاظ‌افاده می‌کند. این احساس خواه احساس مسرت وخواه احساس اندوه باشد درهر دو صورت شاعر مسرت یااند وهی راکه نتیجه آنست با لنفس تجربه میکند. هرقدر شعرنشوو نما یابد معنی‌نیز همانقدر انکشاف‌میکند. شاعر درصددپیدا کردن عبارات مناسبت میشود. معانی آنقدر کثیر بلکه بی‌نهایت می‌باشد که‌نمیتواند آن‌ها‌رادرالفاظ‌محدود گنجانید و در بعضی حالات چیزی که‌آنرامی خواهد بنویسد آنقدر تصوری ولیطف‌است که‌شکل‌لفظ رانمی پذیرد، وشاعر در ینوقت بادرد‌تمام می‌گوید:

بیدل به‌یاد سروتو درخون تپید لیک
موزون نگشت یک الف از مشق آه او

[بیدل‌درآرزوی قامت، همچون سروتو درخون تپید
اماازمشق آه‌وی یک‌الف دلکش نیز بوجودنیامد.]

تازمانیکه این دردخلاقه‌دوام دارد شاعر آرام ندار دوچون تجربه بسر میرسد شعر وی نیز تکمیل شده می‌باشد.

دیدیم که‌چگونه‌شعر بیدل‌پا به‌هستی می نهد. وی‌حرف ازدل آغشته‌بخون میزند بنابرین باید اشعارش دیگران‌را به‌جنبش آورد:

بیدل خونین‌جگرم بلبل بی‌بال وپرم
نیست دراین‌غمکده ها نالهٔ من بی‌اثری

---

(۱) کلیات صفدری، طلسم حیرت ص۸ طورمعرفت ص۲، چهارعنصرص ۷۳.

[ای بیدل ،جگرم خونین است من بلبل بی بال و پرهستم-
بنا براین ناله هایم دراین دنیای محنت بار بی تا ثیر نیست .]
اما برای آنکه اشعار بیدل را ارزیابی بتوان کرد بایست بادل همدردی به آنها نزدیک شد :

تب و تاب اشک چکیده ام که رسد بمعنی رازمن
زشکست شیشهٔ دل مگرشنوی حدیث گداز من

[اضطراب من همان تپش اشک چکیده است ــ
کیست که به عمق اسرار من برسد ؟
شاید با داشتن دل شکسته ای
به فهم افسانهٔ اندوهناکم نزدیک توان شد .]

این بود اعترافات بیدل . بعداز مطالعه آنها بکوشید تادرد هاودلتنگی هایی راکه شاعر در طول زندگانی خویش گذشتانده است تصور کنید . روح وی فی الواقع بسیار محنت کشیده بود .

اصل ونسب یک شاعر نیروی هیجانی وتخیلی وی را آشکار می سازد وخصوصیات ساختمانی وی جنبهٔ ترکیبی فکر وروح اورا نشان میدهد، یعنی آشکارمی سازد که چگونه روح وی یک شعر را بیک ساختمان مکمل وموزون انکشاف میدهد . غزل های دری به ندرت محصول افکار استوار ونامتناقض است ووحدت آنها عموماً بذریعهٔ وزن و قافیه محافظه میگردد. غزل های بیدل ازین قاعده مستثنی نیست اگرچه غزل های زیاد دارد که ازین عیب مبرا اند. رباعیات ، قطعات ،قصاید، مدحیه ها و مخمسات وی مانند اشعار سایر شعرای دری یکا یک حالت مسلسل یا الهام را افاده میکند . « ترکیب بند » وی شعریست آزاد در حالیکه « ترجیع بند ش » کاملاً دارای تسلسل است

وعنصری که اجزای آن را توحید می نماید همان مفکوره ایست که در «ترجیع» مضمر می باشد.

اما این اشعار بالنسبه کوتاه اند. مشکل با اشعار مطول یعنی مثنوی ها پدید میگردد که در آن ها حالات مختلف هیجانی بایکدیگر در آمیخته. اگر یك شاعر در اینجا موفق می گردد سز اوار است که اورا شاعر بزرگ (۱) یاد کرد. مثنوی اول بیدل «محیط اعظم» است که آن را در سال ۱۰۷۸ هجری (۱٦٦۷ میلادی) به سن بیست وچهار سالگی نوشته است. چون مثنوی مذکور نخستین اثر وی بود موضوع آن چندان متحد نیست. اما وقتیکه شعر جلو می رود انسان از سبب وحدت فکر و مشابهت هیجانات تسلسلی ناقابل بیان را احساس میکند. «طلسم حیرت» وی دو سال بعد تر نوشته شده است. این شعر که یك حکایت تمثیلی می باشد نمونهٔ کامل سوز و نیت و هم آهنگی است. علاقهٔ خواننده بذریعهٔ حرکت، دیالوگ، و صنایع بدیعی زنده نگهداشته میشود. شعر مطول سوم بیدل «طور معرفت» است که در آخر سدهٔ یازدهم هجری نوشته شده است. طوریکه شاعر در پایان مثنوی مذکور اظهار می کند:

خیالی را بهاری نقش بستم

[ازیك خیال تصویر بهار را کشیدم.]

از تماشای منظرهٔ دلفریب بیرات اندیشه ای در دماغش پدید آمد و این شعر که یك نمونهٔ زیبای شعر طبیعی است پا به هستی گذاشت. این شعر زیبا گرچه نتیجهٔ آن رنگین و بالطافت کاری های ادبی مشحون است یك حالت سادهٔ هیجانی را شرح میدهد. آخرین و مطول ترین شعر بیدل مثنوی «عرفان» است که در سال ۱۱۲٤ هجری (۱۷۱۲ میلادی) تکمیل گردیده است. درواقع نظم مذکور متشکل از دو مثنوی

(۱) رید (Read) مقالات منتخبه، ص ۵۷ تفاوت میان یك شاعر بزرگ و یك شاعر کوچك در داشتن ظرفیت انشای یك نظم طولانی بصورت موفقانه میباشد.

است : « مرآة الله » و « عرفان » خاص . قسمت اول الذکر آن بیشتر فلسفی و کمتر شاعرانه بوده آگاهی بخش و تصوری است و از حرکت یا حکایات توضیحی تهی می باشد . شاعر کوشیده است که در چندین جا صنایع بدیعی را داخل سازد ولی چون موضوع شعر « دور نزول وصعود » یعنی یك موضوع بسیار پیچیده است مطالعهٔ آن انسان را دلتنگ می سازد . بنابرین شعر مذکور دارای تسلسل است ، ولی به ضرر عنصر شعری . « عرفان » خاص طویلترین و بهترین اثر منظوم بیدل است و مانندیك جهان نماطوماری از صحنه های دلفریب ، حکایات بسیار دلچسپ ، کرکترهای مختلف مملو از حیات و شخصیت وانواع مختلف اشعار از قبیل شعر طبیعی ، شعر رومانتیك ، شعر عشقی وفلسفی را در برابر نظر می کشاید . علاوه بر آن اثر مذکور بسیار شاعرانه ونهایت فلسفی است . صورت ومعنی در آن خیلی هم آهنگ بوده و گاه گاه بیان از لحاظ عمق ووضاحت معنی ، شدت هیجانات واقتصاد الفاظ خیلی زیبا است ، وفی الحقیقت بهترین اشعار شاعر در همین اثر او پیدامیشود . ایجاد وحدت در میان مطالب مختلف این منظوم کاری نهایت دشوار بوده ولی شاعر در اثر تعقیب مفکورهٔ اساسی خویش در این کار موفق شده است واین مفکوره چنین است که یك حکایت به شکل یك دیالوگ بیان می گردد و اکثراً به یك مباحثهٔ گرم منتهی می گردد .

مطالعهٔ ساختمان وترکیب تمام این اشعار نشان داده است که بیدل در صف فردوسی ، رومی ، نظامی ، وسایر شعرای بزرگ زبان دری که در انشای اشعار طویل موفق بوده اند جا دارد .

در بالا به انواع مختلف اشعاری که در مثنوی «عرفان» بیدل بیدا میشود اشاره نمودیم . در اینجا باید یك چیزی اساسی راجع به جمیع انواع شعر بیدل اظهار گردد . اما قبل از آنکه به این کار اقدام کنیم می خواهم این نکته را تاکید

کنم که بیدل نه تنها صحنه های قشنگی را که در مسافرتهای خویش میدید دوست میداشت و توصیف می نمود بلکه سرزمینی را که در آن بااین صحنه هامواجه شده بود نیز دوست داشت. هندوستان، سرزمین رنگ و بوو طراوت مورد ستایش بی مانند او واقع شده است. بیدل برگ «پان» آن را نیز دوست داشته و چندین جا از آن توصیف کرده است.

اکنون نقاط اساسی را در بارهٔ تصنیفات شاعرانهٔ بیدل ذکر میکنیم. اگر آثار بیدل رامرور کنیم واز یك انجام باانجام دیگر آن رویم می بینم که اشعار وی با اندیشه های فلسفی وی مشبوع می باشد. هنگامیکه راجع به مثنوی «طورمعرفت» سخن میزدم خاطرنشان نمودم(۱) که عقیدهٔ بیدل در بارهٔ «انسان» که خلاصهٔ آفرینش است بحیث یك جریان نهانی درشعر مذکور حرکت دارد. اگر دنبال سخن را از همین جا تعقیب کرده غزل یا قصابد یا اشعار دیگر بیدل رامطالعه کنیم خواهیم دید که همین عقیده ازاکثرابیات دیگر (۲) وی نیز انعکاس میکند همچنان اگر بیدل می گوید: من در مهتاب درستارگان، درشفق، در الوان قوس قزح «باغ و گل تنها محاسن انسان را می بینیم» نباید چنین تصور کرد که این قول محض ازروی احساسات است بلکه باید بدانیم که بیدل مفکر چنین می گوید که انسان روح (۳) ومبدا کافهٔ اشیا است. در آثار بیدل بسیار ابیات وجود

(۱) صفحه ۲۰۵ همین کتاب.

(۲) مثلاً ابیات ذیل مطالعه گردد:

دل هر قطره گردابیست غواص حقیقت را تامل در بن هرمو گره صد با رمی بیند

خیال آشفتگی تحمل اگرشود صرف یك تحمل دل غباری وصدچمل گل نگاه موری وصد چراغان

مفکورهٔ اساسی این بیانات شاعرانه این است که بشر ظاهراً یك جهان صغیر است ولی در ذات خویش جهانی است بی نهایت.

(۳) نیکلسن، مطالعات در تصوف اسلام، ص ۱۰۸

دارد که تنها یك نفر فیلسوف معتاد به تفکر میتواند از عهدهٔ انشای آنها بدر شود. از اینجا دیده میشود که پس منظر الفاظ وی از عمل تفکیر ساخته‌شده است و وصف‌ها و استعارات وی گرچه بسیار شاعرانه اندولی در حقیقت با فلسفهٔ وی رابطه دارند. مطالعهٔ دو صفحهٔ اول مثنوی «عرفان» و قصیده‌ای (۱) که در آن انسان مخاطب قرار گرفته برای فهمیدن این مقصد قابل تدقیق و ملاحظه است از آنجا دیده خواهد شد که فصاحت و بلاغت بیدل بسیار نیرومند است و اگر مطالعات خود را دقیق ترسازیم خواهیم دید، که کلامش از معنی مشبوع می باشد بنابر این هر نوع ابیات بیدل را مطالعه کنیم متیقن هستیم که شاعر فیلسوف در کمین نشسته است طوریکه خوشگو و سیدعبدالوحید اظهار (۲) نموده انداز استادی بیدل است که افکار مجرد ابن العربی و سایر نویسندگان شبیه او را بیك طرز نهایت شاعرانه بیان نموده ودر آن تمام ترکیبات زیبای شعرای تازه‌گور ااستعمال کرده‌است بنا بر این هنر بیدل یك سیستم افکار و معانی نهایت باتسلسل است که به طرز بسیار زیبا بیان شده. واضح است که بیدل تجربهٔ عظیمی در ادبیات دری بعمل آورده وی اندیشه های تصوفی و خیالات فلسفی و ملاحت بیان را چنان بهم گداخته است که نمی توان یکی را از دیگر جدا کرد ازین لحاظ بیدل به آن دسته شعرایی تعلق دارد که در بیان افکار فلسفی بیك طریق بسیار شاعرانه شهرت جاوید (۳) حاصل کرده اند.

---

(۱) کلیات صفدری، قصاید.

(۲) خوشگو در معارف ۱۹۴۲ می، سیدعبدالرحید، اقبال، هنرو افکار وی ص ۱۹۴

(۳) در ین موضوع به‌مقالات منتخبه هر برت رید، ص‌ص ۶۹-۸۸ و «سه شاعر فیلسوف» اثر سنتایانا مراجعه شود. هربرت‌رید موفقانه نشان داده است‌که فلسفه باشعر ناساز گار نیست. وی میگوید از آنجا که این نوع شعر نتیجه فیروزی عقل‌است در ترکیب‌کافه علوم‌وتجربه به‌شکل یك سیستم واحد، لهذا بسیار نیرومند است چنین شعر افکاری را بیان میکند که اهمیت آنها نزد ما شدیداً محسوس است.

این نقطهٔ اساسی راجع به بیت بیدل موقف او را بمقابل هنر نیز آشکار می سازد بیدل. از شعرایی نبود که هدف عمدهٔ آنها خود هنر بوده است. بیدل مهارت خود را در نوشتن شعر برای حصول یك مقصد نجیب که ماورای هنر واقع است استعمال کرده ـ شعرای معاصر وی (۱) که به تازه گویی خویش مغرور بودند، محض به زیبایی بیان می نگریستند اما بیدل چیز بیشتری درنظر داشت و می گوید :

عرض مطلب دیگرو اظهار صنعت دیگر است

بیدل از آیینه نتوان ساخت وضع جام را

[بیان افکار چیز دیگری است و نشان دادن صنعت چیز دیگر ـ
ای بیدل ، از آیینه نمی توان جام ساخت .]

بیدل می خواست که هنروی محض درراه افادهٔ اندیشه هایش خدمت کند یا بقول خودش « سبك او را ابلاغ کند» . بیدل درزندگانی ماموریتی داشت که عبارت از اصلاح نوع بشر است و آرزو داشت که هنر درهمین راه خدمت کند. سایر شعرا درستایش امپراتوران و شهزادگان مدحیه ها نوشتند و در آن ها احساسات کاذب خود را بیان نمودند ، ولی بیدل نمی خواست بخود دروغ گوید. وی در هرچه نوشته است همان احساسات صادق وخالی از ریای خود را بیان نموده ، بنابر این خود را شاعری خوانده که محض درستایش فطرت خویش مدح نوشته. بیدل نه در ثنای پادشاهان چیزی انشأ کرده و نه به پرستش رب النوع هنر پرداخته، بلکه قریحهٔ خارق العادهٔ شعری خود را برای پیشرفت و خیر بشر گماشته بود و آن هم در عصری که تنها اشخاص معدودی میتوانستند تصور کنند که هنر برای مقاصد عالیتری موقوف میتوانشد.

انتهـی

---

(۱) برای این مقصد «کلمات الشعراء» سرخوش مطالعه شود.

ضمیمهٔ الف

شماره مسلسل	اشارات و حکایات مطلع	صفحه	موضوع	اسم کتابی که از آن انتخاب گردیده	صفحه
۱	زبانم قابل حمد خدا شد	۲	نعمت حضرت رسول اکرم	طلسم حیرت	٦
۲	سحر آینه هم پرداز دل بود	۲	حیات در همه جا ست	طور معرفت	۸
۳	نصیحت گری و عظ آماده داشت	۲	عشق در هر چیز شامل است	محیط اعظم (نسخه خطی)	ورق ۹۹٦
٤	شبی داشتم وجد بیتابی	۲	ماهیت سمبولیك شراب بیدل	محیط اعظم	ورق ۱۵٤
۵	بگوش نغمه سنج محفل راز	۳	شرح آب ، آتش و سنگ	طور معرفت	۳
٦	شبی کز گریه طوفان کاریم بود	۳	فقر بحیث جوهر سرور	طور معرفت	۷
۷	سرقطره ایرا هوا در گرفت	۳	جزء به کل اشاره میکند	محیط اعظم	۷
۸	ز نکبت سرشتان دل افسرده ای	٤	در مذمت خست	محیط اعظم	۷
۹	ز چشم طالبان دانش آهنگ	۳	در طبیعت رکود وجود ندارد	طور معرفت	۷
۱۰	گذر کرد مجنون لیلی خیال	۳	معشوق در هر جا جلوه میکند	محیط اعظم	ورق ٤۸٦
۱۱	شبی برتیغ کوهی بود جایم	۳	هر شی مظهر جمال و وحدت است	طور معرفت	۱۰
۱۲	شبی بودم قدح پیمای حالی	۳	اغنیا سنگدل اند زیرا ز رآن ها از سنگ برون می آید.	طور معرفت	۱۲
۱۳	شبی سرگرم عبرت شدنگاهم	٤	خاموشی تنها بامرگ می آید	طور معرفت	۱۱

نسخه خطی محیط اعظم ـ کتابخانه پوهنتون پنجاب، شماره ۱۵۲٤.

ضمیمهٔ الف

شماره مسلسل	اشارات و حکایات (مطلع)	صفحه	موضوع	اسم کتابی که از آن انتخاب گردیده	صفحه
۱۴	الهی تهمت آلود ظهوریم	۴	ماهیت موهوم‌حیات	طلسم حیرت	۴
۱۵	شنیدم زنی صبح زایینه ای	۴	عشق حادث	محیط اعظم	مضبطه ۷۹ الف
۱۶	شنیدم ادب کرد مولا ی روم	۴	مشکل پسندی راجع به لباس	محیط اعظم	« ۸۰ الف
۱۷	الهی حیرت سازم چه باشد	۵	مناجات بدرگاه خداوند	طلسم حیرت	۵
۱۸	شبی داشتم سیر میخانه ای	۴	شکستاندن نفس	محیط اعظم	« ۹۵ الف
۱۹	یکی غافل از رنگ ماوتویی	۵	وحدت نفس	محیط اعظم	« ۱۰۸ الف
۲۰	سحرگاهی از چشم بیدار فهم	۵	وحدت در کثرت	محیط اعظم	« ۱۳۰ ب
۲۱	زارباب تحقیق صاحبدلی	۵	دویی وهم است	محیط اعظم	« ۱۳۴ الف
۲۲	شنیدم حریفی ترنم پرست	۶	زمان چون بادمی گذرد	محیط اعظم	« ۱۳۷ الف
۲۳	زگلزار معنی یقین پیشه‌ای	۶	خود را پیدا کن	محیط اعظم	« ۱۴۰ الف
۲۴	شبی روح منصورم آمد بخواب	۶	صفات جز ذات چیزی نیست	محیط اعظم	« ۱۴۸ الف
۲۵	به بازار شد ابلهی بیخبر	۷	یك شخص ساده لوح	محیط اعظم	« ۱۴۹ الف
۲۶	فضولی‌به آیین کار آگهان	۷	یك نفر لاف زن	محیط اعظم	« ۱۵۷ الف

ضمیمهٔ الف

شماره	اشارات و حکایات مطلع	صفحه	موضوع	اسم کتابی که از آن انتخاب گردیده	صفحه	
۲۷	زتحقیق اسرار بیگانه ای	۸	موجودات کلمات خداوند اند	محیط اعظم	ورق	۱۸۲ الف
۲۸	شبی در طربگاه فکر سخن	۸	سخن در هر جا غالب است	محیط اعظم	«	۱۸۲ الف
۲۹	بدشتی یکی از شکار افگنان	۸	نفس یگانه حقیقت	محیط اعظم	«	۱۸۳ الف
۳۰	عشق از مشت خاك آدم ریخت	۸	کائنات برای انسان خلق شده	عرفان	۱	
۳۱	کودکی نان بدست بازی داشت	۸	بدی بدیگران بدی بخویش است	عرفان	۵	
۳۲	ای توهم غبار دشت چمن	۸	خلقت خواب و خیال است	عرفان	۷	
۳۳	شوکت دستگاه هستی ما	۹	حیات خواب و خیال است	عرفان	۱۰	
۳٤	بود کم ظرف از خرد خالی	۹	احتیاط بیشتر از اندازه مخرب است	عرفان	۱۳	
۳۵	ای عدم زاده وجود طراز	۹	کائنات نیست است	عرفان	٤۱	
۳٦	دو کمال انتظام امکانی	۹	آدم بودن نهایت دشوار است	عرفان	٤۲	
۳۷	چیست این باغ دستگاه رمی	۱۰	هر چیز درجهان معدوم میگردد	عرفان	٤۵	
۳۸	شعله جوش بسیر انجمن	۱۰	کشتن نفس	عرفان	٤۵	
۳۹	چیست فقر وغنای ملك وجود	۱۱	شرح فقر وغنا	عرفان	٤۹	

ضمیمهٔ الف

شماره	اشارات وحکایات مطلع	صفحه	موضوع	اسم کتابی که از آن انتخاب گردیده	صفحه
۴۰	این یکی شمع مجلسی افروخت	۱۱	حال بیشتر از استقبال اهمیت دارد	عرفان	۴۹
۴۱	زین بیابان که وحشت انجام است	۱۱	آرزو های بیهوده	عرفان	۵۰
۴۲	مردکی طبع ناشکیبی داشت	۱۱	آرزو های بیهوده	عرفان	۵۲
۴۳	دخمه است این بساط گرد وغبار	۱۱	انسان ها اجسا داند	عرفان	۵۳
۴۴	بهر رنگ آفاق حرف است وبس	۱۱	کائنات خواب وخیال است	محیط اعظم	—
۴۵	ای تردد نسب توکل چند	۱۱	توکل بخداوند باتنبلی مرادف نیست	عرفان	۵۳
۴۶	انبیاء صاحب دعوت بودند	۱۲	اشخاص بی حیاغول اند	چهار عنصر	۱۰
۴۷	آدمی فطرت است وفطرت تام	۱۲	بیان زیبافضیلت بزرگی است	چهار عنصر	۱۲
۴۸	نه همین عقل راست سیر وکمال	۱۲	احمقان نیزازخودفلسفه دارند	عرفان	—
۴۹	ای زالفت بیخبر ما از توایم	۱۲	دویی اساس ندارد	چهار عنصر	۴۱
۵۰	اندیشه غیب مامشهود است	۱۳	دویی اساس ندارد		—

ضمیمهٔ الف

شماره	اشارات وحکایات مطلع	صفحه	موضوع	اسم کتابی که از آن انتخاب گردیده	صفحه
٥١	ابلهی را زطبع جهل فسون	١٣	کوشش بیهوده	عرفان	٥٥
٥٢	عاشقی چیست داغ محرومی	١٣	وصال معشوق	عرفان	٦٧
٥٣	گربه ای را زطبع حرص کمین	١٣	گربه‌ای بحیث پاسبان موش‌ها	عرفان	٧٥
٥٤	گرچه انسان بکشت زار جسد	١٤	گندم برای انسان چه معنی دارد؟	عرفان	٧٨
٥٥	گرچه عزلت حصار آفتهاست	١٤	مرگ ناقابل اجتناب وضعف جنایت است	عرفان	٨٤
٥٦	آدمی تا بحرص پا افشرد	١٥	در مذمت حرص	عرفان	
٥٧	عاشقی بیدلی جنون زده ای	١٥	یك معشوق ستمگار	عرفان	
٥٨	ای شراری گرفته دامن سنگ	١٥	فقدان ارزش خطرناك است	عرفان	
٥٩	یکی دید در کنج میخانه ای	١٥	عشق جانگداز	محیط اعظم	ورق ٦٩ الف
٦٠	بدیر مغان دل زکفداده ای	١٥			» ٧٥ الف
٦١	ای بزندان خیال زندگی	١٦	نفرین برحیات عاری ازجرئت	چهارعنصر	٦٩
٦٢	ای باسباب من وما متهم	١٦	بیهودگی آرزوی دنیوی	چهار عنصر	٧٠

ضمیمهٔ الف

شماره	اشارات وحکایات (مطلع)	صفحه	موضوع	اسم کتابی که از آن انتخاب گردیده	صفحه
٦٣	صداییست پیچیده در کائنات	١٦	کائنات نتیجه صدای کلمه کن است	محیط اعظم	ورق ١٨ الف
٦٤	در این بحر پر کسوت ماوتو	١٦	کائنات کلمه خداوند است	چهار عنصر	٤٣
١٥	وصف آن هایی که شاه مطلق اند	١٦	در ستایش عرفا	چهار عنصر	٤٦
٦٦	چه سحر است این حسن نیرنگ وبود	١٦	کلمه کن خلا را پر ساخته	چهار عنصر	٥٦
٦٧	در این گنبد شیشهٔ ساده رنگ	١٧	جهان خواب وخیال است	محیط اعظم	
٦٨	تعالی الله چه طوفان بهار است	١٧	وصف موسم بهار	چهار عنصر	٩١
٦٩	ای زبان بخش مغفرت طلبی	١٨	مناجات بدرگاه خداوند	؟	؟

ضمیمهٔ ب

تعداد نامه‌ها بعنوان اشخاص مختلف

شماره	اسمای مرسل الیه	تعداد نامه ها
۱	نواب شکرالله خان اول	۳
۲	عنایت الله شاکر خان	٤٨
۳	لطف الله شکرالله خان ثانی	۳٦
٤	کرم الله عاقل خان	۱۵
۵	عاقل خان راضی	۱۰
٦	حسین قلی خان	۹
۷	قیوم خان فدائی پسر عاقل خان راضی	۵
۸	چین قلیچ خان نظام الملک	۵
۹	مولینا عبد العزیز عزت	٤
۱۰	میرزا زین العابدین	٤
۱۱	میرزا عباد الله	۳
۱۲	میرزا ایزد بخش رضاء	۳
۱۳	میرزا افضائل پسر میر محمد فاضل	۲
۱٤	میرزا محمد نعیم بخشی پسر بهادرشاه	۲
۱۵	شهزاده اعظم شاه	۱
۱٦	میرزا معین	۱
۱۷	شیخ محمد ماه	۱
۱۸	میرزا داور یار	۱
۱۹	شیخ غلام محی الدین	۱
۲۰	میر راضی ز حدت	۱
۲۱	میان لعل محمد	۱
۲۲	رفیع خان باذل	۱

ضمیمهٔ ب

شماره	اسمای مرسل الیه	تعداد نامه ها
۲۳	میرزا روح الله	۱
۲٤	میرزا سلمان	۱
۲۵	فتوخان	۱
۲٦	میرزا کامگار	۱
۲۷	حسین علی خان بهادر	۱
۲۹	میر عبدالصمد سخن	۱
۳۰	ملا باقر گیلانی	۱
۳۱	میان شاهد	۱
۳۲	میر شرف الدین	۱
۳۳	میرزا محسن	۱
۳٤	منشی قائل خان	۱
۳۵	میرزا خسرو بیگ	۱
۳٦	قاضی عبدالرحیم	۱
۳۷	میرزا ابوالوقار	۱
۳۸	میرزا فاضل بیگ ترک	۱
۳۹	میرزا ابوالخیر	۱
٤۰	بیکی ازاقارب	۲
٤۱	بی نام	۷

مجموعه

۲۷۳

مطول ترین نامه به میررا فضائل نوشته شده است .

ضمیمهٔ ج

نکات در کدام صفحات چهار عنصر پیدا شده میتواند

نـکـات از ۱ تا ۱۸ از چهـار عنصر پیداشده نمیتواند

شمارهٔ نکته	نکات در کلیات صفدری	صفحه	صفحهٔ چهارعنصر
۱۹	طبایع را تقلید اوضاع یکدیگر	۸	۲۷
۲۰	عارفی داشت درس نسخهٔ دید	۹	—
۲۱	افعال مردان را برمقدمهٔ احوال	۹	—
۲۲	صحبت دانا درعالمی که	۹	۵۱
۲۳	نفس رحمانی که اصطلاح اهل تحقیق	۹	٦۱
۲٤	آتش درطبع جماد	۱۰	٦۱
۲۵	چشم پوشیده هرچند فردرسی	۱۰	۵۲
۲٦	آیینهٔ تحقیق مخبراست	۱۱	۷۲
۲۷	نویهای طرزعبارات	۱۱	۷٤
۲۸	گل کردن رموزغیب وشهادت	۱۳	٦۹
۲۹	تا کمر به شکست خودنه بسته یی	۱۳	—
۳۰	آدمی به علت افسون امل	۱۳	—
۳۱	زبان لاف را آنقدر	۱۳	—
۳۲	آدمی رشتهٔ استعداد یست	۱٤	٤۵
۳۳	حکم الفقرأ کنفس واحده	۱۵	٤٤
۳٤	آنچه ازنسخهٔ دل فهم کنی	۱۵	۲۷
۳۵	روح انسانی جوهریست بسیط	۱۵	۸
۳٦	ساز حقیقت ازدست مجاز تراشان	۱٦	۱۰
۳۷	عالمی بوضع خودخورسند است	۱٦	۱۱
۳۸	مقصود ازسیر گریبان	۱۷	۱۵

ضمیمهٔ ج

ضمیمهٔ ج

برای نکات وچهار عنصر هردو به
کلیات صفدری مراجعه شود.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ج	۱۵	مرود ، کتور	مهرود کتور
ج	۱۹	بی نظر	بی نظیر
د	۷	رهنمایی دوست مهربان	رهنمای مهربان
۱	۱۰	ازارلات	ارلات
۵	۱۱	تو الدگردیده	تولدگردید
۵	۱۲	درریاضیات	که درریاضیات
٦	۷	اخلاص وفاداری	اخلاص و وفاداری
۸	پانوشت سطر ۲	آبادی عظیم	عظیم آبادی
۸	پانوشت سطر ۵	بهاراورادوشاعر	بهار اور اردوشاعری
۱۱	٦	امپریل	اپریل
۱۱	پانوشت سطر ۳	شاه هنشاه عادل	شاهنشاه عادل
۱۱	پانوشت سطر ۳	حاجی محمدخان قدسی	حاجی محمدجان قدسی
۱۳	٦	غمخواری های پدرانه را	غمخواری ها ، پدرانه
۱۵	۱۲	ماده های تاریخی راکه	ماده های تاریخی که
۱۵	۱۳	ابولقاسم	ابوالقاسم
۱۹	۱	زیرا را از نویسندگان	زیبارا ازآثار نویسندگان
۲۱	۸	ازشهری بهار	ازشهرهای بهار

۱ ۴۴۳

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲٤	۱۲	دیدنتا	ویدنتا
۲۵	٦	سمیمیت	صمیمیت
۲۵	۱۹	خوبین	خودبین
۲٦	۵	که‌خودرا	که‌خودی‌خودرا
۲۷	۸	خودرا به‌صفتی‌منسوب	صفة رابخودمنسوب
۲۸	۱۲	پابـه عشرت‌خویش	پا به عشرات عمرخویش
۲۹	٦	برای تا اجرت	تا برای اجرت
۲۹	۲٦	برد باری	برده باری
۲۹	پانوشت‌سطر ۵	عبدالطیف	عبداللطیف
۳۱	۷	نمومیدی	نومیدی
۳۲	پانوشت‌سطراول	چهارعنصری‌را	چهارعنصررا
۳۳	۱۵	درابروتو	درابروی تو
۳۷	۸	درصبح	دم صبح
٤۰	پانوشت‌سطراول	۱۰نیکلسن	ر۰ا. نیکلسن
٤۲	پانوشت‌سطر ۳	کاری	کشاری
٤۳	۱٤	چه جویم	چه‌جوییم
٤٤	پانوشت‌سطراول	اسپ نفیس	اسپ تیزرو
٤۹	۱٤	کلیات	کلمات
۵۱	۱	عناصری	عناصر
۵۲	٤	می گوید	می گویند
۵۲	۸	حالت‌جسمانی	جسماً
۵۳	۱۰	آداب‌واحترام	آداب‌احترام
٦۱	۲۱	فصل	فضل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٥	٢٠	درهر دو زبان	بهر دو زبان
٦٦	٦	عرصه کنند	عرضه کنند
٦٩	پانوشت سطر (١)	الطف میرزا	لطف میرزا
٧٦	سطر ٧ پانوشت (٤)	زمینی برای خود نداشت به میرزا کامگار رسید	چون زمینی برای اسپ خود نداشت نتوانست به میرزا کامگار رسد
	سطر ٧ پانوشت (٤)	در صفحه قطعات	در صفحه ٥١ قطعات
	سطر ٨ پانوشت (٤)	مادهٔ تاریخ آن نوید ٨٢، هجری	مادهٔ تاریخ آن «نوید غیب» ١٠٨٢ هجری
٧٧	٩	ذهر	زهره
٧٧	١٠	تفرح	تفرج
٧٧	١١	مناظره زیبا باغ	منظرهٔ زیبای باغ
٧٧	١٩	تربیتی آموزنده	تربیتی و آموزنده
٧٨	١٤	هو للهی	هو اللهی
٩٢	١٢	شهر را داشت	شهر است
٩٩	١٢	دیانت و شعار	دیانت شعاری
٩٩	١٦	واقعات	رقعات
١٠٠	سطر ٢ پانوشت (١)	درزمان حیدرآباد	درزمان فتح حیدرآباد
١٠٢	٧	بطریق	بطریقی
١٠٣	پانوشت (٣)	مضبطهٔ	مضبطهٔ ١
١٠٤	پانوشت سطر (٢)	«به بزم تیموریه»	«بزم تیموریه»
١٠٧	١٦	قرآن مه و مهر تابان	قران مه و مهر تابان
١٠٨	٣	و به مناسب عالیتر	به مناصب عالیتر
١٠٨	پانوشت (٢)	ت دبلیو بیل	ت. دبلیو، بیل
١١١	٦	نوشته است	نوشته شده است
١١١	١٣	.متهور از سبب	متهور را از سبب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	۱	آسو دگی	و آسودگی
۱۱٤	۱۹	قلند ر ان	آن قلندر
۱۱٥	۳	کنده دهن	گنده دهن
۱۲٤	۱۸	پنجهزار	پنجهزا ری
۱۲٥	۱	تاحکمروائی	و تاحکم رائی
۱۲٥	۱٤	او نو ید	از نو ید
۱۲٦	٦	رح	رخ
۱۲۹	سطر آخر پانوشت	صدیق رو ز روشن	صدیق‌حسن . رو ز روشن
۱۳٥	۸	وزن قافیه	وزن‌وقافیه
۱۳٥	سطر۳ پانوشت	ما ثر ار مرا	مآثرالامرأ
۱۳۷	سطر۲ پانوشت	صغیر	صفیر
۱٤۰	٤	در یك مجلسی	در یك مجلس
۱٤۰	۱٤	عشیش	حشیش
۱٤٦	۱۰	ذو لفقار خان	ذو الفقار خان
۱٥٤	سطر۳ پانوشت	ولا کرام	والاکرام
۱٥۸	۱	میرزا حسین	میرزامحسن
۱٥۸	۲	میرزاحسن	میرزامحسن
۱٥۸	سطر٤ پانوشت	واقع دهلی	مر قع د هلی
۱٥۸	سطر۲ پانوشت	مرآة الا صلاح	مرآةالاصطلاح
۱٥۸	سطر۲ پانوشت	چهار عنصر شربت	چهار شربت
۱٦۰	۱٥	باوی	به وی
۱٦۳	٥	درباره تیمورشاه	در بار تیمورشاه
۱٦٤	۱	به‌شخص	به شخصی
۱٦۷	سطر۳ پانوشت	فرخ‌سیرسادات	فرخ‌سیر و سادات
۱۷٤	۱٤	دو سال ۱۳۷۰	درسال ۱۳۷۰
۱۸۱	۱	ر یدنبره	ایدنبره

۴۴۶

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۱	سطر اول پانوشت	ریدنبره	ایدنبره
۱۸٤	٦	ریدنبره	ایدنبره
۱۸۷	۷	٦۰ر۷۳	۷۳است، ٦۰ درچهارستون
۱۸۷	۱۷	قبیلۀدارلاس	قبیلۀارلاس
۱۸۷	۱۸-۲۰	امامفیددیگر برمی گردیم در بارۀ شعربیدل نیزدرآن وجوددارد. اینک به دیوان قیمتدار	امامفیددر بارۀ شعر بیدل نیز در آن وجود دارد. اینک به دیوان قیمتدار دیگر بر می گردیم
۱۹۳	۱۰	استعمارات	استعارات
۲۱۳	۲۰	گذرفتد	گذ را فتد
۲۱٥	۱۰	گر بیان	گریبان
۲۱٥	۱۱	صد که یك	صد، یك
۲۱	٥	قافه	قافیه
۲۲٥	۱	سهرلت	سهولت
۲٤٤	٥	رسد ن	رسیدن
۲٤۸	۱۳	سیر پیاله	سیری پیاله
۲٥٤	۱۸	محدود	معدود
۲٦٥	٦	شعرای	شعرایی
۲۷۲	۳	نه‌اعواض ونه تناقضات	نه‌حادثات و نه اضداد
۲۸۰	۲۰	محدود	معدود
۲۸۱	۱۰	مندل	مبدل
۲۸۲	۱۷	که‌مردم تمام	که‌مردم باشوق تمام
۳۰۲	٥	زاعضا یکه	زاعضای که
۳۰٥	۱۲	میرزاعبدالله	میرزاعبادالله
۳۰۹	۸	صفحۀچهارعنصر	صحفۀ ٦ چهارعنصر
۳۱۰	سطر ۱٤ پ نوشت	همه علم و فنون	که همه‌علم و فنون
۳۱۱	سطر ٤ پانوشت	بامثنوی تداعی مذکورگردیده‌است	بامثنوی‌مذکور تداعی‌گردیده‌است
۳۱٦	۲	اختیاری کند	اختیار می کند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۱	سطر اول پانوشت	مطالعه می شد	بمطالعه می رسد
۳۴۳	۲۲	در این ابیات	این ابیات
۳۵۳	۱۵	حقیقت نگار انداش	حقیقت نگا رانه اش
۳۵۵	۱۱	عرضه	عرصه
۳۵۶	۹	نور رحمت	نور احمد
۳۵۸	۳	منعزضانه	متعرضانه
۳۵۸	۱۴	مصوف	مصوت
۳۶۵	سطر ۳ پانوشت	لعل کنور شاه مورد	لعل کنور مورد
۳۶۸	۲	رقت انگریزی	رقت انگیزی
۳۷۰	۱۷	موج بهوده	موج بیهوده
۳۷۵	۱۰ـ۱۱	زیرااین رنگ شیرازۀ دیوانت	زیرابااین رنگ شیرازۀ دیوانت
۳۷۸	۱۸	آب روی کثافات	آ برو کثا فات
۳۷۹	۶	شجی	شبحی
۳۹۷	سطر ۳ پانوشت	خواجه عبدالله اختر	خواجه عبادالله اختر
۴۰۲	۷	تفاوتی دارند	تفاوتی ندارند
۴۰۳	۱	راه خواس	راه حواس
۴۰۶	۲	سپس نامه	سپس نامه ها
۴۰۸	۹	سستی هایی باشد	سستی هایی داشته باشد
۴۰۹	۸	Nalaunda	Nalanda
۴۱۰	۱۵	و نیز دورۀ همان	و نیز در دورۀ همان
۴۱۶	۲۰	گر کشای سخنور	گره کشای سخنور
۴۱۷	۱۲	حس تصوف	جذبۀ تصوف
۴۱۷	۱۴	انکشاف این حس	انکشاف این جذبه
۴۱۹	۲۲	انتخاب نمودن	انتخاب نمود
۴۲۰	۹	احوال دومی	احوال روحی
۴۲۳	۲۰	علت وارادات قریحۀ	علت واردات قریحۀ
۴۲۷	۱۰ـ۱۱	نمونۀ کامل سوزونیت	نمونۀ کامل موزونیت
۴۲۹	سطر ۴ پانوشت	صد چمل گل	صد چمن گل

۳۴۸

د ننګرهار د نشراتو موسسه

د پوهنې مطبعه